تاریخ عثمانی

جلد چهارم

عصر زوال تا اواسط قرن شانزدهم

نوشته

اوردیر پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشی لی

ترجمه

دکتر ایرج نوبخت



اوزون چارشی‌لی، اسماعیل حقی
تاریخ عثمانی (جلد چهارم)، اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی، ترجمه: ایرج نوبخت
تهران: سازمان انتشارات کیهان-۱۳۷۵
.....ص



نام کتاب:	تاریخ عثمانی جلد چهارم
مؤلف:	اوردینر پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی
ترجمه:	دکتر ایرج نوبخت
حروفچینی، صفحه آرایی و نشر:	سازمان انتشارات کیهان
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:	مؤسسهٔ کیهان
نوبت چاپ:	اول/۱۳۷۵
تیراژ:	۳۳۰۰ نسخه ۳۴۸ صفحه

تهران- خیابان فردوسی کوچهٔ شهید شاهچراغی- مؤسسه کیهان
□ سازمان انتشارات کیهان تلفن پخش ۳۱۱۰۲۰۱

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

فصل پنجم

فصل ششم

فصل هفتم

فصل هشتم

عنوان	صفحه

فصل نهم

فصل اول
عصر زوال
مقدمات جنگ اتریش

مسئله کاتولیکها و پروتستانها

مردم مجار که بخشی پروتستان و گروهی کاتولیک بودند، با یکدیگر دشمنی می‌کردند. اتریش از کاتولیکها حمایت می‌کرد و همین حمایت، موجب پیروزی آنان بر مخالفین می‌شد. ساکنان مجارستان میانه و همچنین مجارهای پیرو «زرینی» و «باتیّیانی» که در تواریخ عثمانی از آنان اکثراً به نامهای «زرین اوغلی» و «باتان اوغلی» یاد شده، پروتستان مذهب بودند، پیروان این دو مذهب، همانگونه که یاد شد همواره با یکدیگر در جدل و ستیز بودند.

این فرماندهان مجارستانی، که پیرو خاندان امپراتوری هابسبورگ بودند و اراضی تحت فرمانروایی‌شان از راه ارث به آنان رسیده بود، همه ساله به مناسبت فرارسیدن عید سال نو، برای عرض شادباش به امپراتور، تا شهر «وینه» می‌رفتند. در اثنای یکی از این مراسم- در آغاز سال ۱۰۷۸ هـ ـ ق/ ۱۶۶۸ م ـ امپراتور از آنان خواست تا به مذهب کاتولیک درآیند. آنان نیز قول دادند که موافقت پیروانشان را در این باره جلب کنند. اما این سه فرمانده مجاری مذهب خود را تغییر ندادند و بر آن شدند تا به دولت عثمانی که در مورد آزادی وجدان مداخله نمی‌کرد، متوسل شوند و به قلمرو آن دولت بروند. آنان حل این مشکل را به «زرینی» واگذاردند. در پی این تصمیم زرینی فرستاده‌ای نزد دولت عثمانی فرستاد. در این ایام وزیر اعظم وقت «کوپرولی‌زاده» احمد فاضل پاشا سرگرم محاصرهٔ قندیه بود، فرستاده مزبور در نیالوقه (بانیه لوقه)، از توابع ایالت بسنه ماند و در

همانجا نیز درگذشت.

شورش توکولی امره

اقدامات زرینی از سوی باتیّیانی به اطلاع امپراتور رسید و هنگامی که در آغاز سال بعد، زرینی و فرمانروای مجارستان میانه به وینه رفته بودند، به دستور امپراتور کشته شدند و با اعزام فرماندهان اتریشی، سرزمین آنان اشغال گردید.

بعدها در بخش جداگانه‌ای زیر عنوان «مجارستان میانه و توکولی امره» خواهیم دید که «توکولی امره» پسر فرمانروای مجارستان میانه که حاکمیت اتریش را نپذیرفته بود، به مجادله با اتریش برخاست. اما پس از مدتی پایداری چون از مقاومت عاجز آمد، برای آن که به حمایت عثمانیها درآید، در سال ۱۶۷۵م/۱۰۸۶ هـ. ق به طریقی نماینده‌ای به استانبول فرستاد. ولی چون «فاضل احمدپاشا» وزیر اعظم نمی‌خواست پیمانی را که با اتریش بسته بود بشکند، به این پیشنهاد پاسخ منفی داد. درنتیجه «توکولی» و افرادش به صورت گروه یاغی، در مرزهای مجار و اتریش به فعالیت درآمدند.

«توکولی» تحت‌الحمایه عثمانیها

پس از مرگ «فاضل احمدپاشا»، توکولی باز به طریقی به دولت عثمانی متوسل شد و با ارسال هدیه‌های گرانبها برای «قرامصطفی پاشا» وزیر اعظم، با او تماس گرفت و حمایت دولت عثمانی را خواستار شد. وزیر اعظم که شیفته ثروت و شهرت بود، او را زیر حمایت دولت عثمانی گرفت و برای او فرمانی به همراه پیمان‌نامه‌ای با عنوان سلطان قروچ (کروخبر) و مجارستان میانه فرستاد.

توکولی که از این حمایت دل و جرأت یافته، بر پرچم خود جملهٔ «برای خاطر خدا و وطن» را ثبت کرده بود، به همراه بخشی از نیروهای مرزی عثمانی به خاک امپراتوری اتریش حمله برد. دولت اتریش چندین بار از طریق نخست‌وزیر، با دولت عثمانی شاکیانه تماس گرفت اما وزیر اعظم ضمن این که شکایتها را از پادشاه پنهان می‌داشت، در پاسخ می‌گفت: «ما در کار کسی که قصد بازپس گرفتن مملکتش را دارد، دخالت نمی‌کنیم»

کمک به «توکولی»

«توکولی امره» با پشتگرمی به حمایتهای دولت عثمانی و ضمن خشنود ساختن وزیر

اعظم بـا دادن سکه‌های مجاری، پـارا فراتر نهاد و در مقـابل این هـدیه‌ها برای بـازپس گرفتن قلعه‌های قشاو، کـاسّا و هوناد و فولک [1] که اتریش متصـرف شده بود، از دولت عثمانی یاری خواست؛ «قشاو» مرکز مجارستان میانه بود.

«قرامصطفی پاشا» علـی‌رغم «پیمان وسوار» که هنوز دوسال از مدت آن بـاقی مانده بود، درصدد یاری توکـولی برآمد و فرستادهٔ او را که به استانبول آمـده بود به حضور شاه معرفی کرد و از سلطـان برای او وعدهٔ کمک گرفت. (۵ رجـب ۱۰۹۲ هـ . ق/ ۲۱ تموز ۱۶۸۱م).

به ایـن ترتیـب «قرامصطفـی پاشا» در مـاجرای اختـلاف بین اتـریش و مجـارهای مجارستان میانه دخالت کرد. در آگـوستوس ۱۶۸۰م (۱۰۹۲هـ . ق) «توکولی امره» با یک نیروی پانزده هزارنفری به سرداری «حسن پاشا بیگلربیگی» واراد (وارات) و با شرکت بیگلربیگی اغری و طمشوار شاه اردل و شماری از نیروهای افلاق و بغدان وارد عمل شد. تعدادی از قلعه‌ها را که توسط اتریش اشغال شده بود، بازپس گرفتند و به «امره» دادند و نیروها بازگشتند.

امپراتور «لئوپولـد» چون از این حادثه آگاه شد، با استفاده از بـازگشت نیروهای ترک قلعه‌هایی را که تصرف شده بود، بازپس گرفت و به این سان درحقیقت نخستین درگیری بین اتـریش و دولت عثمـانی آغاز شـد. دولت عثمانـی بی‌درنگ وارد عمل شـد و برای رهانیدن مردم مجارستان میانه ازدست‌اتریشیها ، این بار نیرویی به سرداری ابراهیم پاشا بیگلربیگی «بودین» فراهم کرد. ایـن نیرو در بهار سال ۱۰۹۳هـ . ق ۱۶۸۲ م دست به حمله زد.

سردار ابراهیم پـاشا قلعهٔ هوناد را که تـوسط راهزنان ساخته شـده بود تصرف کرد و ویران‌ساخت و هنگامی که عازم محاصرهٔ «قشاو» مرکز مجارستان میانه بود، توکولی‌امره نیز با یک نیروی ده‌هزار نفری به او پیوست. قلعه «قشاو» پس از دو روزمحاصره تسلیم‌شد و این قلعه را با آنچه کـه در آن موجود بود، به توکولی دادنـد و او در آنجا به تخت سلطنت مجارستان میانه نشسـت. پس از آن بیست‌وهشت قلعه و پلانقای دیگر نیـز توسط همین نیروها به تصرف درآمد و در اختیار توکولی قرار گرفت. آنگاه قلعه فولک که ابتدا متعلق به

---

۱. هامر - ترجمهٔ هلرت ج ۱۲، ص ۳۷۸ ـ می‌نویسد که نخست ولک تصرف شد.

دولت عثمانی بود و بعدها توسط اتریش به تصرف درآمده بود، پس از یک محاصرهٔ شدید پانزده روزه، تسلیم گردید. حصارهای داخلی و خارجی آن تخریب شد و بدون مدافع و محافظ رها شد و اردو بازگشت.

اعزام سفیر از سوی امپراتور

یاری به توکولی و بازپس گرفتن اراضی موروثی مجارستان میانه و تحویل آن به توکولی، امپراتور لئوپولد را دستخوش اضطراب ساخت و در پی آن در سوم شبات ۱۶۸۲ یک فرستادهٔ درجه دو به نام «کنت آلبرت دوکاپرارا» را برای تجدید پیمان صلحی که هنوز مدت آن پایان نپذیرفته بود، به دربار عثمانی فرستاد. از این روی سلطان محمد دستور داد که سفیر مزبور با مقامات دولتی ملاقات کند:

«بسیار خوب، بسیار خوب، با ارکان دولت مذاکره کند» (چهارم جمادی‌الآخر ۱۰۹۳ هـ. ق/ سیزدهم حزیران ۱۶۸۲م).

تحریکات وزیراعظم برای آغاز جنگ

وزیر اعظم قرامصطفی پاشا که شیفتهٔ شهرت بود، می‌خواست با آغاز به جنگ اتریش دوران صدارت خود را با پیروزیهای بیش از پیروزیهای دوران فاضل احمدپاشا زینت ببخشد. اما با وقوع جنگ «چهرین» اجرای مقاصد متجاوزانه وزیر اعظم علیه اتریش، به تعویق افتاد.

در سال ۱۶۷۷ م، «نووانتل» سفیر فرانسه به استانبول آمده بود، کوشید تا دولت عثمانی نیز در جنگی که دولت متبوعش با اتریش داشت، شرکت کند. حتی نقشه قلعه‌های «رآب» و «قوموران» را که یک مهندس ونیزی [۲] به او داده بود، تسلیم وزیر اعظم کرد. قرامصطفی پاشا با حمایت از توکولی درواقع علیه دولت اتریش جبهه گشوده بود و با وانمود ساختن این که قصد دارد شکست «سن گوتر» را تلافی کند، شاه را به جنگ با اتریش تحریک می‌کرد. او بارها با ذکر این جمله که «هنوز لکه ننگ جنگ سن گوتر پاک

---

۲. نام این مهندس «بروزی» بود که برای تصرف «قندیه» از سوی عثمانیها بسیار تلاش کرد و بعدها به این دولت پناهنده شد؛ که دولت عثمانی هم مقرری برای او اختصاص داد.

نشده است»، مانع از تجدید پیمان صلح شد. از آن گذشته ینی‌چریها توسط «تکیرداغلی بکری مصطفی پاشا» فرمانده ینی‌چریها که وزیر اعظم او را با خود همداستان کرده بود، پیغام فرستادند که: «پادشاه پس ما را برای چه می‌پروراند! از بس یک جا نشستیم فلج شدیم. ما خواهان جنگیم. می‌خواستیم لباسهایی را که در میدان جنگ سن‌گوتر جای گذاشته‌ایم از دشمن پس بگیریم. [۳]» اما چون پادشاه نقض پیمان صلح را صلاح نمی‌دانست، از این‌روی این بار وزیر اعظم متوسل به حیله شد. به این معنی که ضمن ارسال نامه به والیها و فرماندهان مرزی، از آنان خواست تا گزارشات و تظلم‌نامه‌های ساختگی از حملات اتریشها به نواحی مرزی، برای پادشاه ارسال دارند. افزون بر آن به منظور تحریک پادشاه که از نقض پیمان صلح خودداری می‌کرد، وعّاظ را واداشت که بر فراز منبر در این باره سخن بگویند و حتی «والی افندی» معلم شاه را نیز به این کار وادار کرد. درنتیجه محمد چهارم را که از شروع جنگ خودداری می‌کرد، قانع و با خود همداستان ساخت و به تهیه مقدمات جنگ پرداخت. [۴]

ملاقات با سفیر اتریش

وزیر اعظم درحالی که از یکسو مسئله جنگ را مطابق میل و خواسته خود شکل می‌بخشید، از دیگرسوی رئیس‌الکتاب، چاووش باشی و فرمانده ینی‌چری را مأمور مذاکره با فرستادهٔ اتریش ساخت. اما از آن جایی که قصد باطنی‌اش جنگ بود، توسط افراد فوق به سفیر پیشنهاد کرد که برای تجدید پیمان صلح دولت اتریش باید «یانیق قلعه» را به دولت عثمانی واگذار کند و درضمن پرداخت خسارت، هزینه‌های مربوط به

---

۳. تاریخ سلاحدار، ج ۱، ص ۷۵۷. در تاریخ «رشید» نیز به تلخیص از تاریخ سلاحدار چنین آمده است: «برای اثبات اقدامات مغایر با صلح دولت اتریش فعالیت گسترده و عظیمی آغاز کرد و از وجود پادشاه عالم پناه که نسبت به اتریش دل چرکین شده بود، میل به ثبات صلح و صلاح را زایل کرد و طبع همایونی را بحق و ناحق به جنگ مایل ساخت (ج ۱، ص ۳۸۷).

۴. در اثری به نام «معیارالدول و مصباح‌الملل» (نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۹۹۸) در این باره چنین آمده است: «سفیر از اتریش آمد و عرض کرد که طالب صلح‌اند و امان خواستند. اما دماغ رجال و شخصیتهای بسیار راغرور انباشته بود و توجهی به این خواسته نکردند و ضمن مطرح کردن فتوای شرعی علما که «غلامان خواستار جنگ‌اند» ، پیشنهاد صلح را نامشروع و نامعقول تلقی کردند و مقدمات جنگ را تهیه دیدند».

تهیه مقدمات جنگ با اتریش را نیز بپذیرد. سفیر اتریش که با این مذاکره و ملاقات و چنین پیشنهاد، دریافته بود که موضوع از چه قرار است، پاسخ داد:

- «سرورم مرا برای تجدید پیمان آشتی فرستاد، اما نگفت که پول و کشور بده! اینک شما دروازهٔ جنگ را بر روی ما گشودید، پس لشکر بفرستید. آیا خداوند با این همه‌خون بناحقی که‌ریخته خواهد شد،راضی خواهد بود؟ من با چه رویی نزد سزارم برگردم؟»

سفیر که از سوی وزیراعظم ناامید شده بود، با ارسال نوشتهٔ سلاحدار خطاب به شیخ‌الاسلام علی افندی به این مضمون که: «بر روی کسی که طبق شرع اسلام کرباس بر گردن ببندد و امان بخواهد شمشیر کشیدن روا است و با او جنگیدن جایز است؟» فتوایی از شیخ الاسلام دایر بر نامشروع بودن چنین جنگی گرفت و نشان وزیراعظم داد. اما وزیر اعظم توجهی به آن نکرد و دستور داد سفیر را تحت نظر گرفتند.

پائیز آن سال پادشاه و افراد قاپوقولی به «ادرنه» رفتند و زمستان را در آن‌جا گذراندند. از این روی سفیر دائمی اتریش به همراه یک سفیر فوق‌العاده به ادرنه رفتند و با شاه ملاقات کردند؛ اما این ملاقات سودی نداشت (ذی‌الحجه ۱۰۹۳ هـ. ق/ آرالیق ۱۶۸۲م).

اوضاع اتریش

در قرن هفدهم اتریش به سبب جنگهای سی‌ساله در شرایطی سخت و دشوار به سر می‌برد. چون نتوانست از آغاز جنگ جلوگیری کند، برای یاری گرفتن از حکومتهای دیگر، تلاش آغاز کرد و دست درخواست یاری به سوی اسپانیا، ونیز، لهستان، پاپ، براندبورک و پرنس‌نشینهای باواریا، ساکسونیا، فرانکونیا و سوآپ دراز کرد. فرانسه ضمن اعلام این‌که یاری نخواهد کرد، افزود که در برابر اتریش موضع خصمانه نخواهد داشت. سرانجام دولت اتریش با دریافت وعده‌های مساعد و نیز پیشنهادهای متقابل، موفق به دریافت کمک شد. دولت ونیز در کنار پذیرفتن درخواست یاری به اتریش، سخت محتاطانه عمل می‌کرد و شیوه‌ای در پیش گرفته بود که ورود او به این پیمان اتفاق، کاملا سرّی و پنهان بماند. پاپ اینوسان یازدهم همراه با کمک مالی، مـی‌کوشید تا دولتهای کاتولیک را علیه عثمانیها به حرکت وادارد. به این سان از هرسوی کمکهای مالی و نیروی

داوطلب به اتریش سرازیـر می‌شد. اتریش، مؤثرترین پیمان اتفـاق را با دولت هم‌مرزش، لهستان، بسته بود.

دولت لهستان که فرمانده نظامی پرتوانی چون «ژان سوبییسکی»* پادشاه آن بود، از این که بـه هنگام جنگ با دولت عثمانی، حکـومت اتریش از یاری به او دریـغ کرده بود، رنجیده‌خاطر بود؛ اما با انگیزه بهره‌برداریهای سیاسی و نیز تحت‌تأثیر پاپ، در ۳۱ مارت ۱۶۸۳م، بین اتریش و لهستان یک پیمان دفاعی در بـرابر عثمانیها بسته شد. به موجب این پیمان، دولت لهستـان می‌بایست تا پایان کـار در کنار دولت اتریش باقـی می‌ماند و پادشاه لهستان فرماندهی چهل‌هزار سرباز لهستانی را که در کنار اتریش می‌جنگند، نیز به عهده می‌گرفت.

در این پیمان آمده بود که اگر ترکها شکست می‌خوردند، زمینهایی را که در پی پیمان «بوجاش» به عثمانیها واگذاشته بودنـد، پس می‌گرفتند. حتی بغدان و افلاق را نیز از آن خود می‌کردند.

نبرد بزرگ با اتریش

به سوی جنگ

فرستادهٔ ویـژهٔ اتریش در ادرنه، بـرای آخرین بار از سـوی وزیر بکری مصطفی پـاشا -فرمانـده ینی‌چریها- پذیـرفته شد. در این ملاقـات، مصطفی پاشا به سفیـر گفت که: «جنگ با شما تحقق پذیـرفته است. اگر یانیق قلعه را تسلیم کنیـد، پیمان آشتی تجدید خواهد شد» و فرستاده اتریش پاسخ داد: «قلعه را با سخنی که این‌جا گفته می‌شود نتوان گرفت، با شمشیرش باید گرفت»[۵].

پس از ایـن پاسخ، در ۲۲ محـرم ۱۰۹۴ هـ.ق برابـر با اوجاق ۱۶۸۳م، پـرچمهای شاهی به حرکت درآمد و فرمانهایی نیـز دایر بر گردآمدن کسانی که عازم جنگ بودند در

---

* - Sobiesky.

۵. سخنان فرستاده بنا به دستوراتی که گرفته بود، جسورانه بود.

خضر الیاس بلگراد، صادر شد و تصمیم بر آن شد که شاه در بلگراد بماند و وزیر اعظم با سرداری سپاه پیش برود. در روزهای پایانی شبات ۱۶۸۳م، نیروها از ادرنه به حرکت درآمدند و سوم مائیس (۶ جمادی‌الاول ۱۰۹۴هـ.ق) وارد ادرنه شدند. همانگونه که در گفتار اوضاع اتریش اشاره شد، در این روزها، یعنی ۳۱ مارت بود که پیمان اتریش-لهستان بسته شد.

شمار افراد نیروهای عثمانی

لشکر عثمانی در این جنگ از نظر شمار افراد، بیشترین تعداد را دارا بود.

پیاده نظام قاپوقولی (ینی‌چری، جبه چی و توپچی) شصت هزارتن، سواره نظام قاپوقولی پانزده هزارتن، تعداد افراد خان قریم (کریمه) پنجاه هزار، نیروهای تیمار و زعامت چهل هزار، شمارهٔ غلامان مصری و شامی به ترتیب سه هزاروپانصدتن، شمارهٔ نیروهای شاه اردل و والیان افلاق و بغدان هریک ده هزارتن و در مجموع سی هزارتن و تعداد افراد شاه مجارستان میانه به بیست‌هزارتن می‌رسید. بجز آن اگر نیروهای هشت وزیر (پاشای سه طوغه) و بیست‌وسه بیگلربیگی (پاشای دوطوغه) و یازده سنجاق بیک یا استاندار (پاشای یک طوغه) را که به اردو پیوسته بودند، بر آن شمار بیفزاییم، تعداد نیروهای عثمانی افزون بر سیصدو پنجاه هزار تن می‌شد که با احتساب نیروی یکصدوپنجاه هزارنفری ذخیره پشت جبهه، شمار افراد عثمانی افزون از پانصدهزارتن می‌شد. در بین این افراد شش هزارتن افراد و خدمهٔ وزیراعظم بودند و هریک از وزرا نیز سه هزار خدمه به همراه داشتند.[۶] به نوشته تاریخ «سلاحدار» پنجاه هزار ارابه در اردوی عثمانی بود.[۷]

---

۶. در نشریه شماره ۱۶۰۸ (برگ ۴۵ پ) که در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط انجمن تاریخ ترک منتشر شده است، جواد او ستون به نقل از «جنگ وینه»، تعداد افراد قاپوقولی را نادرست ثبت کرده است. هم‌چنین از افراد «پاشا»های ایالتی، تنها افراد و خدمه ذکر شده است و از افراد «تیمار» و «زعامت»، نامی نرفته است. شمار افراد خان کریمه هم نادرست ثبت گردیده است. هامر می‌نویسد که قرامصطفی پاشا در نوزدهم رجب ۱۰۹۴/ ۱۵تموز ۱۶۸۳ میلادی، با دویست هزارتن وینه را محاصره کرد (ج۱۲، ص ۴۰۲). روشن است که افراد والی بودین و خان کریمه که در آب مستقر بودند به حساب نیامده است.

۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲ ،ص ۲۵.

وزیراعظم به سرداری سپاه برگزیده می‌شود.

پادشاه «سنجاق شریف» (درفش شاهی) را به وزیر اعظم داد و او را با سمت سرداری، مأمور فتح قلعه رآب کرد. قرامصطفی پاشا پس از گذر از تنگه زملین (۱۵ مائیس ۱۶۸۳م) به حرکت ادامه داد و وزیر قراابراهیم پاشا را که از دست پروردگانش بود، به جانشینی خود برگزید. پیش از حرکت از بلگراد، مأموری برای فراخواندن توکولی امره شاه مجارستان میانه، برای شرکت در جنگ فرستاده شد. هنگامی که اردوی عثمانی در دشت اسک بود، توکولی امره فرارسید و با مراسم و تشریفات از سوی سردار اکرم (وزیر اعظم) از او استقبال شد (۱۰ حزیران ۱۶۸۳). در همین روزها بود که خبر شکست فرمانده نیروهای دشمن که به سوی اویوار رو نهاده بودند، و نیز عقب‌نشینی آنها رسید.

نقشه سردار اکرم

قرامصطفی مردی بود شیفتهٔ آوازه و نام و ننگ و آزمند لجوج. رئیس‌الکُتّاب مصطفی افندی با آگاهی از این ویژگی و ضعف شخصیتی و روانی وزیراعظم، آتش آزمندی او را دامن می‌زد و به سوی ماجرا سوقش می‌داد. وی ضمن بحث از انبوهی و تعداد فراوان نیروهای عثمانی و در میان نهادن این نکته که تاکنون در هیچ جنگی این همه نیرو در یکجا گرد نیامده بوده است، و سردار اکرم که بر هر کاری توانا است، نیازی ندارد که با توصیه و نظر دیگران در کارها عمل کند و خردمندانه نیست که با این نیروی بزرگ آهنگ قلعه بی‌اهمیتی چون یانیق قلعه را بکند و بهتر آن که به محاصره وینه برخیزد و با بحث از شهرت و ثروتی که با فتح وینه نصیبش خواهد شد، آتش حرص آز او را دامن می‌زد.

رئیس‌الکتاب از همان روزهای آغازین حرکت اردو این اندیشه را به وزیر اعظم تلقین می‌کرد و وزیر اعظم نیز که آن را موافق با اندیشه خود می‌یافت، از محاصره یانیق قلعه منصرف شد. پیش از آن که سردار وارد استونی بلگراد بشود، والی افلاق و مراد گیرای خان کریمه به اردو پیوستند.

مذاکره درباره مقصد حرکت.

نقشه وزیر اعظم به جای گشودن یانیق قلعه که پادشاه وی را مأمور آن کرده بود، فتح وینه بود. حال آن که بدون تصرف استرگون و یانیق قلعه (رآب) و پاکسازی آن دو از

نیروهای مجار، محاصره وینه کاری بسیار دشوار و پرخطر بود. افزون بر آن، محاصرهٔ زبچ (وینه) تمام اروپا را برعلیه عثمانی برمی‌انگیخت. در طول مذاکره ارکان دولت و فرماندهان ینی‌چری که از کینه‌جویی و خشم وزیر اعظم می‌هراسیدند، مخالفتی از خود نشان ندادند و درنتیجه تصمیم عزیمت به سوی وینه گرفته شد. اوزون ابراهیم پاشا بیگلربیگی بودین، در این گفت‌وگو حضور نداشت.

قبلا وزیر اعظم با شماری از فرماندهان اردو در مورد حرکت به سوی وینه هماهنگی کرده بود. پس از این مذاکره یک جلسه بزرگ جنگی تشکیل شد. وزرای ایالتی، خان کریمه و شماری از سرداران مرزی، در این نشست حضور داشتند. تنها والی بودین دراین جلسه نبود. در این نشست، ابتدا وزیراعظم سخن آغاز کرد:

- «هرچند که مقصدمان قلعه‌های یانیق قلعه و قوماران است که با عنایت خداوند فتحشان مقدور است. لکن فتح قلعه، کشورگشایی محسوب نمی‌شود. مرادمان ان‌شاءالله وینه است. نظر شما در این باره چیست؟»

وزیر اعظم پس از این گفتار به چپ و راست نگریست؛ همگان خاموش بودند. از این‌روی وزیراعظم با نقشه قبلی رو به سوی ساری حسین پاشا والی شام کرد و گفت:

- «مگر بر دهانت قفل زده‌ای، چرا سخن نمی‌گویی؟»

حسین پاشا بی‌درنگ پاسخ داد: «فرمان از شما است و اطاعت از ما».

این پیشنهاد را همهٔ حاضران بجز خان کریمه، پذیرفتند و مجلس ختم شد.

نظر خان کریمه

«مراد گیرای» خان کریمه که مرد کارآزموده‌ای بود، پذیرفتن شتابزدهٔ نظریه یک فرد را درباره کاری این‌چنین خطیر، روا ندانست و درحالی‌که سخنگوی کسانی شده بود که از بیم خشم وزیراعظم جرأت اظهار عقیده نداشتند، نادرست بودن تصمیم گرفته شده را بیان داشت و پس از بیان این نکته که بهتر است امسال قلعه‌های یانیق و قوماران را بگشایند و ضمن آقن‌هایی زمستان را در مرز سپری کنند و در آغاز سال به محاصره وینه برخیزند، افزود که خصم، امپراتور نام‌آوری است که شاهان دیگر به یاری او برخواهند خاست.

وزیر اعظم از این گفتار که خلاف رأی او بود، سخت برآشفت؛ اما دم برنیاورد و از

همان لحظه کینهٔ خان کریمه را به دل گرفت.

ملاقات سردار با والی بودین [۸]

قرامصطفی پاشا پس از شنیدن نظریهٔ مخالف خان کریمه، با وزیر اوزون ابراهیم پاشا- که از مرزداران کارآزموده و وزیری اندیشمند بو د- ملاقات کرد و از او پرسید:

«- پاشا بابا! عازم بچ هستیم. رأی تو چیست؟»

ابراهیم پاشا به او توصیه کرد که پس از تصرف اراضی خاندانهای وابسته به امپراتور، چون خاندانهای زرینی و تبّانی و نداسدی که سپاه انبوه دارند و نیز پس از گشودن قلعه‌های یانیق و قوماران آهنگ ضبط وینه را بکند. افزون بر آن تعجب خود را از قصد تصرف ابتدا به ساکن وینه ابراز داشت.

وزیر اعظم پس از شنیدن این نظریه، اظهار داشت که: عملی کردن تصمیم اخیر، یعنی حرکت به سوی وینه و توفیق در آن در آغاز کار بدون وارد شدن تلفات و ضایعات به لشکر و مهمات آسان‌تر خواهد بود. و افزود که تا وینه گشوده نشود، تصرف سراسر خاک اتریش بی‌حاصل خواهد بود؛ اما تصرف بچ (قلعه وینه) به اطاعت همه امرا و اروپائیان خواهد انجامید.

اوزون ابراهیم پاشا، در پاسخ گفت:

«- این خصم را با دشمنان دیگر قیاس نفرمایید. اگر در تنگنا بیفتد و یاری بخواهد، از هرگوشه و کنار فرنگستان با پول و عسکر به کمکش خواهند شتافت. نظر عاجزانه‌ام این است که امسال یانیق قلعه و قوماران گشوده شود و پس از سروسامان بخشیدن به اوضاع در مرز قشلاق کنیم و همزمان به داخل خاک اتریش آقن‌هایی صورت بگیرد و سال بعد قلعه وینه به محاصره درآید.»

---

۸. مورخ رشید می‌نویسد که این مذاکره و ملاقات در پایین دستهای یانیق قلعه در چادر مخصوص وزیر اعظم و با حضور فرماندهان صورت گرفته بود. در این نشست ابراهیم پاشا ضمن نقل حکایتی بیان داشته بود که بی‌تصرف یانیق قلعه محاصره وینه خطا است. اما دربارهٔ اعتراض خان کریمه، سخنی به میان نیاورده است. همچنین می‌نویسد که وزیر اعظم در پاسخ حسین پاشا والی شام که گفته بودبهتر است وزیراعظم از نظر صائب پاشابابا پیروی کند به کنایه از ترسو بودن ابراهیم پاشا گفته بود که ما پاشابابا را همراه خود به جنگ نمی‌بریم، بلکه ایشان اینجا می‌مانند و از نظر افراد و مهمات به ما کمک می‌رسانند (ج ۱، ص ۴۰۰).

و باز افزود که بدون تصرف یانیق قلعه حـرکت به سوی وینه خطایی بزرگ است و در تصرف قلعه‌های سر راه پای فشرد.

وزیراعظم که از شنیدن رأی خلاف نظر خود به خشم آمده بود، رو به والی شام کرد و گفت:

«تو عقل خود را از دست داده‌ای. راست گفته‌انـد که وقتی سن و سال کسی از هشتاد گذشت، مغز او کار نمی‌کند. آقن‌جـی‌ها در حالی که در هرطرف دست به حملـه می‌زنند و وحشـت می‌آفرینند مـا نیز قلعه وینـه را فتح می‌کنیـم. تو وظیفه‌ای را کـه بر عهده‌ات محـول شده است بجای بیـاور. فتح یانیـق قلعه و قوماران حلـوایی نیست که کام ما را شیـرین سازد. با تصرف آن دوقلعه نـاگزیر خواهیم بود کـه سرباز و خدمه در آنها مستقر کنیم و تیمـار و زعامت اختصاص دهیم که سودی به حـال خزانه نخواهد داشت. اما اگر قلعـه وینه تصرف شود، تمام قلاع، بدون مقاومت تسلیم خواهند شد.مـا پولی را که باید از خزانه صرف تصرف این دوقلعه کنیم، صرف گشودن «بچ» خواهیم کرد.»

و دیگر سخنی نگفـت و از این که ابراهیم پاشـا مانع از حرکت او به سـوی وینه شده بود، کینـۀ وی را در دل گرفت و خصم او شـد. وی تهدید کـرد که اگر کسی از ایـن پس بخواهد مانع محاصره وینه شود، دستور کشتنش را صادر خواهد کرد و به این‌سان قطعی بودن تصمیم خود را آشکار ساخت.

حرکت به سوی وینه (وین)

لشکر عثمانـی از استونی بلگراد حرکـت کرد و در اول تموز (۶رجب) از کنـار یانیق قلعه گذشت و به کناره رود رآب [۹] رسید. نیروی دوازده هزارنفری خصم کـوشید تا مانع گذر لشکریان عثمانی از آب بشود؛ اما نتوانست و سربازان عثمانی و تاتار که به سرعت به آن سوی آب رسیده بودنـد، شکست سختی بر نیروی دشمن وارد آوردنـد. همۀ سربازان عثمانـی از پلهایی کـه در ده نقطه رودخـانه بسته شـده بود، بدون تصـرف یانیـق قلعه

---

۹. « رآب» یا «یانیق قلعه» در ساحل چپ رود «رآب» از شعبه‌های رود «طونه» نزدیک به این رود واقع شده بود. وزیراعظم پس از استونی بلگراد به این نقطه آمده بود.

گذشتند و بـه سوی وینه پیش رفتنـد. اوزون ابراهیم پاشا والـی بودین با بیسـت هزارتن برای محافظـت از پلها و نیز پشتیبانـی از سربازانی کـه از روی پل می‌گذشتنـد، در آنجا مستقر شد. قرامحمدپـاشا فرمانده طلایه اردو و بیگلربیگی دیار بکـر، مأمور تصرف قلعه اووار یا التنبورگ شد که نـزدیک طونه و بر سر راه قرار داشت و نیز ابـازه کور حسین پاشا بیگلربیگی آغری، مأمور تصـرف قلعه پوژون یا پوژین [۱۰] (پرسبورگ) گردید که در شرق وینه و بر کناره رود طونه بود. قرامحمدپاشا در مـأموریتِ خود توفیق یافت؛ اما کورحسین پاشا کاری از پیش نبرد. در پی این عملیات دژ بسیار مستحکم هامبورگ، واقع در جنوب شرقی وینه از سوی قرامحمد پاشاودلی بکر پاشا گشوده شد. و به این سان پس از گذر از برابر یانیق قلعه، دژها و پلانقاهای بسیارْ در چپ و راست مسیر گشوده شد[۱۱] و سرانجام در ۱۹ رجب ۱۰۹۴ هــ.ق/ چهارشنبه ۱۴ تموز ۱۶۸۳م به نزدیک وینه رسیدند.

امپراتور لئوپولد پس از آن‌که آغاز جنگ را گزیرناپذیر دیده بود، فرماندهی سپاهش را به دامادش شـارل دولورن داده بود، اما هرگز پیـش‌بینی نمی‌کرد که ترکهـا به وینه روی بیاورند بلکه انتظار عملیات در مجارستان را داشت.

پادشاه مایل به محاصره وینه نبود

وزیراعظـم پس از حرکـت از یانیق قلعه در یـک گزارش کوتـاه جریان عملیـات ونیز حرکت به سوی وینه را به آگاهی شاه رسانیده بود. اسماعیل آغا که حامل گزارش بود، به بلگراد رفت و با راهنمـایی قرا ابراهیم پاشـا جانشین صدارت، به حضور شـاه بار یافت و عریضــه را تقدیم کـرد.وی پس از آن‌که گزارش شفـاهی را به پـایان برد، محمــد چهارم شگفت‌زده از جسارت وزیراعظم که علی‌رغم دستور او بــه محاصره وینه دست یازیده بود، گفت:

«ما قصد یانیق و قوماران را داشتیم، سخن از قلعه بچ در میان نبود.»

---

۱۰. در تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۹ چنین آمده است: «قلعه پوژین را گشود و تا ج سزار اتریش را که در آنجا نگهداری می‌شد بر سر نهاد...»

۱۱. استحکامات بسیار بزرگ را قلعه، اندکی کوچکتر از آن را حصار و از آن کوچکتر پلانقا و کوچکتر از پلانقا را پارکان و کوچکترین را بچ می‌گفتند. بچ استحکاماتی بود که با تیرهای چوبی و گِل می‌ساختند و امروز به آن سنگر می‌گویند.

«پاشا چگونه بی‌ادبی کرد و به این سودا افتاد و گفت: خیر باشد و حق تعالی کارها را آسان سازد. اما اگر قبلا به من می‌گفت، من رضا به این کار نمی‌دادم.»[۱۲]

شاه با این کلمات به این اقدام اعتراض کرد؛ اما بـه ناگزیر به آنچه که پیش آمده بود، گردن نهاد.

هیجان محاصره وینه

عزیمـت اردوی عثمانی بـه قصد وینه، بـویژه در آلمـان، هیجان بسیار بـرانگیخت. حصارهای شهـر تقویت شد اما خود امپـراتور یک نیروی بیست الی بیســت‌وپنج نفره در وینه مستقر کرده، خود به همراه جمع انبوهی از پایتخت گریخته و در قصبه «لنز» واقع در مسافـت شصت ساعته از وینـه پناه گرفتـه بود. فرمـاندهی مدافعـان شهر به عهـدهٔ فن استرانبرگ بود. درحالی که از یک سوی لهستان و بـاواریا با امپراتور متفق شده بودند، از سوی دیگر پاپ اینـوسان یازدهم می‌کوشیـد تا لوئی چهارده پادشاه فـرانسه را وارد این اتحاد سازد و همچنین از مسیحیان طلب یاری می‌کرد. اما پادشاه فرانسه مایل نبود وارد این ماجرا شود. زیرا در جریان جنگ اتریش و محاصـره قندیه، فرانسه با یاری به اتریش و ونیز منافع بسیاری را در شـرق از دست داده بود و می‌دانست که اگر این‌بـار نیز به یاری برخیزد زیان بسیار خواهد دید.

محاصره وینه

چگونگی نخستین محاصره

شهر وینه در آغـاز کوچک بود و بعـدها گسترش یافـت و با حصارها محـاط بود، در سمت راست نهر طونـه در حاشیهٔ کانالی که از این رود منشعب مـی‌شد، واقع شده بود. فاصله بین رود طونه و کانال دشتی بود به مسافت چهارساعت راه[۱۳]. همانگونه که پیش

---

۱۲. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۹.

۱۳. وینه آن زمان که درست در وسط وینه امروزه قرار داشت و به آن انیـرشتاد می‌گویند، در کنارهٔ سمت راست کانال قرار داشت و اطرافش با قلعه احاطه شده بود (دومین محاصرهٔ وینه، ضمیمهٔ نشریه شماره ۸۹ ارتش، ۱۹۳۳ چاپخانهٔ ارتش).

از این گفتیم، اردوی عثمانی در چهاردهم تموز ۱۶۸۳ میلادی به وینه رسیده بود. عثمانیها طبق مرسوم، نخست درخواست تسلیم دژ را کردند که با رد شدن این درخواست، جنگ آغاز شد. عثمانیها خطایی را که در گذشته به هنگام نخستین محاصره وینه مرتکب شده بودند، این بار نیز تکرار کردند. یعنی به همراه خود توپخانهٔ سنگینی نیاورده بودند. زیرا در آغاز حرکت، مقصد وینه نبود. موجودی توپخانهٔ عثمانیها به هنگام محاصره وینه عبارت از نوزده ارّاده کولون برنا که گلوله‌هایی از سه تا نه اوّکه شلیک [۱۴] می‌کرد، تعدادی خمپاره و حدود یکصدوبیست قبضه «ضربزن شاهی» بود. در صورتی که دشمن سی ارّاده توپ با گلوله‌های چهاراوکه‌ای، یکصدوسی قبضه بال یمز و تعدادی هم کولون برنا [۱۵] داشت که این وضع به دراز کشیدن مدت محاصره می‌انجامید. علی‌رغم به تصرف درآمدن پلانقاهای اطراف وینه، قلعه همچنان پایداری می‌کرد.

وینه که یک سمت آن کانال بود، از سمت غرب توسط نیروهای سردار اکرم که در قلب سپاه جای داشت، محاصره شده بود. نیروهای عثمانی، جزیره‌ای را که بین طونه و کانال قرار داشت اندکی پس از محاصره وینه، باشنا از طونه به تصرف خود درآورده بودند و محاصره تنها در مورد قلعه اعمال می‌شد.

مذاکره شاه اردل با وزیراعظم

در حین محاصره، یعنی یکشنبه ۲۸ شعبان (اگوستوس ۱۶۸۳م) آپافی میخال شاه اردل به اردو آمد و از سوی اسکارلت‌زاده الکساندر مترجم دیوان همایون و والیان افلاق و بغدان، چاووش باشی و چاووش‌های دیوان همایون و سایر شخصیتها استقبال شد. وزیراعظم او را به حضور پذیرفت و مراتب احترام را به جای آورد. وزیراعظم بر آن شد که نظر شاه اردل را درباره محاصره دریابد، از این‌روی از وی پرسید:

- «الحمداله آمده‌ایم و وینه را در محاصره گرفته‌ایم و می‌کوبیم به حصارهای قلعه دست یافته‌ایم، ان‌شاءالله تا چندروز دیگر فتحش می‌کنیم، در این باره چه می‌گویید؟

---

۱۴. یک اوّکه چهارصد درم و به حساب کیلو معادل یک کیلو، و دویست‌وهشتادودوگرم است.

۱۵. توپهایی که گلوله‌هایی سه الی نه اوکه شلیک می‌کرد، کولون برنا و توپهایی که گلوله‌هایشان نه الی چهل اوکه بود، بال یمز گفته می‌شد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۴۷).

شاه اردل با جملاتی چون: ـ «بسیار خوب، خداوند کارها را آسان بسازد. تدبیر به کار برده‌اید.» پاسخ داد. اما وزیر اعظم بیرون از دایره جملات قراردادی چاپلوسانه، می‌خواست تا نظر باطنی او را در این باره بداند. لذا افزود:

ـ «نترس، مجاز هستی، نظر خود را بی‌هراس بگو.»

آپافی میخال از وزیر اعظم پرسید:

ـ «چون بر سر سفره پلو آوردند از وسط دیس شروع به خوردن می‌کنند یا از کنارش؟

وزیر اعظم پاسخ داد: ـ «ظاهراً از کناره بشقاب شروع می‌کنند»

خلاصه سخنان شاه اردل چنین بود:

در مورد تکمیل بودن تعداد سرباز و مهمات حرفی نیست. اگر همهٔ کشورهای مسیحی گردهم بیایند، قادر به فراهم کردن این همه نیرو نخواهند بود و کسی قادر به مقابله با آن نیست. اما «بچ» دژ استواری است اگر فتح آن بدون دفع‌الوقت مقدور بود خوب بود اما با این تأني و درنگی که شما دارید فتحش مشکل خواهد بود؛ افزون بر آن، این همه انبوه انسان و چارپایی که شما وارد میدان کرده‌اید دچار قحطی آذوقه خواهند شد، زیرا آنانی که خزاین و غنیمت به چنگ آورند خواهند گریخت و از سوی دیگر زمستان زودرس این نواحی شما را سخت در تنگنا خواهد گذارد. طبق خبری که کسب کرده‌ایم، امپراتور از کشورهای مسیحی یاری خواسته است، نظر من این بود که اگر به فتح یانیق قلعه همت می‌گماشتید و زمستان را در آنجا سپری می‌کردید و در عین حال اراضی دشمن را مورد هجوم قرار می‌دادید، بیشتر امپراتور را در تنگنا قرار می‌دادید و به تسلیم وامی‌داشتید. تا وقتی هم که یانیق قلعه را فتح نکرده‌اید بهتر است که اطراف طونه را بکوبید و زمستان را در اویوار و بودین بگذرانید»

وزیر اعظم از این عقیده که خلاف نقشه او بود به خشم آمد و گفت:

ـ «تو از اتریش می‌ترسی، برو در پای یانیق قلعه به عیشت برس»

و او را به حوالی یانیق قلعه فرستاد.

آغاز شکست

هنگامی که وزیراعظم از یانیق قلعه به عزم وینه حرکت می‌کرد، اباره کورحسین پاشا بیگلربیگی اغری را به سرکردگی شش هزار سرباز تعیین کرد و ضمن مذاکره با توکولی

امره او را مأمور اجرای عملیات در مجارستان شمالی ساخت. ابازه حسین ضمن پیوستن به توکـولی امره که ده هـزار سرباز داشت، آهنگ گشـودن پاره‌ای دژ و پلانقا را کـرد اما مدافعان دژها با عنوان کردن این که هر دولتـی که مالک «بچ» شد ما از او پیروی خواهیم کرد، از تسلیم، سر باز زدنـد و افزودند، حتی اگر ما قلعه را تسلیم شما کنیـم تا زمانی که شما بـچ را تسخیر نکرده‌اید، بـا اشغال این نـواحی امپراتـور می‌آید و همهٔ افـراد شما را قتل‌عام می‌کند. از این روی ابازه حسین پاشا متعرض آن دژها نشد. ظاهراً مدافعان دژها از توکولی پیروی می‌کردند.

پس از ایـن رخداد، حسین پاشـا و توکولـی به حوالـی پوژون رفتند، اما در ایـن بین جاسوسان توکولی خبر آوردند که دشمن با سی‌هزارتن از افرادش در پوژون در کمین آنها است. توکـولی امره مقابلـه با دشمن را با نیرویـی که یک دوم نیروی خصـم بود، درست ندانست. اما ابازه حسین و دیگر فرماندهان عنـوان کردند که: «ما نه قلعه را دیده‌ایم و نه افراد دشمن را. اگـر وزیراعظم که وکیـل پادشاه است از مـا پرسید، بدون دیـدن قلعه و بی‌آن‌که تعداد دشمنان را بدانید، چرا برگشتید؟ چه پاسخی برای گفتن خواهیم داشت» و به پیشروی ادامه دادنـد. اما توکولی گفت: «من وارد جنگ نمی‌شـوم. زیرا افراد من از نژاد دشمن‌اند و به آنهـا می‌پیوندند» وبا همین استدلال، بازگشت. چـون حسین پاشا با شش هـزار سرباز به نـزدیک پوژون رسیـد با نیروی چهـل هزارنفری خصم روبـه‌رو شد. توکولـی باز برای حسین پاشا پیغـام فرستاد ـ «با یـک مشت سرباز امکان مقابلـه با انبوه خصم نیسـت. اگر مسؤولیـت افراد با مـن بود، بازمی‌گشتـم» حسین پاشـا که فرمـانده باکفایتی بود، با دریافت این پیغام «مقراو اوغلی گرجی محمد پاشا» را مأمور جنـگ و گریز و مشغول کردن دشمـن ساخت و علی‌رغم تنگنایـی که در آن گرفتار آمده بـود، توانست افراد خود را از معرکه بـدر برد و عقب بنشیند. حسین پاشا وزیر اعظـم را از انبوهی افراد خصم آگاه ساخت و درخـواست بیست هزار نیرو، مرکب از نیروهای عثمـانی و تاتار کرد. هم‌چنین معـروض داشت که اگر چنـانکه از نیروهای خصـم که روزبه‌روز به تعـدادشان افزوده می‌شود شکست خورد، از پل اسکندر می‌گذرد و برای کمک به محاصره‌کنندگان وینه به اردوی عثمانی می‌پیوندد. همچنین وزیـر اعظم را آگاه ساخت که ژان سوبیسکی شاه لهستان برای زدودن تلخی پیمان بوجاش بـا یک نیروی سی‌وپنج هزارنفری سواره و پیاده برای یاری به محاصره شوندگان وینه حرکت کرده است.

کشته شدن* ابازه حسین پاشا

هم نیروهای عثمانی و هم نیروهای خان کـریمه با غنایم بسیاری که طی عملیات به چنگ آورده بودند، بی‌آن‌که منتظر سقوط وینه بشوند، آهنگ بازگشت کردند. وزیر اعظم در پاسخ ابـازه حسین پاشا پیغـام داد که «چرا درباره سه یـا چهارهزار سربـاز لهستانی و چهار و پنج هزار اتریشی این همه غلو می‌کنـی؟ از طونه بگذر و با افرادت تا وینه بیا و به اردو ملحق شو».

وزیر اعظم ضمـن صدور این دستور از خان کریمـه خواست تا ده هزار تاتـار به یاری حسین پاشا بفرستد. امـا از تاتارها که در انبوه غنایم فرو رفته بـودند، تنها سیصدنفر نزد ابازه رفتند و او نیز به امید نیروی کمکی به حوالی وینه آمد.

نیروی اتریش که افزون بر هفتاد الی هشتـاد هزارتن بود، با شنیدن خبر آمدن افراد حسین پـاشا به سوی وینـه، به او حمله برد و وی را در تنگنـا گذارد. حسین پاشـا عقب ننشست و با نیروی بسیار اندکش جنگ را پذیـرا شد. سرانجام پس از یک نبرد سهمگین نیروهای تاتار گـریختند و خود حسین پاشا هم که بشدت زخمی شـده بود، به سوی پل آبهای مـوراویا پس نشست و هنگـامی که از پل تخـریب شده مـی‌گذشت، بر اثـر خون بسیاری که از زخمهایـش رفته بود، در رود افتاد و غرق شد. به این سـان در پی نرسیدن کمک به حسین پـاشا، هنگام عزیمتش به سـوی نیروهای وزیراعظم که در سـاحل چپ طونه مستقر بود، این فرمانده ارزشمند کشته شد.

وضعیت نیروهای محاصره‌کننده

نزدیک دوماه از محاصره وینه می‌گذشت، سربازان اندک اندک ستوهیده می‌شدند. وزیر اعظم به سبب آزمندی مایل نبود قلعه را با حمله بگشاید*[؟] و در عوض امپراتور با دریافت یاری از هرسـوی به فعالیت درآمده بود. تهیه علوفه چهارپـایان و آذوقه به سختی صورت می‌گرفت. برای فـراهم کردن آذوقه می‌بایست به نقاطی مـی‌رفتند که با اردوگاه

---

* ـ در متن «شهادت» آمده است.

* ـ نویسنده توضیحی در این باره نداده است. به نظر می‌رسد در صورتی که قلعه با هجوم گرفته می‌شد، غنایم موجود به دست افراد می‌افتاد. به ایـن سبب وزیراعظم می‌خواست با تسلیم قلعه از سوی مدافعـان خزاین موجود در قلعه هم تسلیم وی شود. ـ مترجم

حدود پانـزده الی بیست ساعـت راه فاصله بود. چهارپـایان موجود در اردو بـر اثر ضعف تغذیـه، تلف شـدن آغاز کردنـد. گروهی از گـاوهایـی که می‌بـایست توپهـا را جابـه‌جا می‌کردند، در شمار حیوانات سقط شده بودنـد. آذوقه افراد نیز کم شده بود و نرخ آذوقه هم افزایش یافته بود.

خبر آمدن نیروهای اتریش و لهستان

عثمانیها در ۴ ایلول از رهگذر تخلیه اطلاعاتی اسیـرانی که گرفتار شده بودند، آگاه شدنـد که نیـروی یکصدوبیسـت هزارنفـری خصم شـامل سـی‌وپنج هـزار لهستانـی و هشتادوپنـج هزار آلمانی (اتـریش، ساکسونیـا، باواریا، فـرانگونیا) برای شکستـن خط محاصره عثمـانیها نزدیک می‌شـوند. از این روی به اوزون ابـراهیم پاشا والی بـودین که مأمور حفاظت از پل‌های پائین دست یـانیق قلعه بود، دستور داده شد که مسؤولیت را به مصطفی پاشا والی سلستره واگذارد و خود و نیروهای تحت فرمانش هرچه سریعتربه اردو بپیوندد. ابراهیم پاشا با هشت هـزارتن افراد خود آمد و در نزدیکی اردو اطراق کرد (۱۵ رمضان/ ۸ ایلول).

موقعیت وینه

با کشته شدن حسین پـاشا، وزیر اعظم جدی بودن مسئله را دریافـت و بی‌آن که به انتظار تسلیم شدن قلعـه بنشیند، در ۲۶ آگوستوس حمله سختی را بـه قلعه آغاز کرد و برخی از استحکامـات دشمن را درهم ریخت. مدافعین دژ تلفات بسیـار دادند. افزون بر آن، اسهال خونـی در شهر شیوع یافته بود و فـرمانده قلعه مدام درخواسـت ارسال آذوقه می‌کرد؛ زیرا از این رهگذر، سخت در تنگنا بودند.

گذر دشمن از طونه

عثمانیها از طـریق دو زندانی آگـاهی یافتند کـه امپراتور و پادشـاه لهستان در حال گذراندن تجهیـزات اردوی خود از پل اسکندر (اورلن) بـه ساحل راست طـونه، یعنی در سمتی که اردوی عثمانی مستقر بود، هستند و بـا دویست قبضه توپ کوچک و بزرگ به اردوگاه عثمـانی روی آورده‌اند. صحت خبـر تأیید شـده بود. وزیر اعظم بـرای بستن راه

خصم، خان کریمه را برای مقابله با آنان اعزام کرد. به روایتی خان کریمه که با وزیر اعظم کدورت داشت، در این مأموریت سهل‌انگاری کرد و به عبارت درست‌تر در برابر عبور دشمن تنها یک تماشاگر بود. به همین سبب خصم بی‌آن‌که مانعی فراراهش باشد، از آب گذشت و در ساحل پیاده شد. وزیر اعظم با دریافتن این موقعیت خطرناک ارکان اردو را به چادر خود فراخواند و با آنان درباره وضعیّت موجود به مذاکره نشست. تصمیمات گرفته شده در این رایزنی، مطابق میل و خواستهٔ وزیر اعظم بود. به این معنی که با فرارسیدن خصم، فرماندهان با افراد خود می‌بایست به مقابله برمی‌خاستند و به جنگ با دشمن می‌پرداختند؛ اما سربازانی که در سنگرها وینه را در محاصره گرفته بودند، نمی‌بایست سنگر خود را ترک می گفتند.

حملهٔ دشمن

فرماندهی یکی از شاخه‌های سپاه یکصدهزارنفری ژان سوبیسکی فرمانده کل را دوک دولورن به عهده داشت؛ که از طونه گذشته بود. یک شاخه دیگر هم از سنت آندره رسید. که این دوشاخه پس از پیوستن به یکدیگر، کوه کالنبورک را تصرف کردند و در پشت سر جناح چپ سپاه عثمانی قرار گرفتند.

سردار اکرم [وزیراعظم] برای مقابله با نیروهای دشمن که در حال پیشروی بودند، وزیر قرامحمد پاشا را به سرکردگی نزدیک به شش هزارنفر فرستاده بود و ابراهیم پاشا والی بودین را با بیست هزار سرباز برای محافظت از جاده‌ای که از کنار کلیسایی که بر فراز کوه کولنبورک بود، می‌گذشت گمارده بود. [۱۶] باتوجه به این‌که نیروهای خان کریمه پس از عبور دشمن از طونه از پشت سر او را در محاصره نگرفته بود، [۱۷] نیروهای

---

۱۶. ابراهیم پاشا در جادهٔ منتهی به «بچ» که در کناره شاخه رود طونه است، مستقر شده بود. (معیارالدول).

۱۷. وزیر اعظم در آغاز نسبت به مراد گیرای عنایت و توجه داشت، اما در پی مخالفت او با خواستهٔ وی یعنی محاصره وینه و توصیهٔ به تصرف یانیق قلعه و قوماران، از چشم وزیر افتاد و درنتیجه در رابطهٔ خود با وزیراعظم حالت محافظه‌کارانه به خود گرفت. به نظر می‌رسید مراد گیرای مانند سلیم گیرای بر افراد خود تسلط لازم را نداشت و از ضبط و ربط آنان ناتوان بود. وی نتوانست از پل اسکندر که دشمن می‌بایست از آن بگذرد، محافظت بکند؛ بلکه سوار بر اسب و درحالی‌که دست بر کمر زده بود، از فراز یک بلندی گذر دشمن را نظاره می کرد. پیشنمازخان با مشاهده این حال به وی نزدیک شد و گفت:

خان اگر این کفّار را که دسته دسته از پل می‌گذرند بکشی آیا بازهم به پیشروی ادامه خواهند داد؟

—

عثمانی در موقعیت دشواری قرار گرفتند. عثمانیها در دهانه جاده‌ای که می‌بایست دشمن از آن عبور می‌کرد، خندق کندند و دو کولون برنا و شصت قبضه ضربزن شاهی مستقر ساختند و افزون بر آن، شماری از نیروهای خود را نیز در آن نقطه مستقر کرده و حالت آرایش جنگی به خود گرفتند.

نبرد دو نیرو

عصر روز جمعه ۱۸ رمضان/ ۱۰ ایلول، پس از نماز مغرب از جناح راست از سوی اوزون ابراهیم پاشا خبر آمد که دشمن در یک فاصله سه ساعته تا اردو در حال پیشروی است. وزیر اعظم دستور آمادگی داد. عثمانیها همچنین ضمن کسب خبر از اسیری که گرفته بودند، دریافتند که خصم فرداصبح حمله را آغاز خواهد کرد. از سوی قرامحمد پاشا فرمانده نیروهای طلایه نیز خبر رسید که با دشمن درگیر شده است. از این‌روی وزیر اعظم با افراد کانون قاپوقولی، درحالی که توپخانه پیشاپیش آنان بود، در برابر نیروهای یاد شده آرایش جنگی [18] به خود گرفت.

هنگامی که نیروهای خصم به کلیسایی که در حوالی ساحل هموار طونه و در دامنه آلمان داغی (کالنبورگ) رسیدند، افراد محاصره شده وینه فریاد شادمانی سر دادند. روز

خان کریمه پاسخ داد:

ـ «آقا! شما از جور و ستم عثمانیها آگاه نیستید. آنها ما را به حال و روزی انداخته‌اند که حتی به اندازهٔ کفرهٔ افلاق و بغدان ارج و قرب نداریم. من چندین بار تعداد افراد دشمن و اخبار نقل و انتقال آنان را برای آنها نوشتم و گفتم که دشمن انبوه است و مقاومت نامقدور. گفتم که یا باید توپها را از خندقها بیرون بکشیم و به جنگ رویاروی مبادرت کنیم، یا به نقطهٔ سلامتی برگردیم. اما او [وزیر اعظم] از عناد و لجاج دست برنداشت و سخنم مؤثر نیفتاد. او در پاسخهای توهین‌آمیز و در نامه‌هایش ما را گوشت یابوخور نیز خطاب کرد. به قدرت خداوند دفع این دشمن برای من کار دشواری نیست و می‌دانم که سکوت در برابر آنها اهانتی است برای دین ما؛ اما بگذار آنها دریابند که چه هستند و تا چه حد بی‌مقدارند، تا قدر و ارزش تاتارها را بدانند.

وی پس از این پاسخ، اسب را راند و با افرادش به اردوگاه بازگشت و وارد چادر صدراعظم شد و ماوقع را گزارش کرد و افزود که دشمن تا روز یکشنبه به اردوگاه می‌رسد..

۱۸. با نزدیک شدن دشمن، وزیر اعظم پس از سان دیدن از سپاهی که یک چهارمش آن را ترک گفته بودند، در برابر خصم که تا نزدیکهای «جنگل درونباک» آمده بودند، موضع گرفت. فردای آن روز نیروهای لهستان یا باواریا به قوای اتریش و ساکسون پیوستند (تاریخ هامر، ج ۱۲، ص ۴۱).

یکشنبه ۲۲ رمضان (۱۲ ایلول) هنگـامی که خبر نبرد بین نیروهای قـرامصطفی پاشا و نیروهای خصم که پشـت کوهها در حرکت بودند به وزیر اعظـم رسید، وی به همراه افراد قاپوقولی و دیگر نیروهای همراهش پیش رفتند. اوزون ابراهیم پاشا والی بودین در جناح راست، وزیر اعظم در قلب سپاه و خان کریمه و ساری حسین پاشا در جناح چپ نیروهای عثمانی مستقر بودنـد. نقشهٔ دشمن دایر بر این که از پشت سر خـود را به سپاه عثمانی برساند و آن را در محاصره بگیرد، ناموفق ماند.

جنگ و شکست

دشمن که گلوله و توپ و مهمات بسیار داشت، بـارانی از گلوله بر سر اردوی عثمانی فرو می‌ریخت. در پی شکست جناح راست به فرمانـدهی ابراهیم پاشا والی بودین، خصم به داخل سپاه رخنه کرد.[۱۹]

وزیر ساری حسیـن پاشا که در جنـاح چپ بود پایـداری کرد؛ اما نرسیـدن کمک از سوی خان کریمه- کـه افرادش پراکنده شده بودند- این جنـاح هم تضعیف شد. در پی گشوده شدن و آسیـب دیدن دو جناح وزیر اعظـم، ترس وحشت در میان افـراد عثمانی

۱۹. نویسندهٔ اثری به نام «معیارالدّول» که خود در جنگ شرکت داشت، اوزون ابراهیم پاشا را در این شکست گناهکار می‌داند و چنین می‌نویسد: «اوزون ابراهیم پاشا والی بودیـن سردسته کسانی بود که نمی‌خواستند کار پیش برود؛ وی در آغاز مأمـور محافظت از پلهای پـایین دست یانیـق قلعه شده بود. وی هنگـامی که برای مشـاوره به اردوگاه همایونی آمد، عذر و بهانه‌های بسیار تراشید که: نیروی کفّار بسیار است، بهتر آن است که توپها و افراد را از سنگرها بیرون بکشیم و بازگشت کنیـم. حال آن که شصت روز است که سردار قلعه را در محاصره گـرفته است و هزاران نفر کشته و مجروح شده‌اند و پشت چادر وزیراعظم به گورستـان شهدا بدل شده است. بسیاری مهمات و پول از خزانه هزینه گشته است. درحـالی که الحمدالله در موقعیت دلخواه قرار گـرفته‌ایم، اگر بازگردیم چگونـه در برابر پادشاه پاسخگو خواهیم بود؟»

(نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۱۰۰۷)

● در این بین خان با سه الی چهارهزار تاتار آمد، وزیر اعظم خطاب به خان گفت:

ـ «حضرت خان این چه کـاری است، پس افرادت کو؟» ـ خان پاسخ داد: «سرورم ما در کنـار تو هستیم. مگر من نگفته بودم که تاتارها و دیگر افراد چون سیر شده‌اند دیگـر سودی از جانب آنان متصوّر نیست، و افراد کفّار هم بسیارند و عاقلانـه آن است که توپخانـه را برداریم و شرافتمندانه بـازگردیم؟». وزیراعظم پـاسخ داد ـ«به هرحال بـاید اینک تدبیری انـدیشید» و بی‌آن که سخنی بیفزایـد به کار دشمن مشغول شد» (نشـریه انجمن تاریخ عثمانـی، به نقل از معیارالدّول، سال سوم، ص ۱۰۱۰)

رخنه کرد و در پـی آن شاه لهستان با افرادش یکـراست به قلب سپاه و بـه سوی سنجاق شریفْ (درفش شاهی) حمله برد.

وزیر اعظم بی‌آن‌که عقب بنشیند، پنج الی شش ساعت جنگید؛ اما سرانجام متلاشی شدن جناحها او را وادار به عقب‌نشینی کرد. قیامتی برپا شده بود و هرکس به فکر نجات جان خویش بود. وزیراعظم که تا چادر خویـش پس نشسته بود، به سی هزار سربازی که همچنان در سنگرها پناه گرفته بودند، دستور خروج از سنگر صادر کرد. دشمن تا داخل چادرهای اردوگاه پیش آمده بود. وزیراعظم که می‌دید آزمندی و عنادش چه مصیبتی به بار آورده است، و برایش مرگ گواراتر از این شرایط تلخ است، به سوی دشمن پیش رفت و خود افرادش به نبرد پـرداختند. عثمان آغا فرمانده «سپاهیهـا» به وزیراعظم هشدار داد که:

ـ «سرورم لطـف و کرم کن که کار از کار گـذشته است. وجود تو به منـزله روح برای افـراد است. بـا فدا شـدن شما افـراد بـه فلاکـت گرفتـار خـواهند آمـد. بفرمـایید تـا بازگردیم».[۲۰]

آنگاه «درفش شـاهی» را برداشت و به سوی یـانیق قلعه گریخت. بـراثر این گریز، تمام اشیـاء و خزانه وزیراعظم در چادر او ماند. افـزون بر آن سیصدقبضه توپ، پانزده هزار چادر و مقدار بی‌حـد و حسابی از مهمات عثمانیها، در صحنه نبرد جا ماند و کوتاه سخن این که همهٔ وسایل اردو به دست خصم افتاد.[۲۱]

نیروهای دشمن که دوشـاخه شده بودند، یک شاخه وارد وینه شـدند و شاخهٔ دیگر

---

۲۰. مطالب متن از تاریخ سلاحدار نقل شده است. در تاریـخ معیارالدول، نوشته بورسه‌لی حسین عصری، در این باره چنین آمده است: «... عصـر هنگام نزدیک شد و عاقبت عموحسـن آغا (برادر کوپرولی محمدپاشـا) به سردار اکرم گفت: «بفرمایید برگردیـم و بکوشیم سنجاق شریف و عساکر اسلام را به سلامت از معـرکه بیرون ببریم. دیگر کار از کار گذشته است. اگـر العیاذ بالله سنجاق شریف را به دست دشمـن بدهی تا قیام قیامت آماج لعنـت خواهیم بود. آنگاه درحالی کـه وزیر اعظم می‌گریست، بر روی چـارپایه‌ای که همیشه می‌نشست، جلـوس کرد. یک طرف آن را عموحسن آغا و طرف دیگر را سیاووش آغای جبه‌جی باشی گرفـت و به سوی قرارگاه همایونی (یعنی اردوگاهی که در پشت جبهه بود) بازگشتند...» (نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ص ۱۰۱۴).

۲۱. سوبیسکی پس از این پیـروزی طی نامه‌ای که در چادر مخصوص وزیراعظم برای همسـرش نوشته بوده است، از غنایمی که به دست آورده بود، بحث کرده است.

اردوگاه را اشغال کردند و ده هزار از افراد عثمانی را که به سبب بیماری یا زخمی بودن و یا ناتوانی نتوانسته بودند از این مهلکه بگریزند، کشتار کردند.

اعدام اوزون ابراهیم پاشا

سردار چون در ۲۲ رمضان/ ۱۴ ایلول به نزدیک یانیق قلعه آمد، با دیدن اوزون ابراهیم پاشا والی بودین که نخستین شکست در جناح تحت فرماندهی او رخ داده بود، به خشم آمد. ابراهیم پاشا یک روز زودتر از سردار به آنجا آمده بود. وزیراعظم او را به حضور احضار کرد؛ اما ابراهیم پاشا تمارض کرد و نرفت. وی بار دیگر پیغام فرستاد که: «باید درباره امری مهم گفت‌وگو کنیم، اگر بیمار است با وسیلهٔ نقلیه بیاید». از این روی ابراهیم پاشا را گریزی از رفتن نماند. بناچار به حضور آمد ودامن وزیراعظم را بوسه زد. وزیراعظم بی‌آن که مراتب احترام را بجای آورد، گفت:

- «ملعون پیر بی‌دین! ما در این مدت به صرف این‌که تو وزیر پادشاهی، حرمتت نهادیم. اما تو پیش از همه گریختی و سبب شکست اردو شدی و حالا هم چون طلایه لشکر گویی که فتح‌الفتوح کرده‌ای این‌جا آمده‌ای و جا خوش کرده‌ای؟»

آنگاه او را تسلیم چاووش‌باشی کرد و خفه‌اش ساختند و دستور مصادره اموال ابراهیم پاشا، اعم از بودین و اردوگاه را صادر کرد و قرامحمدپاشا را به جای او به فرمانداری بودین گمارد.

گردآوری نیروهای شکست خورده

وزیراعظم که به پای یانیق قلعه آمده بود، افراد پراکندهٔ اردو را گرد آورد. چون خصم سرگرم یغمای اردوگاه بود و نیز در میان آنها اختلاف بروز کرده بود، در پی شکست خوردگان نرفت. سردار اکرم سه روز در آنجا ماند. ابتدا به قصبه طونه رفت و سپس به بودین آمد. محمد چهارم با شنیدن خبر شکست وینه از بلگراد به وینه بازگشت.

قرامصطفی پاشا علی‌رغم اشتباهاتش رئیس دولت مدبّر شایسته و خونسردی بود، با آن‌که بی‌شک از این شکست سخت متأثر شده بود، پس از بازگشت به بودین به سروسامان بخشیدن اوضاع آشفته همت گماشت و ضمن سیاست کردن افرادی که در

جنگ خطا و کوتاهی کرده بودند، در قلعه‌ها و پلانقاهایی که احتمال حمله دشمن به آنها می‌رفت، نیروی محافظ گماشت و با تدابیری که اتخاذ کرد، اوضاع آشفته اردو را نظم داد و سروسامان بخشید.

شکست وینه آخرین جنگ و بازگشتی بود برای اردوی ترکها که تا ناف اروپا پیش رفته بودند و پایان استیلای امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفت؛ که هرچند پس از دوران سلطان سلیمان قانونی فتوحاتش متوقف شده بود، اما اروپا را در اضطراب و هیجان فرو برده بود. درعوض طرف مقابل، با بهره‌گیری از تواناییهای خود، با حملات پی‌درپی، دولت عثمانی را دچار پریشانی می‌ساخت.

چگونگی اوضاع پس از شکست

سقوط پلانقای جگردلن

هنگامی که وزیراعظم در بودین به سر می‌برد. ازطریق دو زندانی لهستانی و اتریشی آگاه شد که متفقین در حال پیشروی به سوی قوماران و استرگون هستند، او بی‌درنگ نیروی محافظ به آن دو قلعه فرستاد، و از سوی دیگر قرامحمدپاشا والی بودین را با سی‌هزارتن به رویارویی دشمن اعزام داشت [۲۲]. قرامصطفی پاشا به جگردلن واقع در ساحل چپ رود طونه رفت و به مقابله دشمن شتافت و با آن که نیروی طلایهٔ بیست هزارنفری اردوی عظیمی را که شاه لهستان فرماندهی آن را داشت، شکست داد و بیش از نیمی از افراد آن را کشت، اما در برابر شصت هزار نیرویی که در پشت سر آن گروه بود شکست خورد [۲۳] و در قلعه استرگون پناه گرفت. در این جنگ تعدادی از فرماندهان

۲۲. هنگامی که سردار اکرم برای رویارویی دشمن، نیرو به فرماندهی قرامحمدپاشا می‌فرستاد، خطاب به همه فرماندهان و «پاشا»ها گفته بود: «همهٔ افرادتان را بردارید و با خود ببرید. همه افرادتان اعم از نیروهای ایالتی و نیروهای خاصه‌تان را سرشماری می‌کنم؛ اگر نقصانی در این زمینه وجود داشته باشد، به حسابتان می‌رسم» (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۰۰).

۲۳. فرماندهان به قرامحمدپاشا گفته بودند که نیروهای دشمن بسیار انبوه‌اند و پیروزی بر آنان مقدور نیست. بهتر است که قلعهٔ جگردلن تخلیه شود و نیروها به پشتیبانی قلعه استرگون به آن‌جا بروند. اما فرمانده با عنوان کردن این

کارآزمودۀ عثمانی کشته شدند. دشمن که بـه پای جگردلن رسیده بود، علی‌رغم تسلیم شدن قلعـه، محافظین و زنـان و کودکان ساکـن آنجا را کشتار کـرد (۱۷ شوال ۱۰۹۴ هـ.ق/ ۹ اکیم ۱۶۸۳م). آنگاه متفقین به سوی استرگون که در ساحل راست رود طونه و روبه‌روی جگردلن قرار داشـت، به حرکت درآمدند. پس از این شکسـت قرامصطفی پاشا والی بودیـن که به استرگون رفتـه بود، دلی بکر پـاشا والی حلب را به محـافظت از قلعه گماشت و خود به بودین بازگشت.

برکناری خان کریمه

بی‌لیاقتی مرادی گیرای در اثنای نبرد و پراکنده شدن افرادش در پی کسب غنایم و نیز بی‌اهمیت شمردن مسؤولیت فرماندهـی خود، به خاطر کدورت با وزیر اعظم یکی از عوامل بزرگ شکست به شمار می‌رفت. پـس از بازگشت به بودین به وی دستور داده شد که به سوی جگردلن برود؛ اما او اندک بودن افرادش را دست‌آویز کرد و از حرکت به محل مأموریت خود سر باز زد. به همین سبب وزیر اعظم او را از مقام خانی برکنار کرد و حاجی گیرای خان دوم، پسر قریم گرای را به جای او منصوب نمود (اکیم ۱۶۸۳م).

بازگشت وزیراعظم به بلگراد

سردار اکرم بیست‌و دوروز در بودین ماند و پس از آن که در حدود مقدورات به اوضاع مرزها سروسامان بخشید، شماری از افراد قاپـوقولی و نیروهای ایالتی را به همراه ساری حسین پاشـا والی شام در اختیار قرامحمد پـاشا والی بودین قرار داد و خـود دعوت شاه اردل را پذیرفت و ۲۴ شـوال (۱۶ اکیم) برای گذرانیدن زمستان به بلگـراد حرکت کرد. چون در راه خبر یافت که دشمن به حوالی قـانیژه و سگتوار رخنه کرده، و برخی پلانقاها را اشغال نموده و آن نـواحی در معرض خطر قرار گـرفته است، تعدادی نیـرو به آن سوی فرستاد.

← که دستور چنیـن است، به توصیۀ آنـان عمل نکرد. در این جنگ فرمانـدهان باارزشی چون بیگلـربیگی سلستره، سیواس، بسنه و قرامان کشته شدند؛ که نتیجه اسفبار و تلخ آن بعدها در جنگی که به درازا انجامید، چهره نمود.

سقوط استرگون

دشمن که با دادن ضایعات بسیار توانسته بود ساحل چپ طونه را پشت سر بگذارد و در ساحل مقابل پیاده شود، در ۸ ذی‌الحجه/ ۲۹ اکیم، قلعه را در محاصره گرفت و به کوبیدن آن پرداخت. فرمانده دشمن پیشنهاد کرد تا قلعه تسلیم شود، ولی بکرپاشا فرمانده قلعه این پیشنهاد را نپذیرفت. اما مدافعان قلعه گفتند: «ما قلعه را تسلیم می‌کنیم، نمی‌جنگیم» و به سوی دلی بکر پاشا و ارسلان محمدپاشا و دیگر فرماندهان کانون حمله‌ور شدند. آنان زبان به نصیحت گشودند، اما سودی نداشت و پرچم تسلیم برافراشتند و جز لوازم جنگی، باقیماندهٔ وسایل را برداشتند و به بودین بازگشتند. ولی بکر پاشا، ارسلان محمدپاشا و دیگر فرماندهان حاضر در قلعه، به جرم تسلیم این قلعه مستحکم ـ در عرض چهار روز ـ که همه‌گونه وسایل دفاعی داشت، اعدام شدند. تسلیم قلعه استرگون که امروز نیز ترانه‌اش بر سر زبانها است، موجب تأثر عمیقی در بین همگان شد.

قتل وزیراعظم قرا مصطفی پاشا

رجال دربار و ارکان ارتش وزیر اعظم را به سبب لجاجت، خشونت و مغرض بودنش و نیز کینه‌ورزی‌اش در مورد کسانی که خلاف عقاید و نظراتش سخن می‌گفتند، دوست نمی‌داشتند. کمترین مجازات کسانی که با نظرات وزیر اعظم مخالفت می‌کردند، تبعید بود. او می‌خواست که همگان بی‌قید و شرط نظرات او را -درست یا نادرست- بپذیرند.

پیش از رفتن به جنگ مانند پدرزنش کوپرولی بزرگ و برادرزنش فاضل احمدپاشا، با اصرار و پافشاری، مخالفان خود را از اطراف شاه دور کرد. یوسف آغای قزلارآغاسی و بشناق‌ساری سلیمان سر میر آخور، دشمنان بی‌امان وزیر اعظم بودند و برای آن که زیر پای او را خالی کنند، مدام در پی فرصت بودند. شکست محاصره وینه این دو خصم را به حرکت واداشت. آنان قرا ابراهیم پاشا قائم‌مقام صدارت را که از ایادی وزیراعظم بود، با وعدهٔ صدارت به سوی خود جلب کردند. قراابراهیم پاشا از سالیان پیش نزد ولینعمت خود قرامصطفی پاشا به سر می‌برد که با افزایش مقام اربابش مقام او نیز بالاتر می‌رفت. ضمن این که معاون وی بود، سمت میرآخوری قصر را نیز داشت، و به هنگام عزیمت به جنگ وی را جانشین صدارت کرد. اما پس از آن که وزیر اعظم در وینه شکست خورد و

بازگشت، علیه او فعالیت آغاز کرد. دوستان وزیراعظم ازجمله کادی کویلی محمدآغا که در استانبول سمت «قاپوکدخداسی» را داشت، وی را از آنچه که می گذشت آگاه ساخت و توصیه کرد که هدایایی برای پادشاه بفرستد. وزیراعظم در پی این توصیه اسماعیل آغای تلخیص‌چی را برای تقدیم هدایا به استانبول فرستاد.

قراابراهیم پاشا قائم‌مقام صدارت که وعدهٔ وزیراعظمی یافته بود، با آمدن تلخیص‌چی دستپاچه شد و چون دریافت که در صورت تقدیم هدایای وزیراعظم وی در پست خود ابقا خواهد شد، مراسم تقدیم هدایا را به تعویق انداخت و قزلارآغاسی را در تنگنا گذارد تا نظر شاه را نسبت به وزیراعظم دگرگون سازد و در این کار موفق شد.

سلطان محمد پس از بازگشت از شکار که سخت به آن علاقه‌مند و حتی معتاد بود، اسماعیل آغای تلخیص‌چی را احضار کرد و پس از پرس‌وجو از چگونگی احوال مرزها با خشم خطاب به او گفت:

- «هم پاشا و هم تو هردو دروغزنان ملعونی هستید. او سربازانم را به کشتن داد و فرماندهان بنامم را نابود ساخت و کشورهایم را به دست کفار داد.» و دستور داد تا او را به زندان افکندند و خود به اندرون رفت و دستخطی دایر بر قتل قرامصطفی پاشا و گرفتن مهر همایونی و سنجاق شریف و کلیدهای حرمین شریفین از او نوشت. قرامصطفی پاشا را در بلگراد اعدام کردند و سرش را به ادرنه فرستادند.[۲۴] قراابراهیم

۲۴. طی دستخط شاهی غزّاز احمد آغای قاپوچی‌لار کدخداسی و چاووش‌باشی کادی کویلی محمدآغا، مأمور قتل وزیراعظم شدند. روزی که آن دو وارد بلگراد شدند، به بکری مصطفی پاشا فرمانده ینی‌چری پیغام فرستادند و پنهانی با او مذاکره کردند و خط همایونی را دایر بر فرماندهی جبهه اتریش تسلیم او کردند و خلعتش پوشانیدند و ماجرا را با او در میان گذاردند و آنگاه به محل اقامت وزیراعظم رفتند. قرا مصطفی پاشا به همراه امام [پیشنماز] محمد افندی به قصد اقامه نماز ظهر بپا خاسته بودند. با شنیده شدن صدای نعل اسب از کوچه، قرامصطفی پاشا از پنجره بیرون را نگریست. با دیدن فرمانده ینی‌چری و در پشت سر آنان قاپوچی‌لار کدخداسی و چاووش‌باشی گفت: «آقا، نماز را بشکن، مسئله چیز دیگری است» و درحالی که دستها را به هم می‌فشرد به قدم زدن پرداخت. تازه واردین بالا نزد او آمدند. فرمانده ینی‌چری بر دامنش بوسه زد و دو نفر دیگر ایستادند و سلام کردند. چون وزیراعظم پرسید چه خبر تازه؟ غزاز احمدآغا خواستار تسلیم مهر همایونی و سنجاق شریف و کلیدهای حرمین شد. وزیراعظم این وسایل را تسلیمشان کرد و آنگاه پرسید: «آیا برای ما مرگ هست؟» و چون پاسخ شنید که «باید چنین باشد، خداوند ایمانتان را از شما نگیرد»، گفت: «هرچه رضای خداوند است» و سجاده را گسترده نماز ظهر را گزارد. اندک پریشانی نیز به او دست نداد، دعا خواند و دست بر چهره کشید. سپس رو به غلامان اندرون گفت: «شما دیگر

پاشـا به جای او وزیر اعظـم شد. بشناق سـاری سلیمان به وزارت رسید. بشنـاق رجب از افراد او سمت قاپـوچی‌لار کدخداسی یافت. شـاه به هنگام تسلیم مهر همایـونی به وزیر اعظم جدید گفت:

- «عباداله [ملت] را به تو و تو را اماناً به خدا سپردم. چشمانت را خوب بگشای والا سرنوشتی بدتر از سلف خود خواهی داشت.»

همه ملک و دارایی قرا مصطفی پاشا مصـادره شد وزیر اعظم جدید خود عازم جنگ نشد، بلکه فـرمانده ینی‌چری بکـری مصطفی پاشا را بـه سمت والی حلب و فرمـاندهی جبهه اتریش و ساری سلیمان پاشا را نیز به فرماندهی جبهه لهستان تعیین کرد.

مورخیـن و پژوهشگران را عقیـده بر این اسـت در صورتی کـه مسئله به دقـت مورد کنکاش قرار بگیـرد، قرامصطفی پاشـا صرفنظر از برخـی نقایصش اگر اعـدام نمی‌شد، می‌توانست پس از شکست وینه در اندک مـدت اوضاع را سروسامان بخشد. حتی اوزون ابراهیم پاشا فرمانده جناح راست هنگامی که اعدامش می کردند، گفته بود:

- «این مرد مرا به ناحق می کشد، اما باز هم خود او تنها کسی است که می‌تواند ضایعات شکست را جبران کند. به پادشاه بگویید او را نکشد»

به درازا کشیدن جنگ گواه این مدعاست که جانشینانش حتی به اندازه نصف او نیز قدرت و توانایی نداشتند.

به طوری که از برخی قراین تاریخی بر می‌آید (البته نمی‌توان در این باره قاطعانه نظر داد) بسیاری از دولتمردان به سبب کینه‌ورزی و ویژگیهای مغرضانه‌اش از او عمیقاً متنفر بودند و آرزوی شکست او را داشتند. و حتی برای عدم پیروزی او تلاش نیز کرده بودند.

بروید و دعا را در حقم فرامـوش نکنید» و آنگاه به دست خود خلعت و دستار برگرفت و گفـت: «بیایند و این قالی را جمع کنند می‌خواهم جسدم به خاک آلوده شود، قالـی را برداشتند. جلادها آمده بودند، ریسمان آماده در دست. بعد او با دستهای خود محاسنش را بلند کرد و با لحنی زیبـا گفت: «بیایید و طناب را بیندازید» و تن به رضا در داد. جلادان نیز طناب را دوبـار کشیدند و قبض روحش کردنـد. لباس از تنش کندند و جسدش را در حیـاط پایین در چادری کهنه نهادند و غسل و کفن کردند و نمازش گزاردند و باز در آن چادر نهاده و در تابوت گذاردند. جلاد آمد و سر از تـنش جدا کرد و جسدش را در حیـاط مسجد مقابـل قصر [اقامتگـاه وزیراعظم] به خـاک سپردند. (تـاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۲۳). لاز مصطفی پـاشای رئیس الکتاب را که قرا مصطفـی پاشا را به محاصره وینـه تشویق کرده بود، به ادرنه آوردند و او را بـه جرم این که مسبب فاجعه بود، در مقابل «اوچ شرفه‌لـی جامع» بر دار کشیدند. «مورخ رشید» در این مورد می‌نویسد که وی به سبب دشمنی وزیراعظم جدید با او کشته شد (ج ۱، ص ۴۳۷).

فصل دوم
اتفاق مقدس علیه عثمانیها
جنگ در چهارجبهه

موفقیتهای ایام صدارت فاضل احمد پاشا نظـر پاپ اینوسان یازدهم را به خود جلب کرد و برای جلـوگیری از گسترش دامنه نفوذی کـه تا قلب اروپا کشیده شـده بود، ابتدا کوشید بین لئوپـولد -که از عثمانیها ضربت خورده بـود- و لهستان پیمان اتحاد ببندد. درنتیجه در جنگ اتریش مـی‌بینیم که برای نخستین بار در مقـام متحد دولت لهستان، ژان سوبیسکی را به یاری امپراتور لئوپولـد اول می‌فرستد؛ بعداً درنتیجه تحریکات مداوم پاپ، دولت سـومی، یعنی ونیز وارد ایـن اتفاق می‌شود. (۱۰۹۵ هـ‍.ق/ ۱۶۸۴م). پس آنگاه نزدیک به پایان جنگ در ۱۱۰۷ هـ‍.ق/ ۱۶۹۶ میلادی، روسیه در مقام چهارمین متفق به میدان می‌آید. به این سان دولت عثمـانی به منظور جنگ در چهار جبهه، ناگزیر از تقسیم نیروهایش به چهارقسمت شد. در جبهه‌های روسیه و لهستان، خان کریمه بیش از دیگران نقش فعال داشت.[1]

---

۱. در متن پیمان بستـه شده بین اتریش و لهستـان اظهار تمایل شده بود کـه روسیه نیز به آن بپیونـدد. در این پیمان ماده‌ای پیش‌بینـی شده بود مبنی بر این کـه، اردوی عثمانی را از نیروهای خـان کریمه محروم سازند. بـه موجب «پیمان مقـدس» که در سال ۱۶۸۶م علیه عثمـانیها بین لهستـان و روسیه در مسکو بسته شـد، لهستان در ازای یک‌ونیم میلیون لیـره، کلیه حقوق خود را در مورد اسمولنسـک، کی‌یف و اوکراین به روسیـه واگذارد. در پی آن در ایلول همان سال نیرویـی به فرماندهی واسیلی قالیچ بـه کریمه اعزام شد. اما نه در آن سال و نـه سال بعد توفیقی نصیبش نشد و از سال ۱۶۹۵م به بعـد فشار را متوجه قلعه آزاق، که از آن عثمانیها بـود، کرد (زین کئینس، ج ۵، ص ۱۰۲، ۱۳۹).

ما در این بحث اوضاع هرجبهه را باتوجـه به سال در بخشهای مستقل نشان خواهیم داد و در مورد هر جبهه، شیوه مشخصی را دنبال خواهیم کرد.

اوضاع جبهه نمسه (اتریش)

پیشدستی اتریشی‌ها

قرا ابراهیم پاشا که جای وزیراعظم مقتدر و توانایی چون مرزیفونی قرا مصطفی پاشا را گرفته بود، بر آن شد که در مرکز حکومت بماند؛ نخستین مأموریت بکری مصطفی پاشا فرمانده ینی‌چری که به سرداری جبهه اتریش منصوبش کرده بود، با شکست مواجه شد.

بازپس گرفتن استرگون، مهم‌ترین هدف و در سرلوحهٔ برنامه‌های سردار قرار داشت. درحالی که دشمن پس از اشغال استرگون نیرویی به فرماندهی دوک براندبورگ فرستاد که در ۶رجب ۱۰۹۵ هـ.ق/ ۱۹ حزیزان ۱۶۸۴ میلادی، ویشه گراد را در نزدیکی بودین فتح کرد. آنگاه در ساحل چپ رود طونه پیاده شد و واچ (وایچن) را محاصره کرد و پس از شکست دادن نیروهای اعزامی عثمانی به فرماندهی قرامحمدپاشا، آن قلعه را گشود و سپس پشته را که قبلا عثمانیها تخلیه کرده بودند، به تصرف درآورد [۲]

محاصره بودین و مرگ قرامحمد پاشا

نیروهای اتریشی که پس از این رخدادها بی‌پروا عمل می کردند، از طونه در شمال بودین گذشتند و در «صحرای کلیسا» نیروهای سردار بکری مصطفی پاشا را شکست دادند و بودین را در محاصره گرفتند (شعبان ۱۰۹۵ هـ.ق/ تموز ۱۶۸۴م). سردار در پی این شکست به پلانقای حمزه بیگ واقع در جنوب غربی بودین، عقب نشست. فرمانده اتریشی که بودین را در محاصره گرفته بود، با نیروهایش به قوای سردار که در فاصله چهارساعته راه به بودین مستقر شده بود، حمله برد و او را وادار به گریز از

---

۲. در جنگ واچ، محمدپاشا پسر سیدی احمدپاشا که از فرماندهان ارزشمند و نامی بود، هنگام نجات دادن توپها کشته شده بود.

اردوگاهش کرد و به این ترتیب سردار با بی‌دفاع گذاشتن شهرها و قصبه‌های مهم واقع در بین طونه و دراوا به حوالی «اسک» گریخت و از این مهلکه جان سالم بدر برد. به این ترتیب و با این پیروزیها، فرمانده اتریشی با امنیت خاطر، بودین را در تنگنا گذارد.

در بیست‌وهشتمین روز محاصرهٔ بودین بیماری قرامحمدپاشا وخامت گرفت و به بستر افتاد. او که بر اثر خمپاره‌ای که از سوی دشمن پرتاب شد بشدت زخمی شده بود دیوریقلی شیطان ابراهیم پاشا را فراخواند و دفاع از بودین را به وی سپرد و نیم‌ساعت بعد درگذشت.

جانشین این فرماندهٔ ارزشمند، اصالت خود را در وکالت از فرمانده به اثبات رسانید و در دفاع از بودین، پایداری و شهامت نشان داد.

برای بکری مصطفی پاشا که در حال گذراندن ایام زمستان در جبهه بود، نیروی کمکی ارسال شد و شاه طی دستخط ارسالی به او تذکر داد که برای رهایی والی بودین از محاصره، نیرو بفرستد و تأکید کرده بود که در صورت از دست رفتن بودین، اعدامش خواهد کرد.

عزیمت سردار به قصد رهایی بودین

بکری مصطفی پاشا در ۲۶ رمضان/ ۶ایلول ۱۶۸۴/م اسک را ترک گفت و به استونی بلگراد رفت و از آنجا نیز به ناحیه دل دره‌سی عزیمت کرد. نیروهای پیشگامی که فرستاده بود، برخی پیروزیها به دست آوردند. ضمن مذاکراتی که به عمل آمد، رأی بر آن شد که طبق فرمان شاه در بودین نیرو مستقر شود. نخستین تصمیم این بود که ابازه سیاووش پاشا داماد کوپرولی و کادی کوپلی محمدپاشا بیگلربیگی روم ایلی برای رویارویی با قوای محاصره کننده بودین فرستاده شوند. هریک از آن دو از یک‌سو، یعنی یکی از راه کوهستان و دیگری از راه دشت پیش رفتند و به قوای خروات (کروات) که در سنگرها موضع گرفته بودند، حمله‌ور شدند و آنان را شکست دادند. نیروهایی که در بودین محاصره شده بودند با رسیدن کمک خوشحال شدند. دوروز پیش از این حمله نیز سرخوش احمد پاشا، بیگلربیگی اغری و جنگجویان مرزی از سمت پشته به دشمن حمله بردند. در پی این حمله، رفتن سردار به یاری محاصره‌شدگان امید محافظان را افزود.

سردار بکری مصطفی پاشا برای هرچه نزدیک شدن به بودین پیش رفت و نیروهای

دشمن را که به رویارویی او برخاسته بودند، درهم شکست. پس از این عملیات قرار بر این شد که به منظور مستقر کردن نیرو در قلعه، از چهارسوی به دشمن حمله شود.

قهرمانیهای سیاووش پاشا و احمد پاشا

طبق تصمیم سیاووش پاشا و کوتاهیه‌لی عثمان پاشازاده، احمدپاشا با یک نیروی سه هزارنفری در راستای استرگون به سوی قلعه پیش رفتند؛ اما دیگر فرماندهان به بهانه باران سیل‌آسایی که می‌بارید، از حرکت خودداری کردند و به این سان سیاووش پاشا و احمد پاشا دست تنها بدون پشتیبان ماندند. اما آن دو فرمانده بی‌باک با اندک نیرویی که داشتند توانستند به هر ترتیبی که بود در نیروی یکصدهزارنفری خصم -که قلعه را در محاصره گرفته بودند- رخنه کنند. آنها در زیر باران گلوله توپ و خمپاره‌ای که از سوی قلعه و محاصره کنندگان می‌بارید، در راستای یکی از درهای قلعه بودین که به وینه مشرف بود، با کشتار نیروهای اتریشی فراراه خود، پیش رفتند. مدافعان دژ، با دیدن این احوال با شمشیرهای آخته از قلعه بیرون آمدند و پس از یک نبرد هفت ساعته در برابر چشم دشمنان، یکهزار نفر از نیروی اعزامی را وارد قلعه کردند و در حالی که نبردکنان پیش می‌رفتند وارد قلعه شدند. بی‌شک اگر باران سیل‌آسا نمی‌بارید و فرماندهان دیگر هم به یاری محافظان قلعه می‌آمدند نیروهای دشمن به سرنوشتی نظیر سرنوشت عثمانیها در نبرد وینه گرفتار می‌آمدند.

جسارت و دلیری این دو فرمانده که تعداد بسیار اندکی نیرو تحت فرمان داشتند، ساکنان قلعه را به هیجان آورده بود. آنها درحالی که یکدیگر را تشویق و تحریک می‌کردند، از قلعه بیرون آمدند و بیش از سه هزارتن از نیروهای خصم را در سنگرهایشان کشتند؛ که خان اتریشی استرگون نیز از آن جمله بود. نیروهای عثمانی از چند نقب زن دشمن که دستگیر شده بودند، مواضع نقبهایی را که دشمن به قلعه زده بود، کشف کردند. از این نقب‌ها چهارصدوشصت کیسه باروت به دست عثمانیها افتاد و نقب‌ها نیز کور شد.

فرمانده اتریشی
خواستار تسلیم بودین

سردار بکری مصطفی پاشا، کار چشمگیری انجام نداده بود. در این بین سی‌هزار

نیروی کمکی به فرماندهی ماکسیمیلین -داماد امپراتور- به جمع محاصره کنندگان پیوست. دوماه از محاصره بودین می‌گذشت. ماکسیمیلین پس از رسیدن، سفرائی به همراه نان نزد شیطان ابراهیم پاشا والی بودین فرستاد. [۳]

پاشا بر سفره بود که خبر آمدن ایلچی را شنید. دستور داد که وی را به حضور آوردند. ماکسیمیلین که می‌اندیشید ساکنان قلعه دچار کمبود آذوقه‌اند، برای پاشا نان فرستاده بود. ابراهیم پاشا به افتخار ایلچی میهمانی باشکوهی داد؛ ایلچی که از این بابت سخت به شگفت آمده بود، پرسید:

ـ «ما فکر می‌کردیم که شما آذوقه ندارید».

فرمانده پاسخ داد:

ـ «شکر خدا، برای پنج سال آذوقه داریم»

سپس از ایلچی پرسید:

ـ «بگو که برای چه آمده‌ای؟».

فرستاده، نامه ماکسیمیلین را به او داد. در این نامه که با حضور همه فرماندهان و صاحب منصبان کانون خوانده شد، ضمن تقدیر از پایداریهای ابراهیم پاشا و محافظان قلعه، آمده بود که:

«در پی محاصره یکصدروزه بودین، اثری از چهاردیوار قلعه نمانده است. از این قلعه سودی عاید شما نیست. آن را تسلیم ما کنید، همه افراد، اشیاء و خانواده‌ها به آسایش و آرامش منتقل خواهند شد. اما اگر با نبرد قلعه را بگشاییم، قتل‌عام خواهیم کرد.»

با پایان گرفتن نامه، شیطان ابراهیم پاشا به فرستاده گفت:

ـ «سلطان سلیمان پس از فتح این قلعه آن را به دست فرماندهان سپرد و دربارهٔ افراد ساکن در آن سفارش کرد. اختیار قلعه با آنان است»

و به این ترتیب پاسخ را به آنان واگذاشت. فرماندهان چنین پاسخ دادند:

---

۳ ـ این فرستاده از غلامان فاضل احمدپاشا و از پروردگان وی بود که در جنگ سن‌گوتار به اردوی دشمن گریخت و به آئین نخستین خود بازگشت. وی با ابراهیم پاشا بدون حضور مترجم مذاکره کرده بود. (تاریخ سلاحدار. ج ۲، ص ۱۶۵.)

ـ «هنگامی کـه سلطانمان قلعه را به ما مـی‌سپردند فرمودند، رعیـت ما امانت دست خداوند است، از قلعه خوب محافظت کنید. اما نگفت که آنها را به دست دشمنش بسپارید. ما هم قصوری در این کار نکردیم. با شوق و وجد می‌جنگیم. سیاووش پاشا برایمان نیروی کمکی فرستـاده است. آذوقه هم داریم. تا آخرین نفر هم می‌جنگیـم. با عنایت خداوندی تـا زمانی که افراد زنده‌انـد، برای شما قلعه‌ای در کار نخواهد بود. برو آنچه را که گفتیم به فرمانده‌ات بگوی»

و فرستاده را بازپس گرداندند.

حمله شدید به بودین

بـا رد شدن پیشنهـاد تسلیـم ماکسیمیلیـن در ۲۴ شـوال ۱۰۹۵ هـ.ق/ ۴ اکیـم ۱۶۸۴م ابراهیـم پاشا والـی بُودین بـه بیش از بیست هـزار داوطلب از جان گـذشته از چهارسوی دستور حمله به قلعه را داد و خود ظهر هنگـام با همه نیروهایش به قلعه حمله برد. در پی یک نبرد چهارساعته سخت دشمن نـاکام به سنگرهای خود عقب رانده شد. خصم برای ایـن حمله بهای گزافـی داد. در پی این شکست، اتـریشی‌ها به کنـدن نقب متوسل شـدند؛ اما پس از یـک حمله، نقبها به تصـرف عثمانیها درآمد و دویسـت کیسه باروت به غنیمت گرفته شد.

فرمانده اتریشی از محاصره بودین دست برداشت

سردار بکری مصطفی پاشا پس از رساندن نیروی کمکی به قلعه در حال بازگشت به استونی بلگـراد بود که از اعزام یـک نیروی چهل هزارنفری تـاتار آگاه شد. بـا یک پیک محرمانه والی بـودین را آگاه ساخت، همچنین مقرر شد که یـک حمله مشترک نیروهای سردار و مدافعان قلعه علیه دشمن صورت بگیرد کـه خصم را بین دو آتش گرفتار سازند. روز حمله نیز مشخص شده بود.

محاصره کنندگان که هم در زدن نقب و هم در هجوم همگانی توفیق نیافته بودند، و از دیگر سوی زمستان نزدیک می‌شد و افـزون بر آن، در اردوگاه بیماری شیوع یافته بود و آذوقه نیز نقصـان می‌پذیرفت و خصم از ایـن رهگذر سخت در تنگنا گرفتار آمـده بود. با

شنیدن خبر آمدن نیـروهای تاتار، دست از امید بشستند و در خفا و بـا شتاب حمل‌ونقل مهمات را آغاز کردنـد؛ زیرا ماکسیمیلین دریافته بود کـه در شب ۲۴ ذی‌الحجه (شب ۲ کاسم) حمله مشترک سـردار و والی بودین آغاز خواهد شد. در پی ایـن آگاهی، برخی از تجهیزات را به جای گذاردند و پس از به آتش کشیدن چادرها شتابزده پس نشستند.

محاصـره بودین یکصدو سیـزده روز، یعنی نزدیک بـه چهارماه ادامه داشـت. سردار بکری مصطفی پاشا با شنیدن خبر عقب‌نشینی خصم، تاتارها را مأمور تعقیب دشمن کرد که در این عملیـات بیست هزارتن از افراد خصم کشتـه شدند. مهماتی را کـه دشمن به جای گذارده بـود، به قلعه منتقل کـردند (۲۴ ذی‌الحجه/ ۲ کاسـم ۱۶۸۴م). با آن که مدافعان قلعـه از نظر خوراکی سخت در تنگنا بـودند، اما هرگز این مسئلـه به بیرون درز نکرد، بلکه شایع کرده بودند که قلعه از نظر آذوقه، .کاملا غنی و بی‌نیاز است.

شیطان ابراهیم پاشا سردار جبهه اتریش

تمام اقـدامات سردار بکـری مصطفی پاشا بـا عدم توفیـق، روبه‌رو شده بـود.شاه، شیطان ابراهیم پاشا والی بودین را به سبب دفاع مدبرانه‌اش از قلعه، مورد تقدیر قرار داد و او را به سرداری سپاه مجارستان برگزیـد . به دستور شاه لقب «شیطان» از نام او حذف شد و لقب «مَلَک» به او داده شد. [۴]

سردار پیشین و برخی فرماندهان که بر اثر ناکامیهای جنگ اتریش گناهکار شناخته شده بودند، و شاه دستـور کشتنشان را داده بود، به خواهش وزیراعظم قـراابراهیم پاشا تخفیف مجازات یافتند و شغل پست‌تری به آنان داده شد. ازجمله بکری مصطفی پاشا به سمت والی قانیژه منصوب شد. سردار ملک ابـراهیم پاشا با سمت والی، سمت سرداری یافت و آرناود عبدی پاشا به جای او والی بودین شد.

در طول عملیات مجارستان نیروهای اتریش از سه جبهه مجارستان و مجارستان بالا، خرواتستـان (کرواتستان) وایستـریا حمله‌ور می‌شـدند. یک نیـروی پنجاه هزارنفـری به فرمـاندهـی دوک دوترینگـن به سـوی اویوار روی نهـاده بود و یـک نیروی بیسـت‌وپنج هزارنفری هم به فـرماندهی Sehvlz به قلمـرو توکولی حملـه برده و اویوار و بـرخی از

۴. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۸۲.

شهرها را از دست او بیرون آورده بود.

سقوط اویوار

سردار ملک ابراهیم پاشا که زمستان را در بلگراد گذرانیده بود، در بهار ۱۶۸۵م/ ۱۰۹۶هـ.ق برای رهایی اویوار که در محاصره بود، به حرکت درآمد. چون به بودین آمدند در یک جلسهٔ مشاورهٔ جنگی تصمیم بر آن شد که استرگون پس گرفته شود. اما سردار برای این عملیات آمادگی لازم را نداشت، زیرا وزیراعظم قراابراهیم پاشا که سردار را رقیب خود می‌دید، لوازم جنگی درخواستی ملک ابراهیم پاشا را نفرستاد و او با امکانات ناقص جنگی، وارد عملیات شد.

نیروها اولین روز رمضان سال ۱۰۹۶ برابر با ابتدای اگوستوس ۱۶۸۵ م استرگون را در محاصره گرفت. لوترینگن که اویوار را در محاصره گرفته بود، با شنیدن این خبر بخشی از نیروهای خود را به محاصره اویوار گمارد و خود با باقیماندهٔ نیرو به سوی استرگون حرکت کرد. چون بین دوطرف باتلاق بود، از این روی ازحمله به یکدیگر خودداری می‌کردند. سرانجام سواره‌نظام دشمن به ترفندی عثمانیها را به ناحیهٔ باتلاقی کشاند و نیروی پانزده هزارنفری دشمن، عثمانیها را که شمارشان به هشتاد هزار می‌رسید شکست دادند. ابراهیم پاشا به بودین پس نشست. اتریشیها پس از چهل روز محاصره دژ مستحکم اویوار را با نبرد گشودند و مدافعان قلعه، در حال جنگ کشته شدند و پلانقاهای آن نواحی هم به دست دشمن افتاد.

قتل سردار ملک ابراهیم پاشا

ملک ابراهیم پاشا پس از این شکست تدابیر لازم را در مرزها اتخاذ کرد و پائیز برای گذراندن زمستان به قشلاق بلگراد بازگشت. دامنه شهرت سردار در دفاع از بودین به هرسوی کشیده بود. حتی پادشاه به همین مناسبت لقب «شیطان» را از او برگرفت و به او لقب ملک داد، از این روی وزیراعظم از بیم این که امکان دارد ابراهیم پاشا جای او را بگیرد، در اندیشه بود. حتی در جریان مخالفتش با اعزام سواره‌نظام قاپوقولی به جنگ که سخن از وزیراعظم شدن ابراهیم بود، وزیراعظم سخت نسبت به ابراهیم پاشا دچار سوءظن شده بود. قراابراهیم پاشا عدم موفقیت اخیر ابراهیم پاشا را فرصتی مغتنم شمرد

و برای قتل او به هرچه که در توان داشت، دست زد. شکست اخیر ابراهیم پاشا و در کنار آن تشبّث او به آشتی بدون کسب اجازه از شاه، مؤثرترین سلاح را علیه ابراهیم پاشا به دست وزیراعظم داد.

پس از سقوط اویوار، ابراهیم پاشا نامه‌ای دایر بر پیشنهاد آشتی توسط یکی از افراد مورد اعتمادش به نام احمد حلبی نزد لوترینگن فرمانده اتریشی فرستاده بود. این نامه که بی‌پاسخ ماند، سندی شد علیه سردار که بدون دستور از مرکز و خودسرانه درخواست آشتی کرده بود. سرانجام در پی مذاکره‌ای که با حضور شاه صورت گرفت، فتوای قتلش داده شد. او را در پنجم محرم ۱۰۹۷ (۲ آرالیق ۱۶۸۵م) در بلگراد خفه کردند و سرش را به ادرنه فرستادند. وزیر اعظم طبق رسوم سر بریده را در سینی نقره به شاه نشان داد. سلطان محمد که دریافته بود، ملک ابراهیم پاشا قربانی اغراض وزیراعظم شده است، سخت متأثر شد و پس از گفتن این جملات: «رویت سیاه و خاطرت آسوده باشد»خوب به هنری که از خود نشان دادی بنگر» و سر بریده را به وزیر اعظم [5] پس داد و با این سخنان نفرت و بی‌اعتمادی خود را به وزیراعظم نشان داد.

---

۵. در مورد قتل ابراهیم پاشا، وزیراعظم و بشناق ساری سلیمان پاشا همداستان شده بودند. وزیراعظم ابراهیم پاشا را رقیب خود می‌دانست و ساری سلیمان پاشا نیز که به او وعده وزیراعظمی داده شده بود همین احساس را نسبت به ابراهیم پاشا داشت. در مذاکره‌ای که حضور شاه انجام گرفت و از آن سخن گفتیم، وزیراعظم به علت بیماری حضور نداشت. حاضران عبارت بودند از سلیمان پاشا، شیخ‌الاسلام و دو قاضی عسکر، فرمانده ینی‌چری و حسن‌آغا برادر کوپردلی محمدپاشا و عجم‌زاده حسین افندی از کتاب. در این نشست مورخ فندق‌لی محمد خلیفه از آغاهای اندرون از حاضران پذیرایی می‌کرد و آنچه را که شاهدش بود، نوشته است.
به نوشتهٔ مورخ، در این مجلس سلیمان پاشا علیه ملک ابراهیم پاشا سخن گفت و قتل او را خواستار شد. وزیر اعظم نیز در عریضه ارسالی خواهان اعدامش شده بود و شیخ‌الاسلام علی افندی هم که مردی ضعیف‌النفس بود، از آنان پیروی می‌کرد. در برابر این خواسته، ابوسعیدزاده فیض‌اله افندی قاضی عسکر آناطولی پیشنهاد کرد که نکشندش بلکه به نقطه‌ای تبعیدش کنند؛ اما او در اقلیت ماند و با شتاب فرمانده گارد شاهی برای کشتنش اعزام شد. چون حکم مرگ را به ابراهیم پاشا ابلاغ کردند، وضو ساخت و پس از گزاردن دو رکعت نماز گفت: «یارب چون خدمت چهل سالهٔ مرا به دین و دولت می‌دانی. پایان عمرم فرارسیده است. برایم حسن عاقبت میسور فرما و آنان را که با من چنین کردند به تو حواله می‌کنم» و عصر هنگام درحالی که روزه‌دار بود، خفه‌اش کردند. آنگاه سرش را بریدند و با یکی از «بستانجی»ها به نام رجب اوستا، سرش را به ادرنه فرستادند (تاریخ سلاحدار، ج ۲، س ۲۱۶). طبق دستور مورخ ذی‌الحجه ۱۰۹۶ هـ.ق به عثمان‌آغا فرمانده گارد شاهی مقرر شد که پس از مرگ اموالش مصادره شود و نیز تعدادی از افرادش را به ادرنه اعزام دارند (مهمّه ۱۶۰، س ۲۶۷).

به جای ملک ابـراهیم پاشا، عبدی (عبدالرحمـن پاشا) پاشا والی حلـب و بودین به سرداری منصوب شد اما پس از اندکی کاپیتان دریا سرخوش احمد پاشا والی سابق اغری به سرداری جبهه اتریش تعیین شد.

برکناری قرا ابراهیم پاشا وزیر اعظم

قرا ابراهیـم پاشا خود هرگـز به جبهه نمی‌رفـت و با فرستادن افراد و مهمـات به سه جبهه سـرگرم بـود و کار جبهه‌هـا را به فـرمانـدهان سپرده بـود و خود از کنـار شاه دور نمی‌شد. در آن اواخر چـون خود بیمار و بستری بود، (ساری سلیمـان پاشا والی «اوزو» را که در قتل ملک ابراهیـم پاشا فعالیت نموده و سرداری جبهه لهستـان را داشت نزد خود فرا خوانده و امور صدارت عظمیٰ را نیابتاً به وی سپرده بود.

محمد چهارم بـه سبب سلب اعتماد از وزیـر اعظم، محرمانـه به سلیمان پاشـا وعده وزیراعظمی داده بود. این بار هم چون قرا ابراهیـم پاشا دید که ساری سلیمان پاشا بیش از اندازه مورد توجه قـرار گرفته است ضمن بحث از تواناییهـای او در جبهه لهستان بر آن شد که وی را بـه سرداری جبهه اتریش منصوب کنـد. اما قصد نیرنگ به دوسـت دیرین سبب عزل او شد. مهر همایونی را از او گرفتند و به ساری سلیمان پاشا دادند (۲۴ محرم ۱۰۹۷ هـ.ق/ آرالیق ۱۶۸۵م) [۶]

وزیراعظم ساری سلیمان پاشا هم خود به جبهه نرفت و سرداری جبهه اتریش هم که حساس‌تـر از دیگر جبهه‌ها بـود، همانگونـه که در سطور پیـش اشاره شد به سـرخوش

---

۶. قرا ابراهیم پاشا پس از برکناری در قصر بایرام پاشـا واقع در اسکودار استانبول خانه‌نشین شد. پس از اندکی آهنگ حج کرد و حتی اجازه مسافرت را نیز گرفت. اما دشمنان عنوان کردند که: «صاحب ثروت بسیار است. اگر به آناتولی بگذرد بی‌درنگ چون ابازه حسن پاشا لوای عصیان افراختـه می‌کند. از همین اکنون با صرف پول برای خود افراد استخدام مـی‌کند» و بـا این سخنان سـوءظن شـاه را نسبت بـه او برانگیختند. از ایـن روی سلطان محمـد چهارم دستخطی برای او فرستاد و خـواستار پانصد کیسه آقچه در مقام اعانـه سفر شد. ابراهیم پاشا حامـل نامه را با این سخنان که «مگر قصد چاپیدن مرا دارید» از نزد خود راند. در پی این ماجرا فرمان مصادره اموالش صادر شد. پس از چهل روز شکنجـه محل اموالـش را فاش کرد و سـه هزاروپانصد کیسـه پول نقد، اشیـاء نفیس بسیار و جـواهرات گرانقیمت، پانصد اوکه عنبر و... مصادره شد و خودش را به قبرس تبعید کردند. هنگام اقامت در آنجا چون شنیده شد که به منظور احراز مقام صدارت به تحریـک سپاهیان می‌پردازد، در اواخر سال ۱۰۹۸ هـ.ق (اکیم ۱۶۸۷م) دستور کشتنش صادر شد.

احمدپاشا واگذار شده بود [۷]

سردار اکرم ساری سلیمان پاشا

سه سال بود که جنگ با اتریش بی‌آن که پیروزی از آن عثمانیها شود، ادامه داشت. این جنگ سبب شده بود که این دولت ضایعات و زیان بسیار از نظر نفرات، هزینه و مهمات متحمل شود. باتوجه به این مشکل، نشستی با حضور شاه برای چاره‌اندیشی تشکیل شد. در این نشست عنوان شد که:

«جنگ اتریش با حضور سردار در جبهه سامان نمی‌گیرد، شاه یا وزیر باید در جبهه حضور داشته باشد. اگر پادشا برفت چه بهتر، اما اگر وزیراعظم برود، دیگر اقامت شاه در ادرنه ضروری نیست، او باید به استانبول عزیمت کند، زیرا مردم ادرنه چندین سال است که هزینه تشریفات پرداخت می‌کنند و به همین دلیل توان مالی ندارند و تهیدست شده‌اند و باید آرامش و راحت بیابند. به اتفاق آراء این تصمیم تصویب شد. وزیراعظم عنوان کرد که به جای آوجی ممد* -که در این ایام فلاکتبار مدام در شکار بود- به جبهه اتریش خواهد رفت. در پی این تصمیم فرمانهایی به هرسو برای فراخوانی به جبهه صادر شد و نیز برای سلیم گیرای که برای دومین بار خان کریمه شده بود، چهل هزار سکهٔ طلا به عنوان پول چکمه با شمشیر زرنگار و خلعت ارسال شد که در مرز به صورت آماده‌باش مستقر شود تا در صورت نیاز افرادش را به مناطق موردنظر اعزام دارد.

با عزیمت وزیراعظم به جبهه، ساری رجب آغا سر میرآخور که دارایی ابراهیم پاشا را مصادره کرده بود، با خود به ادرنه آورده بود و از افراد وزیراعظم جدید بود، به نیابت صدارت برگزیده شد.

محمد چهارم در جمادی‌الاول ۱۰۹۷ هـ.ق (نیسان ۱۶۸۶م) وزیر اعظم را به مقام سردار اکرمی (فرمانده کل قوا) منصوب کرد و درفش همایونی (سنجاق شریف) را برای

---

۷. دو انگیزه سبب می‌شد که وزیراعظم‌ها خود به جبهه نروند. یکی برکنار ماندن از سنگینی بار مسؤولیت و مشقت جبهه بود و دیگر این که برای حفظ پست و مقام خود در مرکز حکومت می‌ماندند و آن را ترک نمی‌گفتند.

* به معنی ممد شکارچی، سلطان محمد چهارم که به سبب اعتیادش به شکار این لقب را به خود گرفته بود.

مترجم

او فرستاد، و چهارروز بعد خود نیز در پی تصمیمی کـه گرفته شده بود به سوی استانبول حرکت کرد.

حوادث جبهه اتریش

سقوط بودین

وزیراعظـم و سردار اکرم سـاری سلیمان پاشـا در آغاز جمادی‌الآخـر ۱۰۹۷ هـ.ق/ مارت ۱۶۸۶ به بلگراد رسیـد. اما در این بین یک نیروی نود هزارنفـری عظیم، مرکب از نیروهای مجار، کروات، آلمـان (فرانقونیه، براندنبورک، سواب، ساکسـونیا و باواریا) و نیز قوای همه شوالیـه‌های اروپا به فرماندهـی لوترینگن فرا رسید و پس از محـاصره بودین (۱۸ حزیران ۱۶۸۶/ رجب ۱۰۹۷ هـ.ق)، به کوبیـدن دماغهٔ «پشته» پرداخت. سلیمان پاشا چون احتمال سقوط بودین را نمی‌داد، سـرعت عمل لازم به خرج نداد و حتی وقتی وخامت اوضاع را به او گـوشزد کردند، اهمیتی به آن نداد درنتیجه بعـداً که نیرویی برای ورود به قلعه و تقویت آن فرستاد، توسط دشمن تارومار شد.

بر اثر خمپاره‌ای که به حصار داخلی قلعه خورد، مهمات سی‌وشش هزار قنطاری را با قصر شاهی و نیمی از قلعـه، به هوا پرتاب کرد و بیش از چهارهـزار محافظ را در یک دم کشت. عبدی پـاشا والی بودین، در سمـت دروازهٔ «وینه قاپوسـی» (دروازهٔ وینه) در حال نبرد بود. سرانجـام پس از هفتادروز محاصره روز یکشنبه (شـوال ۱۰۹۷ هـ.ق/ ۲ ایلول ۱۶۸۶م) با حمله‌ای که تـوسط برجهای متحرک به دژ صورت گرفـت، این قلعه سقوط کرد و عبدی پاشا هم شهید شد.

بودین مدت یکصدوچهل و پنج سال در مقام یک مرکز ایالت در دست عثمانیها بود و در طی این مدت شـش بار محاصره شده بود. تصرف آن به همـان اندازه که مسیحیان را شادمان کرد برای مسلمانان اندوه‌زا [8] بود.

---

۸. پس از سقوط بودین در بین کسانی که به دنبال غنیمت مـی‌گشتند، دانشمند نامی لهستانی، مارسیگلی هم دیده می‌شد. او در سپاه اتریش علیه عثمانیها جنگیده بود. مارسیگلی که به همراه «دونادو» ایلچی ونیز به استانبول آمده ←

از دست رفتن قلعه‌های مهم

با سقوط بودین که سد راه نیروهای دشمن بود، افراد دشمن آزادی عمل یافتند. سردار اکرم به حوالی «اسک» بازگشت در این بین شماری قلعه و دژ یا به دست دشمن می‌افتاد و یا توسط خود عثمانیها تخلیه و ویران می‌شد. اینک نیروهای اتریشی از جبهه‌های گوناگون به داخل مجارستان رخنه کرده بودند. سردار اکرم برای حمایت از قلعه سگدین نیرو فرستاد، اما به سبب شکست خوردن این نیرو، دژ پس از ۱۸ روز محاصره سقوط کرد. در پی آن قلعه‌های مهمی چون شمون تورنا، پچه‌وی، کاپوشوار و شیکلوش نیز از دست رفت. به سبب نزدیک شدن زمستان اردو «اسک» را ترک گفت و به بلگراد رفت. فرمانده اتریشی که به منطقه مارماروش از توابع اردل رسیده بود، با استفاده از اوضاع فلاکتبار اردوی عثمانی قلعه‌های اردل را با وعده و وعید اشغال کرد و در داخل آنها مدافعان اتریشی را جای داد.

شکست موهاچ (شیکلوش)

در سال ۱۰۹۸ هـ.ق/ ۱۶۸۷م ارتش عثمانی در جبهه اتریش با حوادث فاجعه‌آمیزی روبه‌رو شد. در بهار آن سال سردار اکرم ساری سلیمان پاشا هنگامی که در بلگراد به انتظار رسیدن نیروهای ایالتی بود، خبریافت که نیروهای اتریشی قلعهٔ اسک را در محاصره گرفته‌اند. بی‌درنگ نیروهای عثمانی به آن سوی حرکت کرد و پس از شکست دادن دشمن، او را دنبال کرد و چون خبر رسید که خصم قلعه شیکلوش را که سال گذشته اشغال کرده بود، رها کرده است و به سوی بودین پس نشسته است. عثمانیها پیش رفتند و در نزدیکی شیکلوش با نیروهای اتریشی به فرماندهی پرنس شارل روبه‌رو شدند که پیروزیهایی عاید عثمانیها شد. اما هنگامی که وزیراعظم سرگرم

بود، با علمای ترک مناظره‌ای داشت. در محاصره وینه اسیر عثمانیها شد و پس از آن که مدت نه ماه در سنگرها بیگاری می‌کرد، آزاد شد. وی درباره تشکیلات نظامی دولت عثمانی کتابی دارد تحت عنوان «وضعیت نظامی امپراتوری عثمانی» که در سال ۱۷۳۳ م در آمستردام به چاپ رسیده بوده است. این اثر در سال ۱۹۳۴ توسط سرهنگ دوم نظمی که از افسران باارزش ارتش ما است. [منظور ارتش ترکیه] به ترکی ترجمه شد و در چاپخانه ارتش به چاپ رسید. مارسیگلی در سال ۱۷۳۰ م در گذشته بود.

L'Etat Militaire de P,mipire Ottomon.

سامـان دادن به نیروهای خـود بود، بیمار شـد. این موفقیتهـا سیر قهقرایی پیمـود و به شکست انجـامید. شکست شاخـهٔ آناتولـی سپاه به سـایر قسمتهای اردو سرایـت کرد. نیروهای عثمانی اردوگاه را ترک گفتند و تا حـوالی اسک گریختند. اموال و خزانهٔ اردو به دست دشمن افتاد. سردار اکرم در «اسک» نیرو مستقر کرد و خود به پتر وارادین رفت. در این بین از قلعه اغری، پیکی حامل پیغام درخواست کمک و آذوقه آمد. اما، چون راهها در دست خصم بود، امکان فرستادن آذوقه نبود. البتـه اگر این آذوقه به همراه اردو فرستاده می‌شد، شاید به مقصد می‌رسید. از این روی بـرای این که نفرات با این عملیات مخالفت نکنند و از رفتن سر بـاز نزنند، فرماندهان بـه ترفندی متوسل شدند؛ و عنـوان کردند که دشمن در فاصلـهٔ پانزده ساعتی اسـت و مقرر شد که به فرمـاندهی جعفرپاشـا، سرباز و مهمات به اغری فرستاده شود؛ اما با فاش شدن این ترفند، افراد اعتراض آغاز کردند که: «اینهمه نیرو و آذوقـه را چگونه می‌توان به ده منـزلی اعزام کرد» و به تحریـک «سرچشمه یگن عثمان پاشـا» که این مأموریت بـه او واگذار شده بود از رفتن خودداری کـردند و به اردوگاه بازگشتند.

شورش اردو در حضور دشمن

همانطوری که در حـوادث آناتولی خواهیم دیـد، کوچک احمد پاشای آمـاسیایی از افراد دستهٔ سلاحدار که با یگن عثمان پاشا شورش را سازمان داده بودند، افراد قاپوقولی را به این عنوان که حقوق افراد پرداخت نشده اسـت، علیه وزیراعظم تحریک کردند و آنها تا چادر سردار پیش رفتنـد. یگن عثمان پاشا از راهزنان آناتولی بـود که مورد بخشودگی قرار گرفته و به او درجهٔ پاشایی* اهدا شده بود. وزیراعظم با مشاهده این احوال سنجاق شریف را بـا خود برداشت و بـه همراه «دفتردار» و بکری مصطفـی پاشا که بـرای بار دوم فرمانده ینی‌چری شده بود، از راه رود طونه بـه بلگراد گریخت. یگن عثمان پاشا در چادر مخصوص وزیراعظم انجمن کـرد و به دستور کوچک محمد سرکردهٔ شـورشیان نزد وزیر سیاووش پاشا داماد کوپرولی رفتند و گفتند: «تو را به وزیر اعظمی برگزیدیم» و به زور او را سوار بر اسب کردند و به چادر ویژه صـدراعظم بردند و صدراعظمی و سرداری او را اعلام

---

* پاشا لقب وزرا و نیز عنوان امرای ارتش عثمانی بود. ـ م.

کـردند و بیـن خود پیمـان بستند کـه به یکـدیگـر خیانـت نکنند و نیـز در مورد خلـع سلطان‌محمد شکارچی همداستان شدند؛ آنگـاه جبهه را رها کردند و به سوی استانبول روی آوردند (ذی‌الحجه ۱۰۹۸ هـ.ق/ ایلول ۱۶۸۷م).

سلطان پاشا که از اردو گـریخته بود، به استانبول آمد و مهر همایـونی را توسط رجب پاشا نایب صـدارت تقدیم شاه کرد. محمد چهارم مهر را برای سیـاووش پاشا که از سوی ارتش به وزیراعظمی بـرگزیده شده بود، فرستاد و دستور داد که از بلگـراد فراتر نیایند و جبهه را رها نکنند. اما این خواسته عملی نشد و اردو به سوی استانبول به حرکت درآمد.

دشمن شـورش ارتش را غنیمـت دانست و اسک، وارادیـن و سیرم را تصـرف کرد و حوالی زملین (زمون) را در نزدیکی بلگراد به سهولت در اختیار گرفت.

ما در ایـن‌جا شرح حـوادث جبهه اتریـش را قطع می‌کنیـم که پس از شـرح احوال جبهه‌های لهستان و ونیز در طول این مدت و نیز بررسی اوضاع داخلی دولت عثمانی در آن ایام، باز صفحه دوم جنگ را ورق خواهیم زد.

موقعیّت لهستانیها

با آن که پیروزی نبرد وینه که امپراتـور لئوپولد آن را به یاری ژان سوبیسکی[۹] پادشاه لهستان به دست آورد، برای اتریش موفقیت بزرگی به شمار می‌رفت، اما لئوپولد که پیروز شده بود، برای شاه لهستان که این پیروزی را نصیبش کرده بود، ارزش شایسته قائل نشد و حتی بـه سردی با او رفتـار کرد. از آن تاریـخ به بعد لهستـانیها در جبهه‌ای کـه در مرز عثمانی گشوده بودند، به نبرد با عثمـانیها پرداختند. استفان حکمران پیشین بغدان نیز پس از گـریختن به لهستـان به همراه آنهـا در مرز فعالیـت می‌کرد. وی پـس از شکست عثمانیها در نبرد وینه به فعالیت خود افزود. حتی دوکابیک «ویودهٔ»بغدان را شکست داد و او را به اسـارت گرفت، در نتیجه دولـت عثمانی دمیـرتاش ویوده قبلی بغـدان را که در استانبول به سر می‌برد، به عنوان والی به بغدان فرستاد.

هنگامی که لهستانیها در حوالی گمانیچـه و بغدان دست به حمله زده بودند، فاضل مصطفی پاشا کوپـرولی اوغلی (پسر کوپرولی) والی اوزی (سلستره) و محـافظ باباداغی،

---

۹. یوانیس، پادشاه لهستان ملقب به قیزهاتمان (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۱۲۷).

در آن جبهه بود، حکومت با درنظر گرفتن شخصیت علمی او -چون احتمال می‌داد که اهل رزم نباشد- به جای وی ساری سلیمان پاشا سردار جبهه لهستان را فرستاد و کوپرولی اوغلی را به عنوان «وزیر گنبد» یعنی وزیر بدون کرسی وزارت، به ادرنه فراخواند.

ساری سلیمان پاشا پس از آغاز خدمت در پست جدید از آمدن نیروی مقتدری از لهستانیها به مرز سخن به میان آورده و درخواست نیروی کمکی کرده بود. درحالی که چون حکومت قوای اصلی را به جبهه اتریش فرستاده بود، نیروی کمکی آماده در دسترس نداشت.

از این روی به «گمرکچی حسین آغا» که نایب «خاصگی سلطان» بود، مقام وزارت تفویض شد و مقرر شد که وی از ساکنین مناطق چورلو تا ساحل رود طونه هرکه را که توان جنگیدن دارد گردآورد و به یاری سلیمان پاشا ببرد و همزمان با آن از طریق پروسکی ایلچی لهستان به شاه لهستان پیشنهاد آشتی داده شد.

حملهٔ سوبیسکی

در رمضان ۱۰۹۵ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۸۴م شاه سوبیسکی با یک نیروی هشتاد هزارنفری از کراکاوی مرکز حکومتی به سوی گمانیچه روی آورد. طبق نقشه پس از تصرف گمانیچه می‌بایست بغدان را اشغال می‌کرد. سوبیسکی که تا قلعه هوتین پیش آمده بود، برای گذر به سوی قلعه سی‌هزارتن از افراد خود را به بستن پل اختصاص داد، اما چون رود طغیان کرده بود، بستن پایه پل عملی نشد، سوبیسکی حدود هشت هزارتن از قزاقان باراباش را تا پایان کار پل برای محافظت گمارد.

در این بین سلیم گیرای خان که برای دومین بار به حکمرانی کریمه منصوب شده بود، با یک نیروی یکصدهزار نفری عازم جنگ شد. مقرر شد که در کناره رود طورله (دنی یستر) به نیروهای سردار جبهه لهستان ساری سلیمان پاشا بپیوندد. هردو نیرو به این نقطه حرکت کردند.

سلیم گیرای یک نیروی سی هزارنفری در اختیار پسرش دولت گیرای سلطان گذارد و او را به سوی قزاقهای باراباش که از پل حفاظت می‌کردند فرستاد. دولت گیرای به نیروهای یادشده حمله برد، همه آنان را دستگیر کرد و از دم تیغ گذرانید.

سخنرانی خان کریمه در برابر لشکریانش

هنگامی که لشکر کریمه به کناره رود دنـی‌پپر رسید سلیم گیرای بر فراز یک بلندی رفت و درحالی که نیروهای تاتار را بـه دور خود گرد آورده بود، هیجان‌زده و با صدای رسا خطاب به آنان گفت:

ـ «چون در دینمان ضعف و فتور راه یافتـه است، دشمنان دینمان از هرسوی بر ما غلبه کرده‌اند. امروز صحنه، صحنه کربلا است، این جنگ را نه برای خاطر آل عثمان [دولت عثمانی] مـی‌کنید و نه به خاطر من. بلکه بیاییـد تا پای مرگ به خاطر دینمـان بکوشیم و پشت به دشمن نکنیـم و تا آخرالزمان نـام نیک برای خود کسب کنیم».

آنگاه از اسـب به زیر آمـد و به سجده رفـت که تـاتارها بـا دیدن این احـوال لرزان و فریادزنان سوگنـد خوردند که پشت به دشمن نکنند و تـا شهادت دست از نبرد نکشند و پس از آن عازم هوتین شدند.

شکست سوبیسکی

هنگامـی که ساری سلیمـان پاشا فرمـانده جبهه لهستـان از دیگر سوی نیـروهای همراهش از «اسحاقجی» به کناره کارتال رسیده بـود و پیش می‌آمد نامهٔ خـان کریمه را دریافت کرد. در آن نامه از وی خواسته شده بود بدون این‌که منتظر افرادش باشد یک روز زودتر از آنان خود را به او بـرساند. سلیمان پاشا با شتاب حرکت کـرد و در کناره طورله به سلیم گیرای پیوست. سوبیسکی که از آمدن خان و نیروهای عثمانی خبر یافته بود جرأت حمله نیافت و به تدریج افراد خود را عقب نشانـد. او در هرسو گرفتار افراد عثمانی و تاتار شده خسارات بسیار می‌دید. چون سوبیسکـی بی‌آن که کاری از پیش ببرد عقب نشسته بود، از این روی سلیمان پاشا به قشلاق بابا داغـی و خان کریمه به کشور خود بازگشت. گزارش رویـدادها بـه تفصیل بـه عرض شـاه رسید (۲۷ ذی القعـده ۱۰۹۵/۵ کاسـم ۱۶۸۴) محمد دوم که از این پیروزی خرسند شده بود، برای سلیمان پاشا و سلیم‌گیرای و همراهانشان خلعت و شمشیر و عطایا فرستاد.

حمله مجدد لهستانیها

شاه لهستان که بجز سی هزار نیروی خود، نیروهای لیتوانی، راهزنان بغدان، قزاقهای اوزی و ده هزار نیروی سوئدی و ده هزار اتریشی زیر فرمان داشت و شمارشان حدود هشتادوسه هزارنفر بود، فرماندهی این نیروی انبوه را به سر فرمانده زیبوی تورکسی واگذار کرد و خصم به سوی بغدان به حرکت درآمد. با شنیده شدن خبر حمله باز نیروهای خان کریمه و ساری سلیمان پاشا به هم پیوستند و حرکت کردند. این نیروها از تنگه پروناوسکی گذشتند و در کنارهٔ رود پیروت در امتداد مسیر بغدان مستقر شدند.

خان کریمه و سردار، اردوگاه را در چوچورا ترک گفتند و قوای سواره‌نظام را با آذوقه سه روزه همراه بردند و به سوی دشمن روی آوردند. نبرد از سحرگاه تا عصر هنگام، ادامه یافت. خصم قادر نبود از سنگرها بیرون بیاید و تنگه‌ای هم که می‌بایست از آن می‌گذشتند و عقب می‌نشستند، بسته شده بود. با توپخانه‌ای که از پشت سر رسید، عثمانیها اردوگاه دشمن را گلوله باران کردند. سرانجام، دشمن که بکلی پریشان شده بود، به ناگزیر با جنگ و گریز عقب نشست. آقن‌هائی به داخل خاک لهستان صورت گرفت. این پیروزی در ذی‌حجه سال ۱۰۹۶ هـ.ق/ کاسم ۱۶۸۵م به آگاهی شاه که در ادرنه بود، رسید.

باز در اواخر همین سال، ساری سلیمان پاشا سردار جبهه لهستان به ادرنه فراخوانده شد. او احمدپاشا* متصرف نیکبولی را به نیابت به جای خود گماشت و خود به ادرنه رفت. فرماندهی جبهه لهستان و اداره امور ولایت اوزی به بوزوقلی مصطفی پاشا واگذار شد. همچنین چون قرا ابراهیم پاشا مدت سه ماه بود که از نقرس رنج می‌برد، برای او نیز یک نایب صدارت تعیین شد.

حمله لهستانیها به گمانیچه

در رمضان سال ۱۰۹۸ هـ.ق/ تموز ۱۶۸۷م بشناق حسین پاشا محافظ گمانیچه خبر یافت که یک نیروی شصت هزارنفری به فرماندهی یاکوب سوبیسکی پسر بزرگ ژان سوبیسکی به گمانیچه روی نهاده است. حسین پاشا سردار بوزوقلی مصطفی پاشا را آگاه

---

*. مقامی پائین‌تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات عثمانی. ـ م.

ساخت. چون نیروی کـافی در اختیار سردار نبود، به گردآوری نیرو پـرداخت. اما در این بین خصم سر رسید و قلعه را به محاصره گرفت و به کوبیدن آن پرداخت، و جز آن شماری از قوای لهستان شهر یاش را اشغال کردند. لهستـانیها در طول محاصره از نظر آذوقه در تنگنا بودنـد. لهستانیها برای دستیـابی به انبار گندم تـاتارها در بوجـاق به آن سوی رود پیروت گذشتند، اما تـاتارها با آتش زدن انبارها سبب شدند کـه لهستانیها بی‌آن که وارد نبرد بشوند با دادن تلفات سنگین باز از پیروت بگذرند و به موضع نخستین بازگردند.

در این بین نیـروی ده هزارنفری خان کریمـه به یاری گمانیچه رسیـد. لهستانیها از محاصره دست کشیدند و همه تجهیزات و مهمات را برداشتند و به سرعت عقب نشستند. به این ترتیب شاه لهستان به نخستین آرزویش که گرفتن گمانیچه بود، دست نیافت (۲۴ شوال ۱۰۹۸ هـ.ق ایلول ۱۶۸۷م).

جبههٔ ونیز

پیمان اتریش ـ ونیز

در اثنایی که امپراتور لئوپولد علیه عثمانی‌ها برای خود در پی متحدی بود، سرانجام با تشویـق مکرر پاپ، و نیز بـه اتحاد با اتریـش تمایل یافـت. با این همه جمهـوری ونیز بی‌مقدمه وارد میدان نشد و محتاطانه سرانجـام کار این اتحاد را به نتیجه محاصرهٔ وینه موکـول کرد. امپراتـور دونماینده از سوی خـود به شهر لینـز فرستاد کـه در ۲۵نیسان ۱۶۸۴م «پیمان مقدس» با دوژی ژوستینیانی بسته شد.

علت ظاهری تیرگی روابط ونیز ـ عثمانی

جمهوری ونیز با از دست دادن گرید زیان بزرگی را متحمل شده، پایگاه مهمی را در دریای مدیترانه از دست داده بود. ناکامی عثمانیها در محاصره وینه به ونیز فرصت داد و عاملی شد برای نزدیکی به امپراتور، بجز آن بـه دستور وزیراعظم برخی اجناس بازرگانان ونیز در کشتیهای باری مصادره شده بود و دولت ونیز هم همین معامله را با تجار مسلمان

کرده بود؛ حتـی برخی از تجار یاد شده را کشتـه بود. مجموع عوامل گفتـه شده، انگیزه جنگ بین دو دولت [۱۰] شده بود.

حمله ونیزیها از دریا و خشکی

جمهوری ونیز جـز ناوگان خود صد فرونـد کشتی دیگر نیز از طریق پـاپ، فلورانس، مالت، جنوا و اسپانیـا تدارک دید و حمله را آغاز کرد. فرماندهی کـل ناوگان جمهوری به فرانچسکو موروزینی مـدافع قندیه واگذار شده بود. دولت عثمانـی در برابر این وضعیت تـدابیر ممکـن در مورد محـافظت سـواحـل و جزیـره‌ها را اتخـاذ کرد (۱۰۹۵ هـــ.ق/ ۱۶۸۴م).

ونیزیها در جبهـه دریایی جزیره ایامـاوره را به یاری بومیهای رومی اشغـال کرد. با از دست رفتن ایاماوره که نخستین گام در راه تصرف مـوره به شمار می‌رفت، دولت عثمانی شاهین مصطفی پاشا محافظ بغاز را به فرمانـدهی موره برگزید و به آنجا فرستاد. ونیزیها با استفـاده از فرصتی که در پـی مراسم نماز عیـد به وجود آمده بـود، بر آن شدند کـه با دوکالیون و سه فرقاته* لحنی را اشغال کنند؛ اما با دادن تلفات سنگینی رانده شدند.

باز طی همیـن سال با تحریک کشیشـان، مسیحیان موره، یانیه و ینـی‌شهر شورش کردند و با ونیـزیها همداستان شدند و بـه فعالیت درآمدند. آنان قلعـه پره‌وزه را از دریا و خشکی محـاصره کـردند، چون یـاری شاهین مصطفـی پاشـا سرفرمـانده مـوره نتیجه نبخشیـد، قلعه تسلیـم شد. شـاهین مصطفـی پاشا بـرکنار و قـرا ایلان اسپـانامچـی (اسفنج‌چی) اسماعیل آغا بستانجی‌باشی ادرنه که مقام وزارت داشت به جای او منصوب شد. (اواخر ۱۶۸۴م).

اما چون روابط بین شاهین پاشا و اسماعیل پاشا تیره بود و باهم دشمنی داشتند، از

---

۱۰. فرستاده ونیز ـ کـاپلّو- در پانزدهم تموز ۱۶۸۴ م که مصادف بـا محاصره بودین توسط زوک لوتـرینگن بود، نزد قائم‌مقام صدارت رفت و اعلان جنگ جمهوری علیه عثمانی را بـه آگاهی وی رسانید و در پی آن با تراشیدن ریش و موی سر به همراه سفیر جنوا با یک قایق ساقیزی گریخت. نخستین درگیری با ونیز در دالماچیا آغاز شد. ونیزی‌ها در این نقطه به یاری مورلاخ که تابع عثمانیها بود پیروزیهایی به دست آوردند و همزمان با آن درمآنیه‌واسپیر واقع در موره جنوبی هم به یاری هیماره‌ها مردم را علیه عثمانیها به عصیان واداشتند.

*. نوعی کشتی

بیم آن که در رویارویی با دشمن مشکلی پیش نیاورند، در ماه صفر ۱۰۹۶ هـ.ق (اوجاق ۱۶۸۵م) اسماعیل پاشا بـه سمت محافظ ساقیز تعیین شد و محافـظ ساقیز، یعنی وزیر خلیل پاشا سرفرمانده موره شد.

اوضاع بسنی (بسنه) ودالماچیا

ونیزیها در سه جبهه دست به حمله می‌زدند: بسنه، موره و آدالارد جزیره‌ها) به عنوان مثال بنـا به گزارش فندق مصطفـی پاشا بیگلـربیگی بسنه، اوایل سـال۱۰۹۶ هـ.ق/ ۱۶۸۵م یک نیروی بیست‌هزارنفری دشمن مرکب از ونیز، کروات، اوسکوک که به قصد اشغال قلعه مرزی سیـن آمده بودند در کناره رود «چتینه» توسط نیـروی هفت هزارنفری عثمانیها شکست خوردنـد، بسیاری از آنها کشته شدند و دوهزارتن بـه اسارت درآمدند. همچنین باز یک نیروی بیسـت هزارنفری ونیزی به سوی قلعهٔ کاتـارو متعلق به عثمانیها واقع در ساحل دریـای آدریاتیک روی آوردند و به خشکی نیرو پیاده کـردند. اما سلیمان بیک سنجاق بیگ اشقودره با ده هزارنفر از دو شاخـه به نیروی خصم حمله بردند. هشت هزارتن را کشتند و مانده به کوهها یا به کشتی‌ها گریختند (۱۰۹۶ هـ.ق/ ۱۶۸۵م). به پاداش این خدمت سلیمـان بیگ با حفظ مقام بیگلربیگی خود به مقـام پاشای دوطوغه ترفیع پیدا کرد. پاشای یادشده آلبانیهـایی را که علیه عثم‌انیها شورش کرده بودند، وادار به اطاعت کرد و حوالی نووه، اولکون، بار (آنتی‌واری) را از تعرض ونیزیها در امان داشت و توانست دژ استاویگرود را نیز تصرف کند.

در نیسان سـال ۱۶۸۷ م (جمادی‌الآخر ۱۰۹۸ هــ.ق) فرمـانده ونیزی قلعـه‌های کّاتارو وسیـن را تصرف کرد. والی بسنه، به همـراه سنجاق بیک هرسک بـا یک نیروی دوازده هزارنفری برای پس گرفتن آنها تلاش کردند، اما موفق نشدند. باز همین فرمانده ونیـزی در ذی‌الحجه ۱۰۹۸ هــ.ق/ ۳۰ ایلول ۱۶۸۷م کـاستلنووا را کـه سدی بـرای دالماچیا بود تصرف کرد.

اوضاع موره

در جمادی‌الآخـر سال ۱۰۹۶ هـ.ق (مائیـس ۱۶۸۵م) قوای ونیز مرکـب از پنجاه هزار قراداغلـی، کروات و آلبانیهای مسیحی شـورشی با دویست و بیست فـروند کشتی

مرکب از ناوگانهای خود و کشتیهایی که از پاپ، فلورانس، مالت و جنوا و اسپانیا گرفته بودند، تحت فرماندهی آدمیرال ونیزی به جزیره ایاماوره آمدند. نخستین نقشه آنان این بود که وارد خلیج اینه‌بختی (لپانتو) بشوند و تنگه قوردوس را در اختیار بگیرند. از این روی بر آن شده بودند که نخست موقعیت آبهای خلیج را ارزیابی کنند؛ اما با توپهایی که از قلعه روم ایلی توسط سیاووش پاشا والی موره شلیک شد، در این کار موفق نشدند. در این بین دو کشتی فرانسوی که برای بارگیری پالاموت* به سواحل موره رفته بود، توسط ونیزیها توقیف شد. بالیه بادره سفیر فرانسه به محض آگاهی از آن به جزیره ایاماوره آمد و کشتی‌ها را آزاد ساخت و هنگام بازگشت، عثمانیها را از حمله قریب‌الوقوع ونیزیها به موره آگاه کرد. اما مشخص نبود که ناوگان ونیزی حمله را از کدام سوی آغاز می‌کند. آدمیرال موروزینی بر آن شد که برای اشغال موره حمله را از مانیه یعنی از سمت جنوب آغاز کند. اما جاسوسی از اهالی مانیه آمد و به آدمیرال خبر داد که در تموز ۱۶۸۵م اسماعیل پاشا با ده هزارتن به مانیه حمله برده است و روستاها را آتش زده است و زنان و کودکان بسیاری را گروگان گرفته است. از این‌روی آدمیرال نقشه را تغییر داد و تا آمدن نیروی کمکی بر آن شد که نسبت به تصرف قلعه‌های قورون و مودن اقدام کند. خصم، نخست آهنگ مودن کرد اما با آتش توپخانه روبه‌رو شد و ناگزیر گردید نزدیکی قورون لنگر بیندازد. فرمانده ناوگان بی‌درنگ ده هزارنفر به خشکی پیاده کرد و قورون را از دریا و خشکی به محاصره درآورد و به کوبیدن آن پرداخت (اوایل رجب ۱۰۹۶/ ۷ آگوستوس ۱۶۸۵م) .خلیل پاشا سر فرمانده موره با چهارهزارنفر به یاری قورون رفت اما کشته شد و سیاووش پاشا هم که به یاری محاصره شوندگان رفته بود او هم کشته شد. در پی این حوادث سرفرماندهی موره به کاپیتان دریا مصاحب مصطفی پاشا داماد شاه که به آناپولی آمده بود واگذار شد.

سرفرمانده جدید موره چون به نزدیک قورون آمد با دیدن وضع درهم و اسفناک نیروهای عثمانی شگفت‌زده از شاهین مصطفی پاشا پرسید: «این چه وضعی است» او نیز پاسخ داد: «پنج بار کمک خواسته‌ام اما کسی گوشش بدهکار نبوده است». مصاحب مصطفی پاشا اوضاع اسفناک، کمی شمار مدافعان و انبوهی نیروی دشمن و نیاز به

---

*. نوعی ماهی. ـ م.

مهمات را به مرکز گزارش کرد، اما پیش از رسیدن کمک، دشمن با یک حمله نهایی قلعه را پس از سه‌ماه محاصره گشود و همهٔ ساکنانش را کشتار کرد.

از دست رفتن موره

آدمیرال موروزینی این بار با نیروهایی که نزدیکی زارناته به خشکی پیاده کرده بود با مصاحب مصطفی پاشا سردار موره جنگید و وی را شکست داد و قلعه‌های زارناته و گالاناته را تصرف کرد. فرمانده ناوگان خصم که به جزیره قورفو بازگشته بود، جنگ موره را به سال آینده موکول کرد و بر آن شد تا به سوی ناوارین حرکت کند.

در رجب ۱۰۹۷ هـ.ق/ حزیران ۱۶۸۲م، ناوگان ونیز مرکب از هفتاد گالیون، پنجاه چکتری و چهل فرقاته* به اسکی ناوارین رسید. قلعه بدون دفاع تسلیم شد. جعفرپاشا مدافع ینی ناوارین هفده روز در برابر محاصرهٔ قلعه مقاومت کرد، اما با شکست اسماعیل پاشا که با قریب به هشت الی ده هزارتن به یاری او آمده بودند، از ژنرال کونینگسمارک، قلعهٔ ینی‌ناوارین هم تسلیم شد. در شب تسلیم قلعه بر اثر انفجار انبار باروت در قلعه داخلی، اسماعیل پاشا و شماری از سربازان او نابود شدند. کونینگسمارک سپس از راه خشکی به سوی مودن رفت و پس از هفده روز، یعنی هفتم تموز ۱۶۸۶م/ شعبان ۱۰۹۷ هـ.ق، آن‌جا هم سقوط کرد.

به این ترتیب در مورهٔ جنوبی ونیزیها تصرف بنادر مهم را آغاز کردند. در این بین قلعه آناپولی که از بنادر بسیار مهم شرق موره بود، پس از بیست روز دفاع در پی خیانت فرمانده قلعه روم حسن پاشا، سقوط کرد. وی که از امرای دریایی بود پس از تسلیم قلعه به دین پیشین خود [مسیحی] بازگشت. (رمضان ۱۰۹۷ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۸۶م). به این سان تا اواخر سال ۱۶۸۶م دریاسالار موروزینی و ژنرال کونینگسمارک قلعه‌های زارناته، گالامانته، قورون، مودن، آناپولی و آرکادیا را از دست عثمانیها بیرون آوردند.

اسپاناقچی اسماعیل پاشا برای دومین بار به سرداری جبهه موره برگزیده شد، اما در پی ناتوانی‌اش در این سمت، برکنار شد و در آغاز سال ۱۰۹۸ هـ.ق/ آرالیق ۱۶۸۶م دیوریقی محمد پاشا به جای او منصوب شد.

---

*. نام انواع کشتیهای جنگی و بارکش و....

حقیقت امر آن که به سبب نبودن نیروی کافی برای محافظت از شبه‌جزیره موره که همه ساکنانش رومی و کاتولیک بودند، از تعویض فرماندهان سودی عاید نمی‌شد.

اوضاع در یونان میانه

ازهم‌گسیختگی اوضاع و ناکامیها پس از اشغال موره هم ادامه یافت [۱۱]؛ در پی تصرف بالیه بارده توسط ونیز، سر فرمانده دیوریقی محمد پاشا در ۲۹ رمضان ۱۰۹۸ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۸۷م به آتن آمد. موروزینی به پاس خدماتش در سال ۱۶۸۷ م به درجه شوالیه‌گری نایل آمده بود. دریاسالار موروزینی نخست پاتراس واقع در شمال موره را گرفت و سپس قورنت (کورنت) را که در حکم دروازهٔ موره بود، تصرف کرد و در پی این پیروزیها به تصرف یونان هم همت گماشت. در اجرای این هدف، نخست اینه‌بختی و در پی آن مزستر و شمار دیگری دژ تسلیم شد. دیوریقی محمدپاشا به تب (استفه) پس نشسته بود. آتن از سوی ژنرال کونینگسمارک در شرف محاصره بود. محمدپاشا که به نجات آتن شتافته بود، موفق نشد. در اثنای این محاصره و در پی برخورد یک گلوله توپ به انبار باروت پانتئون، زیباترین بخش آن ویران شد.

سرانجام در ۲۵ ایلول ۱۶۸۷م (ذی‌الحجه ۱۰۹۸ هـ.ق) آتن به دست ونیزیها افتاد.

ناوگان عثمانی ضمن ناتوانی از رویارویی با ناوگان ونیز و یارانش توانست از بنادر نزدیک و مهم محافظت کند.

---

۱۱. ونیز پس از اشغال موره آن را به همراه جزیره‌های رومانی، لاکونیا و مزونیا و آخائیا به چهارسنجاق تقسیم کرد. مراکز رومانی ولاکونیا و مزونیا و آخائیا به ترتیب عبارت بودند از: آناپولی، فلوازیا، ناوارین و پاتراس.

فصل سوم

چگونگی اوضاع در سالهای ۱۶۸۴ـ۱۶۸۷

اوضاع جبهه‌ها

با قتل قرامصطفی پـاشا، فرمانده توانمندی که بتـواند انضباط اداری و نظامی را در کشور برقرار سازد، به سرداری سپاه بـرگزیده نشد. از این روی نظام اردو، اندک اندک رو به نـابسامانی نهـاد که طولانی شـدن جنگ و شکستهای پی‌درپـی، این نابسامـانی را افزون‌تر کرد. با آن‌که شاه هنوز جوان بود و چهـل‌وچهار یا چهل‌وپنج سال بیش نداشت، امـا چون بشـدت شیفته و سـودایی شکـار بود، ادرنــه و جنگلهای «استـرانجا» را تـرک نمی‌گفت و هیچگاه در رأس ارتش خویش دیده نمی‌شد.

وزرای اعظم برای این‌که بتوانند با یک مرکزیت، سه جبهه را اداره کنند، بناچار برای هر جبهه سرداری تعیین می‌کردند و خود در مرکز مــی‌ماندند. در عین حال به بهانه‌های گونه‌گون برکناری و کشتن وزرای لایقی را که رقیب خود می‌دیدند از یاد نمی‌بردند.

درحالی‌که شکستهای پی‌درپی در جبهه اتـریش ادامه داشت، ونیزی‌ها هم در موره پیروزیهای بـزرگی به دست می‌آوردند. تنهـا در جبهه لهستان به خاطـر کمکهای ارزنده سلیم گیـرای -خان کـریمه- وضعیـت دفاع رضـایتبخش بـود و دشمن بـا دادن تلفات چشمگیر از این منطقه طرد و فراری می‌شد.

اوضاع آناطولی

اقامت درازمدت نیروهای اعزامی از ایالتها در جبهه، خالی شدن شهرها و قصبه‌ها از

مردان، همراه با طولانی شدن جنگ، سبب سلب آسایش در ولایتها شد و راهزنی سربازان فراری از جبهه‌ها اوضاع آناطولی را بشدّت آشفته ساخته بود. درنتیجه دولت چاره‌ای جز این نداشت که بخشی از نیروها را به جای اعزام به جبهه، برای رویارویی با این سربازان فراری و مزاحم، گسیل دارد.

پس از شکست وینه در آناطولی، سردسته‌های اشراری چون عکاش قرامحمود، یادگار اوغلی و بولوک باشی یگن عثمان همراه با نیروهای سکبان ولوند در نواحی گسترده‌ای چون سیواس تابولی به فعالیت درآمدند و به چپاول مردم و یغمای روستاها و قصبه‌ها پرداختند. برای مقابله با این راهزنان، نخست تفتیشچی علی پاشا و بعد از او عمر پاشا اعزام شدند؛ اما کاری از پیش نبردند، و این امر بر گستاخی اشرار افزود. به همین سبب، وزیر جعفرپاشا -حاکم جانیق-، به جای عزیمت به جبهه جنگ با دشمنان خارجی، مأمور سرکوب راهزنان و اشرار داخلی شد(۱۰۹۷ هـ.ق/ ۱۶۸۶م).

پادشاه هنگام عزیمت جعفرپاشا دستخط شدیداللحنی خطاب به او صادر کرد. در این دستخط آمده بود:

«چرا برای سرکوبی راهزنان تازه به دوران رسیده‌ای که مأمور شده‌ای، عزیمت نمی‌کنی و همچون زنان ول می‌گردی؟ یا برو و سرکوبشان کن، یا آن که سرت را به رکاب همایونی‌ام بفرست! [۱]

سرانجام جعفرپاشا به پایگاه یادگار اوغلی واقع در «کویلوحصار» شبان قراحصار حمله برد یادگار اوغلی و بیست‌وهشت تن دیگر از سرکردگان آنان را سر برید و این سرها را به استانبول فرستاد. به دنبال این پیروزی، حاکم بدلیس نیز یکی از رؤسای راهزنان به نام عکاش را دستگیر و سرش را برای حکومت مرکزی فرستاد. [۲]

یگن عثمان پاشا [۳] با مشاهده تعقیب جدّی راهزنان دریافت که دیگر قادر به ادامهٔ راهزنی نخواهد بود و به همین سبب به نیروهای دولتی پیوست و به فرماندهی قسمت

---

۱. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. وقتی که سر عکاش را برای رؤیت شاه بردند، مورخ فندق‌لی محمد افندی در حضور شاه بود. او می‌نویسد که ابروی راست عکاش سفید بود و گیسوان بلندی داشت (ج ۲، ص ۲۴۳).

۳. یگن عثمان پاشا در سال ۱۰۹۶ هـ.ق/ ۱۶۸۵م فرمانده قسمت ملک ابراهیم پاشا سردار مجارستان بود. او از جبهه گریخت و به ساحل آناطولی گذشت و به همراه یادگار اوغلی به راهزنی پرداخت.

تفتیشچی خلیل پاشا که مأمور اعزام نیرو از آناطولی شده بود، رسید و سپس در سال ۱۰۹۸ هـ.ق/ ۱۶۸۷م با اعطای دوطوغ متصرف افیون قره‌حصار شد و با پانصدتن از افرادش به جبهه اعزام گردید. یگن عثمان پاشا پس از مدتی با چهارهزارتن به روم‌ایلی اعزام شد و به درخواستش بجز محل حکومتی‌اش، مقام «سرچشمه لیک» [۴] هم به او تفویض شد. به این ترتیب با اعزام یگن عثمان پاشا -که خطر بزرگی برای امنیت به شمار می‌رفت- به روم‌ایلی، آناطولی از شرارتهای او و سکبانها و لوندهای تحت امر او رها شد. [۵]

موقعیت شاه

سلطان محمد چهارم که اداره امور کشور را به خاندان کوپرولی سپرده بود و خود بیش از بیست‌وپنجسال- تا شکست وینه- به آسودگی روزگار می‌گذرانید و سرگرم شکار بود، پس از کشتن قرامصطفی پاشای مرزیفونی- چون جانشین شایسته‌ای برای او نیافت-، در موقعیت دشواری قرار گرفت. با این همه در این ایام سخت و فلاکتبار دست از شکار که سودایی‌اش بود، برنمی‌داشت و حاضر نمی‌شد اداره امور را به دست بگیرد و سرپرستی ارتش را عهده‌دار شود. این روش شاه سبب بگومگوها و رویگردانی مردم از او می‌شد. از هرسو آشکارا صدای شکوه و شکایت برمی‌خاست و مردم، ارتشیان و علما با مطرح کردن سخنانی از این دست که: «مملکت از دست رفت، او چگونه دست از شکار برنمی‌دارد. اگر از مردم شرم ندارد از خدا هم نمی‌ترسد؟ این وضع تا کی ادامه خواهد یافت؟ چهل سال شکار کرد، جز ظلم به رعیت چه سودی از آن حاصل شد، این مصیبتها که می‌بینیم آیا نتیجه مستقیم شکار نیست؟» شاه را مؤاخذه می‌کردند. این‌گونه سخنان در گوشه و کنار سرزمین عثمانی، بی‌ترس و واهمه‌ای بر زبان همگان جاری بود.

روزی سلطان محمد شکارچی که برای شکار در «داوود پاشا» به سر می‌برد، حاجی

---

۴. سرچشمه ارشدترین افسر سکبان ولوند و معادل فرمانده تیمارلی سپاهی و سنجاق بیگ بود. تفنگچی‌باشی [فرمانده تفنگداران] و گونولی ضابطی [افسر فرمانده نیروهای داوطلب] تحت فرماندهی «سرچشمه» بود.

۵. نفوذ سکبانها ولوندها به اردو که پس از این واقعه رخ داد، به انحلال اردو انجامید و از این راه زیان هنگفتی از نظر مهمات و غیره نصیب کشور شد.

حسین افندی شیخ خانقاه حاجی اوحد را بـرای موعظه به مسجد داوودپاشا دعوت کرد. حاجـی حسین افندی فرستـاده شاه را با این پیغـام که «کسی کـه طالب وعظ اسـت به استانبول می‌آید و در مجلس وعظ ما در مسجد حضور می‌یابد. اینجا بیایند. وعظ من این است: شکار را کنار بگذار بیا و بر تختت بنشین و به عبادت و طاعات مشغول باش. ولایتها ویرانه شد. بندگان خدا را ببین و غمخوارشان باش»، باز پس فرستاد. شاه از این سخنان مکدّر شد. به همیـن سبب از شیوخ طریقت بیرامیه و نیز از همـت زاده عبداله افندی از شیوخ مساجد سلاطین، دعوت به عمـل آورد. همت‌زاده دعوت شاه را پذیرفت و به داوود پاشا رفت و در مسجد مـوعظه‌ای کرد که مردم های‌های گریستنـد. بخشی از آن موعظه چنین است:

«امت محمد(ص)! دولت بی‌صاحب مانده است. شهرها و قلعه‌ها به دست دشمن افتاده. مساجد بدل به کلیسا شد. اعمالتـان را تغییر بدهید و از گناهانتان توبه کنید. تا زمانی که از اشکمان زیر پایمان علف سبز نشود، نباید سر برداریم»

شیخ مزبور آنگاه در مقام اعتراض خطاب به شاه گفت:

«این تاخت‌وتاز و های و هوی اسیر نفس امّاره شدن از چیست؟ چرا و چگونه در خواب غفلت فرو رفته‌اید، بله پادشاهـان به شکار می‌رفتند، اما حالا زمان، زمان شکار نیست، هر زمان مقتضی عملی است»

اما این سخنان به گوش شاه فرو نرفت و در حالی که شیخ سرگرم وعظ بود، او سوار بر اسب شد و به شکار رفت و دستور ممنوعیت وعـظ در مساجد مناطقی را که شکارگاهش بود، صادر کرد.

این بـی‌اعتنایـی و بی‌قیـدی شاه همـه را متأثـر کرد. علمـا به شکـوه و گلایـه نزد شیخ‌الاسلام رفتند که:

- «حضرت سلطان چرا برای نمازجمعه و دعا نمی‌آیند؟ سرباز ذخیرهٔ دائم‌الخمر سفیهی را قائم‌مقامش [۶] کرده‌اند و امور دولت را به دستش سپرده‌انـد. به خاطر متابعت از هوای نفس دست از شکار و خوشگذرانی برنمی‌دارد. چشم بر ویرانی

---

۶. در این تاریخ قائم‌مقام وزیراعظم ساری سلیمان پاشا رجب پاشا، از افراد سلیمان پاشا بود. وی متولد شهرک آیدونات از توابع سنجاق هرسک بود. مردی بود ستمگر و عیاش.

ولایتها و امور مسلمین بسته است که درنتیجه احوال دین و دولت به این روز افتاده است. اگر شاه مملکت است، دست از شکار بکشد و بر تخت سلطنت بنشیند و به خدمت عبادالله بپردازد. ما از شکار رفتن و دست از دعا برداشتن او خرسند نیستیم.

این مراتب توسط علی افندی شیخ‌الاسلام و از طریق قائم‌مقام صدارت به عرض شاه رسید و چون تأکید شد که در این ماجرا دست فرماندهان ینی‌چری هم در کار است، سلطان محمد دستخوش هراس گردید، روز یکشنبه به شکار نرفت و دوشنبه به «والده جامعی» (ینی جامع کنونی) رفت و در دعای ظفر شرکت جست.

در این ایام بود که خبر سقوط بودین رسید. بودین در شمار مهمترین دژهای مرزی بود و مدت نیم قرن مرکز ایالتی بود. خبر سقوط بودین مردم را برآشفته کرد. پادشاه از شیخ‌الاسلام برای مذاکره در این باره دعوت کرد. علی افندی پیغام فرستاد که: «علما اجازهٔ آمدن را به ما نمی‌دهند. شاه چه فرمایشی دارند، ابلاغ بفرمایند. این ماجرا نشان می‌دهد که نفوذ و اعتبار سلطان محمد در کشور تا چه حد اندک بود و مردم تا چه حد از او مکدّر و ناراحت بودند.

شیخ‌الاسلام که دعوت شاه را نپذیرفته بود، عزل شد و انقروی محمد افندی قاضی عسکر روم ایلی به جای وی منصوب گردید. شیخ‌الاسلام جدید که ناخرسندی افکار عامه را در مورد شاه می‌دانست، زبان به نصیحت سلطان محمد گشود و گفت:

ـ «اعلیحضرتا، لطفاً چندصباحی دست از شکار بکشید و به ینی‌سرای یا به یکی از کاخها تشریف ببرید تا این بگومگوها خاموش شود. بعداً باز به تفریح سرگرم شوید. تا زمانی که دست از شکار نکشیده‌اید و در اینجا اقامت دارید، بگومگوهای مردم دوام خواهد داشت. بخصوص با اوضاع و احوالی که در مرزها می‌گذرد، مردم دلشکسته هستند. آنها به انتظار فرصتی هستند که سر به شورش بردارند. در این صورت دفع چنین فتنه‌ای مشکل خواهد شد و گفته‌ها را جامهٔ عمل خواهند پوشانید.

شیخ‌الاسلام با این سخنان که به کنایه خبر از خلع احتمالی او می‌داد، وی را هشیار کرد. سلطان محمد پس از شنیدن این سخنان گفت:

ـ «دست از شکار برداشتم، ان‌شاءالله تا چندروز دیگر به «ترسانه» می‌روم.

درواقع نیز در ۱۲ ذی‌القعده سال ۱۰۹۸ هـ.ق (۱۹ ایلول ۱۶۸۷م) از داوودپاشا به کوشک واقع در باغ ترسانه نقل مکان کرد. او یکماه برای رفتن به شکار شکیبایی به خرج داد. به طوری که شبها خواب به چشمانش نمی‌رفت. دولتمردان را از این حال آگاه ساخت. آنان به شرط این که از داوودپاشا فراتر نرود، اجازه دادند مجدداً به شکار برود.

اوضاع مالی این سالها

ادامه جنگ در سه جبهه، خزانه خارجی (خزانه مالیه) و خزانه داخلی (خزانهٔ اندرونی) را تهی کرده بود. از این روی پرداخت منظم حقوق کانونهای قاپوقولی مقدور نشد و چهارقسط حقوق آنها، یعنی حقوق یکسالشان پرداخت نشده بود. به همین سبب در سال ۱۰۹۸ هـ.ق/ ۱۶۸۷م، تصمیم گرفته شد که از ثروتمندان و تجار و مأموران دولتی شهرها و قصبه‌های قلمرو عثمانی پولی به عنوان اعانهٔ جنگی گرفته شود و به همین منظور نیز فرمانهایی به اطراف و اکناف ارسال شد.

بنا به این تصمیم می‌بایست از استانبول هزاروپانصد کیسه، از بورسه دویست کیسه، از مصر سیصدوپنجاه کیسه و از بغداد و بصره هریک یکصدوپنجاه کیسه دریافت گردد. وزرایی که مقام والی و بیگلربیگی داشتند، مکلف شدند تا به اندازه درآمد «خاص»هایشان مبالغی در وجه دولت پرداخت کنند و نیز نیمی از درآمد «خاص»های سلاطین نیز به خزانه واریز شود.

به سبب نیاز شدید به این وجوه، محمد چهارم طی خط همایونی به قائم‌مقام صدارت دستور داد که از صنف علما، از شیخ‌الاسلام گرفته تا مدرسین، اعانه جنگی با نام «امدادیه» گرفته شود. اما این گروه که چیزی در بساط نداشتند برخاستند و دلی حمید افندی قاضی عسکر روم ایلی را پیش انداختند و نزد قائم‌مقام رفتند. قائم مقام گفت:

«پادشاهمان به اندازه وسع‌تان از شما یاری خواسته‌اند، پاسختان چیست؟

او در پاسخ گفت:

ـ «چهل سال پادشاهی کرد و تابع هویٰ‌های نفسانی‌اش بود. هنگامی که بیت‌المال مسلمین را صرف ساختن قصور و بناهای باشکوه می‌کرد می‌بایست در اندیشه چنین روزی می‌بود. ما یک گروه مردمان فقیر و بی‌چیز بیش نیستیم. عایدات تیولی که برایمان مقرر کرده‌اند، به اندازهٔ بخور و نمیر و رفع احتیاجات است. از کجا پول درخواستی را

بدهیم؟ در استانبـول اینهمه صراف و رباخوار وجود دارد، این وجوه را از آنـان بگیرید. تا به امروز چنیـن تکلیفی به علما نشده بود. دیگـر زمان آن رسیده است که کتـابهایمان را آتش بزنیم» و با این سخنان ناتوانی خود را از پرداخت اعانهٔ جنگی، ابراز داشتند. [7]

حمید افنـدی به خاطر ایـن پاسخ به قبـرس تبعید شد؛ اما خـط همایونی مبنـی بر درخواست کمک مالی از علما پس گرفته شد. از پرداختی‌های ثروتمندان شهر که باتوجه به وسعشان کمک کردند، پول قابل مـلاحظه‌ای گرد آمد. عایدات خاص‌های* سلاطین هم همه به خزانه واریز شد. برای دخترش خدیجه سلطان ماهی هزار قروش معین کرد و برای سایر شاهـزاده خانمها نیز به همین سبب مبلغی اختصـاص داد. خاصکی سلطان همسر شاه از عایدات «خاص»های خود، مبلغی به خزانه واریز کرد.

وضع مالی به گونه‌ای اسفبار بـود که یکسال بعد، به هنگام جلوس سلیمان دوم، در خزانه بیرون و اندرون پولی برای پرداخت پنـج ماه حقوق سربازان و نیز پرداخت «پاداش جلوس»** وجود نداشت. به همین سبب، هـرمقدار طلا و نقره یا اشیاء و ظروف و شمشیر و قداره و غیره- چه آنها که در خزانه اندرون موجـود بود، و چه طلا و نقره‌هایی که درباریان داشتند،- همگی را ذوب نموده و در ضـرابخانه سکه ضرب کردند. اما چـون این سکه‌ها برای مخارج ضـروری کافی نبودنـد، از خزانه آخور خـاصه (خزانه رخـت) معادل همین مقدار اشیاء طلا و نقره خارج کردند و برای ذوب و ضـرب سکه، تحویل ضرابخانه دادند. اما این نیز بسنده نشد؛ و چون برای جنگی کـه در بهار آینده در پیش بود، نیاز فراوانی به پول نقـد وجود داشـت. از این روی نخسـت با مـلایمت و در صـورتی کـه با مقـاومت و خودداری مواجه می‌شدند، به زور از ثروتمندان پول گرفته شد. [8]

همچنین برای کمک به پرداخت بخشش جلوس به احمـدآقا سرپرست خزانه، حکمرانی ایالـت بورسـه همراه بـا مقام وزارت تفویـض شد، و در مقـابل بـه عنوان سپـاس «طوغ

---

۷. پس از تبعید و وفات حمید افنـدی که در حضور قائم‌مقام صدارت از بی‌چیزی و مستمنـدی خود سخن می‌گفت از خانه‌اش سیصدوهشتـاد کیسه قروش به دست آمد که پنجـاه کیسه از آن را به پسرانش دادند و باقیمـانده تحویل خزانه شد (زبدةالوقایع برگ ۱۱۶ و تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۲۷۲.)

* عنوان دختران و زنان شاه. رم.

**. مبلغـی که بـه هنگـام جلـوس سلطان جـدیـد بر تخـت بـه عنـوان میمنت بـه نظـامیـان داده می‌شـد.م.

۸. در تاریخ سلاحدار این کمک مالی با عنوان «بلای سالیانه در اجناس مختلف» آمده است. (ج ۲ ص ۳۰۶).

همایون»* چهل‌وپنج کیسه آقچه [۹] از او گرفته شد.

اوضاع مالی آن‌چنان نامساعد و وخیم بود که یگن عثمان پاشا و سکبانها و ساروجه‌هایی که برای عبور به روم‌ایلی به استانبول آمده بودند، گفتند تا زمانی که یکصد قروش بخشش جلوس و شش ماه خرج علوفه را قبلا دریافت نکنند، به جنگ نخواهند رفت. به همین سبب طبق توافقی که شد مقرر گردید تا موقتاً هشت قروش بهرهٔ پول به آنان داده شود که شاه نیز بر آن صحه گذاشت. چون کل این مبلغ، یعنی سیصدوبیست هزار قروش در خزانه موجود نبود، به ناگزیر از مال یتیمان که در «بوستان» نگهداری می‌شد، سیصد کیسه طلا برداشت شد و معادل آن اشیاء و اموال رهن گذاشته شد، و جز آن از نقدینه‌های مساجد و جامع‌ها نیز وجوهی برداشت شد تا پول موردنظر تأمین گردید.

بعدها با از دست رفتن بخشی از اراضی در روم ایلی و اشغال شدن موره و دیگر اراضی، اخذ «مقاطعات»، « نزل»، «جزیه» و «عوارض» مقدور نشد و از سوی دیگر چون با فقدان امنیت و نیز تنگی معیشت در آناطولی بسیاری از شهرها و روستاها خالی شد، اخذ مالیات هم با اشکال روبرو شد و همهٔ این عوامل به طور کامل موازنهٔ بودجه را برهم زد. سرانجام برای چاره‌اندیشی و خروج از بن‌بست بی‌پولی، هریک اوگه مس خالص هشتصد «مانقر» ضرب شد که هر دوعدد مانقر معادل یک آقچه بود و در ضرابخانه «تاوشان تاشی» استانبول مانقر بسیار ضرب شد (شوال ۱۰۹۹ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۸۸م).

به این ترتیب مانقر ارزش پولی یافت. دولت با استفاده از این موقعیت چندماه بعد بر آن شد تا ارزش یک مانقر را با یک آقچه برابر سازد. اما به محض صدور این فرمان مانقر ارزش خود را از دست داد و پس از آن بکلّی از اعتبار [۱۰] افتاد و کسی آن را با یک آقچه مبادله نکرد و این سکه در سال ۱۱۰۳ هـ.ق منسوخ شد. [۱۱]

---

*. پشیز- م.

۹. زبدةالتواریخ، برگ ۱۳۷ ب.

۱۰. زبدةالوقایع، برگ ۱۵۱ و ۱۵۵ب.

۱۱. در پی استقبال از سکه مسین دولت بر آن شد تا با استفاده از این نکته ارزش آن را با آقچه برابر سازد و اما این امر سبب سقوط ارزش آن شد؛ زیرا مردم سکه‌های طلا و نقره را وارد بازار نکردند و سکه مسین ارزش خود را از دست داد. نرخها بالا رفت و در ورود آذوقه رکود حاصل شد. از این‌روی درخواست منسوخ شدن سکه مسین به عرض شاه

رسید و مقرر شد که سکه «یالدزآلتن» با چهارصد آقچه، سکه طلای شریفی و مجار با سیصدوشصت آقچه، فروش با یکصدوشصت آقچـه و «پارا» با چهارصـدآقچه مبادله شود. درنتیجـه سکه مسین از ۱۶ صفر ۱۱۰۳ هــ.ق به بعد منسوخ گردیـد. پیرامون این موضـوع، مطلبی در «وقایعنامـهٔ اسکوداری» درج شده است. (وقایعنـامه اسکوداری کتابخانهٔ توپقاپوسرای، ج ۳، ص ۱۲۴).

فصل چهارم

تغییرات سلطنت و اوضاع و احوال استانبول

شورش افراد کانون*

صدارت سیاووش پاشا

در پایان بخش مربوط به جبههٔ اتریش دیدیم که افراد کانون قاپوقولی در وارادین شورش کردند و وزیراعظم «سنجاق شریف» را برداشت و به همراه دفتردار [امین مالیه] و فرماندهان ینی‌چری با قایق و از راه رودخانه گریختند. در پی این حادثه افراد اردو سیاووش پاشا داماد کوپرولی را که در اردو به سر می‌برد، به صدارت برگزیدند و جبهه را در برابر دشمن ترک گفتند و طبق تصمیمی که گرفته شده بود، با هدف خلع سلطان محمد چهارم به استانبول حرکت کردند.

سلیمان پاشا وزیر اعظم و سردار اکرم، پس از گریختن از واراد به بلگراد آمد و بکری مصطفی پاشا فرمانده ینی‌چری را در آنجا گذارد و خود به همراه مصطفی پاشا امین مالیه در هشتم ذی‌القعدهٔ ۱۰۹۸ هـ.ق (۱۵ ایلول ۱۶۸۶م) به نزدیک استانبول آمده مخفیانه با رجب پاشا نایب صدارت دیدار کرد و سنجاق شریف و مهر صدارت را به او تسلیم نمود و او را از آنچه که گذشته بود آگاه ساخت و با ذکر این نکته که: «آتشی شعله‌ور شده است و هرچه را که بر سر راهش قرار دارد، می‌سوزاند و پیش می‌آید»، به قصر خود واقع در «قوروچشمه» رفت و در آن پنهان شد.

سلطان محمد چهارم از آمدن سلیمان پاشا آگاه شد. رجب پاشا مهر همایونی را به

---

*. تشکیلات ینی‌چری، قاپوقولی و.... م.

شاه داد و آن را بازپس گرفت و به این ترتیب درواقع مقام وزیراعظمی را خواهان شد. در پی این ترفند، نخست برای سیاووش پاشا منشور سرداری با خلعت و شمشیر فرستاد و به او دستور داد که از بلگراد فراتر نیاید. [1]

سیاووش پاشا که فرمان همایونی با شمشیر مرصّع و پوستین ، گرفته بود درحالی که سنجاق شریف ارسالی از استامبول را با خود داشت، دستور داد تا فرمان همایونی را در حضور همهٔ افراد خواندند. افراد یک زبان گفتند:

ـ «ما پادشاهی کسی را که این خط همایونی را فرستاده است، نمی‌خواهیم. ما اینجا قشلاق نمی‌کنیم و تا رسیدن به استانبول که بتوانیم اختلافمان را از طریق شرع حل‌وفصل کنیم، پا از رکاب برنمی‌داریم.»

و به این سان مخالفت خود را با ماندن در بلگراد ابراز کردند.(۱۶ ذی‌القعده/ ۲۲ ایلول).

از این روی سیاووش پاشا در برخی از دژها نیرو گذارد و برای آنها فرمانده تعیین کرد و آنگاه «خزینه‌دار حسن پاشا» بیگلربیگی آناطولی را از اسک به بلگراد فراخواند و او را به مقام وزارت و سرداری منصوب کرد و شماری از افراد قاپوقولی را در اختیار او گذارد و خود حرکت کرد. وقتی به نیش رسید، فرمان و مهر صدارت را که شاه فرستاده بود، دریافت کرد. در همانجا بود که با اصرار ینی‌چریها بکری مصطفی پاشا، فرمانده بر کنار شده ینی‌چری را به سمت محافظ [فرمانده نظامی] بغاز حصار (جناق قلعه) فرستاد و یوسف آغای قول کدخداسی را به فرماندهی ینی‌چری برگزید و آنگاه به سوی استانبول حرکت کرد.

اتفاق نظر نظامیان و روحانیان در مورد خلع سلطان محمد چهارم

سیاووش پاشا هنگامی که در وارادین بود از زبان فرماندهان کانون موجود در وارادین

---

۱. رجب پاشا قائم‌مقام صدارت چون دریافت که افراد کانون شورش کرده‌اند و قصد آمدن به استانبول را دارند تا شاهزاده سلیمان برادر شاه را به تخت سلطنت بنشانند، پیشدستی نمود و به محمد افندی انقروی پیشنهاد کرد که مصطفی پسر سلطان را به سلطنت انتخاب کنند، اما نتوانست موافقت شیخ‌الاسلام را جلب کند. رجب پاشا بعداً به سکبان باشی همین پیشنهاد را کرد اما او نیز موافقت نکرد و مراتب را به آگاهی شاه رسانید و شاه هم دستور بازداشت و زندانی شدن او را در قصر صادر کرد.

پنهانی برای محمد افندی انقروی نامه‌ای به این مضمون فرستاد:

ـ «دین و ایمان و عرض و ناموس از دست رفت. در میان دشمنان بدنام شدیم، تا زمانی که این پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بین افراد اردو یکدلی نخواهد بود و کاری از پیش نخواهد رفت. با انتخلب عموم افراد در رأس آنان راه افتاده‌ایم، مراد ما از آمدن به استانبول و حل معضلمان از راه شرع، همانا خلع پادشاه است»

و طی این نامه اتفاق نظر در مورد سلطنت شاهزاده سلیمان برادر وسطی شاه را اعلام داشت.

شیخ‌الاسلام با دریافت این نامه، پنهانی با روحانیون ملاقات کرد و نظر آنان را پیرامون آن خواستار شد. آنان چنین پاسخ دادند:

ـ «ما نیز به این پادشاه اعتقاد و اعتماد نداریم. روحانیون را خوار و خفیف کرده است و در عوض یک مشت آدم بی‌لیاقت را بر سر کار گمارده است. او اسیر هویٰ‌های نفسانی است و نصیحت نمی‌پذیرد، خلع او مراد ما نیز هست ولکن اراذلی که به سوی استانبول در حرکت‌اند، اگر قول بدهند که مرتکب بی‌ادبی نخواهند شد، ما نیز به آنان یاری می کنیم.»

اردو پاسخ مساعد به پیشنهاد روحانیان داد و دوطرف به توافق رسیدند.

سیاووش پاشا تنها نام وزیراعظم بر خود داشت و در میان افراد نظامی از کوچکترین نفوذ و سلطه‌ای برخوردار نبود. سخنانش هیچگونه اعتباری نداشت. به هنگام اقامت در نیش افراد اردو به چادر وزیراعظم حمله برده رئیس مالیه سیدمصطفی پاشا و «تذکره‌چی» اول و دوم و حسین افندی امین دفتر را کشته بودند.

وزیر اعظم با یک چنین گروه غیر قابل کنترل و سرکش، عازم استانبول بود.

اعدام ساری سلیمان پاشا و وضعیت اسفبار پادشاه

بشناق سلیمان پاشا وزیراعظم پیشین در استانبول پنهان شده بود. شاه پس از مدتی بستانجی‌باشی را فرستاد تا سلیمان‌پاشا و رجب پاشا قائم‌مقام صدارت را در قصرشاهی

زندانی کنند. رجب پاشا، بستانجی‌باشی را که برای بازداشتش آمده بود،[۲] فریفت و از در پشتی پاشا قاپوسی (باب عالی) گریخت. اما سلیمان پاشا در قصر خود بازداشت شد. او را به قصـر شاهی آوردند و بـی‌درنگ خفه‌اش کردند و سـرش را برای نظامیان کـه به استانبول روی آورده بودند، فرستادند. پادشـاه همراه این سر، دستخطی به این مضمون فرستاده بود:

- «این خط شریف در هرکجا که بـه دستتان رسید، همانجا قشلاق کنید. طبق خواسته‌تان پنـج قسط پول علوفه پیشکشی داده می‌شـود و افرادی را که طبق صورت ارسالی خواستار شده‌اید، مرده یا زنده برایتان خواهم فرستاد. حتی اگر جگرگوشه ام مصطفی را نیز بخواهید می‌فرستم.»

در این نامه دستور داده شـده بود که از ادرنه فراتر نیایند. شـاه جداگانه دستخطی برای یگن عثمان پاشـا فرستاد و خواستار پشتیبانی و حمایت او شـد. وی طی این نامه و ضمن ارسال هزار سکه طلا به او وعده داده بود که دخترش خدیجه سلطان را به عقد وی درآورد.[۳]

دستخط شاه با حضـور فرماندهان کانون و سـردستهٔ «گردن کلفتها»* خوانده شد. گردن کلفتها و زورگویان گفتند:

«چه کسی مـا را غلامان خود خطاب کرده اسـت؟ ما در حال حاضر پـادشاهی نداریم. چگونه می‌توانیم بر روی کسی که در بند ملت نیست و مملکت را به این

---

۲. روز سه‌شنبه سی‌ام ذی‌القعده (۱۷ اکیم ۱۶۸۷م) حضرت سلطان مصطفی آقای میدیللی را در باغ ترسانه به حضور طلبید و دستور داد که سلیمان پاشا صدراعظم پیشین و رجب پاشا را بگیر و در قصر زندانی کن و دستخط لازم در این مورد را به او داد.

بستانجی‌باشی رجب پاشا را در بیلیک سرای (باب عالی) یافت و به او گفت: «در مورد تو و سلیمان پاشا فرمان دارم. بفرمایید به «قاپو آراسی» برویم.

رجب پاشا پاسخ داد: امـر، امر شاه است و هنگامی که آهنگ سوار شدن بر اسب داشـت، گفت: «شما اندکی اینجا توقف کنید. در اندرون نامه‌ای مقتضی وجود دارد که باید بـا خودم بیاورم و اندکی نیز پول بردارم. بستانجی‌باشی غفلت کرد و وی با این تـزویر از دست او رها شد. در اندرون تغییر لباس داد و از در مخفی گریخـت و از توپقاپوسی بیرون رفت و پنهان شد.

۳. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

* در متن اصلی کتاب، این اصطلاح به کار رفته است. ــ م.

روز انداخته است، و شب و روزش را با سگـان (سگان شکاری) همنشین است و در کوه و کمر می‌گردد، نام شاه نهاد؟ از ایـن پس دیگر سخنش نافذ و حکمش جاری نیست. وقتی به استانبول رسیدیم پادشاهمان مشخص خواهد شد. ما به استانبول می‌رویم تا اختلافمان را از راه شرع حل‌وفصل کنیم. ما فرصت قشلاق در ادرنه را نداریم.»

و به این ترتیب وزیراعظم را ترک کردند.

قائم‌مقامی فاضل مصطفی پاشا

به جـای قائم‌مقام فراری صـدارت، رجب پاشـا، فاضل مصطفـی پاشا پسر کـوچک کوپرولی محمد پاشـا که محافظ بغاز بود، قائم‌مقام صدارت شد و بـا شتاب به استانبول فراخوانده شد و به جای او بکری مصطفی پاشا محـافظ بغاز گردید. فاضل مصطفی پاشا برادرزن وزیراعظم بود. شاه به امید رهایی از ایـن تنگنا او را با شتاب فراخوانده بود. شاه قائم‌مقام صـدارت را که از سیلیوری با قـایق پارویی بـه استانبول آمده بـود، در کوشک پذیرفت و به او گفت:

«علی‌رغم جور و ستمی که به تو روا داشتیـم، تو در انجام خدمت قصور نکردی، خدا بـرخوردارت کنـد. من در زمان صـدارت پدر و بـرادرت آسایـش و آرامش داشتم، تو باید بـر اطفای این آتش شعله‌ور شده، چاره‌ای بیندیشـی. دعایم به همراه تو است.»

سلطان محمد به این ترتیب از راه چاره‌اندیشی یاری او را خواهان [۴] بود، حال آن که این رخداد سیلی بود که هـرچه را که فراراهش بود ویران می‌ساخت و تـا زمانی که بستر خود را نمی‌یافت از شتابش کاسته نمی‌شد.

بغض فرماندهان ارتش نسبت به شاه، از وخامت اوضاع حکایت می‌کرد. از آن گذشته پس از قتل قرامصطفی پاشای مرزیفونی، خاندان کوپرولی و منسوبین به او سخت تحقیر شده بودند. شاه با این سخنان به ستمی کـه در حق فاضل مصطفی پاشا روا داشته بود،

---

۴. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

اعتراف می‌کرد. او نیز خصم شاه بود.[۵] در این بین رجب پاشا قائم‌مقام پیشین صدارت دستگیر و در قصـر زندانی گشت؛ کـه چندروز پس از آمدن سیـاووش پاشا به استـانبول خفه‌اش کردند.

توبهٔ سلطان محمد چهارم از شکار

سلطان محمد از تصمیم ارتـش و خلع خود آگاه نبود. حتی پس از بـازگشت موره‌لی حسن آغا[۶] از نیش، که مهـر همایونی را بـرای وزیر اعظم برده بـود، از او درباره انگیزه حرکت اردو به سوی استانبول پرسید، اما حســن آغا با وجود آگاهی از قصد آنان، سخنی در این بـاره به شـاه نگفته بـود.[۷] سلطان محمـد چهارم حـدس می‌زد کـه به سبـب دلبستگی‌اش به شکار، ینی‌چریها از او آزرده خاطرند. به همین سبب بـرای فرماندهان ینی‌چـری که صاحـب نفوذ بودند و افـراد از آنان حرف‌شنـوی داشتند، سکه‌هـای طلا فرستاد و از آنان خواست تا شورش را با نرمش و بی‌سروصدا خاموش سازند.

پادشاه که بکلی به ینی‌سـرای (توپقاپوسـرای) نقل مکان کرده بـود دست از شکار کشید و از آن توبه کـرد. سگان شکاری را رها ساخت و به دستورش هـزینه نگهداری آنها قطع شد و محل نگهداری‌شان را تخریب کردند. از خیل اسبهایی که داشت تنها صدرأس را به خـود اختصاص داد و دستـور داد تا نزدیـک به هزار رأس از اسبـان غلامـان دربار و خدمتکاران را بـه بهای ارزان در «آت پازاری»* فروختنـد و پانصد رأس را به افـراد سواره نظام قاپوقولی که اسب نداشتند، بخشید. از هـزینه‌های بیرونی و اندرونی قصر کاست و حدود پانصد کنیزک را از قصر اخراج کرد.[۸]

---

۵. تصمیم بر آن شد که پیش از ورود اردو به استانبول شاهزاده سلیمان را بر تخت سلطنت بنشانند. چون شیخ‌الاسلام بیمار بود، بـرگزاری مراسم جلوس به کـوپرولی‌زاده فاضل مصطفی پـاشا قائم‌مقام صدارت واگذار شـد. او [فاضل مصطفی پاشا] بر اثر غمّازی برخی وزرای اهل غرض از پادشاه جور و جفای گوناگون دیده بود ـ گاهی خاص‌هایش را از او می‌گرفتند و گاهی نیز طوغش بازمی‌ستاندند ـ از این روی فرصت را غنیمت دانست و با مخالفان یکدل شد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۶).

۶. موره حسن آغای موردبحث، همان انیشته حسن آغا است که در سال ۱۱۱۵هـ.ق/ ۱۷۰۳م وزیراعظم شده بود.

۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۴.

* بازار اسب‌فروشان. ـ م.

۸. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۸۷.

پادشاه بـا این اقدام می‌خـواست تا خشم افـراد کانون قاپـوقولی را نسبت بـه خود تسکین بخشد. اما چه سود که کار از کار گذشته بود.

ناامیدی سلطان محمد چهارم

سیاووش پاشـا چنین وانمود کرد که بـه پیروی از مفاد دستخط ارسالـی شاه، قصد قشلاق در ادرنه را دارد. امـا در خفا به تحریک گـردنکشان کانون چون ابـوسیف اوغلی احمد، کوچک محمد، دلـی پیری و تکه‌لی آغا و فرماندهان سپـاه و سلاحدار و ینی‌چری نظیر فتواچی حسین چاووش و حاجی علی‌آغـا، که اصرار در رفتن به استانبول داشتند، پرداخت و با آنان قرار حرکت به استانبول را گذاشت و سپس به شاه چنین نوشت:

«درحالـی که طبق اراده سلطان اتفـاق نظر بر قشلاق در ادرنـه را داشتیم، غلامـانتان [افراد لشکـر] به چادرم حمله آوردنـد و گفتند ما در اینجـا قشلاق نمی‌کنیم ما خرج علوفه را در استانبول خواهیم گرفت و دعوایمان را حل‌وفصل خواهیـم کرد، والا چادرت را بـر سرت خراب خواهیـم کرد. آنگاه بـه جبر و زور طوغهـا را برچیدنـد. غلامتان یگـن پاشا هـرچه کوشیـد که آنان را منـع کند، چاره‌ســاز نشد. نـاگزیـر برای این کـه کشت و کشتـار درنگیرد، بـا حرکـت به استانبول فتنه را خاموش ساخت و عریضه‌ای هم ارسال داشت.»

حقیقت این که یگن عثمان پاشا در ازای سکـه‌های طلایی که از شاه گرفته بود، می‌خـواست از حرکت افراد به سـوی استانبول جلوگیری کند؛ امـا موفق نشد، و تنها تـوانست از بروز یک حادثـه خونین جلوگیری کنـد. از دیگرسوی، هنگامی که اردو به سیلیوری رسیده بود، فرماندهان کانون تصمیم گرفته بودند که شاهزاده سلیمان برادر سلطان محمد چهارم را به سلطنت بردارند.

سلطان محمد چهارم خواستار سلطنت پسرش مصطفی شد.

وقتی سلطان محمد چهارم عریضه سیاووش پاشا وزیراعظم را مبنی بر خودداری اردو از توقف در ادرنه و آهنگ عزیمـت به استانبول را توسط قائم‌مقام صـدارت دریافت کرد و خواند، گفـت: «نتیجهٔ کار معلوم شد» و پس از آن، در ۲۹ ذی‌الحجـه (۶ کاسم ۱۶۸۹) دستخط عتـاب‌آمیز و در عین حـال ناامیـدانه زیر را تـوسط امین فتـوا برای وزیـراعظم

فرستاد[۹]:

«تو که سیاووش پاشا وزیراعظمی! بر جملگی فـرماندهان کانون و غلامان ریش سفیدم سلام و دعا دارم. سه بار خط شـریف فرستادم و بین بلگراد و ادرنه را در مقام قشلاق برایتان تعیین کردم و وعده دادم کـه خرج علوفه را بدهم و خائنین به دولت را که اسامی‌شان در دفتر ارسـالی مسطور شده بود، تسلیمتان نمودم. اما توجه نکردید و از بی‌اعتنایی و عدم انقیاد به خط شریفم قصدتان آشکار شد. اگر مرادتان خلع من از سلطنت است، پسرم مصطفی امانت الهی به دست شما باد. او را به جای من بنشانید و مرا به حال خود بگذارید و احمد کوچک (احمد سوم) نیز امانت الهی است و به دسـت شما سپردم. یکی از اسامی حضرت حق جلّ و علی قهّار است، از خداوند مسئلت دارم که قهرش شامل همهٔ شما باشد.»

این دستخط همایونی در سیلیوری تسلیم وزیراعظم شد و آن را در حضور فرماندهان کانون و گردنکشانی کـه شورش را رهبری می‌کردند خواندند.» آنان تـوجهی به این نامه نکردند و امین فتوا را کـه نامه را آورده بود گفتند به همراه ما به استـانبول برمی‌گردی و بازداشتش کردند.

جلوس سلیمان دوم و اوضاع استانبول

در روزهای آغازین محرم ۱۰۹۹ هــ.ق (۷ کاسم ۱۶۸۷م) وزیراعظم در سیلیوری با فرماندهان کانون دیدار کرد و فـردای آن روز با برکنارشدن سلطان محمد چهارم، تصمیم گرفته شد که سلیمان دوم برادر شاه خلع شده را به تخت سلطنت بنشانند و سندی را که از جانب همگان در این مورد نوشته شده بود، برای فاضل مصطفی پاشا قائم‌مقام صدارت فرستادند. او نیز شیـخ‌الاسلام و قاضی عسکر و ارکان دولت و روحانیـان را فراخواند و در دیداری که با آنان کرد در این مورد به توافق رسیدند. فردای آن روز به هنگام پگاه، فاضل مصطفی پاشا به همراه نشانچی اسماعیل پاشا، شیخ‌الاسلام دباغ‌زاده محمد افندی[۱۰]

---

۹. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۲۹۱.

۱۰. شیخ‌الاسـلام محمد افندی انقـروی بیست‌وششم ذی‌القعده سـی‌وپنج و یا سـی‌وشش روز پیش از خلـع سلطان محمد چهارم درگذشته بود و به جای او دباغ‌زاده محمد افندی، شیخ‌الاسلام بود.

قاضی عسکرها و دیگر روحانیها، سکبان باشی و ینی‌چریهای محافظ* حاضر در استانبول و بازنشسته‌های ینی‌چری در ایاصوفیا گرد آمدند و از بین خود خاصکی مصطفی آغا را نزد حاجی ابراهیم آغا رئیس دربار فرستادند و او را از تصمیمی که درباره جلوس سلطان سلیمان دوم گرفته شده بود، آگاه ساختند. در پی این پیغام، ابراهیم‌آغا به خدمتگذاران اندرون گفت: «فتح شریف خوانده خواهد شد. کسی از اتاق خود بیرون نیاید» پس از آن‌که آنان را در اتاقهای خود مستقر کرد و قصر را خلوت ساخت، سرپرست خزانه را فراخواند و گفت« اباق دیوانی** برپاست. تخت شاهی را آماده کن» و آنگاه دارالسعاده آغاسی و سلاحدار موره‌لی حسن‌آغا را دعوت کرد و آنان را از ماجرا آگاه ساخت و دستور داد تا شاهزاده سلیمان دوم پسر دوم سلطان ابراهیم را از قفسش (محلی که ناگزیر از اقامت در آن شده بود) بیرون بیاورند.[۱۱]

وضعیت رقت‌انگیز شاهزاده سلیمان

علی آغای دارالسعاده آغاسی، برای بیرون آوردن شاهزاده سلیمان از اقامتگاهش که شمشیرلیک نام داشت رفت و او را از آنچه می‌گذشت آگاه ساخت. شاهزاده به تصور آن که قصد کشتنش را دارند، بیرون نیامد. زیرا سلطان محمد پس از آن‌که صاحب فرزند پسر شد، برای آن که سلطنت منحصراً به او برسد و رقیبی نماند، آهنگ کشتن برادران را کرد؛ اما مادرش ترخان سلطان بشدت مانع از آن شد. از این‌روی شاهزاده سلیمان می‌اندیشید که فاجعه‌ای در انتظار او است. قیزلار آغاسی (دارالسعاده آغاسی) با درک این نکته با آن‌که به او گفت:

«سلطان صاحب شوکتم، نترسید والّه باللّه به قصد آسیب نیامده‌ام. جملهٔ «وزرا و علما و غلامان کانون شما را به سلطنت برگزیده‌اند و منتظر تشریف‌فرمایی شما

---

*. عنوان صنفی از سربازان ینی‌چری که محافظ مخصوص سلطان بودند. (فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون، ذیل واژه "Haseki").

**. طی این رسم شاه خارج از قصر با گروه مردم ملاقات می‌کرده است. ـ م.

۱۱. از هشت پسر سلطان ابراهیم با نامهای محمد، سلیمان، احمد، مراد، سلیم، عثمان، جهانگیر و بایزید پسران اول تا سوم به سلطنت رسیدند و بقیه جز سلیم در زمان پدر درگذشتند و سلیم به هنگام سلطنت برادرش در سال ۱۰۸۲ هـ.ق/ ۱۶۸۱م درگذشت.

هستند.» اما باز شاهزاده اطمینان نیافت و پس از گفتن این که:

«اگر به ازاله‌مان امر شده است بگوی تا دو رکعت نماز بگذارم و آنگاه فرمان را بجای بیاور. از کودکی‌ام تا به حال چهل سال است که در زندان بسر برده‌ام، اگرچه امروز بمیرم بهتر از فردا است. اینهمه ترس و وحشت برای جان ناقابل شایسته نیست».

و گریستن آغاز کرد. آغا باز بر پایش بوسه زد و گفت:

«استغفراله، حاشا که قصد سوئی در حق شما باشد، تخت شاهی گذاشته‌ایم و همه غلامانتان مطیع شما هستند»

با شنیدن این سخنان، برادر کوچکش شاهزاده احمد (سلطان احمد دوم) که در کنارش بود، به او دل داد و گفت: «بفرمایید، نترسید، آغا هرگز دروغ نمی‌گوید». وی با شنیدن سخن برادرش بیرون آمد، اما سخت پریشان بود و رنگ بر چهره نداشت. قیزلارآغاسی یکی از پوستین‌های سمور خود را آورد و بر روی پیراهن بلند اطلسی که بر تن او بود، پوشانید و پس از آن که در «عرض اوداسی» دستار بر سر او نهاد و منگوله به آن نصب کرد، سلیمان دوم طبق قانون و رسم، بر تختی که بیرون باب‌السعاده نهاده شده بود، جلوس کرد و با وی بیعت شد (۳ محرم ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۹ کاسم ۱۶۸۷ م). وی در آن زمان چهل‌وهفت ساله بود.

به موجب تدابیر شدیدی که گرفته شده بود، محمد چهارم تا زمانی که دستخط شاه جدید را توسط دارالسعاده آغاسی دریافت کرد، از آنچه که می‌گذشت بی‌خبر بود. [۱۲]

علی آغای دارالسعاده آغاسی پس از تسلیم دستخط همایونی به محمد چهارم به او گفته بود: «ارادهٔ الهی بر این بود؛ تشریف ببرید به زندان». محمد چهارم پرسیده بود که آیا «دستور قتل ما صادر شده است؟» آغا پاسخ داده بود که «فرمان زندان صادر شده است». و به این ترتیب محمد چهارم را به همراه دوپسرش مصطفی و احمد به

---

۱۲. محمد چهارم پس از آن که دریافته بود تصمیم به برکناری‌اش گرفته شده است، از بیم آن‌که مبادا توسط برادر کشته شود پیشنهاد کرده بود که پسرش مصطفی به جای او برگزیده شود. اگر چنانچه امین فتوا که دستخط سلطان محمد چهارم را برای آخرین بار جهت شورشیان برده بود، در آنجا بازداشت نمی‌شد و بازمی‌گشت احتمال داشت از بیم جان خود، برادر محمد چهارم را می‌کشت و سلطنت را به پسرش مصطفی واگذار می‌کرد. فندق‌لی محمد افندی نویسنده «تاریخ سلاحدار» که آن ایام را درک کرده بود، می‌نویسد، اگر اهل اندرون از این ماجرا آگاه می‌شدند، حساب سلیمان را می‌رسیدند (او را می‌کشتند)، ج ۲، ص، ۲۹۶.

شمشیرلیک که برادرش سلطان سلیمان چهل سال در آن اقامت داشت، بردند.

ورود افراد کانون قاپوقولی به استانبول

افراد کانون که وظیفه اصلی خود را رها کرده پشت به دشمن برای خلع پادشاه به استانبول حرکت کرده بودند، پس از آن که به موجب نقشه به هدف خود دست یافتند، در پی جلوس شاه در چریجی چایری اتراق کردند. همانگونه که گفتیم وزیراعظم شخصیتی بدون قدرت و نفوذ بود. وی تصمیم داشت چندروزی که از اقامت آنان گذشت، همانجا حقوقشان را پرداخت کند و پراکنده‌شان سازد. اما قصد فرماندهان کانون و گردنکشان دستیابی به خواسته‌های دیگر بود. از این روی به زور وزیر اعظم را از چریجی‌چایری‌وادار به حرکت کردند و با خود به استانبول آوردند. آنان حتی مانع از آن شدند که وزیر در قصر پاشاقاپوسی اقامت کند؛ چرا که به قصر شاهی نزدیک بود، بلکه وی را ناگزیر از اقامت در قصری کردند که ملک شخصی قراابراهیم پاشا وزیراعظم اسبق بود و نزدیک اسکی اودا (شهزاده باشی) قرار داشت.

سیاووش پاشا از سوی پادشاه جدید به حضور پذیرفته شد. شاه ضمن تسلیم مهر همایونی به او گفت:

«تو را برای خود وزیراعظم و وکیل ملت قرار دادم. طبق موازین شرع شریف عمل کن و از خلاف آن احتراز نما تا موجب رضای حق تعالی باشد. پس از آن که چهل سال در مکانی تاریک محبوس و از حیات مأیوس بودم، از نو متولد شدم، چشم گشودم و عالم را پر از هرج و مرج دیدم. باید دامن همت به کمر بندیم و دست به اموری بزنیم که خیر دین و دنیایمان در آن است و چنانکه ضروری است به عبادالله خدمت کنیم. تو باید برای دفع اشقیا (منظور او افراد شورشی کانون بود) تدبیری بیندیشی و آنان را پراکنده سازی.

از افراد کانون که وارد استانبول شده بودند، ینی‌چریها به پادگانهای خود رفتند و مستقر شدند. سران گردنکشان «سپاهی» قصر ابراهیم پاشا [ابراهیم پاشاسرایی] واقع در میدان سلطان احمد را اشغال کردند و افرادشان در خان‌ها و کاروانسراها جای گرفتند و برخلاف قولی که داده بودند، در استانبول دست به اعمال خلاف زدند که درنتیجهٔ آن آرامش و آسایش از شهر رخت بربست. یگن عثمان پاشا محتاطانه عمل کرده در چریجی

چایری ماند، به استانبول نیامده بود. قشلاق داوود پاشا و آخورهایش به چارپایان و اسبان اختصاص داده شده بود.

هرج و مرج در استانبول

افراد کانون نخست بر آن شدند تا رجب پاشا قائم‌مقام پیشین را که در قاپوآراسی زندانی شده بود، قطعه قطعه سازند؛ اما چون مقام وزارت داشت، تسلیمش نکردند، بلکه خفه‌اش کردند و جسدش را تحویل آنان دادند. افراد به بهانه علوفه بازارها را یغما کردند و بعد در میدان سلطان احمد (آت میدانی) گرد آمدند. آنگاه افزون بر درخواست پرداخت حقوق، پاداش جلوس، «ترفیع»، «غلامیّه» و «ولدش» را نیز خواستار شدند. اما خزانه تهی بود. وزیر اعظم فرماندهان کانون و سردستهٔ گردنکشان را به قصر خود دعوت کرد و آنان را از این امر آگاه ساخت و افزود که می‌تواند هزینه علوفه و ترفیع و غلامیه [۱۳] و ولدش [۱۴] را پرداخت کند، اما برای پرداخت پاداش جلوس امکان مالی وجود ندارد. البته بعداً پاداش جلوس با مبلغی افزون‌تر در موقع مساعد پرداخت خواهد شد. او افزود اگر چنانکه در این باره اصرار کنند، از صدارت کناره خواهد گرفت. حاضران در جلسه قبول کردند. «سپاهی»ها پیشنهاد وزیراعظم را مبنی بر این‌که به جای پاداش جلوس، یک آقچه دیگر بر پنج آقچه ترفیعشان افزوده شود، پذیرفتند و شروع به دریافت آن کردند. اما یکی از سردستهٔ گردنکشان به نام جانیق‌لی فتواچی حسین چاووش به همراه دوستش برغازلی حاجی علی، این خبر را که جادی یوسف فرمانده ینی‌چری برخی از شورشیان را کشته است، بهانه قرار دادند و به تحریک ینی‌چریها پرداختند و این نکته را بر سر زبانهای افراد ینی‌چری انداختند که ما از سه هزار آقچه پاداش جلوس خود نمی‌گذریم. سپس ینی‌چریها گرد آمدند و قصد کشتن فرماندهشان را کردند. آنگاه سواره نظام سپاهیها را که در پاشا قاپوسی مشغول دریافت حقوق بودند با خود همداستان کردند و برخی از

---

۱۳. همه ساله شماری از افراد سواره نظام قاپوقولی به نوبت برای وصول جزیه و دیگر مالیاتها استخدام می‌شدند و در ازای آن مبلغی به نام «غلامیّه» به آنها پرداخت می‌شد. بعدها پرداخت شش آقچه غلامیه به آنها صورت قانونی به خود گرفت و تصویب شد.

۱۴. ولدش به معنی پسر او است. فرزند ذکور هر فرد سواره‌نظام قاپوقولی را «وَلَدش» می‌گفتند. و پولی را هم که بابت فرزند پسر به سواره‌نظام پرداخت می‌شد، «ولدش» می‌گفتند. (توضیح از نویسنده است. - م.).

افراد جبه‌جی را نیز به سوی خود متمایل ساختند و در بازارها اجتماع کردند.

این گروه در پاسخ وزیراعظم که پرسید با وجود قولی که داده بودند، باز از چه روی سر به شورش برداشته‌اند، ضمن بدگویی از فرمانده ینی‌چری و «قول کدخداسی»، افزودند که: «کوپرولی اوغلی فاضل مصطفی پاشا، مانع از پرداخت بخشش جلوس شده است و قصد ازاله‌مان را دارد. پدر و برادرش اجداد ما را کشت و در تشکیلات را تخته کرده بود. جدای آن که خود او هم عالم بی‌عملی است.

با پادرمیانی پادشاه، فاضل مصطفی پاشا در مقام خود باقی ماند، اما جادی یوسف آغا فرمانده ینی‌چری برکنار و بازنشسته شد و به جای او جراح مصطفی آغا سلاحدار شاه عهده‌دار سمت فرماندهی ینی‌چری گردید و فتواچی حسین که افراد کانون را به شورش واداشته بود ،به فرماندهی کانون سپاهی رسید و شورش به طور گذرا و موقت، فروکش کرد.

باز هم شورش

این شورش چهارمین شورش افراد کانون ـ در عرض ۲۵ روز ـ از هنگام ورود به استانبول بود. در این شورش دست کیفری احمد افندی در کار بود که قصد داشت پست امین مالیه [رئیس دارایی] را اشغال کند. پنجشنبه ۲۸ محرم (۴آراليق ۱۶۸۱م) تمام افراد کانون یک جا گرد آمدند. بازار و مغازه‌ها تعطیل شد. آنان در اثنای دریافت حقوق، ابتدا وارد قصر رئیس دارایی شدند و سپس به قصر وزیراعظم رفتند و با سنگسار کردن قصر، آنان را فراری دادند.

ینی‌چریها یکصدا می‌گفتند: «بقیه عطایای ما مانده است». سپاهی‌ها هم فریاد برآورده بودند که: «پول علوفه و عطیه جلوسمان پرداخت نشده است. جریان این حوادث را فندق‌لی محمد خلیفه که ناظر رخدادها بود، چنین شرح می‌دهد:

«ناگهان کوچه‌ها چنان پرازدحام شد که به توصیف نمی‌آید. در شهر پسر، زن و صاحب عرض و ناموس قادر به خروج از خانه نشدند. خرید و فروش متوقف شد و خلق به مصیبتی گرفتار شدند که در تصور نمی‌گنجد. به عنوان مثال در بازار عده‌ای را لخت کردند و شماری را کشتند. نظم و انضباط از میان رخت بربسته بود و افراد از مافوقها و صاحبمنصبان اطاعت نمی‌کردند و اگر آنها خلاف نظر

شورشیان سخنــی می‌گفتند، به قتــل می‌رسیدند. مثــلا پنج و ده نفر از اراذل هریک، کوزه‌ای شــراب در دست گرفته و یکی را از بین خود ســوار بر خر کرده بودند و دیگــران او را دوره کرده و در بازار راه افتاده بودند و در مــلاء عام شراب می‌نوشیــدند. و هرشخص صــاحب عرضی را مــی‌گرفتند و به زور بــه او شراب می‌نوشــاندند. کدام‌یک از این فجــایع را شرح دهم؟ عالــم خراب و هرج و مرج شده بــود. حاصل کــلام اشقیای عساکــر به قصر وزیــراعظم ریختند و عــربده کشیدنــد که امین مــالیه چندروزی اســت که هزینــه علوفه و عطیــه ما را گرفتــه است و نمی‌دهد. گویا عامل این فتنه کیفری احمد افندی بوده است. در خفا به افراد کانون پول داده بود و وعده کرده بود که اگر مرا امین مالیه کنید، سه روزه تمام هزینه علوفه و عطیه جلوس را خواهم داد.» [۱۵]

به هرتقدیر که بود، پول علوفه و عطیه و افزایش حقوق افراد کانون پرداخت شد. [۱۶] آنگاه وزیراعظم فرمــاندهان کانون و سردسته گردنکشان را دعــوت کرد و خطاب به آنان گفت:

«گوش کنید، هــرآنچه را که مقصد و مرادتــان بود، گرفتید. فرمــان شاه از این لحظه به بعــد این است که بجــز افراد بومی ســاکن شهر، کسی نبــاید در شهر بماند و هرکس باید عازم ایالت خود شود.»

و به این ترتیب آنان را از قصد شاه آگاه ساخت. همه فرمان بردند و پراکنده شدند. اما این نیز گذرا بود.

همانگونه که در بخش آینــده خواهیم دید، درحــالی‌که افــراد کانون کــه از اوباش خیابانــی بودند، مرتکــب انواع شناعت در استــانبول می‌شدنــد، قوای اتریش کــه نیرو و مانعی در برابــر خود نمی‌دید، ضمن اشغال قلعــه‌ها گام به گام و بی‌پــروا به سوی بلگراد پیش می‌رفتند.

---

۱۵. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۱۱.

۱۶. برای ۷۰۳۹۴ نفر افراد ینی‌چری ۳۹۷۷ کیسه آقچه، ۲۶۵۳ جبه‌چی ۲۴۲کیسه، ۵۰۸۴ توپچی ۱۰۲کیسه، برای ارابه‌رانها ۱۳کیسه و برای سواره‌نظام سپاهی ۲۹۰کیســه آقچه بابت عطیه جلوس داده شد که جمعاً ۴۵۵۷ کیسه می‌شد. پرداختی بابت علوفه و ترفیع و... بجز این مبلغ بوده است.

تبعید فاضل مصطفی پاشا

فاضل مصطفی پاشا وزیر دوم دیوان که از نـاتوانی سیاووش پاشا، که از آغاز در شمار غلامان پـدرش بود، [۱۷] -شوهـرخواهـر مصطفی پـاشا- در اداره امـور مملکت و نیـز شورشهای پی‌درپی مفسـده‌جویانه گردنکشان به تنگ آمده بود، بـا بیان سخنانی چون: «از چه رو به این راهـزنان روی خوش نشان می‌دهی؟ به تدبیـری آنان را از استانبول دور کن و سپس بتدریج قلع و قمعشان کن. تا زمانی که امور دولت به دست آنان است، تو در صدارت خود استقلال و راحـت و امنیت نخواهی داشت، کاروبار گردنکشـان سپاهی جز شورش چیز دیگری نیست، پیـش از هرکاری سرکرده‌های ینی‌چری را نـابود کن» داماد خود را برانگیخـت؛ و او نیز جراح مصطفی آغـا فرمانده ینـی‌چریها را والی تـونس کرد و سکبان باشی خارپوطلی علی‌آغا را به فرماندهـی ینی‌چری برگزید. خارپوطلی علی‌آغا با تکیه به خط همایونـی که از شاه دریافت کرده بود، به پاکسازی سـرکرده‌های ینی‌چری پرداخت، اما با فاش شدن قصد و انگیزه او سرکردگان اصلی فتنه، یعنی فتواچی حسین چاووش و حـاجی علی افراد کـانون را تحریـک کردند و شـورش دیگری برپا سـاختند. خواستهٔ آنان چنین بود: «ما پسر کوپرولی و فـرمانده ینی‌چری را نمی‌خواهیم، باید تبعید شوند» و در این تصمیم پای فشردند و برای وزیـراعظم پیغام دادند: «این دونفر مخالف ما هستند، ترا تحـریک می‌کنند و فـریب می‌دهند؛ مـا خواستار تعویـض همهٔ فرمانـدهان ینی‌چری هستیم». سرانجام در انجام خواسته‌های خود تا حدی توفیق یافتند و توانستند فاضل مصطفـی پاشا را به بغاز حصاری تبعیـد کنند و پس از آن‌که از فرمانـده ینی‌چری سوگند گـرفتند که درباره آنان تصمیم نـاهنجاری نخواهد گرفت، بـا ابقای وی در پست خود موافقت کردند؛ اما سایر فرماندهان ینی‌چری تعویض شدند.ولی تبعید پسرکوپرولی آتش کینه و دشمنـی سرکرده‌های گردنکشان را نسبـت به کوپرولی‌زاده خـاموش نکرد، سلسله جنبانان و گردنکشان، یعنی فتواچی چاووش و دلی پیری آغا و تکه‌لی احمد برای قتل فـاضل مصطفی پـاشا از شیـخ‌الاسلام دباغـزاده محمد افندی فتـوا خواستنـد، اما شیخ‌الاسلام با این پاسخ آنان را از نزد خود راند و گفت:

---

۱۷. سیاووش پاشا وزیراعظم در عیـن کله‌شقی مردی ساده‌لوح و کم‌عقل بود، رشته امـور از دستش خارج بود و نظام حکومت به دست گردنکشان ینی‌چری و سپاهی بود و هرآنچه آنان می‌گفتند او متابعت می‌کرد.

«بگویید ببینم کـه جرمش چیست؟ علیه شاه عصیان کـرده است؟ قلعه تسلیم دشمنان سـاخته؟ پشت بـه دشمن کرده است و سبـب شکست شده؟ بـه امر خداوند و شـرع پیامبر در حق شمـا باید فتوا صـادر شود که هم علیـه سلطان عاصی شده‌اید و مال امت بیگناه محمد(ص) را یغما کرده‌اید و ولایت را به فساد کشیده‌اید. من در حق او نمی‌توانم فتوا بدهم. اگر کسی توانست چنین فتوایی صادر کند من حرفی ندارم.»

از ایـن روی اوباش نـزد وزیراعظـم رفتند و عـزل شیخ‌الاسـلام را خواستـار شدنـد. وزیراعظم او را برکنار کـرد و به خواست گردنکشان، قاضی عسکـر پیشین روم ایلی نقیب الاشراف سیدفیض‌اله افندی ارض‌رومی را بـه شیخ‌الاسلامی برگزید. [۱۸] و به خـواهش وزیراعظم از کشتن کوپرولی‌زاده منصرف شدند.

تصمیم عزیمت به جنگ

فتواچـی حسین سـرکردهٔ اوبـاشان کـانون کـه پیش‌بینـی می‌کـرد سرانجـام کار، ناخوش‌آیند خواهد بود و می‌دید که افـراد افسارگسیخته که او مدام تحریکشان می‌کرد، به مرحله‌ای رسیده‌انـد که کنترلشان غیرممکن شده است، وزیراعظـم را تشویق کرد که عازم جنگ شود و به او گفت: «این گروه دیوانگـان را باید خوراک توپ و تفنگ کنیم». اما برای رفتن بـه جنگ پولی در بساط دولت نبود. سـرانجام قرار بر این شد کـه از هر عضو کانون یک سکه طلا بگیرند و در استانبول و ادرنه و بورسه برنامهٔ «سالگن»* اجرا شود که در این مـورد فرمان نیـز صادر شد. وزیـراعظم به سـرداری سپاه منصوب شـد و از سوی پادشاه دستخط شدیداللحنی خطاب به افراد کانون در مورد عزیمت به جنگ صادر شد:

«به شما وزیراعظم و دیگر غلامانم افراد ینی‌چری و سپاهی و جبه‌چی و توپچی

---

۱۸ ـ به نوشتهٔ تاریخ سلاحدار انتساب فیض افندی بـه سلسله سادات ساختگی بود و او به سحر و جادو و رمّالی شهره بود. حتی هنگامی که در حضـور شاه خلعت شیخ‌الاسلامی بر تن می‌کرد، شاه به گـوش «خاص اوداباشی» زمزمه کرده بود که: «این مرد جادوگر است»، (ج ۲، ص ۳۲۳).

*. سالگـن در لغت به معنی حملـه است در این متن بـه نوعی عوارض یـا مالیات نقدی یـا جنسی گفته می‌شـود که استثنائاً از هـم گرفته مـی‌شود. ـــ م. (فرهنگ ترکـی به فارسـی ابراهیـم اولغون- جمشید درخشـان) ذیل واژهٔ سالگن).

سلام و دعا دارم. تا این لحظه در پایتختمان و در روم‌ایلی و آناطولی خلایق را در آتش ستم سوزانده‌اید و عالمی را تخریب کرده‌اید. فرماندهان ینی‌چری را که منسوبین اندرونی و بیرونی‌ام بودند، به دلخواه تعویض و تبدیل کردید با جمعیت انبوهی که به استانبول ریختید ثروتمندان را فقیر و فقیران را ذلیل ساختید. عِرض انبوهی عبدالله را پایمال و رسوای عالمشان ساختید. شما تصور می‌کنید که در این دنیا کسی نیست که اعمالتان را تلافی کند؟ اگر چنانچه از همین لحظه دست از اعمال زشت خود بردارید، دعای خیرم شامل شما خواهد بود والاّ گرفتار نفرینم خواهید شد.

وزیراعظم را به سرداری تعیین کردم، آمادهٔ عزیمت به جنگ باشید و با طیب خاطر کمر به خدمت دین مبین و رضای خاطر همایونی و عبدالله بربندید. والسلام.[۱۹]

با خوانده شدن این دستخط، همه پیروی از مفاد نامه را پذیرفتند و پراکنده شدند.

قتل فتواچی حسین

افرادی که برای سود خود افراد کانون را تحریک می‌کردند، عبارت بودند از: فتواچی حسین و حاجی علی از کانون ینی‌چری و دلی پیری و تکه‌لی احمد از کانون سپاهی. ریش سفیدان کانون با بیان این‌که آنان عامل شورش افراد کانون بودند، از خارپوطلی علی‌آغا فرمانده ینی‌چری، خواستار کشتن فتواچی و حاجی‌علی شدند و با ادای سوگند قول دادند که از وی حمایت خواهند کرد. از این‌روی فرمانده ینی‌چری، سکبان‌باشی و قول کدخداسی را نیز با خود همداستان ساخت و تصمیم به کشتن افراد یادشده گرفت. اما فتواچی حسین از طریق یک خبرچین از ماجرا آگاه شد و او نیز به آهنگ کشتن فرمانده ینی‌چری حرکت کرد. این خبر را هم یک خبرچین دیگر که در تشکیلات فتواچی بود، به گوش فرمانده ینی‌چری رسانید.

فتواچی حسین که پیشدستی کرده بود، با گروه انبوهی به مقر اقامت فرمانده ینی‌چری آمد. وقتی از پنجرهٔ طبقه بالای ساختمان پرسیدند که برای چه منظور آمده

---

۱۹. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

است، پاسخ داد برای گرفتن خرج سفر افرادی که عازم بلگراد هستند، آمده است. فرمانده ینی‌چری متقابلا به او گفت که: «حرف من سند است. مرادت هرچه باشد می‌پذیرم، افرادت را پراکنده کن و خودت تنها بیا». فتواچی افراد را مرخص کرد و خود با چهار چوخه دارش، نزد فرمانده ینی‌چری رفت. به محض ورود فرمانده به او گفت: «تا کی باید از دست تو بلا بکشم» و به افرادش دستور کشتنش را داد. افراد تحت فرمان رئیس ینی‌چری، فتواچی حسین را کشتند و سرش را بریدند.فرمانده دستور داد تا سربریده را به پایین انداختند و آنگاه آمد و وزیراعظم را از آنچه که کرده بود، آگاه ساخت. سیاووش پاشا ناخرسند از این کار به فرمانده ینی‌چری نهیب زد که: ـ «خدا تو را لعنت کند؛ این چه کاری بود که کردی؟ جنگ نزدیک است، فتنه خاموش نشده، این چه گستاخی بود که کردی؟». او نیز پاسخ داد که این کار را به تصمیم ریش سفیدان کانون کرده است. و پس از گرفتن فرمانی دایر بر پاکسازی دیگر گردنکشان کانون ، وزیراعظم را ترک گفت. چوخه‌دارها کشته شدن فتواچی را به گردنکشان سپاهی خبر دادند و آنان هم بی‌درنگ در آت میدانی گرد آمدند. و به ینی‌چریها پیغام فرستادند و آنها را نیز فراخواندند. فرمانده ینی‌چری به پادگانها رفت و تا گفت: «فتواچی به دستور پادشاه کشته شده است و سایر گردنکشان هم تصفیه خواهند شد» امانش ندادند و با شمشیر قطعه قطعه‌اش ساختند و پیراهن خون‌آلودش را به آت میدانی برای سپاهی‌ها فرستادند. سپاهی‌ها آت میدانی را ترک گفتند و نزد ینی‌چریها آمدند.

ینی‌چریها پس از کشتن خارپوطلی، نخست جراح مصطفی پاشا فرمانده پیشین خود را به زور و اصرار به فرماندهی خود برگزیدند. حاجی علی‌آغا سرکردهٔ گردنکشان که در پی تهدید وزیراعظم در خانه خود پنهان شده بود، با شنیدن خبر کشته شدن فرمانده ینی چری، نزد شورشیان شتافت و ضمن تحریک آنان علیه وزیر اعظم گفت[۲۰] «ما آن کله

---

۲۰. هنگام تغییر فرماندهان ینی‌چری سیاووش پاشا خطاب به حاجی‌علی گفته بود: «ای مردک ملعون انبان فتنه و ریشه این فساد تنها تو هستی، از جلو چشمم گمشو، والا به خدا سوگند که همین حالا می‌کشمت.»

پس از این حادثه به سبب اختلافی که بین فتواچی و حاجی‌علی پیش آمد وی به بهانه بیماری خانه‌نشین شد. اما پس از کشته شدن فتواچی به میدان آمد و برای انتقام‌کشی از سیاووش پاشا، ینی‌چریها و سپاهی‌ها را به قصر صدراعظم روانه کرد. (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۲۸).

پوکی را که به او وزیراعظم می‌گویند، قبول نداریم. همین الان مسلح به قصر وزیراعظم برویم» و بی‌درنگ به سمت آنجا راه افتادند.

برکناری سیاووش پاشا

شورشیان که حاجی علی پیشاپیش آنان راه افتاده بود، هیاهوکنان و دشنام‌گویان به قصر وزیر اعظم رفتند و آنجا را محاصره کردند. آنان سپس وارد کاخ شدند و تا دیوانخانه پیش رفتند و خطاب به وزیر اعظم فریادکشان گفتند: «ما تو را به وزیراعظمی نمی‌شناسیم، مهر را بده». اندکی بعد آنان را از قصر بیرون انداختند و درهای قصر را بستند؛ اما باز در بیرون قصر نعره می‌کشیدند و تهدید می‌کردند. دولتمردان و روحانیانی که در کنار وزیر اعظم بودند، به او گفتند: «از میان آنان به راحتی می‌توانیم بگذریم به قصر شاهی برویم و سنجاق شریف را بیاوریم و غایله را ختم کنیم.» اما وزیراعظم نپذیرفت و پاسخ داد: «روز گذشته وقتی به حضور همایونی شرفیاب شدم، مرا مورد عتاب قرار داد و گفت: تو نیز گردنکشی و من از جانب شاه امنیت خاطر ندارم. احتمال این وجود دارد که با پای خود به دام بیفتم، اگر برخلاف انتظار شورشیان غلبه کنند همین‌جا مرا خواهند کشت. به امر شریف حق تعالی رضا دارم، هر بلایی می‌خواهد نازل شود، بگذار در همینجا نازل شود». و آنگاه افراد خود را مسلح کرد. شورشیان بیرون قصر گلوله شلیک می‌کردند و فریاد می‌زدند «مهر را بفرست والا همین حالا قصر را به آتش می‌کشیم». شب فرا رسیده و جمعیت انبوه‌تر شده بود. وزیراعظم که نمی‌خواست مهر را تسلیم کند، توسط قاضی عسکر روم ایلی و چاووش‌باشی پیغام فرستاد که «مرا علی‌رغم تمایلم به وزیراعظمی منصوب کرده‌اند، اگر وزیراعظمی مرا طالب نیستید، فردا صبح مهر را تسلیم شاه که آن را از او گرفته‌ام، می‌کنم، تا لحظه‌ای که زنده‌ام مهر را به آنها تسلیم نمی‌کنم، «هرآنچه که از دستشان برمی‌آید کوتاهی نکنند.» شورشیان با شنیدن پیغام گفتند: «اگر قصد مردن ندارد، مهر را به خیر و خوشی تسلیم کند، فردا مراتب را خدمت پادشاه معروض می‌دارد. اگر قصد بازنشستگی دارد و یا منصبی می‌خواهد، نزد شاه شفاعت می‌کنیم و خواسته‌اش را برآورده می‌سازیم». اما وزیراعظم در گفته پیشین خود پای فشرد که «مهر را تسلیم شاه خواهم کرد».

از این روی شورشیان شخصاً به شاه مراجعه کردند و دستخطی دایر بر صدراعظمی

بوزغلی مصطفی پاشا محافظ «اوزی» و نیز قائم‌مقـامی نشانچی اسماعیل پاشا -تا آمدن وزیراعظم- گرفتند و تـوسط نایب صدراعظم سیاووش پاشا بـرای او فرستادند. سیاووش پاشا نیز مهر همایونی را توسط شیخ‌الاسـلام برای شورشیان فرستاد. شورشیان با دیدن مهر خوشحال شـدند و مهر را به شیخ‌الاسلام دادنـد که تا آمدن وزیراعظم جـدید نزد او بماند. اسماعیل پاشا نایب صدراعظم هم بی‌درنگ آغاز به کار کرد.

قتل سیاووش پاشا

اینک در میدان، پنج و شش هزارنفر به همراه حاجـی علی مانده بودند. حاجی علی که کینه دیرینه با سیاووش پاشا داشت، بر آن شد تا وزیراعظم پیشین را بکشد. شورشیان گلولـه‌باران قصر را آغاز کـردند و پس از آن‌که دولتمـردان همراه وزیراعظم قصـر را ترک گفتند، قصر وزیراعظـم را به آتش کشیدند. آنها فـریاد می‌زدند فتواچی مـا کجاست؟ از دستمان رهایی نداری.

سیاووش پـاشا که مردی جسـور و بی‌پروا بـود. خطاب به اطـرافیانش گفت: «نـانم حلالتان باد، خـدمتتان همین‌جا به پایان مـی‌رسد. هرکسی که توانسـت برود، جان بدر ببرد. آنگاه به همراه پنجاه غلامش در آستانه در اندرون نشستند و درحالی‌که تیر و کمان در کنار داشتند به دفـاع پرداختند. حاجی‌علی به همـراه شورشیان در را شکست و وارد قصر شد، اما چندیـن بار پس رانده شد. سرانجام یکی از افراد ینی‌چـریی به نام دوه‌چی مصطفی، ضربـه‌ای بر سینه پاشـا زد و دیگران با شمشیر آختـه او را کشتند. سپس وارد حرم شدنـد و دختران و کنیزکانش را بستنـد و جواهراتشان را درآوردنـد و آنچه را که در اندرون بود به یغما بردند. حتی گنجه‌های چوبین صدف‌کاری شده و قاب پنجره‌ها را نیز قطعه قطعه کردند و بردند (۲۸ ربیع‌الآخر ۱۰۹۹ هـ.ق/ اوایل مارت ۱۶۸۸م).

همسر سیاووش پاشا، دختر کوپرولی محمدپاشا بود و درحالی‌که وی با مشاهده این فجایع بیهوش شده بود، مهاجمان گوشواره و النگویش را کندند و خود او را که زن فربهی بود به گلیـم پیچیدند تا با خـود ببرند. اما کسانـی از شورشیان که از سوی ایـن خانواده محبت دیده بودند، گفتند: «حتی دشمن دست به چنین کاری نمی‌زند» آنگاه به دختران سیاووش پاشا و کنیزکـانی که آنجا بودند، مبلغی پول دادند و از دسـت آنها رهایی‌شان بخشیدند.

سرانجام گردنکشان

حاجی علی که گردنکشان به مناسبت پیروزی‌اش به او شادباش گفته بودند، خود را به فرماندهی ینی‌چری تعیین کرد، فرماندهی کانون سپاهی‌ها را به دلی‌پیری و فرماندهی کانون سلاحدار را به تکه‌لی احمد سپرد. این انتصابات خودسرانه را به عرض سلطان رسانیدند. سلطان سلیمان فرمان داد که برای قانونی شدن این انتصابها باید در حضور او خلعت بپوشند؛ اما آنان از بیم آن‌که به دام بیفتند، پاسخ دادند: «ما نمی‌توانیم به قصر بیاییم، در خانهٔ قائم‌مقام صدارت، خلعت می‌پوشیم» و چنین نیز شد.

واقعهٔ سنجاق (واقعهٔ عَلَم)

مردم استانبول بویژه بازاریان از بی‌ادبی‌ها و غارتگری شورشیان سخت ناراحت بودند و دولت مقتدری نیز در میان نبود تا نزد او شکایت ببرند. بخصوص حادثه‌ای که شرح آن می‌آید صبر و شکیب از آنان گرفت:

پس از آن‌که در استانبول آرامش برقرار شد و تجار و کسبه دکانها را باز کردند، گروهی از این شورشیان به یغمای راستهٔ لباس‌فروشان* پرداختند. ازجمله دکان یکی از بازاریان به نام امیر لباس‌فروش را به یغما بردند. این شخص دستمال سفیدی بر سر یک چوبدستی بست و فریادکنان گفت: «هرکه از امت محمد است زیر این علم بیاید». دلسوختگانی که گرفتار ستم شورشیان شده بودند، به تصور آن که سنجاق شریف (عَلَم همایونی) را بیرون آورده‌اند دکانها را بستند و به این سان حرکتی علیه شورشیان آغاز شد. دایرهٔ این حرکت گسترده‌تر شد و دامنه آن به راسته جواهرفروشان، راسته بازار، بیت بازاری، سراج خانه**، اوزون چارشی*** کشیده شد و حدود پنج و شش هزارنفر گرد آمدند. این عده درحالی که امیر علمدار پیشاپیش آنان بود، تکبیرگویان به سوی قصر شاهی راه افتادند و در مسیر خود جار می‌زدند: کسانی که قصد گرفتن اموال خود از دشمن را دارند، به ما بپیوندند، به حرکت خود ادامه دادند و درحالی که شمارشان افزون بر دوازده هزارنفر شده بود، وارد قصر شدند. این گروه نخست قاپوچی‌لار کدخداسی را که از افراد سرشناس در میان شورشیان بود، قطعه قطعه کردند.

---

*. در متن یا غلیق به معنی دستمال فروش و نیز فروشنده لباس و زیور عروس آمده است. ـ م.

***. نام بازارهای استانبول. ـ م.

بیرون آوردن عَلَم شاهی

در میانی قصر بسته شد. افراد یادشده تکبیرگویان خواستار بیرون آوردن عَلَم شاهی شدند و برای شاه به اندرون چنین پیغام فرستادند: «از دست راهزنان به امان آمده‌ایم! تو پادشـاه عادلی هستـی، داد ما را بستان، از شرشـان بی‌تاب شـده‌ایم. اهل و عیـالمان و آشیانمان پراکنده و پاشیده شد. مال و ملکمان از دست رفت، از جان گذشته‌ایم و به مرگ راضی هستیم، علم شاهـی به احسان بیرون بیاور تا راهزنان را قتـل‌عام کنیم. یا سنجاق شریف را بیاورید یا همین‌جا خواهیم مرد. سلطان سلیمان هراسناک شد [۲۱] و قصد آنان را از آمدن پرسید. به توافق رسیدند. جمعیت پیغام دادند: «که اگر درنگ شود، شورشیان در مقر فرماندهی ینی‌چریها مسلح مـی‌شوند و ما را کشتار می‌کنند.» قائم‌مقام صدارت، وزرا، دولتمردان و روحانیان به قصر فراخوانـده شدند. با شنیدن این احوال، ترس در دل شورشیان راه یافت، برای آگاهی از اوضاع جاسوسـی فرستادند که شناسایی شد و مردم قطعه قطعه‌اش سـاختند. بستانجی‌بـاشی و فرمانده گـارد شاهی که از افـراد شورشیان بودند، نمی‌خواستند عَلَم را بیرون بیاورنـد. سرانجام همهٔ دولتمردان و روحانیان آمدند و پس از جـرّ و بحث طولانی تصمیـم گرفتند کـه عَلَم شاهـی را بیرون بیاورند. قـائم‌مقام صدارت و قاپوآغاسی به دروغ عنوان کردند که شورشیان تهدید کرده‌اند که از آوردن علم خودداری شـود و با خروج عَلَـم مخالفـت کردند. و درنهـایت علم شـاهی را بـر فراز در اورتاقاپـو افراشتند. آنگاه شـاه برای افراد کانـونها پیغام فرستـاد که «علیه راهزنـان علم شاهـی برافـراشته‌ام. هـر کس کـه از امت محمـد(ص) است، زیـر علم گـرد بیایـد و هرکه نیایـد کافر است و در عقایدش خلـل است» و افراد گرد آمده هم تـوسط جارچیان، دیگر مردم را از بیرون آمدن سنجاق شریف آگاه ساختند.

وقتی شورشیـان شنیدند که بازاریان و مـردم در پی «امیر» افتاده‌اند، حـدود پانصد سوار را بـرای پراکندن آنـان روانه کردند؛ امـا با شنیدن خبـر بیرون آوردن عَلَم شـاهی شگفت‌زده و مضطرب شـدند. دلی پیری عنـوان کرد که: «مهر صـدارت و شیخ‌الاسلام و قاضی عسکرها نزد ما است. پیشنهاد کرد کـه تکّه‌لی احمد صدراعظم، خود او قائم‌مقام صدارت و حاجـی‌علی نیز فرمـانده ینی‌چریهـا شود. به این تـرتیب قصد آن کردنـد که

---

۲۱. سلیمان دوم که از قصد این جمعیت آگاه نبود، هراسناک بود که مبادا برای عزل او آمده‌اند.

حکومتی تشکیل بدهند. اما در این بین دستخط شاه مبنی بر فراخوانی به زیر علم شاهی رسید. قوجا محمدآغا سکبان باشی و بکرآغا قول کدخداسی از دستخط اطاعت کردند و به همراه ریش سفیدان کانون و ینی‌چریهای حاضر در آن جمع برخاستند و بی‌درنگ به سوی قصر شاهی راه افتادند. ینی‌چریهای (اسکی اودا) به همراه فرماندهان دسته و جوخه نیز در زیر علم شاهی گرد آمدند.

حاجی علی سردسته شورشیان برای بازگردانیدن افرادی که قصد گردآمدن زیر علم را داشتند، نزدیک به یکصدهزار نفر همراه خود برد؛ اما موفق نشد و خود نیز از سوی مردم شناسایی شد. مردم به سوی او حمله بردند وی به سختی توانست بگریزد و به مقر فرماندهی ینی‌چری پناه ببرد.

سردسته‌های شورشیان که از این احوال سراسیمه شده بودند، گاهی بر آن می‌شدند که سلطان سلیمان را از سلطنت خلع و برادر کوچکش احمد را به سلطنت بنشانند و گاهی نیز می‌خواستند تا شاهزاده مصطفی را به سلطنت برگزینند، اما به سبب تندخو بودن مصطفی، از انتخاب او منصرف شدند. گروهی پیشنهاد کردند که خان کریمه را سلطان کنند و تمام شاهزاده‌ها و خانوادهٔ شاهی را کشتار کنند؛ اما درباره هیچ‌یک از این راهها به نتیجه نرسیدند. پادشاه چندبار پیغام فرستاد تا مهر شاهی را تسلیم نمایند؛ اما آنان نپذیرفتند.

افرادی که در قصر شاهی گرد آمده بودند، برای دومین بار دباغزاده محمد افندی را به شیخ‌الاسلامی برگزیدند. حاجی علی را والی بسنه، دلی پیری را والی بورسه و تکه‌لی احمد را والی قراسی (بالنکسری) کردند و بسنه‌لی حسن آغا از اعضای سفره خانهٔ شاهی را به فرماندهی ینی‌چری برگزیدند. آن شب قصر شاهی در داخل از سوی بستانجی‌ها و از بیرون توسط جبه‌چیها و توپچیها محافظت شد. ساکنین ترسانه هم که در باغ شاهی بودند، «غلطه» را حراست کردند. آن شب استانبول با گزمه‌های سکبان‌باشی و قول کدخداسی شب آرامی را پشت سر گذارد.

پس از آن آت بازارلی شیخ عثمان فضلی افندی [۲۲] که واسطه بین مردم و شاه و

---

۲۲. عثمان فضلی افندی مردی عالم و عارف و از مشایخ طریقت جلوتیّه به شمار می‌رفت، که پیر و مرشد بورسه‌لی اسماعیل حقی افندی معروف بود. اهل شمنی و از منتسبین به فلسفه وحدت وجود بود. او شرحی به نام ←

حکومت بود، با ذکر این نکته که سرکشان سرکوب شده‌اند، از جانب شاه از مردم خواست که پراکنده شوند و مردم نیز چنین کردند.

حاجی علی، سردسته سرکشان، ولایت بسنه را نپذیرفت به قسمت خود در قرارگاه ینی‌چری رفت و گفت: «من یک ینی‌چری غریب و ساده‌ای هستم» و از تشکیلات تقاضای پناهندگی کرد. فرمانده جدید ینی‌چری، به او پیشنهاد کرد که بازنشسته شود، اما نپذیرفت و پنهان شد. بعد او را در خانه زنی و در حوالی فاتح که در آنجا پنهان شده بود یافتند و در قاپوآراسی* خفه‌اش کردند و کشتند.

دلی پیری از فرماندهان سپاهی را در آقسرای دستگیر کردند و او را کشان کشان تا قصر شاهی بردند و هنوز به اورتاقاپو** نرسیده، قطعه قطعه‌اش ساختند و تکه‌لی احمد را هم که در «ینی اودا»ی ینی‌چریها دستگیر شده بود، در قاپوآراسی خفه ساختند. پس از آن نوبت به سرکشان درجه دوم و سوم رسید و همه پاکسازی شدند.

حضور گردنکشان و شورشیانی که پس از خلع سلطان محمد چهارم به استانبول آمده بودند، چهارماه ادامه یافت (از محرم ۱۰۹۹ هـ.ق تا آغاز جمادی‌الاول/ کاسم ۱۶۸۷ تا مارت ۱۶۸۸م).

مصباح‌القلب برای مفتاح نجیب صدرالدین قونوی نوشته است، و نیز حاشیه‌ای تحت عنوان مرآت اسرارالعرفان علی اعجازالبیان بر تفسیر عرفانی سوره حمد از صدرالدین قونوی دارد. گذشته از شرح قصیده‌ای از شیخ‌اکبر محی‌الدین عربی و شرح فصوص وی، آثار عالمانه و عارفانه دیگری از او به یادگار مانده است. او به سبب حسن شهرتی که داشت به نمایندگی از سوی مردم در تأدیب گردنکشان، منشأ خدماتی شد. هنگامی که شیخ کرسی مسجد جامع سلیم بود، بر اثر سخن‌چینی مخالفانش توسط سلطان سلیم ناگزیر از اقامت در قبرس شد و پانزده ماه بعد در سال ۱۱۰۲هـ.ق/ ۱۶۹۱م در آنجا فوت نمود و در خارج قلعه «ماغوسه» به خاک سپرده شد.

* و **. نام قسمتهای مختلف قصر سلطنتی. ـ م.

فصل پنجم
چگونگی جنگ از سال ۱۶۸۸
تا پایان سال ۱۶۹۱ میلادی
جبهه اتریش

چگونگی اوضاع پس از حرکت اردو به استانبول

طی روزهایی که پیاده نظام حقوق‌بگیر دولت، یعنی ینی‌چریها و سواره‌نظام سپاهی در استانبول به گردنکشی و عصیان می‌پرداختند، اتریشیها و ونیزیها در حال پیشروی بودند. عقب‌نشینی اردو از پیتروارداین و در پی آن از بلگراد به دنبال شکست سلیمان پاشا در موهاچ، موجب هراس ترکهای ساکن کرواتستان (خرواتستان) و اسلووانیا شد؛ در روزهای پایانی ۱۰۹۸ هـ.ق/ اکیم ۱۶۸۷م پس از سقوط اسک، والپو، و پیتروارداین نیز سقوط کرد و با شهادت عثمان پاشا محافظ قلعهٔ اغری، نیروهای مستقر در آن که در مجارستان جنوبی از دریافت هرنوع کمک ناامید شده بودند، به شرط آن که بتوانند آزادانه قلعه را ترک بگویند و کسی متعرضشان نشود، در ۸صفر ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۱۴ آرالیق ۱۶۸۷م دژ را تسلیم ژنرال کارافا کردند.

پس از آن سولنوق و لیپوه و در پی آن استونی بلگراد نیز از دست رفت. آپافی شاه اردل هم که می‌خواست از حاکمیت عثمانیها رها شود، با امپراتور که «کلوزنبوق» را اشغال کرده بود، در حال مذاکره به سر می‌برد. در این گیرودار به سبب بدرفتاری و آزار گرجی ابراهیم پاشا، محافظ قلعه طمشوار با مدافعان و محافظان دژ، به دست آنان کشته شد؛ که به جای او جعفرپاشا والی دیاربکر به این سمت برگزیده گردید. به این ترتیب با شکستهای پی‌درپی که نصیب عثمانیها شده بود، اوضاع جبهه اتریش حساسیت بسیار گرفت و جای تردید بود که بتوان با چنین وضعی جلوی پیشروی خصم را در بلگراد گرفت.

سردار یگن عثمان پاشا

در یک چنین شرایط حساس و پرخطر که لزوم گماردن فرماندهی نیرومند بر ارتش بشدت احساس می‌شد، راهزنی چون یگن عثمان پاشا، بازماندهٔ سرکشان تارومار شده که از گردنکشی به پاشایی رسیده بود، به عنوان سردار انتخاب شد. اسماعیل پاشا وزیراعظم سالخورده که خود نمی‌توانست در میدان جنگ حضور یابد، این پست حساس [فرماندهی سپاه] را همراه با ولایت حلب به یگن عثمان پاشا داده بود که در زمان صدارت سیاووش پاشا، بیگلربیگی روم ایلی بود (۱۶ جمادی‌الاول ۱۰۹۹هـ.ق/ ۲۰ مارت ۱۶۸۸م).

این سردار گردنکش با نزدیک به ده هزار ساروجه و سکبان در قوصووه نشسته بود و فراریان از استانبول در پی واقعه عَلَم به اطراف او گرد آمده بودند.

این عده او را وسوسه کردند که به استانبول برویم و تو را به مقام وزیراعظمی برسانیم. عثمان پاشا از این وسوسه جسارت یافت. دولت برای آن که وی مسئله‌ای پیش نیاورد، خواسته‌هایش را بجای می‌آورد. اندک زمانی بعد بیگلربیگی روم ایلی را به دلی ولی دائی خود تفویض کرد و ایالت قرامان را به قرامصطفی نایب خود که در آناطولی مأمور گردآوری لوند بود، داد و آنان را روانه استانبول کرد و خود نیز پیغام داد که: «من با سربازانی چنین اندک نمی‌توانم با خصم رویاروی شوم. یا وزیراعظم به این منطقه بیاید و یا در غیر این صورت مهر همایونی و سنجاق شریف برایم بفرستید [منظورش مقام وزیراعظمی بود] و در پی آن اسکوب را ترک گفت و به صوفیه آمد. در پی این درخواست از سرداری برکنار شد و سرداری سپاه برای دومین بار به خزانه‌دار حسن پاشا واگذار شد؛ یگن عثمان پاشا به سمت والی بسنه منصوب گردید و به دلی ولی دائی او، سنجاق هرسک واگذار شد و به هردو امر شد که به محل مأموریت خود حرکت کنند.

قرار شد اگر یگن عثمان پاشا از دستور اخیر سرپیچی کرد طبق فتوایی که درباره‌اش صادر شده بود، عمل شود و برای دفع غائله‌اش دستورالعملهایی به همهٔ سنجاقهای روم ایلی ارسال شد و حتی به سردار جدید نیز کتبی دستور داده شد در صورت نیاز از بلگراد برای سرکوبی عثمان پاشا به صوفیه برود. جز آن فرمان بسیج همگانی هم علیه لوندهای یگن عثمان پاشا در آناطولی صادر شد.

سرداری مجدد یگن عثمان پاشا

وزیراعظم اسماعیل پاشا که قصد داشت کاملا قدرت یگن عثمان پاشا را محدود سازد، اما شیخ‌الاسلام و قیزلار آغاسی با یکدیگر همداستان شدند و او را برکنار کردند. به این ترتیب که وزیراعظم پس از مجازات گردنکشان، اداره امور را در دست گرفت. اما چون عبدالوهاب افندی معلم شاه به همراه دارالسعاده آغاسی با گرفتن رشوه در کارهای دولت دخالت می‌کردند، روابط وزیراعظم با آن دو تیره شد. دارالسعاده آغاسی و معلم شاه شیخ‌الاسلام را هم با خود همداستان کردند و به وسوسه شاه پرداختند و سرانجام موفق به برکناری وزیراعظم شدند. (۱۹ رجب ۱۰۹۹ هـ.ق/ مائیس ۱۶۸۸م).

تکیر داغلی بکری مصطفی پاشا محافظ بغاز بسفر، به جای اسماعیل پاشا وزیراعظم شد.

با برکناری اسماعیل پاشا، چون یگن عثمان پاشا دریافت که بسیج عمومی علیه ساروجه‌ها و سکبانهای طرفدار او منتفی شده است، به بسنه نرفت و با عنوان این مسئله که: «مقامی را که موردنظر من است، به راحتی می‌توانم به دست بیاورم» با دوازده هزارتن از افرادی که دور خود گرد آورده بود، فرمان سرداری ارسالی برای خزینه‌دار حسن پاشا را که در بلگراد بود، به نام خود تغییر داد و به این ترتیب به زور سرداری سپاه را گرفت و حکومت برای احتراز از یک شورش دیگر، این امر رخ داده را پذیرفت (۱۰ رمضان ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۹ تموز ۱۶۸۸م).

سقوط بلگراد

به موجب خبر ارسالی از سوی یگن عثمان پاشا که جز راهزنی هنر دیگری نداشت، خصم از شهر ساووا گذشته بود و چون امکان رویارویی با او وجود نداشت، در ۱۲ شوال موفق به محاصره بلگراد شده است و وی [یگن عثمان پاشا] احمدپاشا بیگلربیگی روم ایلی را مأمور دفاع از بلگراد ساخته و خود به نیش آمده است. همچنین ماکسیمیلین فرمانده اتریشی با یک نیروی سی هزارنفری پس از شکست دادن تکه‌لی امره و نیروهای عثمانی مستقر در نیش، بااستفاده از غفلت ولی پاشا، دایی یگن عثمان پاشا، که در زملین مستقر بود، توانست با یک نیروی ده هزارنفری به سوی بلگراد برود و پس از شکست دادن نیروهای عثمانی، آنجا را به محاصره بگیرد. ویگن عثمان پاشا، پس از آنکه

احمدپاشا را با یکهزاروهفتصد مدافع در آنجا مستقر کرد ، خود به نیش گریخت.

باتوجه به این که سقوط بلگراد به پیاده شدن دُشمن در شبه‌جزیره بالکان می‌انجامید، از این روی حکومت برای یاری رساندن به بلگراد فرمانهایی به اطراف و اکناف کشور فرستاد.

در این فرمان آمده بود که با فرار سردار دست دشمن در عملیات علیه بلگراد باز است و اکنون دشمن از هرسو شهر را در محاصره گرفته است، با محاصره قلعه و سقوط آن خصم شهر را تصرف خواهد کرد و دست به قتل و غارت آن خواهد زد و چنانکه در کوتاه‌ترین مدت به قلعه یاری نرسد، سقوط آن حتمی خواهد بود. از این روی به همه افرادی که در روم ایلی قادر به گرفتن سلاح بودند دستور داده شد به آن سوی اعزام شوند. اما بر اثر بی‌توجهی سردار، نیرویی در قلعه بلگراد مستقر نشد و سرانجام پس از ۲۹روز محاصره، بلگراد سقوط کرد (۱۲ ذی‌القعده ۱۰۹۹ هـ.ق/ ۸ ایلول ۱۶۸۸م) و در پی آن پلانقانهای پانچوا واقع در خاک مجارستان نیز اشغال شد. در این میان تنها طمشوار در خاک مجارستان پایداری می کرد.

عثمانیها در اندیشه صلح

پیش از این حوادث در زمان صدارت ساری سلیمان پاشا وزیراعظم وقت، پس از سقوط بودین در سال ۱۶۸۸ در نامه‌ای که از سوی صدراعظم به بادن نوشته شد، عنوان گردید که نماینده‌ای برای مذاکره درباره صلح اعزام شود؛ و حتی گرافًا فرمانده اتریشی اطلاع داده بود که حاضر به تسلیم توکولی است. اما نه‌تنها از سوی اتریش توجهی به این درخواست نشد بلکه حامل این نامه هم بازداشت گردید. با حمله نیروهای اتریشی به بلگراد دولت عثمانی بر آن شد تا هم برای اطلاع خبر جلوس سلطان جدید و هم برای پیشنهاد آشتی، سفیری به وینه بفرستد. گفتنی است که سلطان سلیمان ثانی از عقب‌نشینی‌های مداوم نیروهای عثمانی، بویژه سقوط بلگراد و در پی آن سقوط نیش بشدت متأثر بود و تصمیم گرفته بود که خود در رأس نیروها عازم جنگ شود. این تصمیم شاه مورد بررسی و مشورت دولتمردان قرار گرفت و قرار بر این شد که نخست نماینده‌ای همراه با پیشنهاد آشتی به دربار امپراتور فرستاده شود، تا شاید آشتی برقرار گردد. در صورت ناموفق ماندن این اقدام، شاه خود شخصاً عازم جبههٔ جنگ بشود؛ در پی این

تصمیم ذوالفقار [۱] افندی که در زمان صدارت سیاووش پاشـا، چاووش باشی بود با مقام بیگلربیگی روم ایلی، به عنوان ایلچی تعیین شـد و به همراه اسکندرزاده الکساندر سر [۲] مترجم دیوان همـایونی اعزام شد (۱۲ رمضان ۱۰۹۹/ تموز ۱۶۸۸م). همـزمان با این اقدامات چون محـل اقامت شاه نزدیک منطقـه جنگی بود، صلاح بر این شـد که شاه به ادرنه بروند.

هیئت نماینـدگی عثمانی در دومین روز تسلیم بلگـراد (۸ ایلول ۱۶۸۸م) وارد این شهر گردید. این هیئت پس از سه ماه از سوی امپـراتور به حضور پذیرفته شد. زیرا که در این مدت برای رفع اختلاف درباره شرایط پیمـان صلح مذاکرات فراوانی صورت گرفت و نیز متفقین به سبب «پیمان مقدسی» که با یکـدیگر منعقد کرده بودند، می‌بایست دربارهٔ پیشنهاد دولت عثمانی اتفاق نظر می یافتند.

ذوالفقار افندی نامه ارسالی از سوی پادشاه عثمانی را که در برگیرنده خبر جلوس او به سلطنت، و نیز پیشنهاد آشتی بود، تسلیم امپراتور کرد. دیدار و گفت‌وگوهای متعدد با هیئت متشکل از چهارنماینده اتریش، دو نماینده از لهستان و یک نماینده از ونیز صورت گرفت. *

باتـوجه به این کـه دولت لهستان نمـایندهٔ رسمی بـرای شرکت در مذاکـرات صلح نفرستاده بـود، هیئت نمایندگـی عثمانی پیشنهاد کـرد که لهستان در مذاکـرات صلح شرکـت داده نشود. این پیشنهـاد رد شد، اما لهستانیهـا با وجود حضـور در جلسات، در مذاکره شرکت نـداشتند. هیئت نمایندگی عثمانی ضمن تـرک ادعا در مورد اراضی که عثمـانیها از دسـت داده بـودند، خـواستـار آزادی و استقلال اردل بـودنـد و اتریشیهـا دژهـایـی چـون طمشـوار، آراد، یـانـواوگـولـه را کـه هنـوز در اختیـار عثمـانیها بـود، طلـب مـی‌کـردنـد. جمهـوری ونیـز طـی یـک پیشنهـاد ۹ مـاده‌ای بجـز منـاطقـی کـه تصرّف کـرده بـود، خـواهـان جـزیـره آغـریبوز و اراضـی در دلمـاچیـه

---

۱. در سال ۱۶۹۶م/ ۱۱۰۸هـ.ق در جریان جنگی که در حوالـی طمشوار رخ داد، ذوالفقار افنـدی کاتب کـانون ینی‌چری بر اثر اصابت گلوله به سینه‌اش کشته شد. وی پس از بازگشت از مأموریت صلح به ایلچی ذوالفقار افندی معروف شد.

۲. نام این شخص در تاریخ هامر، روکورداتر و در تاریخ سلاحدار اسکارلت زاده الکساندر آمده است.

* . زبدةالوقایع (تاریخ دفتردار محمدپاشا) برگ ۲۲۹ ب و تاریخ هامر (متن ترجمه فرانسه) ج ۱۲، صفحه ۵۳۳.

، بسنه و هرسک بود. لهستانیها خواهان گمانیچه- که هنوز در دست عثمانیها بود- و نیز اوکراین و اراضی لهستان بودند. برای دستیابی به نتیجه در این باره چهارده اجلاس تشکیل شد اما سودی نداشت. آخرین مذاکرات در تاریخ ۱۱ حزیران ۱۶۸۹ م صورت گرفت.

اتریشیها علی‌رغم این که در حال جنگ با فرانسه بودند، به سبب پیروزیهای پی‌درپی در جنگ با عثمانیها ضمن این که چندان رغبتی به صلح نشان نمی‌دادند، در موضع قدرت، خطاب به نماینده عثمانی اظهار داشتند: «سربازان عثمانی شکاری است که در چنگ ما است. ما نه مشتاق صلح بودیم و نه نماینده‌ای از شما برای مذاکره خواستیم. هدف ما تصرف استانبول است. همانگونه که در آغاز جنگ شما نمایندهٔ ما را از بودین بازگرداندید ما نیز تو را از ادرنه بازمی‌گردانیم.» ذوالفقار افندی سخنان نماینده اتریش را توسط مصطفی آغا، افسر جبه‌جی به آگاهی حکومت رسانید. در پی این خبر همانگونه که در سطور آینده خواهیم دید تصمیم بر آن شد که شخص پادشاه که به ادرنه رفته بود عازم میدان جنگ شود. [۳]

موقعیت یگن عثمان پاشا

سردار یگن عثمان پاشا که در میدان جنگ کارساز نشده از بلگراد به نیش گریخته بود، برای پرده‌پوشی به شرمندگی و لوث کردن خطاهای خود، به شیوه دیرین متوسل شد و به نیت تغییر حکومت و سلطنت با این بهانه که «دعوای شرعی دارم و باید به آستان بروم» قصد ترک میدان نبرد کرد. دولت برای آن که مانع عثمان پاشا از ترک جبهه بشود، یک دستخط همایون همراه خنجر برای او فرستاد. یگن عثمان پاشا خطاب به قاپوچی‌باشی اسماعیل آغا، حامل خنجر گفت:

ـ «من چه روسفیدی از خود نشان دادم که شایسته گرفتن خنجر باشم؟ این

---

۳. خلاصه متن مذاکرات ذوالفقار افندی در جریان مأموریت خود در تاریخ سلاحدار (ج ۲، صفحه ۶۵۲ ـ ۶۶۸) آمده است. اصل مذاکرات در ده بخش مفصل است. فندق‌لی محمد خلیفه متن مفصل آن را در تاریخ خود آورده است. ذوالفقار افندی چهارسال بعد یعنی رمضان سال ۱۱۰۳ هـ (مائیس ۱۶۶۹م) از مأموریت بازگشت (زبدةالتواریخ برگ ۱۵۵ و ۲۲۹ب) به نظر هامر تاریخ مذاکراتی که در نوشته‌های ذوالفقار افندی آمده است اشتباه‌آمیز است.

خنجر را بازگـردان و آن را به کسی که به تـو داده پس بده؛ من دعـوای شرعی دارم و به آستان مـی‌آیم، گاهی همگان را علیـه من بسیج کردند، گـاهی مقام فرماندهی‌ام را به کس دیگر دادند، درحالی که فرمانده سپاه بودم برایم اسلحه و مهمات نفرستادند، با عنـوان کردن سخنانی چـون یگن پاشا خـائن است و نمی‌جنگد، نفرت همگان را علیه من برانگیختند.»

عثمان پاشـا با این اظهارات قصد بـازگرداندن قاپوچـی باشی را داشت؛ اما بـا تذکر شماری از اطرافیان متنفذ و سرشناس که «هدیه پادشاه را نمی‌توان رد کرد»، خنجر را به کمر بست و خطاب به قاپوچی‌باشی گفت:

«ببین آغا، بـه دستور پادشاه و بـا قدرت این منطقه را حـراست می‌کنم، امـا به وزیراعظم بگو که پس از ماه کاسم برای حل دعوای خود به آستان خواهم رفت».

بسیج همگانی (نفیر عام)

«نفیر» به انبوه مردم واجتماع آنان گفته می‌شود.(*) و «نفیر عام» به اجتماع نیروهای مردمی- جز سرباز- که قادر به کاربرد اسلحه باشند، می‌گویند.

باتوجـه به ادامه جنگ در سه جبهه و مـوقعیت دشوار جبهه مجارستـان، چون شمار افـراد نیـروهای لشکـری کـافـی نبـود، از این روی بـراسـاس فتـوایـی که در تـاریـخ ۱۰۹۹هـ/۱۶۸۸م صادر شد، مقرر شد از هر فرمانـداری و شهرستان ایالتهای آناطولی -باتوجه به مقـدورات- افرادی را که قادر به گرفتن اسلحه هستنـد برای حفظ دین گرد آورده و به مرکز اعزام کنند. طبق فرمانهایی کـه به نقاط مختلف فرستاده شد، می‌بایست این افراد پیش از نوروز (۲۲مارت) در ادرنه حضور یابند. به موجب این فتوا کسانی که از این دستور سرپیچی می‌کردند مرتد محسوب می‌شدند، همسرشان به آنان حرام می‌بود و از آن گذشته شدیداً نیز مجازات می‌شدند.[۴]

سلیم گیرای خان کریمه
دوست دولت در روزگاران دشوار

وجود شخصیت با ارزش میهـن‌پرستی چون سلیم‌گیرای در رأس خـان‌نشین کریمه

---

*. تعبیر نویسنده از این واژه است که عیناً آوردم. ـ م.

۴. تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۳۷۸.

که در شرایط حساس و دشوار و مشکلات داخلی و خارجی صمیمانه و از دل و جان به حکومت وفادار بود، همواره عامل مؤثری در رهایی دولت عثمانی از تنگناها و دشواریها به شمار می‌آمد. در شرایط بحرانی که دولت عثمانی می گذراند، چون سلیم گیرای آگاه شد که برخی از مخالفانش شایع کرده‌اند که وی سودای استقلال در سر دارد، سخت متأثر شد و در نامه‌ای که برای وزیراعظم فرستاد، طی اظهار صداقت و وابستگی خود به دولت نوشت:

- «درحالی که دشمن از پا نیفتاده است، در این فصل زمستان مسیحی‌های کریمه، بغدان، افلاق، اردل و سراسر روم ایلی شورش کرده‌اند و این عصیان به سراسر مملکت در کناره‌های دریای سیاه سرایت کرده است. از این روی بنا به عزت و حمیّت مسلمان بودن، برآنم که کریمه را ترک کنم و در بوجاق قشلاق کنم. اگر به آنچه که گفتم [شورشها] توجهی نشود، مملکت از دست خواهد رفت. از طرف دیگر خود شخصاً قصد زیارت حضرت سلطان را دارم...»

سلیم‌گرای طی این نامه درخواست کرده بود که اجازه ترک کریمه و آمدن به ادرنه به او داده شود.

درباره درخواست خان کریمه با ارکان دولت مشورت شد، آنان خطاب وزیراعظم گفتند:

- «آمدن سلیم گیرای در حکم قدوم حضرت خضر است. حکمرانی جنگاور است و باتجربه، کارآمد و کاردان، دعوتشان بفرمایید بیایند؛ از محضرش بهره می گیریم.»

تصمیمی را که به اتفاق نظر گرفته بودند به عرض شاه رساندند. بی‌درنگ دستخط شاه مبنی بر دعوتش به ادرنه فرستاده شد (۸ ربیع‌الاول ۱۱۰۰هـ/ ۳۱ آرالیق ۱۶۸۸م).برای اقامت سلیم گیرای که یکماه پس از ارسال نامه به ادرنه رسید، قصر قرامصطفی مرزیفونی که نزدیک مسجد سلطان سلیم بود، اختصاص داده شد.

مذاکره دربارهٔ جنگ با حضور سلیم گیرای

سه‌شنبه ۸ اوجاق ۱۶۸۹م/ ۱۷ ربیع‌الآخر ۱۱۰۰هـ.ق، خان کریمه، وزیران، شیخ‌الاسلام، قاضی‌عسکرها، نقیب‌الاشراف، فرمانده ینی‌چری و فرمانده دسته‌های

سواره نظام و ریش سفیدان کانون ینی‌چری به قصر وزیراعظم دعوت شدند و درباره وضعیت جنگ به مذاکره نشستند.

به خواهش اعضای جلسه، نخست سلیم گیرای که از نزدیک شاهد اوضاع تأسف‌بار و خطرناک بود، سخن آغاز کرد. سلیم‌گیرای ضمن بحث از ناتوانی دولت مرکزی در برخورد با یگن عثمان پاشا سردار جبهه مجارستان که سبب شد مار بی مقداری چون او بر اثر مسامحه به اژدهای هفت‌سر بدل شود، افزود که هم او آشکارا سبب شد تا بلگراد بدون مقاومت سقوط بکند و او بود که حکومت را واداشت تا در روم ایلی و آناطولی به اقوام و کسان او سمت وزارت و بیگلربیگی و استانداری تفویض کند و درنتیجه در هردو منطقه طرفدارانی برای خود به دست آورده است. سلیم‌گیرای همچنین یادآور شد که چگونه مردم آن نواحی بر اثر ستمگری همین افراد به کوهستانها و نقاط صعب‌العبور و شهرهای بزرگ پناهنده شده‌اند.

وی پس از برشمردن این نکته‌ها، چنین به سخنان خود ادامه داد:

ـ «وقتی نام یگن را به زبان می‌آورید، از ترس نفس در سینه‌تان حبس می‌شود. مگر قحط‌الرجال است دولت یعنی آنقدر عاجز شده است که حتی در برابر این «یارو» هم احساس عجز می‌کند. گویا برخی از علما و شیوخ هم به او گفته‌اند تو «صاحب خروجی»، چه تأسف‌آور است اوضاع دولت آل عثمان که یک خیرخواه برای او نمانده است. اگر وضع این شخص را روشن نکنید، نه به طرفداری‌تان بر می‌خیزم و نه در کارتان دخالت می‌کنم و نه شمشیر می‌کشم و نه در کنارتان می‌جنگم.»

و با این سخنان تصمیم نهایی و قطعی خود را اعلام داشت.

سخنان صریح خان کریمه اعضای جلسه را که از ترس یگن عثمان جرأت اظهارنظر نداشتند خوشحال کرد و به اتفاق پیشنهاد او را تصویب کردند. درباره قتل یگن عثمان پاشا و پیروانش فتویٰ گرفته شد. نخست برای آن‌که قصد عثمان پاشا روشن شود به فرماندهی گمانیچه منصوبش کردند و فرمانی مبنی بر عزیمت او به منطقه مأموریتش فرستاده شد. و نیز برای ایالت روم ایلی هم فرمان «نفیر عام» صادر شد. آنگاه عرب رجب پاشا که مأمور همراهی سلیم گیرای از اردوگاهش تا ادرنه و سمت مهمانداری او را داشت، به سرداری جبههٔ مجارستان و حکمرانی ایالت حلب منصوب گردید و در عین

حال مأمور سرکوب یگن پاشا نیز شد. فردای آن روز شاه، سلیم گیرای را به حضور پذیرفت و با او دیدار کرد. سلیم گیرای پس از یکماه اقامت در ادرنه، به اردوگاهش واقع در کیلی بازگشت (اواخر شبات ۱۶۸۹م).

در این بین روسها که دوری سلیم‌گیرای را از کشورش مغتنم شمرده بودند، در رجب ۱۱۰۰هـ.ق/ ماییس ۱۶۸۹ به کریمه حمله بردند. سلیم گیرای به محض آگاهی به سرعت از این اردوگاه، خود را به کریمه رسانید و پس از شکست دادن روسها مجدداً به کیلی بازگشت.

دفع غائله یگن عثمان

چون فرمانده دسته اعزامی از کانون ینی‌چری فرمان انتصاب او را به فرماندهی گمانیچه به یگن پاشا ابلاغ کرد، وی با خشم گفت:

«ـ بی‌درنگ تو را به قتل می‌رساندم، اما چنین نمی‌کنم زیرا که هم ایلچی هستی و هم از ابواب جمعی ینی‌چری هستی. من قصد کسانی را که تو را فرستاده‌اند، می‌دانم. مرا به گمانیچه می‌فرستند تا به دلخواه بکشندم. من دانسته و آگاه و زنده خود را به دست آنان نمی‌سپارم. اینک این گوی و این میدان. آنچه از دستشان برمی‌آید دریغ نورزند.»

آنگاه به همراه افرادش «نیش» را ترک گفت و به کوهستان «ویتوش» رفت.

فرستاده که بازگشته بود، حکومت را از شورش و عصیان یگن عثمان پاشا و دایی‌اش والی پاشا، آگاه ساخت. در پی این آگاهی، در فردای آن روز با حضور خان کریمه جلسهٔ مشاوره تشکیل شد. فرمانده دسته که از نزد یگن پاشا آمده بود، احضار گردید و از او درباره کیفیت امر پرسیدند. او پاسخ داد:

«یگن می‌گوید من به جنگ می‌روم» پیشنهاد من این است که با فرستادن شمشیر و خفتان از او دلجویی شود.»

با شنیدن این سخن، سلیم‌گیرای چاووش را از جلسه راند و گفت: «گمشو! نکبت؛ هم او و هم نو شایستگی طناب دار را دارید» و آنگاه با اصرار و پافشاری او در مورد «نفیر عام»، فرمان مجددی به روم‌ایلی ارسال شد.

سردار جدید عرب رجب پاشا هنگام عزیمت به سوی یگن عثمان پاشا به فیلبه که

رسید، خواهرزادهٔ یگن را دستگیر کرد و کشت و سپس به سوی عثمان پاشا که در صحرای صوفیه موضع گرفته بود، روی نهاد. یگن عثمان پاشا درصدد تصرف صوفیه برآمد، اما موفق نشد و چون خبر آمدن عرب شنیده شد، اطرافیانش از گرد او پراکندند، او ماند و چند پاشا که از راهزنی به این مقام رسیده بودند؛ یگن با هزارتن از افرادش از شهر کوی و نیش به حوالی قوصوه واپیک گریخت، در مسیر این گریز، اطرافیانش بتدریج پراکنده شدند و خود او نیز در قصبه اپیک دستگیر شد. سر او و سر دایی او ولی پاشا و یادگار اوغلی مصطفی پاشا، اوزون محمدپاشا، نشانچی احمد، و رئیس‌الکتاب عقلی محمد و جانشین فرمانده محمد و دیگران را از تن جدا کردند و به این ترتیب، به غائله خطرناکی که با حضور دشمن در مرزها آغاز شده بود پایان دادند.

عزیمت شاه به نبرد

پس از رسیدن نامه ذوالفقار افندی نماینده اعزامی دولت عثمانی نزد امپراتور اتریش دایر بر عدم تمایل اتریشیها به صلح، نخستین تصمیمی که گرفته شد، ضرورت حرکت شخص شاه به میدان نبرد بود. از این روی در ۲۱ جمادی‌الاول ۱۱۰۰ هـ.ق (مارت ۱۶۸۹) علمهای شاهی را برافراشتند و یک ماه بعد چادر سلطان در صحرای ادرنه برپا شد. هنگام عزیمت شاه به جنگ، اوضاع جبهه مجارستان چنین بود:

خصم که بلگراد را گرفته بود، به سوی جنوب رفته تا نزدیکهای نیش پیش رفته بود و ضمن حمله به ینی‌پازار، این شهر را به آتش کشیده زنان و کودکان را به اسارت گرفته بود، اما بعداً توسط نیروهای بسنه و آلبانی مغلوب شده به سوی بلگراد گریخته بود، همچنین بخشی از نیروهای اتریش پس از تصرف قلعه فتح‌الاسلام واقع در کناره رود طونه در کاسم ۱۶۸۸م/ ۱۱۰۰ هـ.ق به سوی ویدین حرکت کرده بودند که توسط بایزیدبیگ محافظ ویدین و تکه‌لی امره مغلوب شده بودند.

بعدها فتح‌الاسلام و ایرشووا (هیسرووا= اورشووا) واقع در ساحل چپ رود طونه ـ نزدیک به قلعهٔ فتح‌الاسلام ـ از خصم باز پس گرفته شد و نیز جاده طمشوار در داخل مجارستان که در مقابل دشمن مقاومت می‌کرد، گشوده شد. تحت چنین شرایطی که بر جبهه مجارستان حاکم بود، پادشاه عازم نبرد شد.

نخستین شکست سردار

سلیمان دوم در روز هیجدهم شعبان ۱۱۰۰ (۷ حزیران ۱۶۸۹م) به همراه افراد کانون قاپوقولی از ادرنه حرکت کرد. تصمیم بر آن شد که شاه پس از رسیدن به صوفیه در آنجا مستقر بشود و رجب پاشا برای رهایی بلگراد برود. رجب پاشا یک نیروی پنجاه هزارنفری در اختیار داشت.

پس از استقرار نیروهای عثمانی در دشت آلاجه حصار (کروشه واچ) به سبب خودداری پیاده‌نظام از پیشروی، رجب پاشا با بیست هزار سواره نظام پیشروی کرد؛ اما بالطبع این تعداد نیرو، بدون افراد پیاده‌نظام و توپخانه برای محاصرهٔ بلگراد کافی نبود، از این‌روی رجب پاشا به آلاچه حصار بازگشت. در این بین نیروی جدیدی به اردو پیوست و رجب پاشا بر آن شد که با این نیرو به سوی خصم یورش آغاز کند. اما دشمن پیشدستی کرد و به اردوگاه نیش حمله کرد؛ ولی کاری از پیش نبرد و پس نشست. عمرپاشا برای تعقیب دشمن که به پاساروفچه عقب‌نشینی کرده بود، اعزام شد، اما با شکست عمرپاشا و در پی آن شکست خود رجب پاشا از نیروهای خصم، قوای عثمانی به آلاچه حصار بازگشتند و توپخانه و چادرها و مهمات به دست دشمن افتاد. چون این خبر به پادشاه که در صوفیه بود رسید، بی‌قرار به گریستن پرداخت و خطاب به اطرافیانش گفت:

«یک غلام صادق ندارم تا حقیقت اوضاع و احوال را برای من بازگو کند» و به این ترتیب، مراتب تأثر خود را نشان داد (۲۰ ذی‌القعده ۱۱۰۰هـ.ق/ ۵ ایلول ۱۶۸۹م).

این حوادث نشانگر عدم انضباط و فرماندهی شایسته و با انرژی در ارتش عثمانی بود، و از طرفی شکستهای پی‌درپی نیز روحیه این ارتش را ضعیف و ناتوان کرده بود.

شورش در اردو

در پی این شکست، افراد فراری قاپوقولی و افراد «نفیرعام» از بازگشت به اردو خودداری کردند. افراد کانون قاپوقولی که از فرمان سردار سر باز زده، پشت به دشمن کرده بودند، برای لوث کردن جرم خویش، بهانهٔ همیشگی و دیرین را تکرار کردند: «در حضور پادشاه دعوای شرعی داریم» و با حرکت به سوی صوفیه، میدان را برای دشمن باز گذاشتند. وقتی این گروه به «شهر کویی» رسیدند، آگاهی یافتند دربارهٔ آنها فتوایی به این مضمون صادر شده است که: «حقوقشان پرداخت شود؛ اگر باز به مخالفت ادامه

دادند، واجب‌القتل هستند». لذا افراد شورشی از بیم جان، به نیش بازگشتند.

سقوط نیش

سردار رجب پاشا که تمام مهمات اردو را رها کرده و خود به «دراغمانا» واقع در شمال نیش گریخته بود، نتوانست بیش از دوروز در آنجا اقامت کند. زیرا، دشمن که مهمات فراوان و دور از انتظاری به غنیمت گرفته بود، با رسیدن افراد کمکی، به سوی نیش حرکت کرد. برای رویارویی با خصم نه سلاحی بود و نه سربازی. تصمیم به دفاع از نیش گرفته شد. سردار رجب پاشا که فاقد توانایی لازم بود، به خواهش خان کریمه به امید آن که بتواند کاری از پیش ببرد، به این سمت برگزیده شده بود.

در پی تصمیم دفاع از نیش، در نخستین اقدام زنان و کودکان و پیران را با ارابه‌ها از قصبه‌ها خارج کردند و به اسقوب و صوفیه فرستادند و در اطراف آن خندقهایی کندند.

در ۲۴ ایلول ۱۶۸۹ میلادی، دشمن فرارسید. به دلیل ضعف روحیه که بر اردوی عثمانی، حاکم بود، سربازان عثمانی در نخستین برخورد با نیروهای خصم، جبههٔ کارزار را رها کردند و پا به گریز نهادند و علی‌رغم تیراندازی به سوی فراریان، آنان گریختند و موجب شدند تا سنگرهای عثمانی، یکی پس از دیگری به تصرف دشمن درآید. دشمن همهٔ مهمات و توپ و چادر و وسایل و ابزار جنگ موجود در نیش را به غنیمت گرفت. گریز از برابر خصم آنچنان شتاب گرفته بود که شماری از فراریان در رودخانه نیش -که بر اثر بارندگی شدید، طغیان کرده بود- غرق شدند و به این ترتیب نیش هم به تصرف دشمن درآمد. برتری نیروهای خصم به حدی بود که رجب پاشا -فرمانده نیروهای عثمانی در این جبهه- به دشواری خود را به ساموکو رسانید. (۲۶ ایلول ۱۶۸۹م).

بازگشت پادشاه و سرداری وزیراعظم

در ۱۲ ذی‌الحجه/ ۱۷ ایلول، هنگامی که خبر سقوط نیش رسید، تکیر داغلی بکری مصطفی پاشا وزیراعظم، همراه شاه به فیلبه رفت، اما خود فرماندهی اردو را به عهده نگرفت، بلکه بر آن شد تا باز رجب پاشا و یا دیگری را در مقام فرماندهی در صوفیه مستقر سازد. اما هم خود شاه و چه آت بازاری شیخ عثمان فاضل افندی -که در مذاکرات همراه پادشاه بود- و هم حکیم یحیی افندی قاضی عسکر آناطولی و مصطفی آغا دارالسعاده

آغاسی [۵]، که سخنش نزد شاه نافذ بود، با این تصمیم موافق نبودند. نامبردگان به شاه گفتند که وزیراعظم از بیم از دست دادن مهر وزارت از مرکز دور نمی‌شود. بویژه فاضل افندی و یحیی افندی، اتهامات سنگینی به وزیراعظم نسبت دادند.

پس از این ملاقات، چنین تصمیم گرفته شد که وزیراعظم به همراه علم شاهی و با مقام سردار اکرم در صوفیه مستقر شود و شاه در فیلبه بماند.

وضع تأسف‌آور پادشاه به هنگام بازگشت از صوفیه

پس از استقرار وزیراعظم با مقام سرداری در صوفیه، هنگامی که شاه قصد بازگشت از صوفیه را داشت، مردم به کوچه‌هاو گذرگاههای مسیر او ریختند و به گریه و زاری پرداختند. سلاحدار* که خود شاهد این وضع تأسف‌بار بود، چنین می‌نویسد:

«... در محل مصلاً به هنگام مراسم سلام فرمانده ینی‌چری با دوهزار نفر از افراد خود و نیز فرماندهان «سپاه سلاحدار» کلاه خود را از سر برداشتند و با این عمل ناخوشایندی خود را از رفتن شاه ابراز می‌داشتند، و این نکته را به شاه تفهیم می‌کردند که: «ما را غریب و تنها می‌گذاری؟» و ناگهان چنان گریه سر دادند که توصیف شدنی نیست. علی‌الخصوص مردم شهر، اعم از کوچک و بزرگ و مرد و زن، سرگشوده و پابرهنه به کوچه‌ها ریختند و فریاد برآوردند: «پادشاها! برای چه ما را در اینجا تنها رها می‌کنی و می‌روی، ما را رها می‌کنی تا اسیر دست دشمن بشویم؟» و موی سر و صورت را کندن آغاز کردند. من خود به رأی‌العین مشاهده کردم که رعایا گریه‌کنان می‌گفتند: مالیاتهای سنگینی را به ما بستید که با هزاران محنت و زحمت ادا کردیم، جفا و هر مصیبتی را به این امید که تنها پادشاهمان کارساز است و انتقام ما را از دشمن خواهد گرفت، تحمل کردیم، ظلم و ستم را رحمت دانستیم و آن را به جان خریدیم و از فرمانها اطاعت کردیم. این گروه ستمکش و ضعیف و این مردم مستمند را که

---

۵. شاه، دارالسعاده آغاسی مصطفی آغا را برای استفاده از نقطه نظرها و راهنماییهایش به همراه آورده بود؛ این شخص در پادشاه سخت نفوذ داشت.

*. نویسنده تاریخ سلاحدار. ـ م.

چهارصدسال غلامی کرده‌اند، چرا به دست کفار مجارستان می‌سپارید؟».

سلطان سلیمان در فیلبه نماند و به سوی ادرنه حرکت کرد. سردار اکرم، رجب پاشا را به سبب عدم موفقیت در جنگ، به دست جلاد سپرد و خلیل پاشا محافظ موره را به جای او به فرماندهی جبهه اتریش منصوب ساخت.

یاری اتباع صرب به دشمن

ترک مجارستان از سوی عثمانیها و عقب‌نشینی آنها به طرف رود طونه و ساووا و عقب‌نشینی از آنجا نیز به سوی جنوب موجب شد که صربها به یاری دشمن برخیزند. به این ترتیب، عثمانیها را که حالت دفاعی داشتند، دچار مشکلات بیشتری سازند. صربها برای ضربه زدن به نیروهای عثمانی اقدام به تشکیل دسته‌های پارتیزانی کردند و برخی مناطق را نیز در اختیار گرفتند. با از دست رفتن نیش و شهر کویی، ژنرال پیه کولومینی فرمانده اتریشی، با برخورداری از یاری و مساعدت صربها، تا حوالی اسقوب پیش آمده بود. کابوز سرکردهٔ صربها که امپراتور تاج پرنس‌نشینی گومانووا را برای او فرستاده بود، در گومانووا، کاچانیق و اغری دره کاملا جای خوش کرده مستقر شده بود. این دسته‌های پارتیزانی صربها از همان آغاز هجوم اتریشیها به شبه جزایر بالکان تا پایان نبرد به صورت مداوم و پی‌گیر به افراد و نیز جناحهای مالی و حمل‌ونقل قوای عثمانی حمله می‌کردند.

مذاکره با حضور پادشاه
برای عزل وزیراعظم

سلیمان دوم جوان از صوفیه حرکت کرد و به تاتار پازاری آمد، قاضی عسکر روم ایلی و آناطولی به توصیهٔ دارالسعاده آغاسی نزد شیخ‌الاسلام دباغ‌زاده محمد افندی رفتند و به او گفتند:

ـ« تا به کی می‌خواهید از خدا نترسید و صدارت و قدرت این بکری ظالم (وزیراعظم) را حفظ کنید؟ در فردای قیامت در حضور خداوند چگونه پاسخگو خواهید بود؟ ضروری است که این فرد معزول شود و شخص شایسته‌ای به جانشینی او برگزیده گردد. این بازگشت ذلّت‌بار بر اثر سوء تدبیر آن بکری ظالم

بود. شما که بخوبی از وضع او آگاه هستید، باید بی‌درنگ به حضور همایونی بروید و به عرض برسانید که فرد لایقی را به جای او منصوب کند.»

و به این ترتیب شیخ‌الاسلام را همراه عبدالوهاب افندی، معلم شاه، به حضور سلطان فرستادند.

پادشاه درخواست شرفیابی آنها را پذیرفت و با آنان ملاقات کرد. چون شیخ‌الاسلام گفت: «ما بندگان خیرخواه دولتیم. علما ضمن عرض دستبوسی عزل وزیراعظم را به سبب خیانت خواستارند» پادشاه که از شنیدن این گفته شگفت‌زده شده بود، در پاسخ گفت:

«حضرت آقا در بغداد کوشکی (قصر بغداد) جملگی به حضورم آمدید و ضمن عرض سوء عمل اسماعیل پاشا در مورد صلابت رأی و دیانت و عقل و فراست این شخص سخنها گفتید و ضمانتش را کردید. سخنان آن روزتان با این گفته‌ها هماهنگ نیست. قصدتان از این کار چیست؟».

دباغ‌زاده در پاسخ گفت:

ـ «اشتباه کرده‌ایم برخلاف آنچه که تصور می‌کردیم شد. سهل‌انگاری در عزل او موجب بر باد رفتن دولت و اشغال ممالک اسلامیه به دست دشمن خواهد بود. در هرحال عزلش ضرورت دارد.»

و در عزل وزیراعظم پای فشرد وقتی معلم شاه نیز به یاری او آمد، سلطان سلیمان در پاسخ گفت:

ـ «کسی را که دیروز سردارش کرده‌ایم، نمی‌توان امروز عزلش کرد. درحالی‌که خصم از چهارسو دهان گشوده است، برکناری او باعث پراکنده شدن افراد اردو خواهد شد. با درخواست شما موافقت می‌کنم؛ اما بعد از آن که به ادرنه رفتم، ماه کاسم پایان بگیرد، پای خصم بریده شود، پس از مشورت، منصب صدارت، به شخص شایسته‌ای واگذار می‌شود.»

محمدپاشا جانشین وزیراعظم که در عین حال قائم‌مقام صدارت نیز بود، از این که شیخ‌الاسلام برخلاف اصول و بدون کسب اجازه از او با شاه ملاقات کرده است، اظهار ناخرسندی و شکایت کرد؛ اما به او پاسخ داده شد، هروقت که لازم باشد، می‌تواند چنین ملاقاتی صورت بگیرد و به این ترتیب از افشای مسائل مطروحه در مذاکرات جلوگیری شد.

صدارت فاضل مصطفی پاشا

اوضاع جبهه

وزیراعظـم نه به هنگـام دوبار فرمـاندهی ینی‌چـری، نه در مقام فـرماندهـی جبهه مجارستان و نه در مقام صدارت هیچ توفیقـی به دست نیاورده بود، تکیرداغلی مصطفی پاشا که اوقات خود را صرف عیاشی و ولنگاری می‌کرد، بر آن شد تا ضمن کشتن توکولی امره که در حوالی ویدین بود، با اتریشیها سازش بکند، از این روی امره را به بهانه ملاقات و مذاکره درباره مسائل مرزی به صوفیه دعوت کرد. امره آمد؛ اما برای آن که به دام نیفتد سخت آگاهـانه عمل کرد. وزیـراعظم هم از بیم آن‌کـه مبادا کشتن او فتنه‌ای بـرپا کند، جسارت کشتنـش را نیافـت و او را بازگردانیـد. (محرم ۱۱۰۱ هــ.ق/ اکیم ۱۶۸۹م). گفتنی است که وزیـر اعظم در اواخر سال ۱۶۸۹م برای ذوالفقار افنـدی نماینده دولت عثمانی که در وینه به سر می‌برد، دستورالعملهایـی حاوی شرایط جدید صلح با اتریشیها فرستاده بود. اما اندکی بعد با عزل او و آمادگیهای جنگی فاضل مصطفی پاشا وزیراعظم جدید، از این اقدام نتیجه‌ای حاصل نشد.

در این روزها یک نیروی بیست هزارنفری اتریشـی به سوی ویدین آمد و نیروهایی را که به رویارویی او برخاسته بودند، شکست داد و در سومین روز محاصره قلعه را نیز گشود و اُسرا و غنائم بسیار به دست آورد.

عزل بکری مصطفی پاشا

دوازدهم محرم ۱۱۰۱هـ.ق مطابق سه‌شنبه ۲۵اکیم ۱۶۸۹م پادشاه بـا تفویض مهر صدارت بـه کوپرولی زاده فاضـل مصطفی پاشا محافـظ ساقیز و نیز با قـائم مقامی صدارت وزیر ترک علی پاشا محافظ بغاز موافقت کرد و هردو با پیام پنهانی دعوت شدند. و نیز تا رسیدن فرمانده جدید اردو -خلیل پـاشا- سرداری مجارستان به قوجا محمودآغا که ضمن داشتـن مقام وزارت، فرماندهی ینـی‌چریها نیز بود واگذار شـد و طبق دستور، بکری مصطفی پاشا که برکنار شده بود، با حقوق بازنشستگی مقیم مال قرا شد.

نخستین اقدامات وزیراعظم جدید

فاضل مصطفی پاشا ۲۵ محرم ۱۱۰۱هــ.ق/ ۷ کاسم ۱۶۸۹م به ادرنه رفت و مهر

همایونـی را گرفت و در نخستین اقـدام، طی بیانیه‌ای مـردم را به خدمت نظـام وظیفه فراخواند. گرفتن مالیاتها و عوارضی بـا عناوین و اسامی مختلف چون «نز ل» «اشترایه» و «سورسات» و «امدادیه» و نیز اخذ مالیات معافیـت از بیگاری از هرخانه، گذشته از این که باری سنگین بر دوش مردم بود، در عین حال ستمی بود که به آنان روا می‌شد. وزیراعظم تمام این عوارض و مالیاتهای گوناگـون و ناروا را لغو کرد. و عوارض مشروبات الکلی را که در سال ۱۰۹۹ هــ.ق/ ۱۶۸۸) بـه منظور افزایش میزان واردات وضـع شده بود [۶]، لغو و به جای آن برخی مالیاتهای ضروری را وضع کرد.

وزیراعظم شـورشهای تبعهٔ غیرمسلمان را -کـه به سبب جنگ و با تشویـق و تحریک اتریشی‌ها و ونیزیها صورت گرفته بود- مدنظر داشت، دستور داد تا قوانین غیرعادلانه‌ای را که در حق آنان وضع شده بود، تعدیل کردند و به این ترتیب رضایت خاطر آنان را فراهم ساخت؛ که درحقیقت نیـز این اقدامات تأثیر موردنظر را بخشیـد و نتایج دلخواه از آن به دست آمد.

در مذاکراتی که فاضل احمدپاشا با دولتمردان و فرماندهان ینی‌چری داشت، چنین صلاح دیدنـد که خود او شخصاً در جنگ شـرکت داشته باشـد. مراتب را به عـرض شاه رسانیـدند و با تصویـب و فرمان پـادشاه، او به سمـت سردار اکرمی (فـرمانده کـل قوا) منصوب شد. وی طـی نامه‌ای ضمن دعوت خان کـریمه و والیان ایالتها بـرای شرکت در جنگ، از آنان خواست تا در صوفیه بااو ملاقات کنند.

وزیراعظم سیاست پدر را دنبال کرد؛ یعنی کوشید تا از شر و آسیب کسانی که بر روی شاه نفوذ داشتند، و بـه هنگام حضورش در جبهه می‌توانستند مـانعی در راه اقدامات او بشوند، رها شود. در اجرای این سیاست توانست مصطفی آغای دارالسعاده آغاسی را که در سلطان سلیمان نفوذ داشت و با یک چرخش زبان موجب عزل وزرای اعظم می‌شد، از کار برکنار سازد. [۷] پادشاه به شخصی که جانشین او شده بود، ضمن توضیح علت عزل او

---

۶. در اجرای مقررات مربـوط به این مالیات در روم ایلی، برای بـاغهای انگور مسیحیان مالیات هنگفتـی وضع شد که سبب ناخـرسندی آنان را فراهـم آورد و موجب شد کـه به هنگام جنگ دولت عثمـانی با بیگانگـان، جمعی از آنان [مسیحیان] با دولتهای متخاصم همکاری کنند. زیان اینگونه مـالیاتها برای دولت عثمانی بیش از منافع آن بود. (زبدةالوقایع، برگ ۱۲۵).

۷. سلطان سلیمـان دوم پس از درگـذشت مـادرش (ربیع‌الاول ۱۱۰۱ هــ.ق/ آرالیق ۱۶۸۹م)، بـرای ضبط و ربـط

تذکـر داد که خارج از محـدودهٔ وظایفش عمـل نکند و در کـار وکیلان سلطان دخـالت ننماید.

سقوط قانیژه

در این بین بـر اثر تمام شدن آذوقه قلعه قـانیژه که چهارسال در محاصـره دشمن با قهرمانی خارق‌العاده مدافعه می‌کرد، دشواریهای بسیاری در این قلعه به وجود آمد و کار کمبود مواد غذایی آنچنـان حاد شد که مدافعان بـا تمام شدن آذوقه، گوشت حیـواناتی چون گربـه، موش و سگ را می‌خوردند و از رهگـذر گرسنگی و بیماریهای نـاشی از سوء تغذیه، تلفات بسیار هم داده بودند.

چون مدافعان از رسیدن کمک ناامید شدند، با این شرط که کسی متعرض نزدیک به هزار زن و کودک ساکن در قلعه نشود و با ارابـه آنها را منتقل کنند، قلعه را تسلیم کنند و با اجـرای این شـروط این قلعه تسلیـم شد. آخریـن فرمـانده قهرمـان این قلعـه، فندق مصطفی پاشا بود (رجب ۱۱۰۱ هـ.ق/ نیسان ۱۶۹۰م).

باز در این روزها به سبب درخواست شماری از مردم اردل و برخلاف نظر سلیم گیرای خان کـریمه، تـوکولـی امره به پـادشاهـی اردل منصوب شد و چـرکس احمـد پاشـا به فرمـاندهی نیرویـی برای نشاندن وی بـه سلطنت اعزام شد. سـود این اقدام به ظـاهر بی‌معنی و بی‌فایده- به طوری که در سطور آینده خواهیم دید- بعدها ظاهر شد.

حرکت وزیراعظم و سردار اکرم و توفیقهای او

فاضـل مصطفی پاشا در شـوال ۱۱۰۱ هـ.ق (۵شنبه ۱۳ تمـوز ۱۶۹۰م) سنجاق شریف (درفش شاهـی) را گرفت و به جبهه اتریش عزیمـت کرد. در نخستین روز محاربه

← کنیزکان حرم همایونی، زنی را به سرپرستی آنان تعیین کرد و به تلقین برخی از نزدیکانش از وزیراعظم خواست تا از محل خزانه برای او مقرری تعیین شـود. اما وزیراعظم فاضل مصطفی پاشا این دستور را که تـاکنون سابقه نداشت اجرا نکرد؛ امـا بر اثر اصرار سلطـان سلیمان که به تحریـک دارالسعاده آغاسی صورت مـی‌گرفت، ناگـزیراز تعیین مقرری شد. فاضل مصطفی پاشا این مسئله را مستمسـک قرار داد و در نخستین فرصت قیزلار آغاسی و عرب‌زاده عبدالوهاب افنـدی معلم شاه را که مانع اقدامات و فعـالیتهای او بودند، از اطراف شاه دور کرد (زبدةالـوقایع، برگ ۱۸۸ب).

نخستین موفقیت را بـا شکست دادن شکندرف فرمانده اتریشـی مستقر در «دراغان» به دست آورد و شهر کوی و به دنبال آن پلانقاهای موساپاشا را گشود و به سوی نیش حرکت کرد و طی نامـه‌ای از فرمانده قلعه خواسـت تا نیش را تسلیم کند؛ اما ایـن درخواست از جانب فرمانده قلعه نیش پذیرفته نشد. او پس از دریافت پاسخ رد، قلعه را محاصره کرد.

در این ایام سلیم گیرای- خـان کریمه- به سبب ابتلا به بیماری بـاد سرخ ناراحت و بیمار بود. درنتیجـه پسر بزرگش قـالغای دولت گیرای همـراه با نیروی قابـل توجهی از تاتارها به اردوگاه آمد. در این بین هنگامی که اردوی اتریشی مستقر در کنارهٔ نهر مورودە، به سوی نیروهای عثمانی که نیش را در محاصره داشتند در حال پیشروی بود، با شنیدن خبر آمدن نیـروهای کریمه که قصـد حمله داشتند، آلاجه حصار (کـروشه واج) را تخلیه کردنـد و به سـوی سمندره و بلگـراد عقب نشستنـد؛ که بـرای تعقیب آنـان نیرویـی به فرمانـدهی کمانکش احمدپاشـا، فرستاده شد. با گـریختن نیروهای اتریشی بـه حوالی سمندره، بلگراد و سیرم، احمدپـاشا پلانقاهای پاساروفچه، گـوورچنیلیک (کولومباچ) و چند پلانقای دیگر را تصرف کرد.

در این هنگام بـرای کشاندن بخش اعظم نیـروهای خصم به حوالـی اردل، چرکس احمدپاشـا به منطقه اردل رفت، درنتیجـه هیستر [8] فرمانـده اتریشی برای مقـابله با نیروهای چرکس احمـدپاشا و توکه‌لی بخشی از قوای خود را از جبهـه وزیراعظم گرفت و برای دفاع اردل فرستاد. فرمانده مزبور در نزدیکی طمشوار از توکه‌لی شکست خورد [9] و

---

۸. این نام در تاریخ سلاحدار (حیزو) ثبت شده است (ج ۲، ص ۴۸۸ و ۵۱۹).

۹. به پانزده هزار نیـروی عثمانی اعزامی به سرکردگی چـرکس احمدپاشا والی سلستره، توکولـی امره با بیست هزار آقن‌جی و نیـز خان‌زاده کریم پیوستنـد. پس از ورود به افلاق، ویووده افلاق نیـز با نیروی سه هزارنفـره خود از آنان استقبال کرد و به اتفاق وارد اردل شدند. آنگاه با بخشی از قوای خـود از کوهستان سرازیر شدند و به نیروی دشمن که بغاز روکال را بسته بـودند، ضربه وارد کردند. آنگاه پس از طرد خصم کـه ورودی بغاز به صحرای اردل و انتهای تنگه را سد کرده بود به ova درآمدند. فرمانده قوای دشمن هیستر معروف بـود و توکه‌لی نیز که از سوی اتریشیها حکمران اردل شده بود، او را همراهی می‌کرد. نیروهای عثمانی با یک حمله آنی و شدید بی‌آن‌که مجال استفاده از توپخانه به دشمن بدهند، با شمشیر به میدان آمدنـد و در کوتاه زمان خصم را شکست دادند. در این نبرد توکه‌لی، دوژنرال و اصیل‌زادگـان اردل (ینی‌بان، بویـار و نمیش) بسیار کشته شـدند و سرفرمـانده هیستر با هشـت ژنرال به اسارت درآمدند. سردار احمد پاشا در اثنای جنگ بیمار شد. اما بی‌تـوجه به بیماری با دشمن به رویارویی پرداخت تا به شهادت رسید. هنگامی که یکی از مرزبانان به نام دلـی ابراهیم قصد بریدن سرفرمانده هیستر را داشت، او خود را

به اسارت درآمد و ترانی [۱۰] مدافع نیش و بادن مارگرافی چون دریافتند که سقوط نیش اجتناب‌ناپذیر است، قلعه را پس از ۲۳روز محاصره تسلیم کردند (۵ ذی‌الحجه ۱۱۰۱ هـ.ق/ ۹ایلول ۱۶۹۰م).

حرکت به سوی بلگراد

پس از آن که قلعه نیش تصرّف شد و نیرو و وسایل جنگی در آن مستقر گردید، وزیراعظم ارکان لشکر و فرماندهان کانون را دعوت کرد و در جمع آنان اظهار داشت که «مقصد من به خواست خدا فتح بلگراد است، نظرتان در این باره چیست؟» فرماندهان کانون اظهار داشتند که بر اثر تضعیف روحیه سربازان در محاصره نیش، از تحرکشان کاسته شده است. انجام این کار به افراد و مهمات نیاز دارد و باید پس از تسلط بر جاده‌های طونه، عازم بلگراد شد، چه در غیر این صورت اگر محاصره قلعه به درازا بکشد و قلعه گشوده نشود، وضع ناگواری پیش خواهد آمد. آنها سرانجام توصیه کردند که امسال به همین موفقیت‌ها بسنده شود و سال بعد با نیروهای تازه‌نفس به سوی بلگراد عزیمت کنند.

اما وزیراعظم در پاسخ گفت: «با عنایت خداوند فرصت و نصرت در دست ما است. من قصد حرکت دارم، هرکس خواست همراه من بیاید. جبری در کار نیست و به این ترتیب با برخوردی قاطع نظیر عملکرد یاووز سلطان سلیم در جنگ چالدران، به کسی اجازه مخالفت نداد.

درنتیجه حاضران در جلسه در پاسخ گفتند: «اختیار با شما است؛ در امتثال امرتان

معرفی کرد و به این ترتیب از مرگ رهایی یافت. با کشته شدن سردار احمد پاشا، فندق مصطفی پاشا آخرین محافظ قانیژه به فرماندهی منصوب شد. پس از این حوادث ضمن بررسی اوضاع باتوجه به این که بسیاری از دژهای اردل در اختیار اتریشی‌ها بود و نیز در همین بین خبر حرکت نیروهای اتریشی به فرماندهی کنت کارانا شنیده شد، توکه‌لی‌امره نیز در اردل نماند و نیروهای عثمانی بازگشتند (ذی‌القعده ۱۱۰۱هـ.ق/ ایلول ۱۶۹۰م). پس از تصرف بلگراد هیستر و هجده فرمانده به توکه‌لی هدیه داده شد و ینی پلانقا هم به عنوان اقامتگاه در اختیارش قرار گرفت. ژنرال اسیر اتریشی تا سال ۱۶۹۲م در اسارت توکه‌لی ماند و در آن سال با خانواده توکه‌لی که به دست امپراتور اسیر شده بودند، معاوضه شد. (تاریخ سلاحدار، ج۲، ص۵۱۸)-

۱۰- این نام در تاریخ سلاحدار فترانی آمده است. (ج۲، ص۵۱۸)

حرکت می‌کنیم. و از سر جـان می‌کوشیم.» به این ترتیب تصمیم به حـرکت گرفته شد و فاتحه خوانـده شد. فاضل مصطفی پاشا باتـوجه به موفقیت نیروهای عثمانـی و توکه‌لی امره در اردل و آگاه شدن از اسارت سرفرمانده دشمن و نیز با آگاهی از وجود اختلاف بین فرانسه و امپراتور اتـریش که به جنگ بین آندو منجر می‌شد، قصـد داشت از این فرصت مهم و مغتنم بهره‌مند شود.

تصرف سمندره

باتوجه به این‌که در حرکت بـه مقصد بلگراد صلاح نبود که سمندره در اختیار خصم بماند، از این روی طبق تصمیم، می‌بایست نخست سمندره از چنگ خصم بیرون می‌آمد. باتوجـه به این که ارسال نیروی کمکـی از راه طونه به سمندره مقدور نشـد، نخست یک فرمانده دسته عثمانی با افرادش از منفذی در نزدیکـی سوکوله‌سی به قلعه نفوذ کردند و سپس دیگر افراد قلعه بیرونی را در اشغال خـود درآوردند و در پی آن با نبرد قلعه داخلی هم به تصرف درآمـد و هفتصد نفر اسیر گرفته شـد. (۲۴ ذی‌الحجه ۱۱۰۱ هـ.ق/ ۲۸ ایلول ۱۶۹۰م). عثمانی‌ها آنجا را نیز مستحکم کردند و پس از استقرار نیرو در آن حصار جیق را که بین سمندره و بلگـراد بود گرفتند و دوم اکیم به سوی بلگراد حـرکت کردند. خصم با دیدن نیروهای عثمانی واروش* را به آتش کشید، به قلعه داخلی عقب نشستند و دفاع آغاز کردند.

تصرف بلگراد

وزیراعظم به محض رسیـدن به نزدیک بلگراد، قلعه را محاصره کـرد و به کوبیدن آن پرداخت. هشتمین روز محاصره (۵محرم ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۹ کاسم ۱۶۹۰م) بر اثر برخورد خمپاره به انبار باروت بلگراد که در سمت نهر سـاوا قرار داشت، چهار هزارتن از نیروهای خصم کشته شـد. همزمان با این انفجار، وزیـراعظم با مشاهده گشوده شـدن شکافهای نفوذی به قلعـه فریاد زد: «به پیش امـت محمد(ص)!» و حمله شدیدی را آغـاز کرد. این

---

*. واروش به شهری گفته می‌شود که بین خندق و شارانپول (سد چوبین) قرار دارد و یا به شهری که قلعه دفاعی ندارد و اطرافش را خندق احاطه کرده است. در اصطلاح متداول به شهر و محله‌های خارج قلعه «واروش» می‌گویند.

حمله به جناحهای دیگر هم سرایت کرد و در اندک زمانی بلگراد تسلیم شد. خصم از این پیروزی چنان شگفت‌زده و سرگشته شد کـه تمام افرادش در داخل دوازده کشتی که در ساحل طونه مستقر بود و قصد گریز به آن سوی رودخانه را داشتند، فرصت فرار نیافتند و به اسارت عثمانیها درآمدند.

بنا به روایتی در قلعه شش هزار مدافع مستقر بود. با تصرف بلگراد سیصد عراده توپ بزرگ و کوچک به دست عثمانی‌ها افتاد. هنگام پیش‌رَوی به قلعه آرناووت مصطفی پاشا بیگلربیگی روم ایلی بر اثر اصابت گلوله به پیشانی‌اش شهید شد. جسدش را مقابل چادر وزیراعظم آوردند و خود او به عنوان امام بر جنازه او نماز گزارد و به دستور فاضل مصطفی پاشا، او را با همان لباسهای خونین به خاک سپردند.

دیگر اقدامات

به هنگام محاصره بلگراد نیروهای تاتـار که برای عملیات «آقن» اعزام شده بودند، از صحرای سیرم گذشتند و تـا حوالی وارادین نفوذ کردند و بیش از دوهـزارتن از نیروهای خصم را کشتند. پس از تصرف قلعه نیز قالغای دولت گیرای با همه قوای تاتار از رود ساوا گذشت و منـاطقی تا نزدیـک اسک را کوبید و تعـدادی کشتی را نیز در این رودخـانه به غنیمت گرفت.

پس از تصرف بلگراد، سلیم گیرای که بهبود یافته بود، نخست وارد ادرنه شد و سپس به اردو پیوست. در این ایام قلعه بوگوردلن (ساباچ) واقع در ساحل نهر ساوا نیز به تصرف درآمد. بعداً نیز توپال حسین پاشا بیگلربیگـی بسنه، با افراد خود و نیروهای ایالتی قلعه اسک را در محاصـره گرفت. اما بـا پرشدن خندق‌ها بـر اثر باران، افراد پیـاده نتوانستند پیشروی کنند درنتیجه قلعه گشوده نشد.

در اثنای ایـن جنگ قلعه ویدین و نیـز قلعهٔ فتح‌الاسـلام و خرسووا که پیـش از آن به تصرف دشمن درآمده بود، به تصرف عثمانیهـا درآمد و همچنین سانشی آداسی واقع در بین آن دوقلعه کـه دژ متروکی بود و تـوسط خصم تحکیم شـده بود، به دست عثمـانیها افتاد. افزون بر آن سراسر مناطق کناره جنوبی طونه در اختیار عثمانیها قرار گرفت.

شفقتی که در حق اتباع مسیحی اعمال شد

شماری از اتباع مسیحی ساکن خاک عثمانـی که از سوی دشمن به تصرف درآمده

بود، بـا خصم همکـاری داشتند. از این روی اتـریشیها به هنگـام عقب‌نشینـی ده هزار مسیحی مستقر بین نیش و بلگراد را به همراه خود حرکت دادند. پس از تصرف بلگراد به دستور وزیراعظم آذوقه همهٔ اسیرانی را که در دست افراد عثمانی* بودند، تأمین شد. و نیز فرمان بخشودگی افرادی را که به خاک عثمانی بازمی‌گشتند صادر کرد و مانع از آزار و اذیت آنان گـردید و باز از سوی حکـومت برای افرادی که بـازمی‌گشتند و فاقد بذر یا چارپای خیش بودند. بذر و چارپای موردنیاز تأمین شد و به این ترتیب از ویرانی روستاها پیشگیری نمود.

انتقال پادشاه به استانبول

فاضل مصطفی پـس از تصرف نیش مژده تصرف هشت روزه بلگـراد را به اطلاع شاه که در ادرنه بود، رسانید. باتوجه به ایـن‌که اقامت شاه در ادرنه برای مردم آن شهر از نظر هزینه تحمیل و ستم به شمار می‌رفت، از این‌روی در مورد انتقال شاه به استانبول با ارکان اردو ملاقات و مذاکره کـرد و این تصمیمات به صورت توصیه به ترک علـی پاشا قائم‌مقام صدارت ابلاغ شد.

سلیمان دوم نخست با این تصمیم که به اطلاعش رسید موافقت کرد؛ اما پس از رفتن به اندرون، زنان و «قراخادم»های حرم تلقین کردند که: ـ «برادرت سلطان محمد را هم به این‌سان به استانبول بـردند و معزولش کردند. آنان قصد دارند با تـو نیز چنین کنند». با این گفته شاه را هراسناک کردند به طـوری که فردای آن روز سلطان به قائم‌مقام صدارت گفت:

ـ «من دیگر به استانبول نمی‌روم، وزیراعظم یکـراست به این جا بیاید. اینجا هم پایتخت ما است. همینجا ییلاق و قشلاق می‌کنیم».

قائم‌مقام صـدارت، ارکان دولت و علما را دعوت کـرد و در این باره با آنـان ملاقات و مذاکره کرد.

آنها گفتند: «آنچه که بـه شاه تلقین کرده‌اند، منافقانه و مفسـده‌انگیز است، همه از

* . هر سرباز که اسیر مـی‌گرفت، آن اسیر در حکم غنیمت جنگی و جزو اموال او به شمار مـی‌رفت که یا در مزارع برای کشت و کار از آنان بیگاری می‌گرفت و یا در ازای گرفتن پول آزادش می‌کرد. مترجم.

سلطان خرسندند، هرگز قصد سویی دربارهٔ او نیست، به سبب زیان‌بخش بودن اقامت ایشان در ادرنه، عزیمتشان را مناسب دیده‌ایم. مراتب را ضمن عرض سلام به استحضارشان برسانید.» با این پیغام علی پاشا را نزد شاه فرستادند. قائم‌مقام پس از عرض مراتب افزود: «تنها غلامتان صدراعظم نیست که خواستار عزیمتتان به استانبول است، این تصمیم با رأی همهٔ وکلا گرفته شده است؛ چرا دچار سوءظن و تردید هستید؟ رعایا بر اثر تأمین هزینه سورسات و مخارج تشریفات سلطنتی دچار فقر و فاقه و فاقد امکانات مالی شده‌اند. این نقل مکان برای رعایت حال آنان ضروری است، فردای قیامت هم شما و هم ما مسؤول خواهیم بود. اجداد معظمتان به هنگام جنگ ایران و مجارستان برای آن که تحمیلی به رعایا نشود، در استانبول قشلاق می‌کردند.» با این سخنان موافقت شاه را جلب کرد و شاه در چهاردهم صفر ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۱۷ کاسم ۱۶۹۰ از ادرنه به استانبول رفت.

بازگشت وزیراعظم

به دستور فاضل مصطفی پاشا قلعه بلگراد مرمت و نیرو و نیز مهمات و آذوقه کافی در آن مستقر شد. وزیراعظم پس از اعزام سلیم گیرای به استانبول، خود نیز در ۱۵ کاسم از بلگراد حرکت کرد و چهل روز بعد به دشت داوود پاشا رسید و چون بیمار بودپادشاه‌در آنجا به استقبال او رفت و وی را به حضور پذیرفت [۱۱] سلیمان دوم وزیراعظم را در کنار نشاند و به او گفت:

- «خوش آمدی، خسته نباشی، خدا موفقت گرداند. همواره روسفید باشی و شمشیرت بـرّان بادا! نانم حلالت باد، به دلخواهم انجام وظیفه کردی برای اجدادت نیز یک چنین غزوه‌ای میسور نشده بود.»

آنگاه به سوی قصر اسب راند و در برابر ارکان دولت که صف کشیده بودند، پوستین سموری را که بر دوش داشت، بدر آورد و برتن وزیراعظم پوشاند و خنجر خویش را از کمر

---

۱۱. هنگامی که شاهان عثمانی خود در جنگ شرکت نمی‌کردند، پس از تعیین وزیراعظم به سمت سردار اکرم برای تسلیم سنجاق شریف (درفش شاهی) به وزیراعظم و نیز سان دیدن از افراد کانون به دشت داوودپاشا می‌رفتند و به گاه بازگشت وزیراعظم از جنگ باز برای استقبال از درفش و سان دیدن از افراد به همان محل می‌رفتند.

گشوده و به میان او بست و یک قطعه پر مـرصعی را که بر تاج داشت درآورد و بر کلاه وی نصب کرد و دست بر آسمـان بلند کرد و گریان خطاب به وزیراعظـم او را چنین دعا کرد: «من قـادر به جبران خدمتـت نیستم خداوند در هـردو جهان روسفیدت گردانـد» آنگاه دوخلعت دیگر روی هـم بر او پوشاند و به قصـر بازگشت. در پی او وزیراعظم بـا مراسم و تشریفات وارد استانبول شـد و طبق آیین به سوی قصر رفت و درفش شـاهی را به دست خویش تسلیم سلطان کرد.

عملیات اردل

وزیراعظم بـه هنگام بازگشت از بلگراد به استـانبول، سلاخور سلیمان پاشـا را مأمور تصرف اردل کرد. او براساس دستور وظیفه داشت تا توکه‌لی امره را در مقام سلطان اردل در آنجا به تخت بنشاند. قالقای سلطان، نیروهـای تاتار و دیگر افراد جانباز را همراه آنان روانه ساخته بود. همچنین سلیمان پاشا مأموریت داشت که در قلعه‌های طمشوار، گوله، یانووا و وارات که از سوی ترکها حفاظت می‌شد، سرباز و آذوقه مستقر سازد.

سلیمان پاشا پس از پیاده شدن در ساحل پانچودوا دوروزه خود را به طمشوار رسانید و ضمن مذاکره با بویوک جعفرپاشا بیگلـربیگی طمشوار، تصمیم گرفته شد که از حوالی وارات به اردل عزیمت شود. سلیمان پاشا بر سر راه قلعه لیپوه را از چنگ دشمن بدرآورد و وارد اردل شد، اما باتوجه به این‌که همه دژهای موجود در اردل در دست اتریشیها بود، و آپافي‌دوم همهٔ هواخـواهان توکه‌لی امره را در آنجا از بین بـرده بود، از این روی عملیات اردل نتیجه موفقیت‌آمیز به همراه نیاورد. در این بیـن با درگذشت سلاخور سلیمان پاشا، بویوک جعفرپاشا بیگلربیگی طمشوار به سمت سـرفرمانده قوای اعزامی به اردل برگزیده شد، اما بـه سبب فرارسیدن فصل زمستان جعفـرپاشا نتوانست حمله‌ای علیـه وترانی و کارانا فرماندهـان اتریشی که در آن ناحیه بودند، صورت بدهد و تنهـا به کوبیدن حوالی کولوسـوار سبین و نورده بسنده کرد و بـه قرارگاه بازگشت (ربیـع‌الآخر ۱۱۰۲هـ.ق/ اوجاق ۱۶۹۱م).

رفتن شاه به ادرنه و حرکت وزیراعظم به نبرد

فاضل مصطفی پاشـا نظم و ترتیبی به کانون ینی‌چـری داد و نواقص اردو را برطرف

کرد. وزیراعظم ضمن ملاقات و مذاکره با ارکان دولت و علما، پیشنهاد کرد تا برای جنگی که آغاز خواهد شد، فرماندهی انتخاب شود و خود او برای یاری به هرسه جبهه در مرکز بماند. اما اکثریت ضمن مطرح کردن فعالیت پی‌گیر و آمادگی امپراتور، نظر دادند که دفع دشمن با این اوصاف از عهده یک سردار برنمی‌آید و ضرورت شرکت شخص شاه و یا وزیراعظم را در جنگ یادآور شدند. در این روزها شاه بیمار بود. وزیراعظم شرکت در جنگ را پذیرفت و در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۱۰۲ هـ.ق/ ۱۳ مابیس ۱۶۹۱ م به دربار رفت و بنا به آیین، سنجاق شریف را از دست سلطان گرفت و به دشت داوودپاشا آمد. ارکان دولت خبر یافتند که طرفداران محمد چهارم مستقر در استانبول و افراد کنار گذاشته شده ینی‌چری و دیگر مخالفان بر آنند که با استفاده دور بودن وزیراعظم از استانبول، محمد چهارم را به سلطنت بردارند از این روی با آن که شاه به سختی از بیماری استسقا رنج می‌برد، تصمیم گرفتند او را به ادرنه منتقل کنند تا در صورت درگذشت شاه، در آنجا نسبت به جلوس جانشین تصمیم بگیرند. وزیراعظم اعتراض کرد که: «ما پادشاه را به شرطی که دیگر استانبول را ترک نگوید به اینجا آوردیم.» اما ارکان دولت ضمن پیش کشیدن خطر قریب‌الوقوع اغتشاش و این که باید تدابیر جدی در این باره گرفته شود، نسبت به عزیمت شاه پای فشردند.

از این روی وزیراعظم مراتب را به عرض شاه رسانید و در رفتنش به ادرنه اصرار ورزید. پادشاه درحالی که پاهای آماس کرده‌اش را نشان می‌داد، در پاسخ گفت: «ببین پاشا، حالم را تماشا کن. با این حال چگونه می‌توانم بروم، وکلا حال مرا نمی‌دانند، دیروز گفتند بیا؛ امروز می‌گویند برو. اگر قرار بر رفتن بود، دیگر چرا آمدیم؟». وزیراعظم ضمن تشریح شرایط حساس و ویژه، موافقت شاه را گرفت. ابتدا برادرش محمد چهارم و شاهزاده احمد برادر کوچک و مصطفی و احمد پسران محمد را به ادرنه فرستاد و پادشاه را هم که به داوودپاشا آورده بودند، در پی آنان روانه ادرنه کرد.

پیش از حرکت وزیراعظم ابراهیم افندی قاضی عسکر معزول روم ایلی و پیشنماز شاه مخلوع محمد چهارم به همراه شماری از هواخواهانش چنین مطرح کردند: «اگر شاه بمیرد، وزیراعظم چون با محمد چهارم رابطهٔ خوبی ندارد، شاهزاده احمد را به سلطنت برخواهد گزید، او هم نظیر سلیمان است. بر آن شدند که پیش از درگذشت شاه شبانه به همراه علما به داوود پاشا بروند و محمد چهارم را به سلطنت بردارند. برای اجرای این

تصمیم مدرس ترک حسن افندی را با این پیغام نزد «سلاح‌دار» فرستادند که: «امشب علما گرد آمدند و صبح زود به اینجا (داوودپاشا) خواهند آمد. سلطان محمد را برای سلطنت آماده کن.» سلاح‌دار به ظاهر با این پیغام روی موافق نشان داد، اما موضوع را به اطلاع صدراعظم رسانید. همان شب بی‌درنگ سردسته‌های این جمع را دستگیر و در قبرس زندانی کردند.

سلطنت احمد دوم

چون دارالسعاده آغاسی وزیراعظم را از شدت یافتن بیماری شاه در داوودپاشا آگاه ساخت، وزیراعظم حکیم یحیی افندی، قاضی عسکر روم ایلی را به عیادت شاه فرستاد. یحیی افندی پس از معاینه به وزیراعظم اطلاع داد که امیدی به نجات شاه نیست. از این روی درباره انتخاب پادشاه آینده به مشورت نشستند. در این ایام دو برادر سلطان سلیمان دوم، یعنی محمد چهارم پادشاه پیشین و برادر دیگرش شاهزاده احمد و نیز مصطفی و احمد پسران محمد چهارم زنده بودند. کوپرولی‌زاده [وزیراعظم] به سلطان محمد چهارم که بی‌مهری بسیار از او دیده بود و در عین حال او را از قائم‌مقامی استانبول عزل کرده بود، نظر مساعد نداشت و بالطبع به پسران او هم بویژه مصطفی که گویا آدم خشنی بود و بی‌تردید در صورت حکمرانی انتقام خلع پدرش را از او می‌گرفت، نمی‌توانست نظر خوبی داشته باشد. از طرف دیگر ارکان حکومت و اردو هم با محمد چهارم که بلای جنگ را نازل کرده بود و به جای اداره مملکت وقت خود را صرف شکار می‌کرد، مخالف بودند. همگی به اتفاق نظر تصمیم به سلطنت احمد برادر کوچک پادشاه گرفتند. وزیراعظم که پس از دیدار از شاه در قصر داودپاشا او را سخت ناتوان دید و دست امید از بهبودش شسته بود، خطاب به دارالسعاده آغاسی و سلاحدار (فرمانده گارد سلطنتی) گفت: «ناتوانی [ناشی از بیماری] حکمران را دیدم، اگر من در راه بودم و وضعی پیش آمد، زنهار که محتاطانه عمل کنید و جز برادر کوچکش سلطان احمد، جلوس کسی دیگر را اعلام نکنید. زیرا جملهٔ علما و افراد کانون او را برگزیده‌اند» و به این ترتیب در صورت مرگ شاه، جانشینش را مشخص کرده بود.

سلیمان دوم سخت رنجور و بی‌تاب به ادرنه رسید. وزیراعظم به هنگام عزیمت از ادرنه به جبهه، یکی از فرماندهان ینی‌چری وزیر دوم قاضی علی پاشا را به سمت

قائم‌مقام «رکاب همایونی» تعیین و منصوب کرد.

وزیراعظم و سردار اکرم در ۱۸ رمضان ۱۱۰۲هـ.ق/ ۱۵ حزیران ۱۶۹۱م ادرنه را ترک گفت. او یک روز پیش از عزیمت به هنگام خروج از نزد شاه یک بار دیگر به قیزلار آغاسی و سلاحدار یادآور شد که در صورت پیش‌آمدی برای شاه، شاهزاده احمد را به سلطنت بردارند. هشت روز پس از این‌که وزیراعظم ادرنه را ترک کرده بود، سلیمان دوم که از دوسال پیش، دست و پاهایش آماس کرده بود و بهبود نمی‌یافت، پس از نزدیک به چهارسال سلطنت (سه سال و هشت ماه و بیست و چهارروز) در پنجاه‌ویک سالگی درگذشت و برادر پنجاه ساله‌اش احمد دوم پادشاه شد. (۲۰ رمضان ۱۱۰۲هـ.ق/ ۲۳ حزیران ۱۶۹۱) [۱۲]. به سبب تهی بودن خزانه، پاداش جلوس به افراد قاپوقولی پرداخت نشد.

نبرد سالانکامین (سلانکامن)

عزیمت به بلگراد

سردار اکرم چون به صوفیه رسید، خبر درگذشت سلیمان دوم و جلوس احمد دوم را شنید و فرمان ابقایش را بر مقام صدراعظمی و مهر همایونی ارسالی از سوی پادشاه جدید و نیز پوستین سمور را دریافت کرد. به محض رسیدن به بلگراد، برای عبور به ساحل زمون [۱۳] پلی بر رودخانه طمشوار زده شدو بخشی از قوا وارد خاک مجارستان شد. توکه‌لی امره، که در موسم زمستان با هشت هزار نیرو برای محافظت طمشوار تعیین شده بود، با سیصدنفر به اردو آمد. هایسلر ژنرال اسیر اتریشی را هم با خود آورده بود که باز در اختیار خود او قرار گرفت.

شتاب وزیراعظم

با آن که بخشی از نیروهای وزیراعظم فاضل مصطفی پاشا به ساحل زمون گذشتند،

---

۱۲. جسد سلیمان دوم را با شتاب از ادرنه به استانبول فرستادند و در آرامگاه سلطان سلیمان یکم واقع در «سلیمانیه» به خاک سپردند.

۱۳. این نام با تلفظ صربی‌آن در کتب تاریخی عثمانی «زمون» ثبت شده است که تلفظ مجار آن زیمنوی است. بعدها تلفظ زملین پذیرفته شد.

اما بر اثر طغیان رودخانه‌های طونـه و ساوا، خود وزیراعظم و قسمتی دیگر از افرادش در این سوی مانده بودند. در این بین وزیراعظم از اطلاعات کسب شده از یک اسیر، دریافت که دشمـن مستقر در وارادین قصـد دارد به پل حمله‌ور شـود. از این روی بر آن شـد که بی‌توجه به طغیان رودخانه به ساحل زمون پیاده شود.

ارکان اردو گفتنـد: «هنوز همـهٔ نیروهای ایـالتی و قـوای تاتار نـرسیده اسـت»؛ اما وزیراعظم بی‌توجه به گفته آنان به آب زد و خود را بـه ساحل روبه‌رو رساند. فرمانده بادن مارگراوی پرنس لـودیک (لوئی)، فرمانده نیروهای مستقـر در وارادین، جمعاً یکصدهزار نیرو در اختیـار داشت که شامـل پنجاه هزار نیروی سـواره‌نظام و پنجاه هزار پیـاده نظام می‌شـد. این نیروها در منطقـهٔ بین وارادین و زملیـن (زمون) اردو زده بودند. نیـروهای اتریشی که تا فاصله یک مسافت سه ساعته به نزدیکی اردوی عثمانی آمده بودند، قادر به حمله نشـدند و عقب نشستنـد. تا لحظهٔ این عقـب‌نشینی نقشه وزیـراعظم این بـود که منتظر رسیدن قوای خان کریمه باشد؛ اما عقـب‌نشینی ناگهانی خصم این نقشه را تغییر داد که در این تغییر نقشه مصطفی افندی جانشین صـدارت مؤثر بود. او با گفتن این که «شکار تیر خورده را از دست ندهیم» سردار را برای حملـه به دشمن تحریک کرد. فاضل مصطفی پاشا ارکان اردو را گرد آورد و با آنان بـه مشورت نشست و علی‌رغم این که منتظر رسیدن نیروهای خان کریمه بودند، تصمیم به پیش‌روی گرفتند و خصم را دنبال کردند.

خصم در حال عقب‌نشینی به وارادین بود، عثمانیها با این اندیشه که اگر پیشدستی کنند و تنگه قـارلوفچه را که بر سر راه دشمـن بود به تصرف درآورند، خصم نـاگزیر از راه صحرا حرکت خواهد کـرد و درنتیجه فرصتی خواهد بود که قوای خان کـریمه برسد، لذا بی‌آن‌که با خصم بـرخورد کنند، از او پیش افتادند و در محلی بین پـلانقای سلاکامین و وارادین مـوضع گرفتند. دشمـن که آگاه شـده بود، قوای خـان کریمه همراه نیـروهای عثمانی نیست و می‌دید که راه وارادین هم بستـه شده است، برای آن‌که بین دو نیرو گیر نیفتد، دست به حمله زد. به این ترتیب در روز ۲۵ ذی‌القعده ۱۱۰۲ هـ.ق/ دوشنبه [۱۴] ۲۰ آگوست ۱۶۹۱م نبرد معروف به‌سلانکامن درگرفت.

---

۱۴. در تاریخ سلاحدار تاریخ نیز یکشنبه ۲۵ ذی‌القعده قید شده است و در تاریخ رشید یک روز دیرتر درج شده است. باتوجه به این که ۲۵ ذی‌القعده مصادف با روز دوشنبه است از این روی تاریخ یادشده را آورده‌ام.

شهادت سردار

بـر اثر حملـه دشمن، وزیـراعظـم در مقابـل سنگـرها سپـاه را آرایش جنگـی داد. عصرهنگام، نبرد آغاز شـد. پرنس لودیک پیاده‌نظام را به سوی سنگـرهای عثمانی روانه کرد و خود با سواره‌نظام به رویارویی با سواره نظام عثمانی برخاست.

حمله دشمن که به سنگـرهای عثمانی صورت گرفته بود، بـا همت بسیار دفع شد و طی آن یـک فرمانده ینـی‌چری و شمار بسیـاری از فرمانـدهان دسته و «اوداباشـی» به شهادت رسیدند. اما فـرمانده دشمن که از این عقب‌نشینی متزلـزل نشده بود، نیروهای تازه‌نفسـی روانه سنگر عثمانـی‌ها کرد. در جنگ بیـن سواره نظام دشمن و سـواره نظام عثمانیهـا، نیروهای تـرکمن و کرد تحـت فرماندهـی کمانکش احمـدپاشا بیگلـربیگی آناطولی که فـرماندهی جناح راست را عهده‌دار بود، بر اثر تیـراندازی سواره نظام خصم عقب نشستند و چـون سواره نظام قاپـوقولی نیز از آنـان حمایت نکرد و گـریخت، جناح راست از هم پاشیـد. درنتیجه یک جناح از لشکر وزیراعظم که در قلـب سپاه مستقر بود گشوده شد و دشمن از آن راه وارد قلب لشکر گردید.

وزیراعظـم با مشـاهده این خطـر با شمشیـر آخته درحالـی که افـرادش را تشجیع می‌کرد، به دشمن که از جناح راست نفوذ کـرده بود، حمله‌ور شد و سربازان با دیدن این احوال بر شـدت حمله خود افزودند. در این بیـن وزیر چلبی اسماعیل پاشـا بیگلربیگی قرامان با دیدن متلاشی شدن جناح راست به فـرماندهی کمانکش احمدپاشا، بی‌درنگ به آن سوی حمله برد و سواره نظام و پیاده نظام خصم را شکست داد و درست در لحظات پیروزی، سردار اکرم بر اثـر اصابت گلولهٔ دشمن به پیشانی‌اش بـر زمین افتاد. اطرافیان وزیراعظم بـا مشاهده این حـال فریاد زدند: «سردار افتـاد». با شنیدن این خبـر عمرآغا فرمانده سپاهـی که می‌بایست مقاومت می‌کرد، عقب‌نشینـی کرد و درنتیجه نبردی که داشت با پیروزی عثمانیها پایان می‌گرفت، به شکست انجامید و دشمن که از جناح راست نفوذ کرده بود اردوگاه را اشغال کرد. وزیر قوجاخلیل پاشا و کوچک جعفرپاشا با استفاده از خستگی دشمن کـه دیگر توان جنگیدن نداشـت، سنجاق شریف را بـرداشتند و بر آن شدند تـا افراد را به سلامت از میدان خـارج کنند. از این روی از خزانه و همهٔ تـوپخانه و مهمات دست بـرداشتند و به بلگراد بازگشتند. در ایـن بین مصطفی کاپیتان فـرمانده دریایی طونه، در رود طونه هشتصد قایق حامل مهمات و آذوقه دشمن را به‌غنیمت گرفت.

اوضاع پس از نبرد سلانکامن

وزیر خلیل پاشا با اتفاق نظر به فرماندهی اردوی بازگشته از بلگراد تعیین شد. فرمانده سپاهیها که سبب شکست نیروهای عثمانی شده بود، در بلگراد اعدام شد. نیروهای نامنظم سعادت گیرای، خان کریمه، زمانی رسید که دیگر سودی نداشت [۱۵]، اگر سلیم گیرای استعفا نمی‌کرد و در مقام خود می‌ماند و در موقع معین به میدان نبرد می‌رسید، چنین فلاکتی روی نمی‌داد. احمد دوم طی یک دستخط بسیار تند و عتاب‌آمیز به او تذکر داد که از این پس وظایف خود را درست انجام بدهد. [۱۶]

جسد فاضل مصطفی پاشا را نیافتند و خصم ناتوان نتوانست نیروهای عثمانی را دنبال کند. پس از بازگشت به بلگراد خبر شکست را به مرکز اعلام داشتند و خواهان دستورات مقتضی شدند. در همین بین شماری از نیروهای تاتار و داوطلب برای کسب خبر از موقعیت خصم، به حوالی وارادین فرستاده شد.

پس از این موفقیت بخشی از نیروهای اتریشی از وارادین به سگدین و از آنجا به «چناد» واقع در تنگه طمشوار اعزام شدند و پس از سه روز کوبیدن آن حوالی لیپوه را اشغال کردند. در همین روزها به سبب موقعیت دشوار مدافعان قلعه طمشوار هفت هزار کیل آذوقه با ارابه و شتر و استر با سه هزار تاتار و ششصد سواره نظام «سپاهی» و «سلاحدار» به فرماندهی ولی عمر پاشا بیگلربیگی به سیواس ارسال شد.

---

۱۵. پس از استعفای سلیم گیرای، انتصاب کور سعادت گیرای به حکمرانی کریمه که به توصیهٔ سلیم گیرای صورت گرفت، برای قومش نیز شگفتی‌آفرین بود. مردم کریمه شگفت‌زده می‌گفتند: «مگر سلطان قحط بود که تخت سلطنت کریمه را مرد کوری صاحب شده است.» (تاریخ سلاحدار ،ج ۲، ص ۶۱۵).

۱۶. تو که سعادت گیرای خان کریمه‌ای:

آیا در آغاز عهد و میثاق و رأی صواب و قول قرار با تو این چنین بود؟ اسفا بر نام و مقام تو در شرایطی که عسکر اسلام به جان وسر در راه دین می کوشند و وزیراعظم و فرمانده ینی‌چری هم شهید می‌شوند و درحالی که تو در مسافتی هشت ساعته با آنان قرار داری به یاری‌شان نمی‌شتابی؟ اگراراده می کردی این مسافت را با یک رکاب کشیدن بر اسبت طی می کردی. غیرت مسلمانی این چنین است؟ معلوم شد که اهمال و سستی و خیانت ورزیدی. این خیانت در حق من نیست، خیانت در حق خداوند است. خوب، شاید تقدیر این بود و کاری است که شده است. شاید تقدیر جز این نبود. ما این حادثه را خواست خدا می‌دانیم. از این پس وسوسه‌هایی را که در دل داری از خود بران، برو با قوّت بازو یاور و یکدل با خلیل پاشا در خدمت همایونی‌ام باش و غیرت و تعصب مسلمانی را بجای بیاور و در راه اخذ انتقام برای ادای دین کوتاهی مکن» (تاریخ سلاحدار، ج ۲، ص ۶۱۵).

هنگامی که خبر شهادت فاضل مصطفی پاشا و بازگشت اردو به بلگراد به اطلاع شاه که در ادرنه بود، رسید، یحیی افندی قاضی عسکر روم ایلی و دیگر علما توسط شیخ‌الاسلام از شاه خواهش کردند که پست صدارت اعظمی به قائم‌مقام صدارت وزیر دوم، قاضی علی پاشا تفویض شود. از این روی شاه مهر همایونی را به قاضی علی پاشا داد و او را مأمور عزیمت به بلگراد کرد.

چون وزیراعظم به بلگراد نرفت و برای تأمین لوازم و مهمات اردو در مرکز مانده بود، فرماندهی جبهه مجارستان را به قوجا خلیل پاشا دادند (۶ ذی‌الحجه ۱۱۰۲ هـ.ق/ آگوستوس ۱۶۹۱م).

«اوضاع جبهه لهستان از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱م»

گمانیچه نخستین هدف لهستان

نخستین هدف پادشاه لهستان بازپس گرفتن گمانیچه مرکز ایالت پولونیا بود که شانزده سال پیش (۱۶۷۲م) به دست عثمانیها افتاده بود، با آن که برای آزادی آن سخت می‌کوشیدند، اما همواره بر اثر مقاومت و دفاع محافظان قلعه و نیز فرارسیدن نیروهای کریمه که به داخل خاک لهستان نفوذ می‌کردند، موفق به انجام خواستهٔ خود نمی‌شدند.

در سال ۱۰۹۹هـ.ق/ ۱۶۸۷م، با جلوس سلیمان دوم به سلطنت، سلیم گیرای، خان کریمه، که در سمت خود ابقا شده بود، دومین فرزند خود عظمت‌گیرای را به فرماندهی سی‌هزار تاتار مرکب از بوجاقها و نوغایها منصوب کرد و آنها را به سوی لهستان اعزام داشت و با پیوستن تاتارهای لیپکه به این نیرو، افراد با راهنمایی بلدها از منطقه سمت راست گمانیچه وارد خاک لهستان شدند و تا ایلبار (لمبرگ) پیش رفتند و برخی پلانقاها را تصرف و تخریب کردند و غنیمت بسیار گرفتند و بازگشتند (نیسان ۱۶۸۸م/ جمادی‌الآخر ۱۰۹۹هـ.ق).

لهستانیها و جنگ گمانیچه

در شوال ۱۰۹۹/ آگوستوس ۱۶۸۸م سوبیسکی شاه لهستان، با نیروی قابل

ملاحظـه‌ای گمانیچه را از چهار جـانب محاصـره کرد و زیر ضـربات گرفت. در پـی این رخداد، از یک سو بـوزوغلی مصطفی پاشا محافظ اوزی و از دیگرسـوی عظمت گیرای به یاری شتـافتند. پیش از رسیـدن مصطفی پاشا، عظمـت گیرای با حیلـه‌های گونـاگون نخست بخشـی از نیروهای لهستـان را شکست داد و دیگر نیـروی لهستان را نیز کـه با فرماندهـی هاتمان لیتوانی که به یـاری شتافته بود، درهم شکست و نیروهـایی را که به تصرف گمانیچـه آمده بودند، بـه عقب‌نشینی واداشت. در ایـن بین محافظ اوزی کـه به گمانیچه رسیده بود، پس از تسلیم حقوق و آذوقه و مهمات به مدافعان گمانیچه، به محل قبلی خود بازگشت.

تشبث لهستان به آشتی

باتوجه به این که تمام تلاش لهستانیها از آغاز جنگ برای تصرف گمانیچه بی‌حاصل افتاده بود و از دیگرسوی مدام بر اثر حملات نیروهای تاتار خاک لهستان تخریب می‌شد، از این روی مردم لهستان با مشاهده تخریب اراضـی، شاه لهستان را بر آشتی با عثمانیها تحت فشار قـرار دادند. حکومت لهستان برای ارزیـابی نظر دولت عثمانی تـوسط سلیم گیرای خان کریمه به دولت عثمانی پیغـام داد که به همراه امپراتور قصد آشتی دارد. اما باتوجه به این که دولت عثمانی احساس می‌کرد قصد لهستان از این پیشنهاد طفره رفتن و اهمال بیش نیسـت، نامه‌ای به سلیم گیرای فـرستادند که اگر لهستانیهـا در این ادعا صمیمی‌اند باید از آنان تعهد کافی در این باره گرفته شود.

از این روی سلیم گیرای که در کیلی به سر می‌برد، توسط سفیر لهستان که پیشنهاد آشتی آورده بود چنین پیغام فرستاد:

«شما قومی هستید کـه به گفته‌تان نمی‌شود اعتماد کرد؛ هـر کفه که سنگین شد به آن روی مـی‌آورید، اگر که خـواهان آشتی هستید، در درگـاه دولت علیه گشوده اسـت، اگر چنانکه همـه ساله خراجتـان را بگذارید و گروگـان معتبری اعزام بکنید، آشتی را میانجی خواهیم بود.»

اما در همین بین با شنیدن خبر حمله روسها بـه کریمه به آن سوی شتافت و دستور داد تا بازگشتش، سفیـر لهستان تحت نظر باشد. سفیر لهستان کـه در راه بود با شنیدن خبر حمله روسها برای اخذ نتیجه بازگشت، اما بعـداً نیز به توافقی دست نیافتند. (رجب

۱۱۰۰ هـ.ق/ نیسان ۱۶۸۹م) [۱۷]

در سال ۱۶۸۹م/ ذی‌القعده ۱۱۰۰ نیز نیروهای لهستان بـه گمانیچه حمله بردند اما بر اثر پایداری شدید قهرمان پاشا محـافظ قلعه و نیز خبر اعزام کمک به مدافعان قلعه بازگشتند.

جبهه ونیز از سال ۱۶۸۸ تا ۱۶۹۱

آخرین اوضاع موره

پیش از این همانگونه که در بخش مربـوط به عملیات جبهه ونیز دیدیم، به استثنای جزیره بنفشه کنونی، شبه‌جزیره موره از چنگ عثمانیهـا بدر آمده بود که به مراتب توسط دیوریقلی محمدپاشا سـرفرمانده موره به آگاهی دولت مرکـزی رسیده بود. از این روی به جای دیوریقلی آرناووت قوجا خلیل پاشا حاکم معزول شام طرابلس به سرفرماندهی موره منصوب شده بود. وظیفه اصلی قوجا خلیل پـاشا که شماری ینی‌چری در اختیار داشت، حفاظـت از جزیـره اغریبـوز در برابـر خصم بـود (۲۵صفر ۱۰۹۹ هـــ.ق/ اوایل اوجـاق ۱۶۸۸م). قرارگاه و سرفرماندهی موره پـس از آن که عثمانیها آتنه را از دست دادند، تب

---

۱۷. تاریخ سلاحدار، ج ۲ ص ۴۲۷، ۴۳۲. خان کریمه با شنیدن خبـر حمله روسها از کیلی حرکت کرد و پس از طی شش شبانه‌روز به دهنه اور رسید و به رویارویی با نیروهای روس مرکب از قریب به دویست هزار روس و قزاق مجهز به حدود دوهزار قبضه توپ که در قـرا ایلغا مستقر شده بودند، شتافت. اگر او در این رویارویـی پیروز می‌شد، کریمه از اشغال رها می‌شد، در غیر این صورت این شبه‌جزیره از دست می‌رفت. خطر سخت عظیم بود.

پیش از رویارویی با خصم، مفتی کریمه سخنانی در فضایل جهاد برای تشجیع نیروهای تاتار بیان داشت. پس از این خطابه هیجان‌آور، نیروهای تـاتار روی اسبها پریدند و به سوی روسها که از چهارسو اردوگـاهشان را با توپ محاصره کرده بودنـد، حمله بردند و پـس از گذشتن از بیست ردیـف ارابهٔ مانع، بـه داخل قوای روس نفوذ کـردند و پس از کشتن شمار بسیاری از آنان، عصرهنگام به اردوگاه خود بازگشتنـد. نیروهای عثمانی با آن که تعدادشان بسیار زیاد بود، اما بر اثر تضعیف روحیه‌شان نتوانستند از سنگرها بیرون آیند و دست به حمله بزنند. نیروهای کریمه صلاح در آن دیدند کـه برای مقابله با حملهٔ احتمـالی روسها که تعدادشان ده بـرابر افراد کریمه بود، بـه اور عقب بنشینند. روسها در تعقیـب قوای کریمه تـا نزدیکیهای اور رفتند، امـا چون تعداد افرادشـان بسیار بود و آب و آذوقه و علـوفه نیافتند، جرئت حمله پیدا نکـردند و بازگشتند و در این تعقیب بی‌نتیجه زیان بسیار دیـدند. افزون بر آن، نیروهای دیگر روس که قصد گذشتن از محلی به نام رباط به کفـه را داشتند، شکست خوردند. خبر به سلامت جستن خان کریمه از این مهلکه در رمضان سال ۱۱۰۰ هـ.ق (آگوستوس ۱۶۸۸) به دولت عثمانی رسید.

(استفه) بود که اینجـا هم در اواخر سال ۱۶۸۷ م از دست عثمانیها بــدر آمد و به تصرف ونیز درآمده بود. دولت عثمانی برای مقابله با این شرایط اسفناک بر آن شد تا مردم موره را علیه ونیــز بشوراند، از این روی صــلاح در آن دید که یـک حکمران رومی به آن جـزیره بفرستد. به همین منظور لیمبارکی (Libariusgeratschari)، از امرای رومی اهل مانیه را که از بیست ســال پیش از زمان صدارت بکری مصطفــی پاشا در غلطه زنــدانی بود، از زندان آزاد کرد و ضمن اهــداء طوغ و لوا، او را به حکومت موره منصــوب نمود و به همراه قوجا خلیل پاشا [18] روانه کرد.

محاصره اغریبوز

درواقع پس از سقوط شبه‌جزیره موره و یونــان میانه و آتنا و استفه، دولت عثمانی که دریافته بــود هدف ونیز تصرف جزیره اغــریبوز است، از اوایل سال ۱۶۸۸م بــه آن جزیره نیروی محافظ اعزام کرد. در حزیران همان سال (شعبان ۱۰۹۹ هــ.ق) ونیزیها با ناوگانی متشکل از بیش از دویست کشتــی، شامل شصت‌ودو «کالیون»، و پنجــاه‌ودو فروند دیگر «چکتری» ونیزی و پاپ و مالت، شش فروند «ماونا» هجده فروند «فرقاته»* اسلاوی و... از بندر آناپولی موره به دریا درآمد [19] و به بندر آتنا آمد و در آنجا کاپیتان موروزینی [20] یک کشیش را برای جاسوسی و کسب خبر درباره قلعه اغــریبوز به اغریبوز فرستاد، اما چلبی ابراهیم پــاشا، این کشیش را دستگیر کــرد و اطلاعات گسترده‌ای دربــاره دشمن از او به دست آورد. پس از مدتی ناوگان ونیز بــه نزدیک قلعه آغریبوز رسید. (۲۰ رمضان ۱۰۹۹ هـ/ ۱۹ تموز ۱۶۸۸م).

---

۱۸. لیمبارکی در تموز سال ۱۶۹۲ م ضمن تماس پنهانی با ونیز با کشتیهایی که این دولت در اختیارش گذاشت، از طریق اینه بختی گریخت. (**تاریخ رشید، ج ۲، ص ۳۶۷**)

*. نام انواع کشتیهای قدیمی ج ۱ و ۲ تاریخ عثمانی. ـ م.

۱۹. آناپولی نام دوره عثمانی این بندر است که امروز «ناپــولی‌دی» رومانی نامیده می‌شود و در غرب شبه جزیره موره قراردارد.

۲۰. موروزینی آخرین آدمیرال مدافع قندیه است. این اسم در تاریخ **سلاحدار (ج ۱، ص ۳۸۱)** مورچین آمده است.

مشورت محافظ قلعه با فرماندهان

چلپی ابراهیم پاشا با در نظر گرفتن اوضـاع و احوال تدابیری اتخاذ کرد و فرماندهان لشکر، فـرماندهـان کانون، فرمـاندهان دستــه، فرمانــدهان نیروهای بـومی و فرمـانده نیروهای مصـر و دیگران را که ضرورت داشت و همـراه او بودند، احضار کرد و بـا آنان به مشورت نشست و خطاب به آنان چنین گفت:

«ـ اینک خصم به اینجا آمده است، سلطانمان ما را به فرماندهی برای مقابله با آنان برگزیده اسـت و شما نیز آن را پذیرفته‌اید، اینک از شمـا پرسشی دارم: چه کسانی بودند که از چهارصدسال پیش تاکنون در راه خدمت به دین کوشیدند، سلاطین، این کشورها را به یاری چه کسانی فتح کردند؟ مرزها را به چه کسانی سپردند؟ چـه کسانی از آنها نگهداری کـردند؟ آنان جز سردارانــی چون ما و سربـازانی چون شمـا بودند؟ آنــان به نوبـه خود خدمـت کردند و دعـای خیر سرورانشان بدرقـه راهشان بود و از آنان لطف و کرامت دیدنـد. آیا سزاوار است سرزمینهایی را که آنان گرفتند، ما به دست خصم بسپاریم؟»

با پایان گرفتن سخنان ابراهیم پاشا حـاضران با شور و هیجان فریاد کشیدند: «نه!» و درحالی که می‌گریستند، پاسخ دادند: «با جـان و سر می‌کوشیم و خواهان اجابت دعای سرورمان و امت مسلمان هستیم». در برابر این بازتاب چلبی ابراهیم پاشا گفت:

«ـ برادران! حال که چنین است، ما به این جنگ نه به خاطر پادشاه و وزیراعظم و قلعه و اهـل و عیال و دیگر تعلقـات، بلکه صرفـاً به خاطـر اطاعت از فـرمان خداونـد و امر پیـامبر و شفاعـت او، اقدام مـی‌کنیم تا در روز قیـامت زیـر علم حبیب‌الله محشور شـویم. اگر به اشتیاق قلبـی و وحدت در کار خود ثـابت‌قدم باشیم، ان‌شاءالله به هر ترتیبی که باشد، مظفر و پیروز خواهیم شد»

همه حاضران پیمان بستند که چنین باشند.

ابرهیم پاشا جلسه را خـاتمه داد، اما جلسه محرمانه دیگری با فرمـاندهان ینی‌چری تشکیل داد و به آنان چنین گفت: «شما ستون این دولت هستید. تا کسی از درون خیانت نکند، خصم نخواهد توانست به این قلعه دست یابد. من از خردسالی پوتین سربازی [21]

---

۲۱. چلبی ابراهیم پاشا از پرورش یافتگان کانون ینی‌چری بود. منظورش از «پوتین سربازی پوشیدم» اشاره به این نکته است.

پوشیدم و در این کانون شما خدمت کردم. اگر غیرت داشته باشید، محافظت از جان من وظیفه شماست. تعداد افراد دشمن زیاد است، خـدا خودش حفظمان کند. اما اگر مرا با گلوله بـزنند، می‌ریزند و شمـا را هم می‌کشند و قلعـه نیز از دست می‌رود». فرمـاندهان ینی‌چری گفتنـد: «مادام که جان در بدن داریم و تـا آخرین نفر کشته نشـده‌ایم، خطری متوجه جان تو نخواهد شد».

چلبی ابراهیم پاشا پیش از رسیدن خصـم به نزدیک قلعه، در خارج از محدودهٔ قلعه ترتیبات دفاعی گرفته بود و نیروهای ایالتهای مصر، آولونیا، دلونیه، طرخاله واینه‌بختی را به عنوان نیروهای احتیاط مستقر کرده بود. ضمناً بـه قوجا خلیل پاشا سردار جبهه موره پیغام فرستاده بود و برای مقابله با خصم پیش از پیاده کردن نیرو به ساحل،دوهزار سواره نظام خواسته بود که او پاسخ داد «وقتی دشمن در سـاحل جای گرفت ما خود می‌آییم و پاسخ شایسته به او می‌دهیم».

حملهٔ دشمن

ونیزیها در جزیره نیرو پیاده کردند و به سوی سنگر عثمانی‌ها حرکت کردند؛ اما عقب رانده شدند ولی قلعه و حومه‌های شهر از هرسو به محاصره سپاهیان عثمانی درآمد. بجز قلعه اصلی و شهر، دیگر نقـاط جزیره به دست ونیزیها افتاد. آنهـا از افراد محلی و عوامل بومی یاری می‌دیدند. چلبـی ابراهیم پاشا باز شرایط پرخطر را به خلیل پـاشا سرفرمانده گزارش کرد و او نیـز سه هزار نیروی دیگـر، به یاری وی فرستـاد، اما اندکی بعـد آنان را احضار کرد و یک نیـروی سه هزارنفری از افراد آلبانـی به فرماندهی مصطفـی پاشا را به جای آنان، اعزام کرد.

خیانت نیروهای آلبانی

سربازان تازه وارد آلبانی، پس از مدتی گرد آمدند و ضمن نصب پرچم بر در «خیرلی» قلعه، گفتنـد: «ما نمی‌جنگیـم. در قلعه را باز کنیـد تا خـارج شویم وگـرنه با خـود شما می‌جنگیم.»

چلبی ابراهیـم پاشا آجودان خـود را نزد آنان فرستاد و او بـه زبان آلبانی و تـرکی به نصیحتشان پرداخت؛ اما سـودی نداشت. سرانجام قرار بر این شـد که آنان را نیمه‌شب،

بی‌آن که دشمن ببیند، از قلعه خارج کنند.

ونیزیها که توسط جاسوسان خود از این ماجرا آگاه شده بودند، یک سنگر پیش آمدند و به قلعه نزدیک شـدند. در این بین تعدادی از افراد «از جان گذشتـه» ینی‌چری از قلعه بیرون آمدند و به خصم حمله بردند. این عملیـات موفقیت آمیز بود. در همین ایام بود که هدایای پادشاه که برای ابراهیم پـاشا، شمشیر و خفتان خلعتی و برای تشجیع سربازان، خط همایونی و هزار سکه طلا فرستاده بود، رسید.

پس از خوانده شدن دستخـط همایونی، مدافعان درحالی کـه می گفتند: خدمتتان مورد قبول واقع شد و دعای پادشاه بدرقه راه مـا است، تکبیرگویان، به سنگرهای خویش رفتند. سـردار خلیل پاشا ایـن بار نیز سـه هزار سربـاز آلبانیائی به فـرماندهـی پسرش محمدپاشـا که حکمران طرخـاله بود، فرستـاد. اما این گروه نیـز از جنگیدن خودداری کردنـد و پس از کشتـن محمدپـاشا کـه قصد بـازگردانـدن آنها را داشـت، به دشمـن پیوستند. [۲۲] جنگی که چهل روز ادامـه داشت در خارج قلعه و در حومهٔ شهـر در جریان بود. حملـه نهایی دشمن نیـز دفع شد و آنها را تـا سنگرهاشـان پس راندند. امـا در پی خیانت آلبانیایی‌ها، حومهٔ شهر سقوط کرد و جنگ، تنها منحصر به حوزه قلعه شد.

تدابیر چلبی ابراهیم پاشا

ابراهیم پاشا که سالها در نبردهای گوناگون شرکت داشت و فرمانده جنگ آزموده‌ای بود، و در مورد جنگی که حتماً بر سر دفـاع از قلعه، رخ می‌داد، تدابیر لازم اتخاذ کرد. او احتمال مـی‌داد که حملهٔ دشمـن از دروازهٔ «خیرلی قلعه» و بـرج «محمودپاشـا» صورت

---

۲۲. پس از آمدن محمدپاشا به همراه سه هزار آلبانیایی، محافظ ابراهیم پاشا به او گفت: که «سربازان تو افراد عادی و جنگ نیازموده هستند. آنها مزهٔ توپ و خمپاره را نچشیده‌اند و طاقت نبرد ندارند. بهتر است که آنان را قاطی افراد دیگر بکنم و سربـازان دیگری را در اختیار تو قرار دهم.» اما محمدپـاشا پاسخ داد: که اینان عشایـر تحت تکفل من هستند. برای یک موی نجس مـن از جان می گذرند و در راه من تا آخرین نفس می‌جنگنـد و کشته می‌شوند.» و با خواهش و تمنا افزود که «آنان را از من جدا نکن». ابراهیـم پاشا گفته بود: «پسرم چنین نکن و در حق لشکر اسلام ظلم روا مدار. فردا کـه نتیجه این اعتماد ظاهر شـد، آنگاه به حال تو افسوس مـی‌خورم. اما محمدپاشا نپـذیرفت. ابراهیم پاشا دیگر اصرار نکرد و یا آن که به خاطر پدرش خلیل پاشا پذیرفت. اما از بابت این لجاجت، سخت ناراحت و متأسف بود (**تاریخ سلاحدار، ج ۲، س ۳۸۷**).

بگیرد. با خود می‌اندیشید که اگر او فرمانده مهاجمان می‌بود، حتماً از این دو نقطه به قلعه حمله می‌کرد و چون موروزینی فرمانده باتجربه‌ای بود، ابراهیم پاشا احتمال می‌داد که وی از این دو نقطه، قلعه را زیر ضربات خویش خواهد گرفت. او با درنظر گرفتن این احتمال، تدابیر لازم را در این زمینه اندیشید. ابراهیم پاشا همه نیروها را در قلعه جای داد و خود با گروهی دیگر، نقش نیروی ذخیره را به عهده گرفت تا در هر نقطه که حملهٔ دشمن موفقیت‌آمیز بود، به یاری آن موضع بشتابد.

موروزینی از هرسوی قلعه را زیر ضربات خود گرفت. خلیل پاشا برای خاموش کردن خانه‌هایی که در قلعه آتش گرفته بود، گروههایی از اسرا تشکیل داد و آنان را به کار خاموش کردن حریق گماشت. طی ده روز قلعه تقریباً با خاک یکسان شده بود و مدافعان سنگرهای خود را ترک نگفتند و در حدود توانایی و امکان، برای تداوم دفاع، دیوارهای ویران شدهٔ قلعه را نیز مرمت کردند.

پیشنهاد تسلیم از سوی موروزینی

در این هنگامه، از سوی خصم پیکی آمد و خواستار تسلیم قلعه شد. چلبی ابراهیم پاشا خطاب به این فرستاده گفت:

« ـ ما اختیار عقد پیمان صلح نداریم. ما موظفیم که نبرد کنیم. سلطان در ادرنه است. موروزینی به آنجا برود و سخنانش را بگوید» و فرستاده را بازپس گردانید. در این بین گروهی از سربازان خواستار تسلیم قلعه از راه صلح شدند و گفتند: «ما تا به کی باید در این آتش بسوزیم، دستور بده آنچه که صلاح است انجام بگیرد». ابراهیم پاشا با این بهانه که «بروم و با فرماندهان مشورت بکنم» آن عده را از سر خود باز نمود و از شدت تأثر، گریستن آغاز کرد و نزد فرماندهانی که در محلی به نام «دیزدار قاپوسی» در قلعه بودند، رفت و آنان را به پایداری سفارش کرد. آنان نیز در پاسخ گفتند: «ما پیرو تو هستیم».

در این بین، دشمن به «برج محمودپاشا» [۲۳] حمله برد. ابراهیم پاشا پس از آگاهی از

---

۲۳. این برج نام یکی از وزیراعظم‌های مشهور سلطان محمد فاتح را داشت که اغریبوز را از تصرف نیروهای ونیزی خارج کرده بود.

این ماجرا، هنگامی که فهمید پرچمهای دشمن بر بالای دیوار آن قسمت از قلعه نصب شده است، به نیروهای خود دستور حمله داد و پس از چهارونیم ساعت نبرد و کشتن حدود پنج هزارتن از افراد خصم، این برج را آزاد کرد. در این بین، نیروی کمکی اعزامی از ادرنه به فرماندهی مقراوزاده گرجی محمدپاشا رسید که ابراهیم پاشا این نیرو را در برج یادشده مستقر گردانید. نبرد همچنان ادامه یافت. چلبی ابراهیم پاشا از طریق پدر کاتب موروزینی که جوانی از اهل روم بود، درباره اردوی ونیز کسب خبر می‌کرد و به این جاسوس، حق‌الزحمه‌های کلان می‌داد.

عدم توفیق ونیزی‌ها در تصرف جزیره

دو سرباز فرانسوی که از اردوگاه خصم به قلعه گریخته بودند، خبر دادند که ونیزی‌ها از سه جناح، یک جناح از دریا و دوجناح دیگر از «دروازه خیرلی» و «برج محمودپاشا»، به دژ هجوم خواهند آورد. در پی این آگاهی، نسبت به آمادگیهای لازم و نیز تقویت روحیهٔ افراد اقدام شد. فردای آن روز، صبح هنگام، حمله سختی از سوی خصم به برج محمودپاشا صورت گرفت که به سرعت و با قدرت، دفع شد و همزمان در جبهه دریایی توپخانهٔ عثمانیها خسارتهای سنگینی به کشتی دشمن وارد ساخت. سرانجام در روز پنجم محرم سال ۱۱۰۰ هـ . ق (سی‌ام اکیم ۱۶۸۸م) در یکصدودهمین روز محاصره، موروزینی ناموفق دست از محاصره کشید و با ناوگانش به سواحل آتنا رفت. چلبی ابراهیم پاشا طی این دفاع طولانی، با عملکرد مدبرانه‌اش،چون تریاکی حسن پاشا توانست آغریبوز را نجات دهد.

فعالیتهای ونیز در جبهه بسنه

ونیزیها در حوالی بسنه و آلبانی هم در فعالیت بودند. در محرم سال ۱۰۹۹ هـ/ کاسم ۱۶۸۹م، دژ کانین (کانینّو) در دلماچیه سقوط کرد. در جمادی‌الاول ۱۱۰۰هـ/ مارت ۱۶۸۹م ناوگان ونیز در سواحل زاره، نووا و کاتادو پهلو گرفت. و بیش از سی هزار نیرو پیاده کرد. ونیز و اتریش قرار گذاشته بودند که ونیز از این سوی و نیروهای اتریشی از شمال، بسنه را اشغال کنند. در این بین وزیر توپال حسین پاشا، تمام افراد ساکن بسنه را که می‌توانستند سلاح در دست بگیرند، مسلح کرد و همزمان مراتب را به حکومت

مرکزی گزارش کرد و یاری خواست.

فرمانده ونیزی قلعه قابلا واقع در جنوب شهـر موستار ایالت هرسک را محاصره کرد. والی بسنه نیروی ایالتـی به آن سوی فرستاد و این افراد، خصم را کـه قلعه را زیر ضربات خود گرفته بود، شکسـت دادند. و ناگزیر از عقب‌نشینی ساختند و مهمات بسیاری نیز از آنان به غنیمت‌گرفتند. (ذی‌القعده ۱۱۰۰ هـ/ ایلول ۱۶۸۹). [۲۴]

سقوط قلعه بنفشه

قلعه ساحلی بنفشـه واقع در دماغه متابان (سـاحل شرقی موره) که در کتـب تاریخ عثمانی به قلعه منقشـه معروف است و رابطه عثمانی را با گرید تـأمین می‌کرد، در سال ۱۱۰۰هـ/ ۱۶۸۹م از دریا و خشکی محـاصره شد. احمدپاشا مأمـور نجات این قلعه از محاصره شد، اما کشتیبانان جزایر تونـس و طرابلس با مطرح ساختن این که کشتیهای آنان در مقابله با کشتیهای مستحکم ونیزی نـاتوان‌اند، وارد عمل نشدند و کاری از پیش نرفت. در ایلـول همان سال، یعنی زمستان سـال ۱۶۸۹م، از استانبول با کـالیون برای قلعه که سخت در تنگنا قرار گرفته بود، آذوقه فرستاده شد.

این کشتیهای اعزامی با کالیونهای ونیزی که از کمک‌رسانی به قلعه آگاه شده بودند درگیر شدند و نتـوانستند تمام آذوقه را در اختیار ساکنان قلعه بگـذارند، بلکه بخشی از این آذوقه را در جزیره رودس امانت گذاردنـد. افراد مستقر در قلعه، که از رسیدن کمک ناامید شده بودند، تسلیم شدند.

اشغال آولونیا و بازپس گرفتن آن

در سال ۱۱۰۱هـ/ ۱۶۹۰م بیگلربیگی روم ایلـی و همزمان با آن «متصرف»* آولونیا «کوچک جعفرپاشا» مأمور جنگ با اونقروس یعنـی مجارستان شدند و با همهٔ افراد تحت فرمان و نیز تیمـارلی سپاهیهای سنجاق خود بـه آن حوالی رفت و به این تـرتیب از قوای نظامی موجود در حوالـی آولونیا کاسته شد. اتباع شورشی آلبانیایـی با آگاهی از این امر

---

۲۴. اما بعدها دولت ونیز قلعه قابلا را که کلید ناحیه هرسک بود گرفت.

*. مقامی پایین‌تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات کشوری عثمانیها. ـ م.

مراتب را بـی‌درنگ به اطلاع فرمـانده ونیزی رسانیـدند و قول دادند کـه در تسلیم قلعه [آولونیـا] به او یاری خواهنـد کرد. آدمیرال ونیزی بـا پنجاه‌وپنج فـروند کالیون، مـاونا و چکتری به آن سوی رفت و ضمن عملیات قلعه آولونیا را گرفت.

فاضل مصطفـی پاشا وزیراعظـم خبر سقوط آولونیا را هنگـامی که سرگـرم محاصره بلگراد بود، شنیـد و بی‌درنگ همهٔ افرادی را که در آلبـانی می‌توانستند سـلاح بردارند، مسلح کرد و به فرماندهی قوجا خلیل پاشا به آن سوی فرستاد. که همزمان با این اقدام و به همت فرماندهان ناحیه آلبانی، چـون کوچک جعفرپاشا بیگلربیگی روم ایلی، سلیمان پاشـا سنجاق بیگ اشقودره و محمـودپاشا سنجـاق بیگ پیرزن آولـونیا، پس از یـک ماه محاصره در جمادی‌الآخر ۱۱۰۲ هـ/ مارت ۱۶۹۱م، آولونیا بازپس گرفته شد. باتوجه به این که قلعـه آولونیا بکلی تخریب شـده بود، از مرمت آن خودداری شد و سـاکنان قلعه، یعنی محافظان و زنان و... به قلعه کانینا [۲۵] که نزدیک آن قلعـه بود و از تصرف خصم در امان مانده بود، منتقل شدند.

---

۲۵. این نام در تاریخ سلاحدار (ج ۲ ص ۵۵۸) و تاریخ رشید (ج۲ ص ۱۳۵) با رسم‌الخط کانتا آمده است.

فصل ششم
چگونگی اوضاع جنگ در چهارجبهه از سال ۱۶۹۷ تا معاهده قارلوفچه به سال ۱۶۹۹م

جبهه اتریش

جانشین فاضل مصطفی پاشا

پس از وزیـراعظم شهید فاضـل مصطفی پاشا، مهـر همایونی بـه قاضی علی پـاشا، قائم‌مقام صدارت تفویـض شد و او به فرماندهی جبهه‌های جنگ نیـز تعیین گردید. او با تکیه بر این نکتـه که باید نیرو و مهمات و آذوقـهٔ جبهه‌ها را تأمین بکند، در مـرکز ماند و قوجا خلیل پاشا را به فرمانـدهـی جبهه اتریش تعیین کرد. (ذی‌الحجه ۱۱۰۲ هـ/ ایلول ۱۶۹۱م). وزیراعظم در برابر اصرار سلطان احمد دوم مبنی بر ضرورت حضورش در رأس نیروهای اعزامی به جبهه‌ها خطاب به او گفت: « ـ چرا عذر و بهانه می‌تراشی، برخیز و حرکت کن والاّ به حسابت می‌رسم!»

پاسخ داد:

« ـ خزانه خالـی و تدارک و تأمین هزینه غیرممکن است، سربـازان پراکنده شده‌اند، اسلحه و مهمات به دست دشمن افتاده است، دسـت و بالمان شکسته ماه کاسم و فصل زمستان رسیده است. زمستان را اینجا قشلاق می‌کنم و در بهار عازم جبهه می‌شوم» او با این ترفند از شاه اجازه گرفت و نیز اختیارات گسترده به قوجا خلیل پاشا تفویض کرد.

نبرد وارات و کمک به طمشوار

در صفر ماه سـال ۱۱۰۳/ کاسم ۱۶۹۱م با رسیـدن خبر محاصره وارات یـا گروس وارداین که در اختیـار عثمانی‌ها بود،به تـوسط نیروی عظیمی از اتریش، بـرای مقابله و

چاره‌جویی در این باره مذاکرات و مشورت‌هایی در ارتش عثمانی صورت گرفت. در این مذاکرات اگینلی محمدآغا فرمانده ینی‌چری اظهار داشت که چون دژهای وارات، یانوه و گوله در موقعیت مکانی باتلاقی قرار گرفته اند می‌توانند تا مدتها پایداری کنند، اما در حال حاضر ضروری‌ترین اقدام این است که برای قلعه طمشوار مهمات و نیروی محافظ ارسال شود. از این روی مقرر شد که شخص قوجاخلیل پاشا به آن حوالی حرکت کند. در پی این تصمیم، نیروهای عثمانی به ساحل پاچووه واقع در آن سوی طونه (ساحل چپ) گذشتند و چهارروزه به طمشوار رسیدند و آذوقه و مهمات و نیرو در قلعه مستقر کردند و فندق مصطفی پاشا به جای قندیلچی حسین پاشا به سمت فرمانده محافظ قلعه برگزیده شد. در این بین به موجب خبر رسیده از وارات، حمله دشمن به طور موقت دفع شده بود، اما می‌بایست در آغاز بهار حتماً نیروی کمکی به قلعه اعزام می‌شد. با کسب این خبر، نیروهای عثمانی به بلگراد بازگشتند.

در پی بازگشت اردو از طمشوار به بلگراد، دستخط شاه رسید. به موجب این دستور می‌بایست افراد کانون قاپوقولی با سنجاق شریف (درفش سلطنتی) به ادرنه بازمی‌گشتند. سردار پس از ارسال سنجاق شریف با افراد ینی‌چری وزیر توپال حسین پاشا بیگلربیگی سلستره را به سمت فرمانده محافظ بلگراد تعیین کرد و خود به اوخری رفت.

سرداری توپال حسین پاشا

سردار قوجا خلیل پاشا فرماندهی نبرد آزموده بود که در ارتش محبوبیت داشت. قاضی علی پاشا که او را رقیب خود می‌دید بر آن شد تا او را از صحنه بیرون کند.

نخست اگنیلی محمد آغا را که در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا توانسته بود به کانون ینی‌چری نظم و ترتیبی بدهد، به بهانه‌ای کشت و آنگاه از ترس آن که مبادا قوجا خلیل پاشا، مقام سردار اکرمی را احراز کند، با مطرح کردن این که در مورد ولی‌نعمت‌پیشین[۲۶] خود که «ــ چشمانش نمی‌بیند و اشیاء را تشخیص نمی‌دهد، از شدت کهنسالی اندامش رعشه گرفته است،

---

۲۶. قاضی علی پاشا مدتی پیشنماز قوجا خلیل پاشا بود. او را علی پاشای ارابه‌چی هم می‌خواندند.

تقاضای بازنشستگی دارد»، او را بازنشسته کرد و توپال حسین پاشا محافظ بلگراد را به جای او منصوب کرد (ربیع‌الآخر ۱۱۰۳ هـ/ اوجاق ۱۶۹۲م).

در شعبان ۱۱۰۳ هـ/ نیسان ۱۶۹۲م به موجب اخبار رسیده هم از وارات و هم از سوی توکولی امره اتریشی‌ها، بیش از همه در حوالی قلعه‌های داخل مرزی چون وارات، اردل و طمشوار به فعالیت درآمده و نقشه دیگرشان نیز حمله به بسنه بود. لذا، در این مورد پیش‌بینی‌های لازم صورت گرفت.همچنین به موجب خبرهای رسیده از سوی توکولی امره، روابط بین شاه‌نشین لهستان و امپراتوری تیره شده بود و نیز لهستان ضمن جانبداری از فرانسه در جنگ بین فرانسه و اتریش قصد توافق با عثمانیها را داشته است. در این ایام حاجی علی پاشا به مقام وزیراعظمی منصوب شده بود. [۲۷]

میانجیگری انگلیس و فلمینگ برای آشتی

در ۲۷ رمضان ۱۱۰۳هـ/ حزیران ۱۶۹۲م وزیراعظم حاجی علی پاشا [۲۸] ناگزیر از عزیمت به جبهه جنگ شد. در این ایام، جنگ بین فرانسه و اتریش ادامه داشت. دولتهای انگلیس و فلمینگ برای آن که امپراتور با همه قوای خود به خصمشان لوئی چهاردهم حمله‌ور شود، درصدد میانجیگری برای آشتی بین دولت عثمانی و اتریش بودند.[۲۹] پاچت (پاگت) سفیر انگلیس و هانس‌کر سفیر هلند در ۲۱ حزیران ۱۶۹۲م/

---

۲۷. تاریخ سلاح‌دار، ج ۲، ص ۶۴۷.

۲۸. حاجی علی پاشای وزیراعظم به سبب دروغزنی و مغرض بودن برکنار شد و حاجی علی پاشا والی دیاربکر به جای او وزیراعظم شد.

۲۹ ـ لوئی چهاردهم که با پیمانهای وستفالیا و نیمگ (۱۶۷۸م) نفوذ خود را به حداعلا رسانیده بود، با بهره‌گیری از یک مادهٔ این قراردادها توانسته بود برخی اراضی را به فرانسه ملحق سازد و هیچیک از دولتها نیز به آن اعتراض نکرده بودند و امپراتوری اتریش و اسپانیا نیز ناگزیر از گردن نهادن به آن شده بودند (۱۶۸۴م). اما این سلطه‌جویی فرانسه که برای دولتهای اروپایی ناگوار بود، آنان را بر آن داشت تا به تفاهم مشترکی برسند. تا آن‌که در سال ۱۶۸۵م با فسخ فرمان «نات» از سوی پادشاه فرانسه کشورهای پروتستان اروپا، علیه فرانسه با یکدیگر متحد شدند. در سال ۱۶۸۸ در جنگ اگوسبورگ آلمان و سوئد و دوک ساووا یک پیمان تدافعی علیه فرانسه بین خود منعقد کردند. بعدها انگلیس و فلمینگ (هلند) نیز به این پیمان پیوست. انگیزه ظاهری جنگ این بود که لوئی چهاردهم می‌خواست نفوذ خود را در کولونیا تثبیت کند. این جنگ که در سال ۱۶۸۸ آغاز شده بود، نه سال به درازا کشید و در این ایام جنگ بین امپراتوری [اتریش] و عثمانیها ادامه داشت. جنگ اروپا در سال ۱۶۹۷ م با پیمان‌نامه‌ای که در رسویک -نزدیک لاهه- به امضا رسید، پایان گرفت.

۶ شوال ۱۱۰۳ از سوی سلطان احمد دوم به حضور پذیرفته شدند. این دونفر، به اطلاع شاه رساندند که اتریش مایل است در عرض مدت مشخصی یک حد مرزی در اسک واقع در بالای رود دراوه کشیده شود. سلطان از سفیران پرسید که برای حل این مسئله آیا نماینده‌ای از اتریش خواهد آمد؟ و آیا امپراتوری قصد آشتی دارد یا نه؟ و با شنیدن پاسخ منفی به آنان گفت:

«ـ با این ترتیب چگونه امکان عقد صلح است؟» و درحالی که از تشویق سفیر فرانسه دایر به ادامه جنگ با اتریش دل و جرأت یافته بود، ادامه داد:

«ـ در صورت باز پس دادن بودین، یانیق قلعه و حومه آنها و به شرط تحویل اسیران و تسلیم قلعه گوماران و پرداخت خراج سالانه پیشین، آشتی خواهیم کرد ولاغیر» طبیعی است که این‌گونه سخنان نسنجیده، هرنوع اقدامات آشتی‌جویانه را عقیم می‌کرد.

حرکت سردار اکرم

حاجی علی پاشا وزیراعظم در سی‌ام حزیران ۱۶۹۲م (۱۵ شوال ۱۱۰۳هـ) همراه افراد کانون قاپوقولی از ادرنه حرکت کرد. در این بین خبر رسید قلعه وارات که از هفت ماه پیش در محاصره بود، در پی قطع امید از رسیدن نیروی کمکی و نیز از تنگنای گرسنگی، در ۱۲ حزیران ۱۶۹۲م/ ۲۶ رمضان ۱۱۰۳هـ ـ ق تسلیم شده است.

سردار اکرم، سی‌وچهار روز پس از حرکت در ۲ اگوستوس ۱۶۹۲م به بلگراد رسید و درباره این‌که به کدام سمت حرکت کنند، به مشورت پرداخت. یکی از فرماندهان به نام نووه‌لی مصطفی آغا، اظهار داشت که افراد در یک جنگ رویاروی قادر به مقاومت نخواهند بود. اگر چنانچه نیرو به ساحل زیملین بگذرد و به سوی خصم که در دو منزلی است حمله‌ور شود، باتوجه به این که در جنگ سلانگامن ضربه خورده است امکان دارد که شکست بخورد و افراد آنها هنگام هزیمت، در رود ساوا غرق شوند. بهتر است که امسال را به تحکیم بلگراد که هنوز مواضعش مستحکم نشده است، بپردازند و اگر هم خصم حمله کرد، در ساحل راست ساوا، اقدام به جنگ تدافعی بکنند. با پذیرفته شدن این پیشنهاد اردو که به زیملین گذشته بود، به بلگراد بازگشت. طی پنجاه روز مواضع موجود بین دروازهٔ «آت پازاری» و «سوقاپوسی» تحکیم شد و در قسمت «آق تابیه» که تحکیم نشده بود، سنگربندی کردند و آن قسمت هم به صورت موضعی قابل دفاع درآمد.

در اثنای این مأموریت‌جنگی هرچند که‌نبردی رخ نداد ونیروهای عثمانی سرگرم ساختن استحکامات بودند، اما سخت سودمند افتاد. زیرا که سال بعد که اتریش بلگراد را محاصره کرد، قلعه بلگراد توانست تا بازگشت وزیراعظم که به جنگ اردل رفته بود، پایداری کند.

کمک‌رسانی به قلعه‌های موجود در خاک مجارستان

آرنادوت محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی مأمور کمک‌رسانی به قلعه وارات شده بود، اما پیش از گرفتن فرمان و امریّه مربوطه، این قلعه سقوط کرد. او تنها توانست آذوقه موردنیاز قلعه‌های گوله و طمشوار را تأمین کند و اردو هنوز در بلگراد بود که به آنجا بازگشت.

در این ایام نیروهای اتریشی هم چون سابق دست به عملیات تعرضی نمی‌زد و چون با فرانسه در جنگ بود با احتیاط عمل می‌کرد و از نبرد میدانی دوری می‌جُست. به طورکلی هردو طرف می‌کوشیدند تا از شکست دوری نمایند. عثمانیها بر آن بودند تا خصم را از بلگراد دورتر کنند و اتریش هم تلاش داشت قلعه‌های موجود در خاک مجارستان را که در اختیار عثمانی‌ها بود،از دستشان‌بدرآورد. آنها توانسته بودند قلعه وارات را بگیرند. دولت عثمانی آگاهی یافته بود که دولت اتریش قصد تسلط بر یانووه، گوله و طمشوار را دارد و برای اشغال طمشوار در وارادین از طونه گذشته به سگدین رفته‌اند. از این روی عثمانی‌ها، تدابیر لازم را برای عقیم ماندن این هدف اتریشی‌ها، اتخاذ کردند.

در این بین کار تعمیر قلعهٔ بلگراد هم به پایان رسیده بود و برای محافظت از آن شصت «اودا»* ینی‌چری بیست اودا جبه‌چی و چهار اودا توپچی که جمعاً نه هزار نفر، متشکل از شش هزارتن از افراد قاپوقولی و سه هزارتن از افراد بومی می‌شدند، مستقر گشتند و پس از تأمین آذوقه و مهمات در آن، بیوک جعفرپاشا متصرف آدنه، به سمت فرمانده مرزی انتخاب شد.

در پی این اقدامات خبر رسید که نیروهای مجارستان به قشلاق رفته‌اند، به همین

---

*. جلد دوم، تشکیلات لشکری عثمانی، کانون ینی‌چریها. ــ م.

سبب در کاسم ۱۶۹۲ اردو پس از اتخاذ تدابیر یادشده، بازگشت.

تلاش بی‌سرانجام برای آشتی

پس از بازگشت اردوی عثمانی به ادرنه، سفیران انگلیس و هلند برای آشتی بین دولت عثمانی و اتریش به ادرنه آمدند و از سوی سلطان به حضور پذیرفته شدند و نامه‌ها و پیامهای خود را تقدیم او کردند. این سفرا، در ۲۴ مارت (مارس) ۱۶۹۳م با وزیراعظم نیز دیدار کردند. نامه‌هایی که آنها با خود آورده بودند، ترجمه و خوانده شد. به موجب شرایط صلح پیشنهادی، می‌بایست عثمانیها دست از اردل برمی‌داشتند و قلعه‌های یانووه، گوله و طمشوار تسلیم اتریش می‌شد. رودخانه طونه به عنوان مرزی آبی به رسمیت شناخته می‌شد.

همچنین در ازای آشتی با لهستان، می‌بایست اوکرانی، پودولیه و قلعه گمانیچه و نیز والی‌نشین افلاق و بغدان و بوجاق (بسارابه) تحویل سلطان لهستان می‌شد و موره هم در اختیار جمهوری ونیز قرار می‌گرف.

طبیعی است که این پیشنهاد متفقین که در ازای پیشنهاد سلطان عثمانی مبنی بر استرداد بودین و گمارون و یانیق قلعه و خراج را مطرح کرده بود، مانند پیشنهاد سلطان، افراطی بود. به طوری که قاضی عسکر روم ایلی که از این پیشنهاد صلح به خشم آمده بود، خطاب به سفیران نهیب زد و گفت:

« ـ کفار بی‌دین! ما از شما کشور می‌خواهیم، ولی شما با بی‌پروایی، آنچه را که در اختیار ما است، طلب می‌کنید؟» و به این ترتیب، این میانجیگری بی‌نتیجه ماند.

حرکت سردار اکرم به سوی اردل

حاج علی پاشا وزیراعظم علی‌رغم اصرار پادشاه به سبب خودداری از عزل دفتردار [امین مالیه]، از کار برکنار شد و به جای او وزیر دوم بوزوغلی مصطفی پاشا، وزیراعظم شد و فرماندهی جبهه اتریش نیز به او واگذار شد.

در این بین، نامه‌ای از حاجی سلیم‌گیرای که برای سومین بار به حکومت کریمه رسیده بود، رسید. در این نامه آمده بود که وزیراعظم به جای عزیمت به بلگراد، برای آزادسازی اردل که به اشغال اتریش درآمده است، حرکت بکند. با دریافت این نامه

وزیراعظم بر آن شد که به آن سوی برود. خـان کریمه ضمن تحقیق از اسیران دریافته بود که اتریشی‌ها قصد دارند تا به هنگـام استقرار نیروهای عثمانی در بلگراد، از ناحیهٔ اردل پیشروی کرده و پـس از تصرف افلاق و بغدان، در حوالـی بوجاغ و بلغارستـان نیرو پیاده نمایند. اتریـش تصمیم داشت که در این عملیات از افراد افـلاق و بغدان و نیز مسیحیان محلی استفـاده بکند. خان کـریمه در نـامه‌ای که از بـوجاغ (بسارابیـا) برای وزیـراعظم فرستاد، نوشته بود:

«ـ به خاطر اهمیت اردل شما بلگراد را به امان خدا بسپارید و با لشکر اسلام به روسجیق بیایید و از طونـه به ساحل افلاق پیاده شوید. اگـر خصم حمله کرد، می‌جنگیم. اگر دشمن را شکست دادیم، سراسر اردل به دست ما خواهد افتاد. ما اگـر اردل را که قلعـه‌های تابعـهٔ آن پر از سـربازان اتریشـی است بـه تصرف درنیاوریم، قادر به تصرف دیگر قلعه‌های اتریش نخواهیم شد.

وزیراعظم در روز ششـم تموز سال (۱۶۹۳م ذی‌الحجه ۱۱۰۴هـ) از ادرنـه حرکت کرد و سیزده روز بعـد به روسجیق رسید. خـان کریمه با نیـروی خود که همه از تـاتارها بودند، در یرگلی ساحل مقابل روسجیق، پیاده شد و سپس به ساحل روسجیق آمد و با وزیراعظم ملاقات کرد. پس از مشورت و مذاکره با سران سپاه قرار شد که به اردل حرکت کنند. براساس تصمیمات متخذه می‌بایست از افلاق بگذرند و از طریق تنگهٔ «پروشو» وارد اردل شوند. هنگامی که نیروهای عثمانی در حال عبور از توتراخان به ساحل اردل بودند، خبر رسید نیروهای اتریشی که مرکب از صدهـزارنفر بودند، با بستن پل به روی رودخانه ساوا، قصد محاصره بلگراد را دارند. [۳۰]

رهایی بلگراد از محاصره

پس از آن که به وزیراعظم خبر رسید خصم به نزدیکی بلگراد رسیده است، مذاکره‌ای طولانی در این مورد درگـرفت. پس از اظهارنظرهای گوناگون، تصمیم گـرفته شد که به حوالی ویدیـن عزیمت شود تا اگر بلگـراد محاصره شود، به آن سوی بـروند و در غیر این صورت از طریق دمیرقاپو ، عازم قلعهٔ اردل شوند.

---

۳۰. **تاریخ سلاحدار**، ج ۲، ص ۷۱۷. و **زبدةالوقایع** برگ ۲۴۴.

به موجب اخبار رسیده از سوی مدافعان بلگراد، خصم، از طریق بستن پل بر روی رود ساوا بلگراد را محاصره کرده بود و نیز بر سر راه عبور عثمانیها به سوی بلگراد خندق کند و سنگربندی کـرده بود و افزون بر آن، قلعه بلگراد زیـر آتش سنگین توپخانـه خصم قرار داشت. به همین سبب، قرار شد اردو به اتفاق نیروهـای تاتار به سوی بلگراد حرکت کند. قوای عثمـانی در هشتم ایلول ۱۶۹۳ (هفـده کاسم ۱۱۰۵هـ.ق) از طونه به ویـدین گذشتند و به سرعـت به حرکت درآمدند. پس از عبور از رود مورووه از یاگـودین به بعد با حالت آرایش جنگی به سمت شمال پیشروی آغاز کردند. خصم با مشاهده پیشروی سریع نیروهای عثمانی، نیروهای پیشقراول را به مقابله فـرستاد که با حمله نیروهای خان تاتار مستقر در سمندره و نیز قوای بیگلربیگی روم ایلی روبه‌رو شد. قوای عثمانی در این حمله تعداد زیادی ارابه که با ورزو (گاوها) کشیده می‌شد، انبوهی چهارپا از دست داد. فرمانده اتریشی شتاب‌زده دست از محاصره کشیـد و پس از گذر از رود ساوا پلی را که بر روی آن بسته بود تخریب کرد و عقب نشست.[۳۱]

فرمانده اتریشی در محاصره بلگراد از فنون نظامی جدیدی که ضمن تجربه‌های خود در جنگها بـه دست آورده بود استفـاده کرد. به طوری کـه قلعه بسیار محکـم بلگراد در معرض سقوط بود، اگر چنان که نیروهای عثمـانی به سرعت خود را به آنجا نمی‌رساندند و یا وارد اردل می‌شدنـد، بلگراد بار دیگر به دست دشمن می‌افتـاد و سقوط این شهر، روم ایلی را با خطر تازه‌ای روبه‌رو می‌کرد. محاصره بلگراد چهل‌وپنج روز طول کشیده بود. در اثنای محاصره بلگراد قوجـا جعفرپاشا فرمانده مدافع قلعه بـر اثر اصابت قطعات خمپاره مجروح شـده بود. بلگراد که تـوسط حملات دشمن سخـت آسیب دیده بود تـا حدودی تعمیر شد.[۳۲] اردوی عثمانی یک عملیـات نمایش قدرت علیه خصم کـه به وارادین عقب نشسته بود، انجام داد و باتوجه به مقتضای شـرایط،در قلعه‌های طمشوار و گوله آذوقه پر کردند و اردو بازگشت.

بوزوغلی مصطفی پـاشا وزیراعظم در آرالیق ۱۶۹۳ به ادرنه آمـد. سلیم گیرای خان

---

۳۱. در تموز سال ۱۶۹۳ ژنرال دوک دوگروی بلگراد را محاصره کرده بود.

۳۲. وزیراعظم پیش از آن کـه قلعه را کاملا تعمیر کند بازگشتـه بود. وقتی شاه در این باره از او پـرسیده بود، به دروغ گفته بود: «کاملا تحکیمش کردم» که بعدها کذب بودن این گزارش آشکار شد.

کریمه هم که افراد خود را از روسجیق به افلاق برده از آنجا به کریمه فرستاده بود به ادرنه آمد و پس از دوماه اقامت در آنجا به کریمه بازگشت (۴اوجاق ۱۶۹۳).

سرداری وزیراعظم علی پاشا

بوزوغلی مصطفی پاشا پس از بازگشت از جنگ با آن که به سرداری جنگی که می‌بایست علیه اتریش آغاز می‌شد منصوب شده بود، به جای تهیه مقدمات کار، اوقات خود را به شکار می‌گذرانید. از این‌روی برکنارشد و دفتردار پیشین «سرمه‌لی‌علی پاشا» بیگلربیگی طرابلس شام، به جای او برگزیده شد و به محض رسیدن با سمت سردار اکرمی مأمور عزیمت به جبهه شد (رجب ۱۱۰۵ هـ.ق/چهارده مارت ۱۶۹۴).

در این بین به موجب گزارش رسیده از سوی جعفرپاشا محافظ بلگراد، دولت از حضور قوای اتریش در وارادین آگاه شد. به محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی دستور داده شد که به همراه نیروهای خود به حوالی بلگراد حرکت بکند و نیز از خان کریمه هم برای شرکت در جنگ دعوت شد. وزیراعظم در تموز ۱۶۹۴ به بلگراد رسید و پس از مدتی حاجی سلیم گیرای خان کریمه هم به او پیوست و ضمن مذاکره و مشورت قرار شد که ضمن پیاده شدن به ساحل زیمیلین از آنجا به مجارستان حرکت کنند.

محاصره وارادین

اردوی عثمانی پس از گذر از رود ساوا به سوی وارادین حرکت کرد؛ وارادین پنج سال پیش تحکیم گشته و چهارده هزار نیروی محافظ در آن مستقر شده بود. عثمانی‌ها در اطراف قلعه سنگر کندند و در رودخانه طونه هم علی پاشا کاپیتان طونه به فعالیت درآمد. اما علی‌رغم آن خصم از راه طونه توسط اردل و افلاق یاری می‌دید. حتی بعداً دوک براندنبورک با چهارهزار پیاده‌نظام و دوهزار سواره نظام وارد قلعه شده بود.

قلعه محاصره شد. در این بین بارانی سیل‌آسا، شروع به باریدن کرد و تمام سنگر عثمانی‌ها پر از آب شد. ادامه بارش باران، وضع را بر عثمانی‌ها دشوارتر ساخت، با اینهمه مدافعان بی هیچ شکوه‌ای در سنگر میان آب در فعالیت بودند. طولانی شدن مدت محاصره، نزدیک شدن ماه کاسم، ادامه باران و سرانجام نزدیک شدن گروهی دیگر از قوای دشمن، سبب شد که در بیست‌وسومین روز محاصره (دوازده صفر ۱۱۰۶/ دوم

اکیم ۱۶۹۴م) قوای عثمانی به بلگراد عقب نشست. وزیراعظم بر آن شد که از بلگراد آذوقه و مهمات برای طمشوار و گوله ارسال دارد، وسایل یادشده با نیرویی به فرماندهی قوجا جعفرپاشا (والی حلب و محافظ بلگراد) فرستاده شد. طمشوار توانست از این وسایل بهره‌مند بشود اما بر اثر فرارسیدن فصل زمستان رساندن کمک به گوله مقدور نشد و درنتیجه این قلعه ناگزیر از تسلیم گردید. به این ترتیب در خاک مجارستان تنها قلعه طمشوار در دست عثمانیها باقی ماند.

جلوس مصطفی سوم و سه جنگ او

وفات احمد دوم

مدتی پس از ورود وزیراعظم به ادرنه به همراهی افراد قاپوقولی در روز یکشنبه بیست‌ودوم جمادی‌الآخر ۱۱۰۶/ هفتم شبات ۱۶۹۵م، هنگامی که وزیراعظم در دیوان سرگرم کار بود، از مرگ سلطان احمد دوم، که مدتها بر اثر سکته آسیب دیده بود، به طور محرمانه توسط اسحاق آغالی دارالسعاده آغاسی آگاه شد. علی پاشا وزیراعظم بی‌آن‌که کسی را از ماجرا آگاه کند، جلسه دیوان را تعطیل کرد و به انتظار صدور دستور ماند. [۳۳] شهزاده مصطفی پسر بزرگ آوجی سلطان محمد [۳۴] به محض آگاهی از مرگ عمویش، چون بزرگ خاندانش بود بی‌آن‌که منتظر انتصاب و پیشنهادی بماند، از اقامتگاه خود خارج شد به اطاق خاصه رفت، و ضمن احضار وزیراعظم و شیخ‌الاسلام پیش از رسیدن آنان دستور داد در بیرون اورتاقاپو تخت نهادند و بر تخت نشست. در این بین وزیراعظم و شیخ‌الاسلام و دیگر افراد حاضر در این‌گونه تشریفات سر رسیدند. و سلطنتش را تبریک گفتند.

---

۳۳. **نصرتنامه**، کتابخانه توپقاپوسرای، برگ ۱.

۳۴. آوجی سلطان محمد در اوجاق ۱۶۹۳ یعنی دوسال و دوماه پیش از جلوس پسرش در پنجاه‌وسه سالگی در ادرنه درگذشت. جسدش را به استانبول فرستادند و در مقبره‌ای که به دستور مادرش در ینی جامع امین اونو ساخته شده بود، دفن شد.

سلطان احمد دوم که سه سال و هشت ماه و بیست‌وپنج روز سلطنت کرده بود، به هنگام مرگ متجاوز از پنجاه و چهارسال داشت. برادرزاده‌اش مصطفی دوم به هنگام جلوس سی‌ودوساله بود. جسد احمد دوم را به استانبول فرستادند و چون برادرش سلیمان در آرامگاه (قانونی) دفن شد.

نخستین جنگ سلطان مصطفی

حکمران جوان از آنجایی که از شرایط حاکم در زمان سلطنت عموهایش و نیز ضعف آنان و سستی اراده‌شان ناراحت بود، و افزون بر آن از مدتها پیش سخت آرزوی سلطنت داشت[۳۵] می‌خواست که همهٔ کارها را خود به دست بگیرد و اداره امور را در اختیار داشته باشد.

وی به محض آگاهی از مرگ احمد دوم، بدون رعایت تشریفات و انتظار پیشنهاد دوید و بر تخت نشست[!]. در دستخطی که سومین روز سلطنتش برای وزیراعظم فرستاده بود، چنین نوشت: [۳۶]

«وقتی که پادشاهان در عیش و عشرت و آسایش به سر برند، مردمشان روی آسایش نخواهند دید» در نامه آمده بود که از زمان سلطنت پدرش تا به سلطنت رسیدن خود او همه شاهانی که حکومت کردند به عیش و عشرت پرداختند و از این روی دشمن از چهارسوی به کشور حمله آورد. اینک او هرنوع شادی و استراحت را برای خود حرام می‌داند و عزم آن دارد که چون جد بزرگش سلطان سلیمان قانونی، خود در رأس سپاهش عازم جنگ شود. آنگاه از وزیراعظم خواسته بود که درباره این که آیا صلاح است خود او شخصاً در جنگ شرکت کند و یا در ادرنه بماند، با دیگران مشورت کند و محض خوشنودی خداوند او را از حقیقت امر آگاه سازد.

---

۳۵. بنلی حسین پاشا در زمان حکومت آوجی سلطان محمد از بالطه‌جیهای اسکی‌سرای بود که سر قهوه‌چی قصر بود بعدها بیگلربیگی طرابلس- شام شد و سپس معزول گردید. حسین پاشا به هنگام اقامت در ادرنه از غیبت افراد کانون قاپوقولی از ادرنه جرأت یافت و در سال ۱۱۰۶ هـ/ ۱۶۹۴م بر آن شد که سلطان احمد را برکنار سازد و شهزاده مصطفی را به جای او به سلطنت بردارد اما موفق نشده بود. (**زبدةالوقایع**، برگ ۲۷۳ و **تاریخ رشید**، ج ۲، ص ۲۲۷).

۳۶. **زبدةالوقایع، نصرتنامه و تاریخ رشید**.

این دستخط همایونی در حضور وزیران، قاضی عسکرها و ارکان دولت خوانده شد. پس از سه روز مشورت، به عرض شاه رسانیدند که اگر خود او شخصاً عازم جنگ شود تشریفات آن هزینهٔ سنگین را موجب خواهد آمد. صلاح در آن است که آن سال را شاه در ادرنه بماند و وزیراعظم به سمت فرمانده کل قوا [۳۷] منصوب شود. پاسخ مصطفی دوم در برابر این پیشناد چنین بود:

«من نیازی به تشریفات و خزانه ندارم به موقع با نان خشک می‌سازم، من وجودم را وقف راه دین کرده‌ام و در برابر هر رنج و مشقتی که پیش بیاید شکیبا خواهم بود. تا خدمت عبادالله را به پایان نبرم و به اتمام نرسانم از میدان نبرد بازنمی‌گردم. خودم باید عازم جنگ شوم».

در پی این دستخط جوابیه، تهیه مقدمات امر آغاز شد. [۳۸] دستورات و فرامینی هم به سربازان به هنگام احضار و نیز حضور دائم سواره نظام قاپوقولی در قرارگاهها صادر شد و مأمورینی برای ابلاغ آن به هرسو فرستاده شدند. شاه پس از مدتی دستخط دیگری برای وزیراعظم فرستاد و ضمن آن دستور داد که افراد کانونهای قاپوقولی بویژه ینی‌چری و جبه‌چی و افراد توپچی باید به صورتی منظم و کارآمد حرکت داده شود. [۳۹]

---

۳۷. (... در صورت عزیمت سلطان باید حدود پنج یا ده هزار کیسه نقدینه همراه شود. امکان تأمین علوفه نیز وجود ندارد. مملکت ویرانه شده است و مردم- در فلاکت‌اند و تحصیلداران حتی از تأمین هزینه‌های دولتی عاجزند. امسال را در درگاه استراحت فرمایند. من غلامتان به سمت فرماندهی عازم می‌شوم. شیوهٔ معقول آن است که در سنه آتیه با مهمات عزیمت فرمایید...» صدراعظم با این سخنان خواسته بود که شاه را از عزیمت به جنگ منصرف سازد.

۳۸. در اثنای مشورت در مورد دستخط ارسالی شاه چون «دلی بالطه‌زاده محمودآغا»ی قول کدخداسی گفته بود که: «ما مطیع امر پادشاهیم. اگر دشمن یکی بود، از این فرمان لذت می‌بردیم اما در حالی که موره از سویی در دست دشمن افتاده است، از سوی دیگر ساقیز را به تصرف درآورده است، اگر پادشاه عازم جنگ شود مرکز حکومتی خالی خواهد ماند و این کار صلاح نیست.» از این روی معزول گشت و شاه بر آن شد که وی را به ایالت «چرنی» تبعید کند که با شفاعت وزیراعظم بازنشسته شد (نقل از **نصرتنامه** و نیز **تاریخ رشید**، ج ۲، ص ۳۰۰)).

۳۹. توکه وزیراعظم علی پاشایی، فرمانده ینی‌چری و قول کدخداسی و فرمانده توپچیها را آگاه ساز که از هر دسته‌ای که ان‌شاءالله با ما عازم جنگ خواهند شد، ده نارنجک انداز برگزیند و افراد شایسته و استاد بیابد. اگر رضای خاطر همایونی‌ام را طالبید در نظم و انضباط این کانونهای غازی همت بگمارید کانون را با افراد مردد، بی‌مصرف و ناآگاه از فنون جنگ پر نکنید. من مردانی گزیده، توانا و شجاعانی سلحشور می‌خواهم. اگر دعای خیرم را طالبید باید ببینم که چگونه همت می‌کنید. (فی اواسط ثبات سنه ۱۱۰۶)، **دفتر مهمه**، شماره ۱۰۶ ص ۳.

علی پاشا وزیراعظم پیش از عزیمت به جنگ در پی فعالیت برخی از مخالفانش و نیز تحریکات سید فیض‌اله افندی معلم شاه که تازه از ارض‌روم آمده بود، معزول شد و به جای او الماس محمدپاشا جانشین صدارت، به صدراعظمی منصوب گردید.

تصرف لیپوه و لگوش

مصطفی دوم ۳۰ حزیران ۱۸/۱۶۹۵ ذی‌الحجه ۱۱۰۶ هـ.ق از ادرنه به بلگراد حرکت کرد و چهل روز بعد به بلگراد رسید. فرماندهان درباره این‌که به کدام سوی پیشروی کنند به مشورت نشستند. پس از مشاوره طولانی قرار بر این شد که پس از تحکیم کامل قلعه طمشوار به قصد قلعه لیپوه واقع در جنوب شرقی طمشوار در کنارهٔ رود ماروش حرکت کنند. (۳ اگوستوس ۱۶۹۵) لیپوه در زمان تسلط عثمانیها یکی از سنجاقهای تابعه ایالت طمشوار بود.

اردو به پونچووا واقع در خاک مجارستان که در کناره طونه قرار داشت گذشت. باتوجه به این‌که امکان داشت با حرکت اردو به حوالی طمشوار، خصم بلگراد را محاصره کند، لذا بیوک (قوجا) جعفرپاشا به محافظت از بلگراد گمارده شد و بجز نیروی مستقر در بلگراد قوای کمکی هم در آن قلعه مستقر گردید.

در ۲۰ آگوستوس ۱۸/۱۶۹۵ محرم ۱۱۰۷ از راه صحرای طمشوار نیرویی به سوی لیپوه اعزام شد و پلانقای اوخجه نزدیک رود تیسه به تصرف عثمانیها درآمد. اردو به طمشوار آمد و محافظ طمشوار را به سبب این‌که مرد تجربه دیده‌ای بود همراه اردو کردند و آنگاه به سوی لیپوه پیش رفتند. به فرمانده لیپوه اطمینان داده شده بود که از سوی ساکس (پرنس ساکسونیا) یک نیروی پنجاه و شصت هزارنفره به یاری او خواهد آمد و پیشنهاد تسلیم قلعه را از سوی عثمانیها نپذیرفت. سپاه به هیجان آمدهٔ عثمانی که نیازی به کندن سنگر نمی‌دید به قلعه حمله برد. نخست قلعه خارجی و در پی آن قلعه داخلی سقوط کرد. اسیر و غنیمت بسیار از قلعه به دست آمد. فرمانده قلعه هم در بین اسیران بود.[۴۰] اتریشی‌ها که قصد تصرف طمشوار را داشتند در قلعه لیپوه مهمات بسیار انبار

۴۰. سلطان مصطفی امر به احضار فرمانده لیپوه داد و پس از گفتگو با او دستور داد: «او را نکشید بلکه زندانی‌اش کنید». در یدی کوله استانبول به زندانش انداختند. (**نصرتنامه**).

کرده بودند. در میان مهماتی که به دست عثمانیها افتاد سی‌ونه قبضه توپ بال یمز و کولون بورنه، پنج قبضه توپ هاون و انبوهی باروت و اسلحه دیده می‌شد. چون محافظت از قلعه دشوار بود، از این روی عثمانیها بکلّی آن را ویران کردند.

در این بین حاجی سلیم گیرای، خان کریمه به اردو آمد. محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی که برای تصرف «لگوش» اعزم شده بود، اعلام داشت که در پی حمله فرمانده اردل ژنرال وترانی نیاز به افراد سواره‌نظام [۴۱] دارد. عثمانیها تصمیم گرفتند که نخست به مقابله با وترانی بروند و سپس برای نجات لیپوه به قوای اتریش که در موضع چاناد (کاناد) مستقر شده بودند [۴۲] حمله کنند (۲۲ایلول ۱۲۹۵م).

وترانی در محلی واقع در کناره رود تامش که اطرافش باتلاق و پشت آن، جنگل بود اردو زده و محل استقرار را با ارابه‌های سنگین و نیز آذوقه احاطه کرده بودند. اردوی عثمانی با حرکت سریع خصم را در چنبره گرفت. به محض این‌که پادشاه دستور حمله صادر کرد، خان کریمه به ساحل روبه‌رویی تامش گذشت و کوه را دور زد و به دشمن حمله برد و نیروهای سواره‌نظام و پیاده عثمانی هم علی‌رغم آتش توپخانه و تفنگهای خصم از ساحل مقابل دست به حمله زدند. خصم شکست خورد وترانی که از ناحیه سر با شمشیر زخمی شده بود، گریخت و فرمانده «شبش» نیز کشته شد. در پایان نبرد، اموال و مهمات بسیار از دشمن به غنیمت گرفته شد. وترانی هم که گریخته بود بر اثر زخمی که در سر داشت درگذشت. [۴۳] عثمانیها در پی این پیروزی، بی‌درنگ به سوی قلعه لگوش حمله بردند و آن را گشودند.

در این جنگ دو فرمانده ارزنده یعنی محمودبیک اوغلی محمودپاشا بیگلربیگی روم ایلی و شاهین محمدپاشا والی دیاربکر شهید شدند. [۴۴] در پی کشته شدن فرمانده

---

۴۱. وترانی از سوی امپراتور، حکمران (والی) اردل شده بود.

۴۲. چاناد در مجارستان نزدیک رودخانه ماروش یا موروش و در شرق قصبه سگدین قرار داشت و به هنگام تسلط عثمانیها از مراکز سنجاق طمشوار به حساب می‌آمد.

۴۳. در نصرتنامه آمده است: بنا به گفته اسیر ترکی که از قلعه گریخته بود، وترانی را پس از زخمی شدن سوار ارابه‌ای کردند و او همراه هزارتن از افرادش به قلعه شبش گریخت و دوساعت بعد بر اثر جراحتهای وارده درگذشت. هامر می‌نویسد که فردریک وترانی شوالیه اپر اوربینو دو زخم شمشیر و یک زخم گلوله داشت که ترکها او را گرفتند و سر از تنش جدا کردند.(ج ۱۲ ص ۶۱۲).

۴۴. شاهین محمدپاشا کسی است که مدت هشت سال از قلعه یانوا در برابر خصم دفاع کرد و کس دیگری به جای او

←

جناح چپ یعنی محمودپاشا، آثار شکست در این جناح دیده شد که در پی دستورات اکید پادشاه که شخصاً جنگ را اداره می‌کرد خان کریمه به آن جناح شتافت و اوضاع سامان یافت.[۴۵]

پس از تصرف لگوش، عثمانیها به شبش روی آوردند. چهارهزار محافظ قلعه را رها کردند و از ترس گریختند. قلعه به تصرف عثمانیها درآمد اما در پی بازگشت اردو باز قلعه به دست خصم افتاد.

پس از این عملیات طبق تصمیم پیشین می‌بایست عثمانیها به مقابلهٔ با نیروهای اتریشی مستقر در چاناد حرکت می‌کردند اما چون خبر رسید که فرمانده اتریشی در پی آگاهی از خبر مجروح شدن وترانی و گریختنش به حوالی اردل عقب نشسته است، از این روی اردو تصمیم به بازگشت گرفت. در طمشوار سرباز و آذوقه و مهمات مستقر شد و اردو از راه مهادیه، افلاق و نیکبولی به ادرنه برگشت (اول کاسم ۱۶۹۰/ ۲۳ ربیع‌الاول ۱۱۰۷ هـ.ق) و سه روز بعد آنجا را نیز ترک گفت و به استانبول حرکت کرد. در بازگشت پادشاه لقب «غازی» گرفت.[۴۶]

به دستور سلطان مصطفی توپهای نقش‌دار بال یمر و کولون بورنا، را که از قلعه شبش غنیمت گرفته شده بود، به استانبول بردند و در سرای بورنی مستقر کردند. در

منصوب شد و او را به ادرنه اعزام کردند. در ادرنه سلطان احمد دوم او را به حضور پذیرفت و گفت: «روسفید و برخوردار باشی، نانم حلالت باد. هشت سال در قلعه پناه گرفتی عریان و با جگر بریان از مال و منال رویگردان در راه دین خدمت کردی. من قادر به جبرانش نیستم، خداوند با مشاهده جمالش تو را خوشنود سازد. حالا ایالت دیاربکر را به تو می‌دهم و مأمور بررسی احوال آناطولی می‌کنم.» و او را خلعت پوست سمور در بر کرده بود (**تاریخ سلاحدار**، ج ۲ ص ۶۶۹).

۴۵. پس از پیروزی به دستور سلطان مصطفی اجساد محمودپاشا و شاهین محمد پاشا را به چادر شاه بردند. چهره‌شان را گشودند سلطان مصطفی پس از بجای آوردن مراسم احترام گفت: «به فتح دست یافتم اما شاهینم و محمودم را از دست دادم» در حالی که سخت متأثر بود، دستور داد هردو را در کنار هم به خاک سپردند. (**نصرتنامه**)

۴۶. هنگام بازگشت از جنگ پس از پشت سر گذاشتن پلانقای فتح‌الاسلام در منزلگاهی که مستقر شده بودند طبق آیین به هنگام تشکیل دیوان بعدازظهر در پی نواختن دسته موزیک ینی‌چریها «چاوش دعاگوی» ضمن سخنانش سلطان را فی‌البداهه با عنوان غازی سلطان مصطفی دعا کرد. سلطان مصطفی خوشنود از این تعبیر گریستن آغاز کرد و یک مشت سکه طلا به چاوش بخشید. (**نصرتنامه**)

اثنای این جنگ وزیر قوجا جعفرپاشا، محافـظ بلگراد قائم‌مقامی از جانب خود در بلگراد گذاشت و خـود به وارادین رفت و قلعه تیتـل را که در نزدیکی محل تـلاقی دو رود تیسه (تاییس) و طونه قرار داشت، فتح کرد و پس از ویران کردنش به بلگراد بازگشت.

در جنگ میدان لگـوش عثمانیهـا اسیر بسیار گـرفتند. به دستـور پادشـاه کسی از اسیران کشته نشد. جـوانها و توانمندان کارآمدشـان از سوی خزانه شاهی سـری پانزده قروش خریداری شدند* که حدود هـزارتن از آنان در کانون قاپـوقولی به خدمـت گرفته شدند.

دومین جنگ پادشاه

مصطفی دوم پس از بازگشـت از نخستین جنگ آماده دومین جنگ شد. باتـوجه به این‌که ضرورت ایجاب می‌کرد در راه جنگ با دشمـن با مال و جان ایثار شود، از این روی ابراهیم خـان زاده علی بیگ از خاندان سـوکوللی، جیران قـاپوچی باشـی‌زاده مصطفی بیک، کوپـرولی‌زاده نعمان بیک کـه مقیم استانبول بودنـد و جدّ اندر جدّ بـه خاندان آل عثمان خدمت کـرده بودند، مأمور جنگ با خصـم شدند. همهٔ هزینه‌هـای ابواب جمعی آنان به عهده خودشان بود. دستور داده شد که علی بیک سیصدنفر، مصطفی بیگ پنجاه نفر، نعمان بیگ یکصـدوپنجاه نفر، میخال اوغلی از اشـراف ینی‌شهر (ینی‌شهـر بورسه) پنجاه نفـر، تورخان بیـک اوغلی یکصـدنفر و دیگر سـرشناسان و اعیـان ولایتها هـریک متناسب با مقدوراتشان می‌بایست‌نیروگردمی‌آورد و به جبهه اعزام می‌کردند. افزون بر آن مقرر شد کـه دفتردار (مسئول مالیه) یکصدوپنجـاه نفر و دیگر مدیران دوایـر نیز همین حدود نیـرو اعزام دارنـد. هم‌چنیـن تصمیم گرفتـه شد کـه بجز افـراد یادشـده، تعداد یکهزاروپانصـد نفر از افراد کانـونهای بستانجی استـانبول و ادرنه هم در جنگ شـرکت کنند.[۴۷] این شیوهٔ گـردآوری افراد نشانگر آن است کـه چگونه منابع تهیـه و اعزام نیرو برای چهار جبهه نقصان پذیرفته بود.

اردوی عثمانـی بیست‌وششـم شعبان ۱۱۰۷هــ . ق سی‌ویکـم مارت ۱۶۹۶م بـه

---

*. هر سرباز عثمانی که هرتعداد از افراد خصم را اسیر می‌کرد به عنوان غنیمت جنگی شخصی او به‌حساب‌می‌آمد. ـم.

۴۷. در نصرتنامه تعداد افرادی که می‌بایست هرکسی اعزام می‌کرد ذکر شده است.

اردوگاه داوودپاشـا حرکت کرد. بیست‌ویـک روز بعد آنجا را ترک گفت و نـه روزه به ادرنه رسید. ایـن اردو، چهل روز پس از تـرک آنجا وارد بلگراد شد. در ایـن بین خبر رسیـد که روسها خود را برای تصـرف قلعه آزاغ که یکسال پیش موفق به گشـودن آن نشده بودند، آماده کرده‌انـد، از این‌روی نامه‌ای برای حاجـی سلیم گیرای خان فرستاده شـد که مقرّ خود را ترک نگوید، بلکه یکی از پسرانش را با شماری نیرو به بلگراد بفرستد.

در پی رسیدن شـاه به بلگراد، خبر رسیـد که نیرویی بـزرگ از خصم به فرمـاندهی پرنـس ساکسونیا متشکـل از چهل هزار پیاده، بیسـت هزار سواره‌نظام و بیـش از یکصد توپچی، طمشوار را در محاصره گرفته است. طلایه‌دار اردوی عثمانی دورسون محمدپاشا والی سیـواس و عقبه‌دار والی شام یعنـی عثمان پاشا بـود. اردو به دشت پانچـووا رسید. آذوقهٔ عمومـی بیست روزه به افراد داده شد. چون خصـم مانع از حرکت ناوگـان عثمانی مستقر در طونه بود، به همین سبب تصمیم بـر آن شد که اردو نخست به طرف قلعه تیتل حرکت بکند و از آنجا نیز از طریق وادی لاچکا به طمشوار برود.

نبرد اولاش و شکست پرنس فردریک

عثمانیها با زدن دو پل بر رود طمش و طونه، از آن گذشتند. به همت قوجا جعفرپاشا ناوگـان خصم مستقـر در رودخانـه شکست خـورد و امنیت رودخـانه تـأمین شـد. شاه جعفرپاشا را به سبب این پیروزی مـورد تفقد قرار داد و از او تصرف تیتل را خواستار شد، جعفرپاشا در پـاسخ این خواسته گفت: «تصـرف تیتل با من، اما تارومـار کردن نیروهای دشمن ضروری‌تر از تصرف تیتل است چرا کـه در غیر این صورت تصرف تیتل غیرممکن است و تـازه اگر هم بـه تصرف درآید، نگاهـداری‌اش غیرممکن خـواهد بود. در پـی این اظهارنظـر قرار شـد که اردو بـه طرف تیتـل، یعنی سـاحل راسـت رودخانـه بگذرد بـه هفتادهزار نیـروی خصم که طمشوار را در محاصـره گرفته بود، حمله کنـد. چنین شد و اردو به یاری طمشوار که از نه روز پیش به محاصره درآمده بود، شتافت.

نخست تنها گذرگاه طمشـوار که یک تنگه باتلاقی بود، بـا مشکلات بسیار به تصرف عثمانیها درآمد و اردو به سوی نیروهای اتریشـی که به موضع اولاش عقب نشسته بودند،

حرکت کرد. فردریک [۴۸] پرنس ساکسونیا، سرفرمانده قوای اتریش با نیروی خود متشکل از ده هزار سواره‌نظام بیست هزار پیاده نظام به سوی ارتش عثمانی روی نهاد. حمله سریع و آنی او دفع شد و در حمله متقابل فردریک شکست خورد. خصم پانزده هزار تن از افرادش را از دست داد. در بین کشته شدگان هیسلر از فرماندهان نامی نیز دیده می‌شد. همچنین ژرژر [۴۹] فرمانده دیگر هم با ترکش گلوله توپ بشدت زخمی شده بود. عثمانیها خصم را تا اردوگاه اصلی‌شان دنبال کرد، در آنجا نیز او را شکست داد و افراد سواره نظام مأمور تعقیب دشمن شد (بیست‌ونهم محرم ۱۱۰۸هـ/ بیست وهفتم آگوستوس ۱۶۹۶م) [۵۰]. در اثنای جنگ نزدیک وسیله‌ای که شاه را حمل می‌کرد و ارابه «خرقه شریف» نام داشت، گلوله توپی افتاد که طی یکساعت سنگری در آنجا کندند و شاه در آن سنگر مستقر شد.

سی‌ویکم آگوستوس اردو به طمشوار رسید. با کشته شدن مصطفی پاشا برادر وزیراعظم الماس محمدپاشا که فرمانده محافظ طمشوار بود، جعفرپاشا به جای او منصوب شد. پس از استقرار مهمات، نیرو و آذوقه لازم در قلعه اردو به بلگراد عزیمت کرد. به جای جعفرپاشا فرمانده محافظ بلگراد عجم‌زاده حسین پاشا والی قونیه و آدنه یعنی حسین پاشا تعیین شد و پادشاه در ربیع‌الاول ۱۱۰۸هـ/ ایلول ۱۶۹۶م بلگراد را ترک گفت و به ادرنه آمد. زمستان را در آنجا گذرانید و مقدمات جنگ آینده را فراهم کرد.

سومین جنگ سلطان مصطفی

در نیسان سال۱۶۹۷م (۲۴رمضان ۱۱۰۸هـ.ق) علمها افراشته شد و پادشاه ۲۸محرم ۱۱۰۹هـ/۱۴ آگوستوس ۱۶۹۷ م به بلگراد آمد.

در همان ایام جنگ نه ساله بین فرانسه و امپراتوری آلمان، نیز دولتهای انگلیس، اسپانیا و هلند از یک سو و دوک ساووا از دیگر سو با پیمان ریسویک پایان پذیرفته بود.

---

۴۸. فندقلی محمد افندی، مؤلف نصرتنامه (ذیل تاریخ سلاحدار) که در این جنگ همراه اردو بود، از فردریک با نام شاه فردایکوس یاد کرده است.

۴۹. در بخشی از نصرتنامه، از این شخص با عنوان ژنرال کامپرارا و در بخش دیگر با نام کامبرارا یاد شده است. در تاریخ رشید هم کابرارا آمده است.

۵۰. برخی از فرانسویانی که طی جنگ از اردوگاه اتریشی‌ها گریخته بودند درباره اردوی خصم و نقشه‌های آن اطلاعاتی به عثمانیها داده بودند.

لویی چهاردهم پادشاه فرانسه بر آن شد کـه پای دولت عثمانی را هم به معاهده ریسویک بکشـاند و بـا این دولـت پیمان صلـح ببنـدد، اما سلطـان جوان عثمـانی کـه دو جنگ پیروزمندانه داشت، از پذیرفتن این پیشنهاد سـر باز زد. درحالی که امپراتور آلمان با عقد پیمان آشتی با فرانسـه نیروهای خود را از جبهه فرانسه بیرون کشیـده به سوی عثمانیها گسیل داشته بود و این‌چنین وضع خود را در جبهه تقویت کرده بود.

در این بین قـوجا جعفرپاشا محـافظ طمشوار نیروهـای ضربتی به حوالـی پلانقای شبش فرستاد و آنها فرمانده پلانقا را که برای شکار دژ را ترک کرده بود شکار کردند!

جلسه جنگی

با رسیدن پـادشاه به بلگراد برای مـذاکره و مشورت درباره این کـه عملیات در کدام منطقه باید آغاز شود، جعفرپاشا و نیز سلطـان کرس توکولی امره که در استانبول مستقر بود به بلگراد احضار شدند. دو جلسهٔ مشاوره یکی بـه ریاست پادشاه و دیگری به ریاست وزیراعظم تشکیل شد. (۲۴ محرم ۱۱۰۹ هـ.ق) موضـوع مذاکره این بود که آیا چون دو بار پیشین به سوی پـانچووا و طمشوار حرکت کنند، یا آن که پـس از گذر از رود ساووا به سوی وارادین عزیمت شود.

الماس محمـدپاشا جـانبدار این نظریـه بود که مـانند دو جنگ پیشین بـه طمشوار بروند، شماری هم طـرفدار عزیمت به سوی وارادین بودند. وزیـراعظم برای تحمیل نظر خود هشدار داد:

«هـرکس اقـدام به محـاصره وارادیـن بکنـد پس از بـازگشت از جنگ بـه بهانـه‌ای خواهمش کشت.»

به سبب توجه و عنـایت شاه به وزیراعظم تعدادی از فرماندهـان لشکر با شنیدن این سخنان از جانب وزیراعظم سرگشته و حیرت‌زده شدند.

به نوشته تاریخ سایر فرماندهان ارتش هم که به سبب رفتار خشن الماس محمدپاشا وزیراعظم از او آزرده خاطر بودند، [51] به پیروی از نظر او عزیمت به سوی طمشوار و سپس به بارچیکه را پیـش کشیدند، آنها پیشنها کردنـد که پس از عبور از رودخانه‌هـای طونه،

---

۵۱. در زبدةالـوقایع آمده اسـت که به سبـب بدرفتاری الماس محمـدپاشا بـا وزرا روابطشان تیره بود و شیـخ‌الاسلام فیض‌اله افندی نیز مخالف وزیراعظم بود، اما پادشاه از این ماجراها آگاهی نداشت (برگ ۳۳۵ب).

تیسه و فلورا از طریق تیتل وارد صحرای باچکا شوند که بین دو رود «تیسه» و «طونه» قرار داشت و درحالی که اگر مستقیم به سوی وارادین می‌رفتند، با تصرف وارادین می‌توانستند از ساحل چپ طونه وارد باچکا شوند و این بسیار آسانتر از گذشتن از سه رودخانه بود. عموزاده حسین پاشا، محافظ بلگراد، مصرلی زاده ابراهیم پاشا و بستانجی محمودپاشا به سبب خطر و دشواری عبور از چند رودخانه عزیمت به وارادین را منطقی می‌دانستند.

نظریه عموزاده حسین پاشا

عموزاده حسین پاشا محافظ بلگراد باتوجه به این که در مرز مستقر بود و به روحیه دشمن بهتر آگاهی داشت، در مورد نظریه یادشده بر این عقیده بود که خصم آغاز کار مانع از عبور اردوی عثمانی از این رودخانه‌ها نخواهد شد، بلکه پس از عبور از رودخانه‌ها شاید هم در اثنای عبور می‌تواند با حملهٔ ناگهانی عثمانیها را غافلگیر کند. او عقیده داشت که دشمن بارها این تاکتیک را به کار برده است. حتی در جنگ سن‌گوتار هم چنین عمل کرده بود. اگر پادشاه هم در این عملیات شرکت کرده باشد، صلاح نیست که از چندین رودخانه بگذرد، حتی در صورت موفقیت هم، پیروزی به اینهمه رنج و دشواری راه نمی‌ارزد و اگر خدای ناکرده کار برعکس شود، نتیجه فاجعه‌آمیزی دربر خواهد داشت. اما اگر چنانکه از طریق رودخانه‌ساووابه ساحل زیملین بگذرند و به سوی وارادین عزیمت کنند، ناوگان عثمانی از راه رود طونه می‌تواند به اردو مهمات و آذوقه برساند. این نظریه چون مخالف نظر وزیراعظم بود، از این روی بیشتر افراد حاضر در جلسه با آن مخالفت کردند، درنتیجه بر عزیمت به سوی باچکا تأکید شد. [۵۲]

---

۵۲. عموزاده که می‌دید برخلاف پیشنهادش تصمیم خطرناکی گرفته شده است فریادکنان گفت: «.... مسیری که می‌خواهید بروید گذرگاهی پر از نیزار و مردابی است، با هزاران زحمت، پلهای بسیار باید ببندید. اگر اندکی باران ببارد همهٔ ارابه‌های آذوقه و توپخانه در گل فرو خواهد رفت و سرانجامی فاجعه‌بار نصیبتان خواهد شد. تا قلعه وارادین به تصرف درنیاید، نقشه‌ای که طرح کرده‌اید همه خیال محض بیش نخواهد بود. وقتی قلعه وارادین دم دستمان است، جای دیگر چرا باید رفت؟ عموزاده سخت ناراحت و متأثر شده بود. اما سخنانش مسموع نشد و بین او و وزیراعظم کدورت حاصل شد. باتوجه به این که در حضور شاه نیز از نظر خود عدول نکرد. این مسئله در جریان واقعه «سنتا» سبب شد که به مقام صدراعظمی منصوب شود. (به نقل از نصرتنامه)

وضعیت قوای دوطرف

اردوی عثمانی پس از عبور از طونه و طمش و یک رود دیگر به کنار رود تیسه رسید. «نِهم» فرمانده لشکر اتریش پس از برخورد با عثمانیها نیروهای خود را از آنجا عقب کشید و حدود هفت و یا هشتهزار نیروی سواره‌نظام و پیاده برای تقویت در قلعه تیتل مستقر کرد.

سرفرمانده نیروهای اتریشی پرنس اوژن دوساووا بود (در نصرتنامه پرنس دی ساویه آمده است) که با بخش اعظم نیروهای خود در کنار تیسه مستقر بود.

وزیراعظم بی‌توجه به آتش دشمن بی‌آن‌که پلی بر رودخانه بسته شود، به قصد تصرف قلعه تیتل به ساحل مقابل گذشت، پس از سه ساعت قلعه را گشود. چون این قلعه بر خرابه‌های صومعه ساخته شده بود، دستور تخریب قلعه را صادر کرد. آنگاه اردو- از رود فلوار گذشت به کناره تیسه رسید. نیروهای عثمانی پس از عبور از قریب به ده رودخانه بزرگ و کوچک به این نقطه رسیده بود. باتوجه به این که با دشمن فاصلهٔ بسیار داشتند وزیراعظم دستور پیشروی داد، اما مخالفانش زبان به اعتراض گشودند. مجادله و اختلاف نظر پیش آمد، سرانجام قرار بر این شد که به سوی سگدین عزیمت شود و نیز دستور داده شد که ناوگان در دهانه رود تیسه مستقر گردد.

نبرد سنتا

آگاهی خصم از تصمیم اردوی عثمانی

پرنس اوژن که توسط جاسوسانش از تصمیم اردوی عثمانی آگاه شده بود، با شتاب به سوی سگدین نیرو فرستاد و نیز چون خبر یافت که پادشاه از عزیمت به سگدین منصرف شده است و بر آن است که در زانته با گذشتن از تیسه از راه طمشوار به حوالی مجارستان و اردل برود، از این روی درصدد برآمد که پیش از عبور قوای عثمانی از تیسه خود را به آن‌جا برساند. وی در ششم ایلول ۱۶۹۷ م نخست پرنس کومرسی را با نیروی قابل توجهی پیش فرستاد و آنگاه خود نیز او را دنبال کرد و به این ترتیب درست همچون

سن گوتر، اردوی عثمانی را هنگامی که از رودخانه می‌گذشت در موضع زانته به دام انداخت.

اردوی عثمانی که به زانته رسیده بود، طبق نقشه برای گذر به ساحل چپ تیسه یعنی طمشوار شروع به بستن پل بر روی رودخانه کرد. در این بین اختلاف موجود بین سران اردو به افراد هم سرایت کرد و نظم اردو را از هم گسیخت، از سوی دیگر شنیده شدن خبر آمدن شتابناک دشمن اوضاع اردو را آشفته‌تر کرد و افراد بدون توجه به دستورات فرماندهان به سرعت به ساحل مقابل روی آوردند و درست در همین لحظه دشمن فرارسید.

برای جلوگیری از حملهٔ دشمن بشناق جعفرپاشا تعیین شد، جعفرپاشا چون دید که با نیرویی که در اختیار دارد نمی‌تواند با خصم مقابله کند، پشت به دشمن گریخت. هنگام فرار اسبش سکندری خورد و سرنگون شد و به اسارت درآمد. پرنس اوژن جعفرپاشا را تحت بازجویی قرار داد. جعفرپاشا اظهار داشت که پادشاه با همه مهمات و سواره نظام به ساحل مقابل رود گذشته است و شماری از افراد هنوز از رودخانه عبور نکرده‌اند.

اوژن خرسند از این خبر به سوی نیروهای عثمانی روی نهاد، مصرلی‌زاده ابراهیم پاشا فرمانده دفاع با دیدن این احوال مراتب را به وزیراعظم گزارش داد و به سبب حملات خصم به سوی زانته عقب نشست.

لحظه خطرناک

پرنس اوژن ازجمله فرماندهان اتریشی بود که در جبهه فرانسه جنگهای پیروزمندانه داشت. وی با آن که نزدیک تیسه مستقر بود اما جرأت حمله به اردوی عثمانی را نداشت و در انتظار فرصت بود. در چنین شرایطی اگر فرمانده نیروی عثمانی با قوای بیست هزارنفره خود دست به حمله می‌زد می‌توانست اوژن را مغلوب سازد. اما چنین حمله‌ای صورت نگرفت و دشمن را فرصت بخشید.

هفت هزارتن از افراد اردوی عثمانی از زانته به طمشوار گذشته بودند اما وزیراعظم، وزیران و دیگران برای عبور دادن مهمات به ساحل روبرو در زانته مانده بودند. همانگونه که در سطور پیشین یاد شد، خصم که با اسارت بشناق جعفرپاشا از اوضاع آگاه شده بود،

فرصت مغتنمی به دست آورد و بی‌درنگ به حمله پرداخت. (یازدهم ایلول ۱۶۹۷).

وزیراعظم که از قصد خصم آگاه شده بود وقتی دید با عبور بی‌حساب و بی‌نظم افراد از پل، پل در حالت فروریختن است، اندیشید که پیش از گذراندن مهمات از پل اگر افراد را برای عبور از آن سر خود رها کند نتیجه مرگباری خواهد داشت بر آن شد که به سرعت مهمات را بـه آن سوی رودخانه بگـذراند و بعد پل را بـرچیند. اما محمـودپاشا فرمـانده ینی‌چریها در برابر این تصمیم گفت: «عبور ارابـه‌ها از پل تا صبح به درازا می‌کشد، افراد بیشترینشان بـه آن سوی گذشته‌اند، دشمن نـزدیک شده است. حلقه دفاعـی ما بسیار وسیع است پیاده کافی در دست نمانده اسـت که بتوان این دایره را پوشش داد» و توصیه کرد که: «بایـد پیاده‌نظام و ارابه‌های آذوقه و تـوپخانه را از خندقها خارج کنیـم و نزدیک ورودی پل خندقـی متناسب با تعـداد افرادی که داریم بکنیـم» در اثنایی که طبـق این پیشنهاد فرماندهان حلقه دفاعی را تنگ‌تر می‌کرد، افراد عثمانی به تصور این که دشمن حمله کرده است دستخوش هراس شدند. بـه سوی رودخانه و پل روی آوردند، وزیراعظم با شمشیر برهنـه به سوی پل شتافت و دهنـه پل را سد کرد و وزرا و فرمانـدهان نیز جلو فراریان را گرفتند و آنان را به سنگرها بردند.

قتل وزیراعظم به دست افراد

خصم که از این آشفتگـی دل و جرأت یافته بود، عصر هنگـام وارد خندق پیشین که عثمانیها تـرکش گفته بودند شـد و به خندق جدید حملـه برد و با یک تاکتیـک غافلگیر کننده نیروی عثمانی را به کناره رودخانه کشاند و با باران گلوله آنان را به سوی دهانه پل راند. وزیراعظم بـا دیدن فرار سربازان به سـوی پل دوپایه پل را تخریـب کرد و با شمشیر آخته بر آن شد تا از فرار آنان جلوگیری کند و درحالی که می‌گفت:

«من تا دم مرگ خواهم جنگید شما کجا فرار می‌کنید؟» شماری از فراریان را کشت و شماری را زخمـی کرد. در ایـن بین افـرادی که از او نـاخشنود بـودند، گفتنـد: «تو بـا بی‌تدبیری ما را در ایـن برزخ گرفتار کردی» شمشیر کشیدند و قطعـه قطعه‌اش کردند و آن‌گاه خصم را که به آنان روی نهاده بود رها کردند و به سوی رودخانه گریختند. اما خصم دهانه پل را گرفته بود و پل دیگر هم از وسـط فرو ریخته بود. از این روی بیوک جعفرپاشا، مصرلـی‌زاده ابراهیم پاشـا، فاضل پـاشا، کاووکچی ابـراهیم پاشـا، کوچک جعفرپـاشا و

محمودپاشا فرمانده ینی‌چریها در خندق مانده بودند. اما با آن که افراد مستقر در خندق علیه خصم موفقانه جنگیـدند اما چون علی‌رغم توصیهٔ برخی از فرمانـدهان با تجربه که توصیه کرده بودنـد در محلی که پل زده شده بود و نیز در ساحل رود و گـذرگاههایی که احتمال داشت عثمانیها محـاصره شوند چند قبضه توپ مستقر نشـده بود، درنتیجه این اهمال به فاجعه زانته انجامید. زیرا دشمن که در آغاز جنگ روحیه خود را از دست داده بود با تصـرف زانته افراد را از پشت سـر محاصره کرد. درنتیجـه نیروهایی کـه این سوی رودخانه مانده بودند بی آنکه امکان دفاع و مقاومت داشته باشد، یا کشته شدند و یا برای رسیدن به ساحل روبرو به سبب فروریختن پل خود را به نهر تیسه انداختند و غرق شدند.

شکست زانته

افراد اردوی عثمانی که پیش از حمله دشمن بـه آن سوی رودخانه گذشته بودند، در پی فروریختن پل نتوانستنـد به یاری افرادی که در ساحل مقابل مانـده بودند بشتابند و ناگزیر تنها تماشاگر حادثه بودند.

در فاجعه زانتـه گذشته از الماس محمدپاشـا وزیراعظم که توسط افـراد کشته شد، فرماندهان ارزشمند و بـاتجربه‌ای چون قوجا جعفرپاشا محافـظ طمشوار، مصرلی اوغلی ابراهیم پـاشا بیگلربیگی آنـاطولی، بالطـه اوغلی وزیر محمودپـاشا فرمانـده ینی‌چری، کوچک جعفرپاشا [۵۳] کاووکچی ابراهیم پـاشا والی دیاربکر، وزیر فاضل پـاشا والی آدنه و سنجاق بیکهای بسیار و یک هشتم افراد نیرو از بین رفت.

خصم پس از این پیروزی از اردوگاه عثمانیها انبوهی توپ و دیگر ابزار جنگی از جمله نـه هزار ارابـه و نیز شصـت هزار شتـر، پانـزده هزار رأس وزرو، هفـت هزار رأس اسـب، بیست‌وشش هزار گلوله، حدود پانصد بمب دستی،خزانه پادشاه- حدود چهل هزار سکه طلا تخمیـن زده می‌شد- و جز آن خـزانه اردو که بیـش از سه میلیون سکه طـلا داشت

---

۵۳. «هامر» مـی‌نویسد که کوچـک جعفرپاشا پیش از نبرد زانتـه به دست دشمن اسیر شـد و در برابر تهدید فـرمانده اتریشی اطلاعات خود را در مورد تصمیم پیشین پادشاه که قصد داشت از طریق سگدین و عبور از رود زانته خود را به طمشـوار برسـاند در اختیـار دشمن گـذاشت و در نتیجـه این اطلاعـات پرنـس اوژن توانسـت در زانته بـه قوای عثمـانی حمله‌ور شود. درحالی که ایـن حادثه مربوط به بشناق جعفرپاشا است که در سطـور پیشین در این باره سخن رفته بود.

هجده کالسکه مربوط به خاندان سلطنتی و ده زن از حرم شاهی به غنیمت گرفت. مهر همایونی هم که با کشته شدن الماس مصطفی پاشا وزیراعظم گم شده بود، به دست دشمن افتاد. [۵۴]

موقعیت اردوی عثمانی

ارکان اردو که در ساحل مقابل رودخانه مستقر بودند، در جلسه‌ای به ریاست پادشاه گرد آمدند و درباره اوضاع به مشورت نشستند، درنتیجه قرار بر این شد که پس از ضایعاتی که اردو بخود دیده بود برای احتراز تکرار آن به طمشوار برگردند و با شتاب به آن سوی عزیمت شد (۲۴ صفر ۱۱۰۹ هـ/ یازدهم ایلول ۱۶۹۷م). باتوجه به اینکه در این جنگ نیروهای اتریشی هم تلفات سنگینی متحمل شده بودند و توان حمله و یا محاصره قلعه را از دست داده بودند از این روی نیروهای عثمانی را دنبال نکردند. عثمانی‌ها افزون بر یکهزارو پنجاه نگهبان متشکل از افراد ینی‌چری و توپچی و جبه‌چی موجود در قلعه طمشوار نیروی محافظ قابل توجه و نیز شماری نیروی ایالتی در دژ مستقر کردند. اردوی عثمانی بیست‌ویکم ایلول از طمشوار حرکت کرد و به بلگراد آمد و شاه با افراد قاپوقولی به ادرنه بازگشت.

به سبب شهادت قوجا جعفرپاشا از فرماندهان لایق اردوی عثمانی که با اوضاع و احوال مرزها آشنا بود [۵۵]، عبدی آغا قائم‌مقام وزیراعظم مقتول الماس محمدپاشا محافظ طمشوار شد.

---

۵۴. پرنس اوژن پس از این پیروزی از افرادی که به اسارت گرفته بود یک پاشا و هفده نفر از افراد سرشناس را زندانی کرد و بقیه را کشت. در سرشماری که از افرادش به عمل آورد جز شش هزار زخمی، سیزده هزارتن را از دست داده بود. اوژن پس از ویران کردن پل سنتا سه روز در آنجا توقف کرد. با شنیدن حرکت پادشاه عثمانی به سوی بلگراد هشت هزار سرباز را به محافظت اردل، هشت هزارتن را به محافظت وارادین و یکهزارتن را به محافظت «موچه میانه» گمارد و مهمات را به سگدین فرستاد. (نقل از نصرتنامه).

۵۵. قوجا جعفرپاشا وزیر باارزشی بود که جوانی‌اش را در جبهه‌های جنگ نهاده بود و وظایف محوله را با روسفیدی انجام داده بود. در سال ۱۱۰۵هـ/ ۱۶۹۵ م با حفظ سمت محافظ بلگراد نیز به محافظت طمشوار که در داخل خاک دشمن قرار داشت منصوب شد. فرمانده اتریشی، فردریک پرنس ساکسونیا در سال ۱۱۰۷هـ/ ۱۶۹۷م طمشوار را محاصره کرده بود، در اثنای محاصره روزی پرنس برای جعفرپاشا نامه‌ای فرستاد. در این نامه آمده بود که آذوقه قلعه تمام شده است و احتمال رسیدن کمک نیز در بین نیست. وی ضمن تحسین قدرت و پایداری پاشا از ←

یک مـاه پس از جنگ زانته پرنـس اوژن با نیرویی مـرکب از چهارهزار سـواره نظام و دوهزار پیاده و چهـارده قبضه توپ به بسنه حملـه برد از راه کوتورز نفوذ کـرد و پس از به آتش کشیدن سـرای که از شهرهای بزرگ بسنـه به شمار می‌رفت بـازگشت. (۲۴ اکیم ۱۶۹۷م).

صدارت عموزاده حسین پاشا

نتیجه منفی حاصـل از عملیاتی که برعکس نظـرات و پیشنهاد او در مجلس مشاوره جنگی انجـام گرفت، نشـان داد که او مردی صاحبنظـر است، از این روی پیـش از ترک طمشوار وی به اردوگاه احضار شد و به سمت وزیراعظمی منصوب گردید. (دوم ربیع‌الاول ۱۱۰۹/ هجدهم ایلول ۱۶۹۷م)

حسین پاشا برادر کـوپراولی محمدپاشا و پسر حسن‌آغـا بود. چون در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا به او عموزاده می‌گفتند از این روی به عموزاده شهرت یافته بود.

بیق‌لی محمـدپاشا، والی قرامان، بـه جای عموزاده برای محافظـت بلگراد منصوب شد.

او خواسته بود که از روی عناد بیهوده موجب نابودی افراد خود نشود. چرا که قلعه بی‌تردید سقوط خواهد کرد. وی افزوده بود که در صورت تسلیم قلعه، او می‌تواند همراه سربازان خـود به هرکجا که دلش خواست برود. حتی حاضر است هزینه سفر هم در اختیار افراد بگذارد.

جعفرپـاشا پس از خوانـدن نامه‌ای که بـا قاصدی فـرستاده شده بود، قطعـه‌ای از نانی را که افـراد از آن استفاده می‌کردند برای پرنس فرستاد، نان همچون خشت خام بود. وی به قاصد چنین گفت: «این حقیقت دارد که مدافعان قلعه در تنگنا و محرومیـت به سر می‌برند. نانـی هم که می‌خوریم یـک چنین نانی است. قلعه‌ای که فـرماندهتان خواستارآن است مال من نیست. من مأمورحفاظت از آنم. در این صورت چگونه می‌توانم آنچه را که از آن من نیست به دیگری بـدهم؟ من ثروتمند نیستم، امـا عادت به رشوه گرفتـن نیز ندارم. نامه‌ای را که بـرای من آورده‌ای برای فرزندانم به ارث خـواهم گذاشت. به فرماندهتان سـلام برسانید و بگویید حال که به حـال محافظان قلعه دلسوزی می‌کند،من‌هم‌پیشنهادی دارم.» جعفرپـاشا پس از گفتن این جملات بپاخاست چندگـامی راه رفت. (هنگامی که محافظ بلگراد بود از ناحیه پا زخم برداشته بود و می‌لنگید) و آنگاه به سوی قاصد برگشت و گفت: «می‌بینید که من پیرم و از یک پای ناقصم. اما فرمانده شما جوان و چابک است. هریک شمشیری برگیریم و در مقابل قلعه باهم نبرد کنیم. اگر او کلک مرا کند، افرادم قلعه را تسلیمش می‌کنند، اما اگر من او را مغلوب کردم آیا دست از محاصره قلعه می‌کشید؟»

با فرارسیدن سلطان مصطفی دوم، خصم از محاصره طمشوار دست کشیده بود.

عموزاده در نخستین اقدام حسابدار آناطولـی معروف به کوچک مؤذن را که دور شاه را گرفته بود و با چاپلوسی در کار حکومت دخالت می‌کرد و به اعمال خلاف اخلاق دست می‌زد و نیز سریر آخور احمدآغا را از دربار دور کرد و فرد موجهی چون رامی محمد افندی را به سمت رئیس‌الکتاب که کار حساسی بود گماشت و در پی این انتصاب به قبله‌لی‌زاده علی بیگ پست قاپوچی‌لار کدخداسی را محول کرد.

جبهه لهستان بین سالهای ۱۶۲۹- ۱۶۹۹

اشغال گمانیچه از سوی لهستان

گمانیچه که دوازده سال در معرض حملات متعدد لهستانی‌ها قرار داشت، همچنان پایداری می‌کرد. لهستانی‌ها به عنوان آخریـن چاره، یک پلانقای مخروبه بنام یوانیچه را که نزدیک گمـانیچه بود، مرمت کردنـد و با استقرار قوای قابل مـلاحظه در آن به انتظار فرصت مناسب برای اشغال گمانیچه نشستند.

در سال ۱۱۰۶هـ/ ۱۶۹۴م هاتمان قلعه یوانیچه با عنوان کردن این که شمار ترکان در گمانیچه اندک است پادشاه لهستان را تحریک کرد،که در پی آن نیرویی به فرماندهی سرهاتمان متشکل از نـوزده هزار لهستانی، یازده هزارتن از افراد شـورشی بغدان، آماده شد. و چهـارهزار نردبام مخصـوص نفوذ به قلعه نیـز فراهم ساختـه که برای هر نـردبام چهارنفر مأمور تعیین شد. این نیروها آماده حملـه به قلعه شدند. عثمانیها توسط یکی از افراد دشمن، که اسیر شده بود از این عملیات آگاه شدند.

قهرمان پاشـا افراد مستقر در قلعه متشکل از دویست وپنجـاه سوار نظام و پیاده را از قلعه خـارج کرد و به یاری آنـان مانع از نفوذ خصـم به قلعه شـد و خصم که دریافتـه بود نقشه‌اش فاش شده است و موفق نخواهد شد، بناچار عقب نشست.

جنگ شهباز گیرای با لهستان

در اثنـای این حـوادث آذوقه مـال‌التجاره شـامل دوهـزار ارابه و حقـوق افراد قلعـه

گمانیچه که از محل خراج بغدان تأمین شده بود[۵۶] توسط مصطفی پاشا محافظ اوزی در محلی نزدیک قلعه یوانیچه -با فاصله سه ساعت راه- تحویل خان‌زاده شهبازگیرای شد و مصطفی پاشا بازگشت. لهستانیها به محض آگاهی از این نقل و انتقال به سوی افراد شهباز گیرای حمله بردند و شهبازگیرای را شکست دادند و خزانه و آذوقه را به غنیمت گرفتند.[۵۷] در پی این رخداد محافظان قلعه گمانیچه شکوائیه‌ای برای پادشاه فرستادند:

- «سه سال است که رنگ حقوق و آذوقه را ندیده‌ایم. عامل از دست رفتن محموله‌های ارسالی مصطفی پاشا است زیرا که در انجام وظیفه‌اش که همان رسانیدن آذوقه به قلعه بود، سستی و اهمال کرده است (بهار سال ۱۶۹۳ م).

خان‌زاده شهباز گیرای برای تلافی تلخی شکست در بهار سال ۱۶۹۵م با قوای قابل توجهی چه از طرف بوجاق و چه سایر نقاط وارد خاک لهستان شد و تا حوالی لمبرگ به آقن گسترده‌ای دست زد. سرهاتمان پادشاه لهستان با دوازده هزار سرباز و چند قبضه توپ به مقابله او رفت، اما شکست خورد و با از دست دادن شش قبضه توپ ناگزیر از فرار شد. شهبازگیرای پس از به دست آوردن غنایم بسیار و سی‌هزار اسیر، بازگشت.

فعالیت خان‌زادگان کریمه

در سال ۱۱۰۷ هـ/ ۱۶۹۶م باز هم آذوقه تدارک دیده شده در بوجاق یعنی بساربیا توسط یوسف پاشا والی سلستره و سرفرمانده باباداغی تحویل خان‌زاده قاضی گیرای شد و او هم بدون روبرویی با هیچ مقاومتی آن را تحویل گمانیچه کرد. قاضی گیرای پس از انجام این وظیفه به ساحل روبرویی رود طورله یعنی دنی یستر گذشت و به داخل خاک لهستان آقن برد و با غنیمت بسیار و اسیران انبوه بازگشت.

پس از این آقن در سال ۱۱۰۹ هـ/ ۱۶۹۷م خان‌زاده کاپلان‌گیرای هم از نزدیکی قلعه گمانیچه وارد خاک لهستان شد و نیروی دوازده هزارنفری لهستان را در نزدیکی

---

۵۶. نصرتنامه، وقایع سال ۱۱۰۶ هجری.

۵۷. آذوقه شامل بیست‌وپنجهزار کیل گندم بود که از تاتارهای بوجاق خریداری شده بود. هفده هزار کیل گندم قبلا توسط شهبازگیرای در اختیار ساکنان قلعه قرار گرفته بود. هشتهزار کیل مانده بود که به دست نیروهای سی هزارنفری لهستان افتاد(تاریخ رشید، ج ۲، ص ۲۹۸).

صومعهٔ پورجان شکست داد و پس از فرستادن غنـایم به دست آورده به کریمه بازاز نقطهٔ دیگری به خاک لهستان نفوذ کرد و این بار هم با غنیمت بسیار بازگشت.

پیمان ژان سوبیسکـی پادشاه لهستان بـا امپراتور لئوپولـد منافع غیرقـابل انتظاری نصیب اتریش کرد، اما نه‌تنها خود هیچ سـودی نبرد بلکه حتی نتوانست گمانیچه را پس بگیرد و افـزون بر آن، سـرزمینش با آقنهـای مداوم تـاتارهـا تخریب مـی‌شد. عثمـانیها بیشترین مـوفقیت خود را در جبهه لهستان در سایـه یاریهای مهم خان نشین کـریمه به دست آورده بودند.

جبهه ونیز بین سالهای ۱۶۹۲-۱۶۹۹م

خلاصهٔ شرح جنگهای دریـایی و زمینی که با معاهده قارلوفچه تـا ونیز بین سالهای ۱۱۰۳هـ/ ۱۶۹۲م تا ۱۱۱۰هـ/ ۱۶۹۹م صـورت گرفت هریک جداگانـه به شرح زیر است:

جبهه گرید (گرد)

در سال ۱۶۹۲م چلبی ابـراهیم پاشا محافظ آغـریبوز به دولت مرکـزی خبر داد که نـاوگان ونیـز در بندر انیـه بختـی (لانتو) گـرد آمده اسـت و قصـد حمله بـه آغریبـوز، سلانیک، گرید و دیگـر سواحل دارد. در پی این خبر، بازنشستگی قوجـاخلیل پاشا که مقیم اوخری بود و از افراد تجربه‌دیده به شمار می‌رفت لغو شد و به سرداری جبهه یونان منصوب شد.

محاصرهٔ هانیه

آرزوی اصلی ونیزیها بـه جزموره که تصرفش کـرده بودند، گرفتن گریـد بود که برای دست‌یافتن به آن از سه سال پیش در قلعه سودا که در اختیار داشتند اسلحه و مهمات و لوازم جنگی انبار کرده بودند. جمهوری، بـا یک نیروی یازده‌هزارنفری متشکل از افراد خود جمهـوری، خرواتها، بسنـه، موره و آلبانیهای سـرکش (در قلمرو عثمـانی.- م.) و یکصد فروند کشتی به فـرماندهی فرانچسکو موچه‌نیکو که توسـط شوالیه‌های مالطه و فلورانس و پاپ تأمین شده بود برای تصرف هانیه روی آورد.

موچه نیکو در تموز سال ۱۶۹۲ م در نزدیکی هانیه نیرو پیاده کرد و برای محاصره آن پیشرفت-اسپاناقچی (اسفنجچی) اسماعیل پاشا محافظ هانیه برای مقابله آرایش جنگی داد و برآن شد که با افرادش از قلعه خارج شود و مهاجمان را به پای قلعه بکشاند، از این‌روی با حدود سیصدنفر افرادش قلعه را ترک گفت. اما چون با این تعداد اندک امکان مقابله با دشمن را ندید عقب نشست و ابواب جمعی اردوی خود را به داخل قلعه کشاند و به دفاع پرداخت. و در ضمن محافظ قندیه و مرکز را در جریان رخداد گذارد و یاری خواست. دولت دستور داد شماری از نیروهای قاپوقولی شامل ینی‌چری، جبه‌جی و توپچی با یکهزارنفر از نیروهای مصر با ناوگان به یاری بشتابد و همچنین فندق محمدپاشا محافظ قندیه را به سرفرماندهی جبهه هانیه منصوب کرد. افزون برآن برای آن که خصم را وادار به ترک هانیه بکند به قوجا خلیل پاشا که در حوالی موره‌بود، دستور داد، آقنهایی به داخل خاک موره صورت بدهد.

خلیل پاشا بیش از رسیدن فرمان چون آمادگی قبلی برای حمله داشت از این روی بی‌درنگ وارد عملیات شده خود را به تنگه قوردوس رسانید و با شاخه‌های متعدد افرادش به حوالی آناپولی و انیه‌بختی نیرو فرستاد و شماری از دژها را گشود و ویران کرد. محافظان ونیزی موره از هراس ازدست رفتن موره به تشویش افتادند، اما علی‌رغم تقاضای کمک از سوی آنان، آدمیرال موچه‌نیکو نخواست از محاصره هانیه دست بردارد.

نیروهای اعزامی عثمانی به قندیه رسیدند و از آنجا نیز از راه زمینی به هانیه رفتند و حتی شماری از آنان توانستند وارد قلعه بشوند. موچه‌نیکو قاطعانه آهنگ گشودن دژ را داشت، بر آن شد که از قسمت تخریب‌شده دیوار قلعه از خندق بگذرد و به داخل دژ نفوذ کند، اما با پاتک مدافعان قلعه ناگزیر تا سنگرهای خود پس نشستند. در این بین عثمانی‌ها از اسیرانی که گرفتند از کشته‌شدن کاپیتان شوالیه‌های مالت آگاه شدند.

آدمیرال موچه‌نیکو تسلیم قلعه را پیشنهاد کرد، مدافعان قلعه چنین پاسخ نوشتند: «پاسخی جز جنگ نداریم، اگر بار دیگر کسی را با پیشنهاد تسلیم بفرستید می‌کشیمش». در این بین با رسیدن پیغام مدافعان موره:« اگر موره را لازم دارید بی‌درنگ به یاری‌اش بیایید» و نیز با آگاهی از حرکت فندق محمد پاشا به سرفرماندهی هشتهزار نیرو به سوی هانیه، موچه‌نیکو در چهل و دومین روز محاصره پنجشنبه پانزده

ذی‌الحجه ۱۱۰۳ هـ بیست و نهم آگوستوس ۱۶۹۲ م دست از محاصره کشید و ناگزیر از عقب‌نشینی شد.

جبهه بسنه- هرسک

ونیزیها جبهه‌ای هم در حوالی بسنه و هرسک گشوده بودند، مردم اراضی تحت حاکمیت عثمانیها را به شورش وامی‌داشتند و نواحی نیکشیک، بروبنیاک و گراسکا (کاچکا) را غارت کردند و با تصرف برخی برجها آنها را ویران ساختند و دژ ورگوداچ را هم به محاصره درآوردند. از این روی در رجب ۱۱۰۵ هـ ق/ مارت ۱۶۹۴ م- سلیم پاشا متصرف* هرسک مأمور اداره نبرد در آن حوالی شد. اما در این ایام یعنی تموز همانسال (۱۱۰۵ هـ ق.- م.) فرمانده ونیزی «زادرا» (زارا) قلعهٔ گابلا از دژهای مهم سنجاق هرسک را محاصره کرد. محافظان قلعه ضمن درآمدن به دین مسیح قلعه را تسلیم کردند. نیروی اعزامی برای آزادسازی قلعه توفیقی نیافت و از راه موستار به بسنه‌سرای پس نشست (۱۶۹۵ م).

یکسال بعد باز فرمانده زارا نزدیکی قلعه ساحلی اولگون آمد، ده هزار سرباز با توپخانه به ساحل پیاده کرد و هیجده روز قلعه را زیر حملات خود گرفت اما موفق به فتح قلعه نشد و با دادن پنجهزار تلفات ناگزیر پس نشست.

نیروهای ونیز در سال ۱۱۰۷ هـ/ ۱۶۹۶م، بیخچه از مراکز شمال غربی ایالت بسنه را محاصره کردند و سی یک روز برای گشودنش کوشیدند. در این بین با فرارسیدن محمد پاشا والی بسنه عقب‌نشینی کردند و بازگشتند. افزون برآن حملاتی که در سال ۱۱۰۸ هـ/ ۱۶۹۶م توسط ونیزیها برای تصرف دژ شهرستانهای پوچیتل و نوه‌سین از توابع سنجاق هرسک صورت گرفت، عقیم ماند.

محمد پاشا[۵۸] والی بسنه که از سال ۱۱۰۳ هـ/ ۱۶۹۲ م با سمت بیگلربیگی والی بسنه نیز بود، در سال ۱۱۰۹ هـ/۱۶۹۷ م درگذشت. مرگ او که شخصیتی باتدبیر و

---

* مقامی پائین‌تر از استاندار و بالاتر از فرماندار در تشکیلات کشوری امپراتوری عثمانی ۰-م۰

۵۸۰ محمد پاشا به غازی محمد پاشا معروف بود. مدتی جانشینی سرفرماندهی سردار توپال حسین پاشا فرمانده جبهه مجارستان بود. در نبرد هم شجاعت بسیار از خود نشان داده بود و به دلیری نام‌آور بود به مقام وزارت منصوب شد اما فرمان وزارت به دستش نرسیده، درگذشت.

دلیر بود و در بین افرادش نفوذ بسیار داشت و در عملیـات علیه ونیزیها در حوالی بسنه فرماندهی موفق بود، روز به‌روز بی‌انظباتی بین افراد را موجب آمد و ونیزیها با استفاده از این موقعیت سرای بسنه مرکز ایالـت را به تصرف درآوردند. این رخداد موجب اضطراب دولت شد و دالتـابان مصطفی پاشـا که به قلعه پوچیتـل در هرسک تبعید شـده بود به سرفرماند هی بسنه و حوالی آن منصوب شد.

از دست رفتن جزیره ساقیز

بخشی از ساکنان جزایری را که در دریای مـدیترانه عثمانیها در اختیار داشتند نژاد لاتین با مذهب کاتولیک تشکیل می‌داد و بخش دیگر رومی بودند که مذهب اورتدکس داشتند.

لاتین‌ها نهانی به اروپائیها یاری می کردنـد و اطلاعاتی را که از پایتخت می گرفتند در اختیار ونیز، پاپ، مالت و.... قرار می‌دادند، اما چون محافظان قلعه‌ها را افراد قاپوقولی و افراد استخدام شده محلی تشکیل می‌دادند جرأت شورش نداشتند. در زمان صدارت کوپـر ولی‌زاده فـاضل مصطفی پـاشا، نـامبرده بـه حسب نیاز بخشـی از افراد کـانون قاپوقولی و سربازان محلی این جزیره‌هـا را به استثنای گرید- به جبهه برد و در سالهای بعد هـم این خلاء پـر نشد و بویـژه محافظت از جـزیره‌های سـاحلی چون استـا نکوی، میدللی، ساقیز و بوزجه‌آطه به افراد بحریه کالیونها آنهم تنها در تابستان واگذار شد.

وضع مالـی دولت عثمانی به سبب جنگهـایی که از سالیان پیش در سـه جبهه ادامه داشت به شدت آشفته شـده بود. بر میزان مالیاتها افزوده شده بـود، اصول اخذ مالیات درهم ریخته بود که بی‌شـک این خود مایه نارضایی عمومی شـده بود. گروه مسلمانان قلمروعثمانی که وخامت‌اوضاع را تقدیر الهی‌می‌دانستند، آن سختیها راتحمل‌می کردند اما مردم غیرمسلمان که نهانی تحریک می‌شدند در انتظار فرصتی جهت شورش بودند. از این روی دولت عثمانی ناگزیر از مقابله با عصیانهایی بود که در آلبانی آغاز شده بود و در سایر جزایر نیز رخ می‌داد. شورشهایی که منجر به ازدست‌رفتن آنی‌موره شد.

از اتباع عثمـانی سالی یـک‌بار جزیه آنهـم در ماه مارت گـرفته می‌شد. امـا در سال ۱۱۰۶ هـ/۱۶۹۴ م به سبب نیاز قرار شد هفت‌مـاه زودتر از موعد مقرر یعنی در ایلول جزیه دریافت شود و به این ترتیب مالیات سـرانه به سالی دوبار افزایش می‌یافت. از این

روی ساکنان جـزیره‌ها برآن شـدند که با خصم متحـد بشوند. برای اجـرای این منظور مسیحیان سـاقیز نخسـت هیئتی نـزد دولت فرستـادند و ضمـن شکایـت از زشتکاری همه‌ساله افراد بحریه پیشنهاد کردند که اگـر قصد حفاظت از جزیره است خود ساکنان جزیره می‌توانند یک نیروی بیست سی‌هـزارنفری فراهم کنند و از جزیره حراست کنند. همچنین متذکر شده بودند که از هنگام تسلط عثمانیها بر جزیره هرگز نافرمانی از سوی ساکنان صورت نگرفته است. به این ترتیب موافقت حکومت را با خواسته‌های خود جلب کردند و با دادن مبلغی تـوانستند سه هزار افراد بحریه مستقر در جـزیره را هم مرخص کنند. در پی این اقدامـات نهانی به دولت و نیز پیغام دادند که امسـال در جزیره ساقیز کسی از محافظان عثمانی باقی نمانده است.

به دنبـال این اقدمات، پـس از آن که ناوگـان عثمانی بـه مناسبت فرارسیـدن فصل زمستان دریای مـدیترانه را ترک گفت، دولت ونیـز که منتظر این فرصـت بود در محرم ۱۱۰۶ هـش ایلـول ۱۶۹۴م با ناوگـان یکصد و پانـزده فروندی متشکـل از کشتیهای ونیز، پـاپ، فلورانس و مـالت به جـزیره حمله بـرد و دوازده هزار پیاده‌نظـام و هشتصد سواره‌نظام را در ساحل پیاده کرد.

حسن پاشا محافظ جزیره ضمن رویارویی بـا مهاجمان، فرمانده نیروی دریایی را هم در جریان حمله قرار داد، اما از پشت‌سر نیروهای مسلح سی‌هزارنفری بومی جزیره به او حمله بردند که ناگزیر به سبب اندک‌بودن نیروهایش در قلعه پناه گرفت.

حسن پاشا هشت‌روز در قلعـه مقاومت کرد. بر اثر شلیک بیش از پـانصد گلوله توپ و خمپاره، خانه‌های موجود در قلعه ویران شدند و آذوقه و انبار نان خشک نیز آتش گرفت. حسن پاشا سرانجـام به اصرار سربازان قلعه با امان تسلیـم شد. (صفر ۱۱۰۶ هـ/ ۱۲ اکیم ۱۶۹۴م) و مسلمانان مقیم جزیره و پاشا با کشتیهای ونیزی به بندر چشمه منتقل شدند.

یوسف پاشا کاپیتان دریا (فرمانده نیروی دریایی) علی‌رغم درخواست کمک از ساقیز در انجام این درخواسـت سهل‌انگاری و تردید کرد، امـا با اصرار مزو مورتو حسیـن پاشا فرمانده کالیونهای نیروی دریایی که با کشیتهـای تحت فرماندهی خود به سوی بوزجه آطه حرکت کـرده بود، ناگزیر در پی او حـرکت کرد اما در نیمه‌راه از سقوط سـاقیز آگاه شد.

آدمیرال ونیزی با شنیدن خبر حرکت ناوگان ترک، سربازان اضافی خود را سوار کشتیها کرد و به رویارویی برخاست، اما کاپیتان یوسف پاشا جرأت یک نبرد دریایی با ونیز را نیافت به.جزیره مدللی عقب کشید و کالیونهای دولتی هم وارد بندر ازمیر شدند.

آدمیرال ونیزی چون دریافت که ناوگان ترک به دو گروه تقسیم شده‌اند ضمن بستن دهانه خلیج، شهر (ازمیر ۰-م۰) و کالیونها را از راه دریا در محاصره گرفت. در پی این حادثه کنسول فرانسه در ازمیر با یک قایق نجات نزد آدمیرال ونیزی رفت و به او تذکر داد که در صورت حمله به ازمیر همه ترکان ساکن آن که سراپا مسلح هستند، همه مسیحیان شهر را از دم تیغ خواهند گذرانید و با توصیه وی ناوگان ونیز پس از دوازده‌روز از دهانه خلیج حرکت کرد و بازگشت.

باز پس گرفتن ساقیز

سقوط جزیره ساقیز، سلطان احمد دوم را سخت متأثر کرد و طی دستخطی برای علی پاشا وزیر اعظم که د ر بلگراد به سر می‌برد نوشت:

- «تا زمانی که ساقیز در دست دشمن است حتی اگر سراسر مملکت انقروس (مجارستان) را هم تصرف کنی مقبولم نخواهد بود»

وی در این دستخط دستور داده بود چون: در فصل زمستان ناوگان ونیز قادر به فعالیت نیست بنابراین جزیره در زمستان باید بازپس گرفته شود.

همچنین پس از بازگشت اردو هم قاطعانه خطاب به وزیر اعظم فرمان زیر را صادر کرد:

- «ماجرای ساقیز آتش در دلم افگند، تسخیرش موردنظر است. با کسانی که ضرورت می‌دانی مشورت و ملاقات کن و بگو آنچه را که بایسته است انجام دهند. اگر چنانچه طی زمستان امسال ساقیز بازپس گرفته نشود، همه رئیس‌ها (منظور کاپیتانهای کشتی) را خواهم کشت.».

برای فرماندهی عملیات بازپس‌گیری ساقیر، نخست گنج محمدپاشا از فرماندهان اردو انتخاب شد اما بعد از این انتصاب منصرف شدند. مصر اوغلی ابراهیم پاشا بیگلربیگی آناطولی را که از فرماندهان سابق نیروی دریایی بود به سمت سرفرماندهی به بندر چشمه اعزام کردند. و عموزاده حسین پاشا محافظ بغار حصار را هم با

فرماندهی ناوگان به آن حوالی فرستادند (۲۴ ربیع‌الاخر ۱۱۰۶ هـ/ ۱۲ کاسم ۱۶۹۴ م).

احمد دوم پیش از آزادسازی ساقیز که سخت مشتاق آن بود، درگذشت. خصم چون از حرکت ناوگان عثمانی شامل بیست فروند کالیون و بیست‌وچهار فروند چکتری به فوچه آگاه شد، ناوگان ونیز مرکب از بیست کالیون*، بیست و چهار چکتری** و شش کرجی از ساقیز حرکت کرد و برای مقابله با ناوگان عثمانی به طرف جزایر سنگلاخ معروف به قویون آدالاری[۵۹](جزیره‌های گوسفند) که بین شبه‌جزیره قرابورنی (اورله) و جزیرهٔ ساقیر- در قسمت شمال شرقی نقاط یادشده- قرار داشت حرکت کرد. نقشه ناوگان عثمانی نخست از میدان به‌درکردن کشتی فرماندهی ناوگان بود که در مرحله بعد دیگر کشتیها را به آسانی شکست بدهند. با وزش باد موافقی که ناوگان عثمانی به انتظارش بود، ترکها نزدیک قویون آدالاری کشتی حامل مولینوکونتراینی فرمانده ناوگان ونیز را به آتش کشیدند و از گود خارجش کردند و پیزانی بنه‌دتو از فرماندهان ناوگان را به همراه حدود یکصد و پنجاه‌تن از افرادش که د ر کشتی ویکتوریا بود کشتند. پس از آنکه یک کالیون ونیزی هم که به یاری شتافته بود آتش زده شد، ناوگان ونیز به جزیره ساقیز گریخت.

نخستین مرحله جنگ شش ساعت به درازا کشیده بود. پس از این عملیات ناوگان عثمانی بی‌آنکه به تعقیب خصم برود آرایش جنگی دیگری به خود گرفت و ضمن رعایت مراتب احتیاط به سوی بندر تیرفل حرکت کرد و در یک جنگ تهاجمی ونیزیها را برای بار دوم شکست داد.

در اثنای تعقیب خصم گلولهٔ توپی که از کالیون کاپیتان احمد آشچی شلیک شد به مخزن مهمات کشتی که حامل پنجاه و پنج قبضه توپ برنزی بود، برخورد. نیمی از کشتی به هوا پرتاب شد و نیمهٔ دیگر در آب فرو رفت. پس از این حوادث ناوگان خصم نخست به ساقیز آمد اما در آنجا هم توقف نکرد بلکه پس از پیاده‌کردن حدود هزار سرباز

---

* نوعی کشتی بادبان‌دار پارویی

** نوعی کشتی پارویی -م-

۵۹. آلبانیائیها به جزایر قویون آدالاری اسپالماتوری می گویند.

سواره‌نظام و پیاده برای محافظت از جزیره، خود به سوی جزیرهٔ استندیل حرکت کرد.

با شکست‌خوردن ناوگان دشمن افراد تحت فرماندهی مصرلی اوغلی ابراهیم پاشا که در بندر چشمه واقع در ساحل مقابل آناطولی منتظر بودند به ساقیز پیاده شدند. قلعه ساقیز بدون پایداری تسلیم شد. توپ و مهمات بسیار به دست عثمانیها افتاد و محافظان قلعه همگی اسیر شدند (هفتم رجب ۱۱۰۶ هـ/ ۲۱ شبات ۱۶۹۵).

مژده بازپس‌گرفتن جزیره ساقیز را به مصطفی دوم حکمران جدید رساندند. با همهٔ زشتکاریهایی که مسیحیان کرده بودند، چون اسیران با آنان رفتار نشد و به امر مصطفی دوم املاکشان باز به آنان واگذار شد. در این نبرد دریایی فرماندهان طراز اول ناوگان ونیز کشته شدند.

باتوجه به همت و مهارت بسیار که مزومورتو حسین پاشا فرمانده کالیونها از خود نشان داد به درجه آدمیرالی (کاپیتان پاشا) ارتقاء یافت و به سبب اهمیتی که جزیره داشت عموزاده حسین پاشا فرمانده پیشین نبردی دریایی به سمت محافظ جزیره منصوب شد.

حسین پاشا در سال (۱۱۰۸ هـ /۱۶۹۷م) نزدیک بورجه آطه ناوگان خصم را بار دیگر شکست داد، یک چکتری را تصرف کرد و چکتری دیگری را غرق کرد.[۶۰] پس از آن در (ایلول ۱۶۹۸ م) مزومورتو حسین پاشا در نبردی که نزدیک زیتون بورنی جزیره مدللی با آدمیرال ونیزی دولفینو داشت با آنکه قهرمانانه جنگید اما هیچیک از طرفین بر دیگری پیروز نشد.

جبهه موره

به سبب کهنسالی قوجا خلیل پاشا سرفرمانده جبهه موره، چلبی ابراهیم پاشا محافظ آغریبوز به فرماندهی منصوب شد (۱۶۹۰م). باتوجه به این احتمال که چون ناوگان ونیز در نزدیکی ساقیز با ناوگان عثمانی در جنگ است قادر نخواهد بود به یاری موره بشتابد، سرفرمانده جدید مأمور شد که بندر و قلعه مهم آناپولی را در شمال شبه‌جزیره

---

۶۰. نصر تنامه و تاریخ رشید و نیز مقالهٔ مرحوم صفوت بیک با عنوان جنگ دریایی قویون آدالاری و آزادسازی مسافر، مجلهٔ انجمن عثمانی، (سال اول ص ۱۵۰ برگ دال)

موره به تصـرف درآورد. چلبی ابراهیم پاشا بـا یک نیروی پانزده هزارنفـری به آن سوی رفت و درست در لحظهٔ پیروزی بـر اثر گلوله توپی که به چـادرش خورد شهامت خود را از دست داد، عقب نشست و به استفه (شهر تب) کـه مرکز اردو بود بازگشت[۶۱]. ۶۱ از این روی معزول شد و مصر لی‌اوغلی ابراهیم پاشا سرفرمانده جنگ موره شد (۱۶۹۵م).

همان طـوری که پیـش از این گفتیم لیبـروس گراتـزْ چاری اهل مـانیا کـه در سال (۱۶۸۹م) از سوی دولـت عثمانی به رغـم دولت ونیز حاکـم موره تعیین شده بـود و با دشمن می‌جنگید، در سـال(۱۶۹۶م) ضمن توافق باخصم بـا چهار قادرقه* ونیزی به سوی خصم گریخت. به این ترتیب هیچ امیدی به حفظ موره نمی‌رفت.

باز طی همین سال (۱۶۹۵ م) دولت ونیز به آهنگ تصرف قصبهٔ سلونا واقع در یونان میانه، از خلیج اینـه‌بختی چهارهزار سرباز بـا فرقاته** به ساحل پیـاده کرد اما با دادن تلفات پس نشست.

جبهه روسیه

مناسبات عثمانی با روسها در اثنای جنگ

دولت عثمانـی تا اواسط سال (۱۶۹۵م) (اواخـر سال ۱۰۰۶ هجری) با سـه دولت درجنگ بود. دولت عثمانی در سـالهای آغازین جنگ به هنگام اتفاق سه‌گـانهٔ اتریش- لهستان- ونیز با دنبال‌کردن سیاستی ملایم و موافق در قبال خصم لهستان یعنی روسها

۶۱رونوشت دستخط تهدیدآمیز شاه به چلبی ابراهیم پاشاسر فرمانده موره که به بهانه‌های گوناگون انجام مأموریتش را به تعویق می‌انداخت:

«طبق فرمان شریفم عمل شود: عملت در کاری که مأمـور آن بودی موافق طبع همایونی‌ام نبود. کسانی که از آن سوی مـی‌آیند و خبر مـی‌آوردند از تو به نیکـی یاد نمی‌کننـد. تو این مهـم را سخت سهل انگاشتـه‌ای. تو تابـه حال می‌بایست با ابواب جمعی‌ات پای قلعه آناپولی می‌بودی. از این پس هشیار باش و بدان و بکوش تا خدمات مفیدی در حق دین مبین انجام دهی والا دچار آتـش غضبم خواهی شد بعد نگویی که نمی‌دانستم. منبعد اگـر هرآینه باز هم با برخی عذر و بهانه‌ها در انجام مأموریت تأخیر و توقف کنی، سرانجامت موجب عبرت سایرین خواهد شد.

سنه ۱۱۰۶ شوال= ۱۶۹۵ مانیس.» (دفتر مهمه شماره ۱۰۶ ص (۳).

* نوعی کشتی جنگی.

** نوعی کشتی جنگی تندرو ۰-م ۰

به خصومت بین دو دولت می‌افزود و می‌کوشید تا از اتحاد آن دو علیه خویش جلوگیری کند. البته خان‌نشین کریمه از این که دولتها در برابر ترکان موضع خصمانه‌ای نگیرند، نقش مهمی داشت.

«اتفاق مقدس» می‌خواست روسها را هم وارد جرگه خود بسازد. از این روی در سال (۱۶۸۶ م) روسها، با نمایندگان لهستان که به مسکو رفته بودند مذاکرات مفصلی داشتند. در پایان این مذاکرات روسها وارد این اتفاق شدند و تصمیم برآن شد که روسها به خان‌نشین کریمه حمله کنند. به این ترتیب روسها از کمک نیروهای خان‌نشین کریمه که بازوی مسلح راست عثمانیها را تشکیل می‌داد، مانع می‌شدند. در سال (۱۶۸۷ م) نیز دومین توافق بین روسها و لهستانیها در باره حمله به کریمه صورت گرفت. یک سال پس از این توافق بود که روسها ناگهان با یک نیروی انبوه نزدیک به سیصدهزار سرباز روس و قزاق و دویست قبضه توپ از یک سو به کریمه و از دیگر سو به کفه حمله بردند. پس از یک جنگ بسیار سخت به دشواری مغلوب شدند و پس نشستند. اما باتوجه به این که به مهاجمان ضربه کاری وارد نشد خطر بزرگی دور سر کریمه در چرخش بود. ادامه جنگ خانهای کریمه را اندیشناک کرد، اما روسها هم که مزه ضربات تاتارها را چشیده بودند به تجربهٔ تازه‌ای در مورد حمله‌ای دیگر به کریمه دست نیازیدند (حزیران ۱۶۸۹م).[۶۲]

حمله روسها به قلعه آزاق

روسها که با شکستهای پی‌درپی عثمانیها در جبهه اتریش و ونیز و از پای‌درآمدن این دولت سخت امیدوار شده بودند با لهستانیها همداستان شدند. روسها برآن شده بودند که برای به دست‌آوردن قلعه آزاق که از اوایل قرن هفده به آن چشم دوخته بودند دست به حمله‌های غافلگیرانه بزنند. مصطفی بیگ سنجاق‌بیگ آزاق که از طریق جاسوسها از این نقشه‌ها آگاه شده بود با درک این نکته که قلعه در برابر حمله قادر به پایداری نخواهد بود، در بیرون قلعه سنگربندی کرد و موضع دفاعی گرفت و در عین‌حال به

---

۶۲. در مورد حمله برق‌آسای روسها و رویارویی خان کریمه با آن، سلیم‌گیرای گزارشی به تاریخ (۱۱۰۰/هـ ۱۶۸۹/م) دارد (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۴۵.)

سبب قریب‌الوقوع‌بودن حمله مراتب را توسط خان کریمه به دولت مرکزی گزارش کرد. در واقع مدتی بعد با یک نیروی دویست هزارنفری و سیصد قبضه توپ به قلعه حمله کردند. از این تعداد پانزده هزار سرباز از راه دریا و از راه خشکی شصت هزار سرباز به فرماندهی تزار به اضافه قوای طلایه به قلعه حمله بردند و به آن نزدیک شدند (۲۴ ذی‌العقده ۱۱۰۶ هـ/ ۸ تموز. ۱۶۹۵م). افزون برآن یک اردوی دیگر روس به فرماندهی شرمت اوف ژنرال روسی و با اشتراک مازپا، هتمان قزاق به اوزی (دنی پپر) حمله بردند.

در پی حمله به قلعه آزاق مرتضی پاشا بیگلربیگی کفه و کاپلان گیرای پسر سلیم‌گیرای خان کریمه در بیرون قلعه به د فاع پرداختند و با حمله متقابل به خصم توانستند روسها را که به نزدیک قلعه آمده بودند اندکی پس برانند. اما چون تعداد روسها انبوه بود در پاتکی نیروهای عثمانی و تاتار ناگزیر شدند که به داخل قلعه عقب بنشینند و قلعه را هم از دریا و هم از خشکی به محاصره گرفتند.[۶۳]

روسها رو به روی برج «قوش کوله‌سی» قلعه آزاق برجی ساختند و از آنجا با توپهای «بال‌یمز» قلعه را به شدت زیر آتش توپخانه گرفتند. در این بین فرا رسیدن شماری نیروی کمکی به فرماندهی علی‌پاشا بیگلربیگی طرابزون روحیه قلعه گیان را تقویت کرد و پایداری‌شان را افزون ساخت.

سیزدهمین روز محاصره، نامه تزار در برگیرنده پیشنهاد تسلیم به قلعه فرستاده شد، اما مدافعان نپذیرفتند و تصمیم به پایداری گرفتند. در طول محاصره مدافعان لحظه‌های پرخطر بسیاری را گذرانیدند. تعداد اندکی مجاهد با این حمله دهشت‌زا مقابله کردند.[۶۴]

سرانجام روسها با شنیدن خبر حرکت دولت گیرای ولیعهد کریمه به آن سوی، ونیز حملات ببرگونه کاپلان‌گیرای* با دادن کشته بسیار عقب نشستند، از سوی

---

۶۳. در ذی العقده (۱۱۰۶ هـ)حزیران ۱۶۹۵ م) تزار روس یکهزار و پانصد قایق که به آن «ترانسا» می‌گویند فراهم دید و در هر قایق یکصد تفنگچی مستقر کرد. و خود از راه خشکی با متجاوز از دویست هزار عساکرش و متجاوز از سیصد توپ تا چهارمین روز ربیع‌الاول سنهٔ (۱۱۰۷ هـ) جمعاً مدت نود و شش روز قلعه آزاق را محاصره کرده بود. (زبدةالوقایع برگ ۳۰۷ ب).

۶۴. نصرتنامه ذیل تاریخ سلاحدار در باره محاصرهٔ آزاغ شرح مبسوطی دارد.

* کاپلان به معنی ببر است. -م.

کاپلان گیرای دنبال شدند که در راه بازگشت هم ضایعات بسیار متحمل شدند.

محاصره قلعه آزاق نود و شش روز به طول انجامیده بود. شمار کشتگان روسها به نوشته تاریخهای عثمانی پنجاه الی شصت‌هزار نفر و به نوشته هامرسی هزار نفر بوده است. (۴ ربیع‌الاول ۱۱۰۷۰ هـ/ سیزدهم اکیم ۱۶۹۵ م).

شرمت اوغلی (شرمت اوف. م.) با آگاهی از این که محافظان قلعه طوغان (طوغای) مأمور محافظت قلعه آزاغ شده‌اند با نیرویی شامل پنجاه الی شصت هزار قزاق باراباش و سی‌هزار سرباز روس این قلعه را به تصرف درآورد. افزون برآن نیز قلعه‌های نصرت قرمان و شاهین قرمان در آن حوالی توسط روسها اشغال شد و روسها بر رود اوزی حاکمیت یافتند.[۶۵]

سقوط قلعه آزاق

روسها علی‌رغم عدم موفقیت در محاصره قلعه آزاق امید را ازدست ندادند. نیروهای کریمه به سبب ادامه جنگ در جبهه‌های مختلف و شرکت در آن بسیار صدمه دیده بودند، از این روی چالاکی و تحرک پیشین را از خود نشان نمی‌دادند. این نکته از یکسو و تعمیر و تحکیم‌نشدن قلعه آزاغ پس از محاصره، روسها را به حمله مجدد واداشت. از این روی یک سال پس از محاصره آزاق (۲ ذی‌العقدهٔ ۱۱۰۷ هـ/۳ حزیران ۱۶۹۶م) باز روسها قلعه را در محاصره گرفتند. قلعه در نخستین محاصره سخت تخریب شده بود. کالا یلی کوز مصطفی پاشا والی طرابزون با حفظ سمت مأمور کار تعمیر قلعه شده بود و نیرویی هم برای محافظت از آن تعیین شده بود. اما هردو این مهم دستخوش سهل‌انگاری شد و به هنگام صورت نگرفت. بی‌شک قلعه که اسلحه و مهماتش نقصان پذیرفته بود نمی‌توانست در برابر این دومین حمله پایداری کند. در آغاز حمله هنوز نیروهایی که برای دفاع و حفاظت از قلعه درنظر گرفته شده بود و نیز نیروهای خان کریم وارد قلعه نشده بودند.

روسها در اثنای محاصره آزاق شرمت اوغلی را نیز که با پنجاه‌هزار روس و قزاق

---

۶۵. پس از محاصره آزاق دولت گیرای از قزاقهای بآراباش به تلافی همدستی با روسها و حمله‌هایی که کرده بودند به سختی انتقام گرفت.

باراباش به محاصره قلعه طوغان رفته به آزاق آوردند و این چنین بیم خطر افزونتر شد.

روسها که قلعه را محاصره کرده بودند بـادرنظر گرفتن احتمال رسیدن نیروی کمکی به مدافعان قلعـه پشت‌سر نیروهای خود سنگـر بستند و خندق کندند، و به ایـن ترتیب تدابیر لازم اتخاذ کردند. در واقع نیز نیروهای باقی پاشا والی ارض‌روم و قوای علی‌پاشا و حسن‌پاشا به یاری قلعه گیان شتافتند اما به سبب این تدبیر خصم نتوانستند وارد قلعه بشوند.

حدود چهارصد الی پانصد مدافع قلعه که در شرایطی سخت ناامیدانه به سر می‌بردند پس از دوماه پایداری ناگزیر از تسلیم شدند (۷ محرم ۱۱۰۹ هـ ر/۲۶ تموز ۱۶۹۲م)

خبر این ضایعه هیجان شدیدی را موجب آمد، افرادی که مأمور بودند به هنگام حمله قوای کمکی بـه قلعه ببرند و چنین نکـردند و نیز کسانی کـه به موقع می‌بـایست لوازم موردنیاز تعمیـرات ساختمانی و... را مـی‌بردند و نبرده بـودند بی‌درنگ اعدام شـدند. دیگران هم به مجازاتهای گوناگون محکوم شدند اما چه سود که قلعه ازدست رفته بود.

اهمیت قلعه آزاق

روسها که از نیمه دوم قرن شانزدهم به بعد بـه تدریج به سوی آسیای میانه و قفقاز در حال گسترش بودند بـا همه تشبثات مستقیم و غیرمستقیم موفق بـه تصاحب قلعه آزاق که برای آنان کلیـد ورود به دریای سیاه بود نمی‌شـدند، با تصرف آن به خواستـه دیرین خود جامه‌عمل پوشانیدند. این موفقیـت به همان نسبت که برای روسها سودمند بود به همان نسبت هـم به زیان عثمانیهـا بود که نمی‌خـواستند روسها به دریـای سیاه دست یابند.

تزار روسیـه پس از آنکه قلعه آزاق را از نظـر استراتژیکـی مستحکم کرد، باگـذاشتن هشتهزار نیروی محافظ در قلعه و استقرار ناوگان در رود دن کار را به انجام رسانید. و به موجـب خبر رسیده از سـوی خان کریمه روشـن شد که تـزار روسیه در دریای سیـاه به فعالیت درآمده است و از راه زمینی هم‌آهنگ حمله به کریمه را در سر دارد.

فصل هفتم
معاهدهٔ قارلوفچه
خلاصه‌ای از رخدادهای جنگ طولانی تا معاهده

اوضاع چهار جبهه

دولت عثمانی از سال (۱۰۹۴ هـ/ ۱۶۸۳ م تا ۱۱۱۰ هـ/ ۱۶۹۹) مدت شانزده‌سال نخست با سه دولت و سپس با چهار دولت در جنگ بود. پس از قتل مرزیفونی قرامصطفی پاشا که بیهوده عامل آغاز این جنگ شده بود، بر اثر ناتوانی وزیر اعظم‌ها و سرفرماندهانی که پس از او بر سر کار آمدند دولت عثمانی دستخوش شکستهای پی‌درپی بویژه در جبهه اتریش شد.

خصم که وارد شبه‌جزایر بالکان شده بود، ادرنه را تهدید می‌کرد و در بین این شرایط خطرناک عصیان اتباع مسیحی آلبانی، موره و صربستان که به تحریک دشمن صورت می‌گرفت، اوضاع را در مجرای فلاکت‌باری انداخته بود.

در یک چنین شرایط هراس‌آور، که موجب فروپاشی و آشفته‌حالی کوپرولی‌اوغلی فاضل مصطفی وزیراعظم شد و وی پس از آن که اداره امور را به دست گرفت، امنیت و آسایش مردم را در داخل کشور تأمین کرد. و با توفیق در نبردها و با راندن خصم از شبه‌جزیره بالکان به خاک مجارستان ادامه آن اوضاع خطرناک را مانع شد. اما در نبردهایی که پس از آن صورت گرفت اردوی عثمانی نتوانست پیشروی کند و اتریش هم که در آن ایام با فرانسه در جنگ بود به نوبهٔ خود نتوانست در برخورد با عثمانی پیشروی کند.

درگیری مدام سرفرماندهان (سردار اکرمها) در جبههٔ اتریش که خصم‌هراس آوری بود

و اختصاص بیشترین نیرو و مهمات و لوازم جنگی به آن جبهه سبب شد که کمکهای نیم‌بندی به جبهه‌های لهستان و ونیز فرستاده شود و مسئوولیت این دو جبهه به فرماندهان رده پایین واگذار شود. با اینهمه در سایهٔ یاریهای بسیار ارزندهٔ خان نشین کریمه لهستانها نتوانستند حتی کمانیچه را که سخت مشتاق آن بود به دست آورند؛ اما ونیزیها موفق شدند که به نقاط مهمی در بسنه ودالماچیادست یابند و با تصرف کامل موره تایونان میانه نفوذ کنند.

جنگ شانزده‌ساله‌ای که در چهار جبهه ادامه داشت، از یک سوی فروپاشی تشکیلات نظامی عثمانیها و سهل‌انگاری نسبت به آن را نشان داد و از سوی دیگر پیروزیهای پی‌درپی خصم که با بهره‌گیری از شیوه‌های جدید نبرد می‌جنگید، یادآور این مهم بود که نیروهای عثمانی باید آمادگی و تشکیلات جنگی متناسب با زمان داشته باشد.

به درازاکشیدن جنگ با اتریش، نیروهای تاتار را که از جبهه‌ای به دیگر جبهه می‌شتافتند بکلی ازهم پاشیده بود. در چنین شرایطی، در مرزهای شمالی روسها و لهستانیها نیرومندتر شده بودند که هم کریمه و هم خاک عثمانی را تهدید می‌کردند. در اثنای این جنگها دولت عثمانی چه در داخل و چه خارج خاک عثمانی سه‌بار از یاری برزگ حاجی سلیم‌گیرای، فرمانروای کریمه برخوردار شده بود.

اقدامات آشتی‌جویانه

هم دولت عثمانی و هم دولت اتریش که به خوبی سنگینی بار نبردی درازآهنگ را احساس کرده بودند گه‌گاه به آشتی می‌اندیشیدند و آن را ارزیابی می‌کردند. بویژه دولت عثمانی که ناگزیر از نبرد در سه جبهه بود، در راه آشتی پیشقدم شد و در زمان ملک ابراهیم پاشا و نیز ساری سلیمان پاشا به اتریش پیشنهاد آشتی داد اما با شرایط سنگین امپراتور که پیروزیهای پی‌درپی به دست آورده بود رو به رو شد و از آن پیشنهاد نتیجه‌ای نگرفت.

هنگامی که سلطان سلیمان دوم به سلطنت رسید، دولت عثمانی برای آگاه‌ساختن دولت اتریش از جلوس او هیئتی به ریاست ذوالفقار افندی به وینه فرستاد که به این وسیله اگر ممکن بود در باره صلح هم اقداماتی صورت بگیرد. اما عزیمت این هیئت

هم‌زمان شد بـا سقوط بلگراد. افزوده‌شدن ایـن موفقیت بر موفقیتهای دیگـر توقعات امپراتـور لئوپولـد را بالا برد و خـود و هم‌پیمانـانش خواستـه‌های پردامنـه‌ای را مطرح کردنـد، و افزون بر آنچه کـه تصرف کرده بـود خواستار شهـرها و قلعه‌های دیگـری نیز شدند.

پس از گفت‌وگـوهای طولانی به سبب تـوقعات زیاده از حد طرف مقابـل دو طرف به توافق نرسیدند و این تلاش هم برای آشتی عقیم ماند.

در این گیرودار به درازاکشیـدن جنگ میان اتریش و فرانسه و بازپـس‌گرفتن بلگراد توسط فـاضل مصطفی و راندن اتـریشی‌ها به آن سوی رودخـانه طونه و سـاوا که غرور امپراتور را درهـم شکست، سبب شد کـه این بار متفقین بـا شرایط مساعـدی خواهان آشتی شوند. بـه همین سبب دولتهای فلمنگ و انگلیس که متفقیـن امپراتور در جنگ علیه فرانسه بودنـد سعی در میانجیگری و تعدیل‌کردن خواستـه‌ها و ترک عناد از سوی دوطرف (اتریش و عثمانی ۰-م ۰) داشتند. از سوی د یگـر در همین بین شانتونف سفیر فرانسه در ترکیه و فری‌یـول که با مأموریت ویژه به استانبول آمـده بودند- فری‌یول بعداً به عنوان سفیر به ترکیه آمد- می‌کوشیدند تا مانع از عقد پیمان صلح بین دولت عثمانی و متفقین شونـد. فری‌یول کوشید تـا لهستان به طور جـداگانه با دولت عثمـانی پیمان آشتی ببندد، امـا موفق نشد. و کوشش خان کریمه هم در این رهگـذر سرانجام نیافت[1]. در برابـر این کـوششهای فرانسـه دولتهای انگلیـس و فلمنگ از فعالیـت خود نکاستند و با رفت‌وآمدهای پی‌درپی برای دست‌یابی به تفاهم بین دوطرف می‌کوشیدند و اندک‌اندک دو طرف نیز دسـت از عناد و توقعات افراطی برمی‌داشتنـد. با موفقیتهای پی‌درپی مصطفی دوم سلطان جدیـد در دو جنگش که به سال (۱۰۰۶ هـ/ ۱۶۹۵م) به سلطنت رسید، نور امیدی به دل عثمانیها تابیـد، اما ناکامی حاصل از جنگ سوم این نور را خاموش ساخت.

۱-. در تاریخ سلاحدار خلاصه گفت‌وگـوهای ضبط‌شده ذوالفقار افندی آمده است. (ج ۲ ص ۶۵۲- ۶۶۴)- در تاریخ هامِرهم اطلاعاتی در باره ملاقات و مذاکرات بین ذوالفقار افندی و نمایندگان متفقین و نتایج آن آمده است (ج ۱۲ ص ۵۳۳-۵۴۳ و ۵۷۱- ۵۸۸).

چگونگی اوضاع روزهای پیش از صلح

عموزاده حسین پاشا که پس از شکست زانته به صدراعظمی رسید، مردی تجربه‌آموخته و روشن‌بین بود. او می‌دید که دیگر جنگ شکل موضعی به خود گرفته است و بازپس‌گرفتن نقاط ازدست‌رفته غیرممکن است و از این پس ادامه جنگ هیچ سودی برای دولت عثمانی نخواهد داشت. و صلاح در آن دید تا به جنگ چهار جبهه که بیهوده موجب نابودی افراد ارتش و تهی‌شدن خزانه می‌شود پایان ببخشد. زیرا که در این ایام با امضای پیمان ریسویک بین فرانسه و اتریش، جنگ بین آن دو دولت پایان گرفته بود و بی‌شک امپراتور نیروهایی را که در جبهه فرانسه داشت به جبهه جنگ با ترکها اعزام می‌کرد. اینک وی با توجه به نکات یادشده به سوی پایان بخشیدن به جنگ و برقراری آشتی مایل شده بود.

در این بین امپراتور اتریش هم به سبب شرایط خاص سیاسی بیش از ترکها خواستار صلح و آشتی بود؛ زیرا با آن که امپراتور با بسته‌شدن پیمان ریسویک ازدست یکی از دو نبرد همزمانی که داشت رها شده بود و در نبرد با ترکها آزادتر شده بود، اما، باتوجه به اوضاع سیاسی، پیمان ریسویک برای هردو طرف در حکم یک متارکه نامه بود و از سرگیری جنگ شکل اجتناب‌ناپذیری به خود گرفته بود. از این روی لئوپولد (امپراتور اتریش ۰-م۰) خواستار آشتی سریع با ترکها بود.

در این رهگذر پاچت سفیر انگلیس خان کریمه را با خود همداستان کرده بود و ضمن یادآوری پیشنهادهایی که در زمان صدارت حاجی علی‌پاشا شده بود، می‌کوشید تا رضایت وزیر اعظم را جلب کند.

در برابر کوشش سفیران انگلیس و فلمنگ فری‌یول نماینده اعزامی فرانسه برای جلوگیری از آشتی بین ترکها و امپراتور تلاش می‌کرد، وی یادآور می‌شد که لوئی چهاردهم بزودی به خاطر اسپانیا با امپراتور وارد جنگ خواهد شد و پیمان ریسویک کان لم یکن خواهد شد.[۲]

مصطفی دوم بدون بازپس‌گرفتن دستکم بخشی از اراضی ازدست‌رفته مایل به آشتی

۲- در واقع نیز پیمانی در سال (۱۶۹۷ م) در شاتو ریسویک نزدیک لاهی بسته شده بود دیری نپایید و در سال (۱۷۰۱ م) جنگ بین فرانسه و اتریش بر سر وراثت سلطنت اسپانیا درگرفت.

نبود. وزیر اعظم که با سفیران انگلیس و فلمنگ مذاکره کرده بود و صلح را ضروری می‌دید در این باره با پادشاه و دولتمردان ملاقات و مذاکره کرد. وی ضمن بیان این نکته که ادامه این جنگ شانزده‌ساله از هر جهت اوضاع داخلی را ازهم پاشیده است، مو به موی شرح داد که چگونه مردم از پرداخت مالیات درمانده‌اند و بسیاری از دهقانان زمینهای خود را رها کرده و پراکنده شده‌اند، برای ادامه جنگ امکان تأمین سرباز و مهمات مقدور نیست، از آناطولی امنیت و آسایش رخت بربسته است و در روم ایلی اتباع مسیحی سر به شورش برداشته‌اند و با تشکیل دسته‌هایی به فعالیت پرداخته‌اند. در حوالی عراق اوضاع فلاکت‌بار است [۳] ، امکان دریافت مالیاتهای رو به افزایش وجود ندارد و خزانه به همین سبب تهی مانده است. و از آن گذشته برای ضرب پول، اشیاء نقره و طلا به عنوان پشتوانه باقی نمانده است، پس از برشمردن آنچه که گفته شد و پس از مناقشات لفظی بسیار تصمیم به صلح گرفته شد.

مذاکره‌های صلح

خواسته‌های متفقین برای صلح

پس از آن که هردو طرف تصمیم به توافق گرفتند، متفقین نخست در (۲۴ نیسان ۱۶۹۸م) در وینه برای مشخص‌کردن شرایط صلح گرد آمدند. امپراتور لئوپولد با اکتفا به نقاطی که تصرف کرده بود مطلقاً طرفدار صلح بود اما روسها و لهستانیها می‌خواستند از مناطقی که در دست نداشتند بخشی را در اختیار خود بگیرند و از این روی نیز از موافقت امپراتور با صلح ضمن حفظ اراضی که به دست آورده بودند ناخشنود بودند. حتی تزار پطر، و اگوست پادشاه لهستان برای همکلام‌بودن در باره شرایط صلح

---

۳ - به خاطر جنگ و عدم توجه به وضع ایالتها از همهٔ نقاط کشور آسایش رخت بربسته بود.

در عراق که از مرکز فاصله بسیار داشت اوضاع وخیم بود. در سال (۱۱۰۸ هـ/ ۱۶۹۷ م) یک رئیس قبیله به نام مانی بصره را در محاصره گرفته بود و به دنبال آن به سبب سهل‌انگاریهای والیان بغداد، حاکم هویزه که از ایران تبعیت می‌کرد، به سهولت بصره را تصرف کرده بود. اما یک سال بعد سلطان‌حسین پادشاه ایران ابراز دوستی کرد و با نماینده‌ای به نام رستم‌خان کلید بصره را فرستاد و به این سان آنجا را به عثمانیها بازگردانید (زبدةالوقایع برگ ۳۴۰، ۳۴۴ و تاریخ رشید ج ۲ ص ۴۱۸ و ۴۷۵).

با یکدیگر ملاقات کـردند، اما به سبب عدم اعتماد به یکدیگر بـه توافقی دست نیافتند. روسها به جز قلعه آراق که به تصرف درآورده بودند، خواهان قلعه کرج بودند و لهستانیها گمانیچه را که علی‌رغم سالها حمله موفق بـه گشودنش نشده بودند، می‌خواستند. ونیز که در بسنه به موفقیت چندانی دست نیافته بود تنها به حفظ موره که تصرف کرده بود و اصلاح وضع حد و مـرزی قناعت می‌کرد. به طـور کلی خواسته‌های متفقین بـر سر میز مشاوره بـر حول این مـرکز دور می‌زد. تنها لهستـان برای آنکه گمـانیچه را بر سـر میز مذاکرات صلح به دست آورد خواستار میانجیگیری پاپ بود.

محل ملاقات برای صلح

در مورد محل مـلاقات برای مذاکرات صلـح بین عثمانیها و متفقیـن اختلاف افتاد. متفقین برای محل ملاقات وینه و یا شهر دوبره‌چین واقع در شمال و اراد مجارستان بالا را پیشنهاد کردند، امـا به سبب اصرار ترکها مبنـی بر انتخاب محلی نزدیک مـرز ترکیه سرانجام برای این ملاقات شهرک قارلوفچه نزدیک بلگراد مناسب تشخیص داده شد.

نمایندگان چهار دولت

پس از توافق با مصالحه و تعیین محل گفـت‌وگو، عموزاده حسین پاشا با احتمال این که ممکن است مذاکرات صلح سرانجام نیابد و جنگ بار دیگر از سر گرفته شود، اردو را همراه خود به بلگراد حـرکت داد و هنگام رسیدن به صوفیه بیان نامـهٔ مربوط به اساس صلح از سوی نمـایندگان اتریـش و ونیز رسید، پذیـرفته شد و در پی آن هیئتـی شامل رئیس‌الکتاب رامی محمد افندی و اسکارلت‌زاده الکسـاندر ماوروکورداتو مترجم دیوان همایونی به قارلوفچه اعزام [۴] شد.

۴- زبدةالوقایع برگ ۳۵۴ و تاریخ رشید ج ۲ ص ۴۴۸.

فرمـان نمایـنـدگی را در ورقـه‌ای به قطـع بزرگ نوشتنـد، با آب طـلا مهر شـد و در پاکتـی از نقره گـذاشتند و در کیسه‌ای از پارچه‌ای مشهور به «سراسر» نهادند و به او تسلیم کردند.

مترجم الکساندر مـاوروکورداتو، در ایتالیا تحصیل کرده بود و فارغ‌التحصیل یکـی از دانشگاههای آن کشور بود. وی سپس به استانبول برگشت و در مدرسه بزرگ «روم» به تدریس پرداخت. و سپس به طبابت مشغول شد. بعدها در زمان فاضـل احمد پاشا مترجم دیـوان همایونی شد اما پـس از شکست وینه معزول شد. وی با وجـود حضور در عقد معاهدهٔ قارلوفچه بدون اطلاع دولت عثمانی از امپراتور لئوپولد نشان قدردانی گرفته بود.

هیئت نمایندگی عثمانی، اتریش، لهستان، ونیز و روس و نیز نمایندگان میانجی بین دو طرف شامل بارون و ویتورودی سفیر ممتاز انگلیس و نیز با چپ سفیر انگلیس مقیم استانبول، همسبرگ نماینده اعزامی فلمنگ (در نصرتنامه، دویاکوباس کنت فلایر) در شهرک قارلوفچه[۵] گرد آمدند و مذاکرات را آغاز کردند. (۱۱۱۰هـ/ ۱۶۹۹ م).

برای شرکت در پیمان صلح قارلوفچه از سوی اتریش کنت‌اوترنیگن و شخینگ، از طرف ونیز شوالیه روزینی (در نصرتنامه، سینورکاوالیر کارلورتو آمده است)، به نمایندگی از لهستان مالاخوفسکی اعزام شده بود و روسها هم ناظری پروکوپ بوگانویچ نامی را فرستاده بودند.

مذاکرات و بحث و گفت‌وگوی قارلوفچه درست چهارماه طول کشید و طی آن سی و شش جلسه تشکیل شد. طی گفت‌وگوهای خشونت‌بار و شدید لحظات بسیاری پیش آمد که به قطع گفت‌وگوها بیانجامد. سرانجام به استثنای روسیه که ناظر اعزامی اختیار امضای پیمان صلح نداشت، بین دولت عثمانی و سه دولت دیگر پیمان صلح بیست و پنجساله- با هریک جداگانه- بسته شد و با دولت روسیه هم یک پیمان متارکه سه‌ساله امضاء شد (بیستم اوجاق ۱۶۹۹ م/ ۲۴ رجب ۱۱۱۰هـ).

در اثنای مذاکره و عقد پیمان صلح شایستگی و کیاست و روشن‌بینی رامی محمد افندی نماینده اول نقش مهمی داشت. وی با درک سریع مسایل مورد گفت‌وگو و اعتراضهای آگاهانه و در عین‌حال تأثیر خوشایندی که در نمایندگان خارجی گذاشته بود با قانع‌کردن طرف مقابل مانع از قطع مذاکرات شد و در امضای پیمان صلح توفیق یافت.[۶]

۵- قارلوفچه (کارلوویتس) در منطقه اسکولوانیا نزدیک کناره رودطونه قرار داشت که به سبب عقد پیمان صلح شهرت یافت. در نصرتنامه چنین آمده است: «در محل دورافتاده‌ای به نام قارلوفچه در لب مرز نزدیک ساحل....».

۶- مورخ نعیمادر مقدمه تاریخی که نوشته بود (ج ۱ ص ۶۲) و به عموزاده تقدیم داشته بود، چنین می‌نویسد: «حرکات موقرانه و سکنات عاقلانهٔ جناب رئیس الکتاب در آن مجلس (مذاکرات قارلوفچه) حیرت‌افکن ارباب انجمن شده بود. قلم بدیع‌الانجام آن بلیغ نکته‌دان و فصیح عذب‌البیان، حضار مجلس را چون تصاویر نقش بر دیوار متحیر و مبهوت ساخته بود و جواب اقناع‌کننده‌اش بر متصدیان سئوال... نمایندگان را دچار عجز ساخته بود». رامی محمد افندی دستور داده بود، مذاکرات را هر روز ضبط می‌کردند و نامه‌هایی را هم که ردوبدل می‌شد عیناً نگهداری

شرایط مهم صلح با اتریش

پیمان صلح با اتریش در بیست ماده تنظیم شده بود. ایالت بنات یا طمشوار با تمام استانهایش همراه با (تیسه، طونه و موروش) در دست عثمانیها می‌ماند و اردل و دیگر نقاط مجارستان به اتریش واگذار شده بود و صیدماهی و دیگر چیزها و نقل و انتقال کشیتهای رودپیما در رودخانه‌های تیبسه و موروش برای هردو طرف آزاد اعلام شده بود. هر دولت اراضی را که درخُرواتستان داشتند همچنان حفظ می‌کردند. رود ساوانیز به عنوان مرز طبیعی پذیرفته شده بود. به موجب مادهٔ ده پیمان‌نامه برای جلوگیری از ایجاد ناامنی توسط مجارها و اردلیها و کرسیهایی که در طول جنگ با عثمانیها همکاری داشتند قرار شد که آنها از نوارمرزی به داخل خاک عثمانی منتقل شوند وزن و خانواده و اقوام آنان را که در خاک مجارستان واردل و مجارستان میانه مانده‌اند نزد همسرانشان بفرستند. دیگر مواد عهدنامه در ارتباط با تحدید و تثبیت مرزها ادامه پیمانهای پیشین و رعایت مفاد آن و امور تجاری، چگونگی رد و بدل سفیر و نامه، بود.

آخرین مادهٔ این پیمان‌نامه مربوط می‌شد به ادامه صلح به مدت بیست و پنج‌سال که طرفین در صورت تمایل می‌توانستند در طول مدت و در اثنای آن به مدت معاهده بیفزایند. همچنین در این ماده آمده بود که خان کریمه می‌بایست در ایام صلح جانب دوستی و آشتی را نگهدارد و رعایتش کند. با عقد این پیمان اردل از زیر نفوذ عثمانیها به در می‌آمد و یکی از ایالتهای اتریش می‌شد. در اثنای عقد پیمان صلح نمایندگان اتریش خواستار تسلیم توکه‌لی* به اتریش شدند و در این باره نیز پافشاری کردند، اما دولت عثمانی قاطعانه اعلام داشت که حتی به قیمت آغاز جنگ نیز توکه‌لی را تسلیم نخواهد کرد و نمایندگان اتریش هم دیگر فراتر نرفتند.

می‌کردند. یک نسخه حاوی متن این گفت‌وگوها تحت شماره ۶۸۵ در کتابخانه ملت، بین کتابهای رشید افندی و نسخه دیگر در کتابخانه دانشگاه جزء آثار و نوشته‌های تاریخی تحت شماره ۲۸۶ ثبت شده است. پروفسور بی علی جانب در بارهٔ ضبط این مذاکره‌ها مقاله‌ای در چهارمین کنگرهٔ انجمن تاریخ ترک به سال (۱۹۴۸ م) قرائت کرده بودند.

* از سرداران اردوی عثمانی ۰ - م ۰

پیمان منعقده با لهستان

با لهستان پیمان صلح بیست و پنج‌ساله‌ای در یازده ماده بسته شد. به موجب این معاهده دولت عثمانی اراضی را که با پیمان بوجاش به دست آورده بود یعنی ایالت پودولیا به انضمام گمانیچه و اوکرانی را به لهستان واگذار می‌کرد و در ازای آن لهستان به خدمت ختمان قزاق که حکومت اراضی بغدان تا اوکرانی را با او بود و در بغدان مستقر بود و از سوی لهستان تعیین می‌شد خاتمه می‌داد. به موجب ماده چهارم معاهده حکومت عثمانی تعهد می‌کرده که مانع از حملهٔ خان کریمه به لهستان بشود و خراجی که لهستان سالانه به کریمه می‌پرداخت نیز لغو می‌شد.

پیمان با ونیز

به موجب پیمان بیست و پنج‌ساله‌ای که در شانزده ماده با این جمهوری بسته شد شبه‌جزیره موره به استثنای شهر قورنت (کورنت) که در حکم دروازه شبه‌جزیره موره بود، جزیره ایاماوره، کوچک آدا (جزیره کوچک ۰-م۰)- نزدیک ایاماوره- و قلعه‌های کنین، سین، گابلا، زدواریا، ورقوراچ و لیکا و چِکلوت در حوالی دلماچیا، و نیز قلعه‌های نووه (نووه هرسک) وریسن یا رسنه در حوالی کوتور (کاتارو) که ونیزیها طی جنگ اشغال کرده بودند همچنان در اختیار این جمهوری می‌ماند تنها در منطقه کوتور امتداد و اتصال مرز دولت عثمانی در منطقه کوتور با مرز دوبرو وینیک که زیر نفوذ این دولت بود همچنان حفظ می‌شد و دولت عثمانی پذیرفت که قلعه پره‌وزه را که در اختیار داشت ویران سازد. به موجب بندی که به این پیمان‌نامه افزوده شده بود خراجی که ونیز از بابت جزیره زاکلیسا (زانته) سالانه به دولت عثمانی می‌پرداخت لغو می‌شد. و می‌بایست ونیز همه شهرها و شهرکهایی را که در شمال خلیج اینه‌بختی تصرف کرده بود به دولت عثمانی واگذار می‌کرد. قلعه و بندر اینه بختی هم به این ترتیب به عثمانیها باز پس داده می‌شد.

پیمان با روسیه

«پطر دیوانه» تزار روس می‌خواست با گرفتن قلعه آزاق به دریای سیاه راه یابد. اما از سویی چون تنگه کرچ در دست عثمانیها بود و از دیگر سوی بین دولت عثمانی و اتریش

صلح برقرار شد، تزار به آرزوی خود نرسید و هیئت اعزامی از سوی تزار به قارلوفچه از در آشتی در آمده بود و با بستن یک پیمان متارکه سه‌ساله به کشورش بازگشته بود. تزار که دریافته بود به تنهایی نمی‌تواند به هدف خویش برسد تصمیم به صلح گرفت(۷) و یک سال پس از عقد پیمان متارکه یعنی در سال ۱۷۰۰ م نماینده روسیه با یک کشتی بزرگ بادبانی که در دریای آزاق ساخته شده بود، به استانبول آمد و در بنایی که واقع در قوم قاپو برایش اختصاص داده شده بود میهمان شد. صفر سال ۱۱۱۲ هـ ق / تموز ۱۷۰۰ م. در اثنای نقل و انتقال شاه از ادرنه به استانبول رامی محمد افندی رئیس‌الکتاب و نماینده روسیه در اوکراین چوف دیدار کردند و پیمان صلحی در چهارده ماده بسته شد. مدت این پیمان بیست و پنج‌سال بود.

به موجب ماده ۴ این پیمان قلعه آزاق و دژها و برجهای تابعه آن در اختیار روسها قرار گرفت. در اجرای ماده ۷ نیز اراضی از کوبان حدود ده منزل راه به دولت روسیه داده شد. به موجب ماده ۲ قرارداد برجهای دوغال (طوغای) غازی قرمان، شاهین قرمان و نصرت قرمان واقع در حاشیه آبهای اوزی تخریب شد و آن نواحی را به عثمانیها بازپس دادند. باز هم به موجب ماده ۱۳ این پیمان‌نامه طرفین موافقت کردند که روسیه در استانبول یک نماینده سفیرگونه دائمی با عنوان قاپوکدخداسی داشته باشد که او نیز از حقوقی همطراز با حقوقی که نمایندگان دائمی سایر کشورها دارند، برخوردار شود. به موجب آخرین بند ماده ۸ پیمان‌نامه نخستین نماینده دائمی روسیه شخصی بود به نام تولستوی، در اثنای مذاکره نماینده روسیه پیشنهاد کرد که کشتیهای روسیه مجاز به رفت‌وآمد بین آزاق و استانبول باشند اما دولت عثمانی با طرح این نکته که دریای سیاه دریایی است در داخل محدوده قلمرو عثمانی این پیشنهاد را به محض مطرح‌شدن به شدت رد کرد.

اثرات پیمان قارلوفچه

عقد پیمان زدواتوروق که سلطان احمد یکم با اتریش بست در واقع سبب شد که

---

۷. پطر دیوانه چون نتوانست از راه آزاق به دریای سیاه راه بیابد برآن شد تا با تصرف خلیج ریگه و فین که در اختیار سوئد بود وارد دریای بالتیک بشود که در این کار نیز موفق شد.

امپراتوران را به منزلتی چون مقام سلاطین عثمانی ارتقاء دهد و به این ترتیب پیمان‌نامه در شرایطی مساوات‌آمیز بسته شد. در اثنای جنگی که چهارده‌سال به درازا کشید و به عقد این پیمان انجامید دولت عثمانی با آن که به موفقیتهایی چون زمان سلطان سلیمان قانونی دست نیافت اما نتیجه پیمان به سود عثمانیها بود. اما ادامهٔ جنگی درازمدت که سالها طول کشید موجب زایش بحرانهای بسیار اداری، مالی، لشکری و نارسایی در برقراری عدالت شد. و موقعیت حکومت را متزلزل کرد و پس از آن نیز در پی بروز غائله‌های داخلی و خارجی، دولت دیگر نتوانست برخود و بر اوضاع مسلط بشود و انتظام یابد. اما از آنجایی که حکومت اساس و بنیان استواری داشت، توانست سدهایی را که فراراهش قرار گرفتند از میان بردارد و بر دشواریها پیروز شود و با فداکاریهای بسیار بتواند «گرید» را از ونیز، اوکراین و پودولیا را از لهستان و «اویوار» را از اتریش بگیرد، و با تلاشهایی این‌گونه دست به عملیاتی که یادآور مجد دوران گذشته باشد بزند. اما این تجدیدحیات دیری نپایید و موجب شد که عثمانیها سرزمینهای بسیاری را ازدست بدهند. به این معنی که با شکست وینه عثمانی سرزمینهایی را که از قرنها پیش تصرف کرده بود و در اختیار داشت طی یک جنگ درازآهنگ شانزده‌ساله ازدست داد و نواحی گسترده‌ای چون مجارستان، اردل، پودولیا، اوکراین، موره و نقاط حساس و مهمی چون بسنه و حوالی آن به دست خصم افتاد.

در طول این جنگ درازمدت که درسال ۱۰۹۴ هـ، ق/ ۱۶۸۳م آغاز شد، محافظان دژهای عثمانی علی‌رغم تحمل محرومیتها و احاطه‌شدن در انبوه خصم با ازخودگذشتگی بسیار که حتی تحسین خصم را برانگیخت از قلعه‌های تحت مسئوولیت خود دفاع کردند. دشمن در سختترین شرایط و اوج ناامیدیها چون به جنگاوران این قلعه‌ها پیشنهاد تسلیم کردند پاسخ فرماندهان و محافظان دژ چنین بود: «ما مکلف به دفاع از قلعه‌ایم و اختیار تسلیم آن را نداریم».

در اواخر قرن هفده که موردبحث ماست مجهز و مکمل‌شدن دولتهای اروپایی به اصول جدید جنگی و استفاده از سلاحهای پیشرفته و شیوه استراتژیکی‌نوین و در مقابل حفظ شیوه‌ها و اصول جنگی متعلق به یک ونیم قرن پیش از سوی عثمانیها و نیز تشکیل گروههای لشکری از افراد فاقد انطباط نظامی و واگذاشتن فرماندهی به افراد بی‌لیاقت و حتی به افرادی که قبلاً پیشه راهزنی داشتند به نتایجی سخت فاجعه‌آمیز و

جبران‌ناپذیر انجامید.

در یک چنین شرایط تـاریک و بی‌امید، فداکاری فرماندهـان اصیل و وطن‌پروری که می‌بایست یک ارتش بدون نظم و انضباط را فرماندهی کنند از حوادث شگرفی است که تاریخ به آن شهادت می‌دهد.

پس از جنگی کـه به پیمان قارلـوفچه انجامید و طـی آن در چهار جبهه بویـژه جبهه اتریش و ونیز عثمـانیها اراضی باارزشی را ازدست دادند، ضرورت ایجـاب می‌کرد که از آن پس ارتش عثمانی با تجدید سازمان و با استفاده از شیوه‌های پیشرفته و نوین نظامی اقدام به جنگ کنند.

پیمان قارلـوفچه نشان داد که ارتـش عثمانی سخت دچـار ضعف و ناتوانـی است و سیطره و اعتبار و برتری قدرتی را که ترکان بر دشمنان خویش داشتند از میان برداشت.

فصل هشتم
حکومتها و خان‌نشینهای تابع دولت عثمانی
خان‌نشین کریمه از نیمه دوم قرن ۱۶ تا قرن ۱۷

اهمیت خان‌نشین کریمه

خان‌نشین کریمه از نیمه اول قرن شانزدهم به بعد در شمال حکم یک دژ محافظ را داشت در برابر دولت روسیه، که با گسترش مرزهایش، اهمیت کسب کرده بود ونیز در برابر لهستان که در قرن شانزده و هفده قدرتمند شده بود، و امنیت دولت عثمانی را در آن منطقه تأمین می‌کرد. افزون براین خان‌نشین کریمه در مسائل مربوط به افلاق، بغدان، آردل و حتی ایران و نیز در جریان جنگ با اتریش با نیروهای سواره‌نظام به داخل خاک دشمن «آقن»ها صورت دادند و منشأ خدمات مهمی شدند که این نکات هم در بخش مربوط به وقایع عثمانی و هم در بخش مربوط مناسبات با روسیه و لهستان آمده است.

دولت پادشاهی لهستان که در مرز شمالی امپراتوری عثمانی بود ونیز روسیه تزاری هرساله به موجب لیستی که برای آنها ارسال می‌شد خراجی با نام تیش (تی‌پیش) می‌پرداخت هرسال شاه لهستان چهل‌هزار قروش و تزار روسیه نود هزار قروش برای خان کریمه می‌فرستادند.

ذیلاً به معرفی خانهای کریمه که از نیمه دوم قرن شانزده تا اواخر قرن هفده به ترتیب حکومت کردند، می‌پردازیم:

محمد گیرای دوم

پس از درگذشت دولت گیرای به سال ۹۸۵ هـ ق / ۱۵۷۷ م که در جلد دوم از آن سخن رفته بود، پسرش سیمز محمد گیرای به جای او به حکومت نشست و به نشانهٔ این انتصاب از سوی دولت عثمانی برات، درفش و خلعت ارسال شد [1] و برادرش عادل گیرای سمت «قالغای*» یافت.

در این بین به سبب جنگ با ایران به خان کریمه دستور داده شد که در عملیات نظامی قفقاز به یاری اردوی عثمانی بشتابد. محمد گیرای در جمادی‌الاخر ۹۸۷ هـ ق/ تموز ۱۵۷۹م با یک نیروی یکصدهزار نفری شخصاً از کریمه حرکت کرد و به شیروان آمد و ضمن ملاقات با اوزدمیر اوغای عثمان پاشا، همراه با او به شماخی حرکت کردند به حوالی ارس، بردع و گنجه آقن بردند.

آن سال محمد گیرای زمستان را در شیروان سپری کرد و سال بعد با وجود ادامهٔ فتوحات روابطش با اوزدمیر تیره شد، پسرش غازی‌گیرای را در آنجا مستقر کرد و خود به کریمه بازگشت. این کار خشم شاه را برانگیخت اما از بیم آن که مبادا در اثنای جنگ غائله‌ای رخ بدهد بازتابی نشان داده نشد. [2]

اوزدمیراوغلی عثمان پاشا علی‌رغم مشکلات بسیار کار قفقاز را با موفقیت به پایان برد و پس از انتصاب جعفرپاشا به محافظت دمیرقاپو وشیروان با مقداری نیرو به قصد بازگشت به استانبول از راه کفه حرکت کرد و در مسیر ضمن نبرد با نیروی سه‌هزارنفری روسیه به کفه آمد.

به هنگام اقامت عثمان پاشا در کفه فرمان قتل مجدگیرای را که بدون اجازه جبهه

---

۱ - نامهٔ همایونی به حضرت خان: والد ماجده‌مان مرحوم دولت گیرای خان... به دار بقای رحلت و با تعیین شما به مقام ولیعهدی... و اما از باب ارسال ایلچی و عرض اخلاص؛ موجب مزید عواطف عالیه شاهانه‌ام و مزید عواطف سینه ملوکانه‌ام گردید. برات عالی شأن نوشته شد و علم همایونی‌تان عنایت و احسان گردید. از خلعت فاخره‌مان دو خلعت موروث بهجت و ده‌طاقه منسوجات متنوع و به جز آن چهل خلعت فاخره و دوسمند توسط علی‌دام مجده از خوانسالاران درگاه عزت دستگاهمان ارسال کردیم... [در متن از واژهٔ «چاشنی‌گیر» استفاده شده است که «خوانسالار» ترجمه شده است. چاشنی‌گیرها در قصر وظیفهٔ چشیدن غذاها را به عهده داشتند. -م] دفتر مهمه ۳۱ ص ۶۱). لقب ولیعهدهای کریمه

۲. تاریخ سلانیکی، ص ۱۵۳ و تاریخ پچوی ج ۲ ص ۶۱.

* لقب ولیعهدهای کریمه

نبرد را ترک گفته به کریمه برگشته بود، صادر شد [۳]. اوزدمیراوغلی با درنظر گرفتن ناچیزبودن شمار افراد تحت فرماندهی خویش از بیم آن که به جز غائله ایران موجب بروز غائله دیگری شود، محضورات موجود در این رهگذر را به عرض شاه رسانید اما بر اثر تأکید در اجرای حکم نخستین ناگزیر از اقدام شد.

از این روی عثمان پاشا، اداره امور خان‌نشین کریمه را به آلب گیرای برادر وقالغای محمدگیرای واگذار کرد و برات فرستاد؛ اما محمدگیرای:

وی با عنوان‌کردن این نکته که «من صاحب سکه و خطبه‌ام، چه کسی قادر به عزل من است؟» با یک نیروی یکصدهزارنفری حرکت کرد و عثمان پاشا را در کفه به محاصره گرفت. چون کار به اینجا کشید، عثمان پاشا بی‌درنگ استانبول را از این حادثه خطرناک و پیش‌بینی نشده آگاه کرد و نیروی کمکی و توپخانه درخواست کرد. [۴]

محاصره کفه سی و هفت روز طول کشید. محمدگیرای که همه راههای آب را بر روی محاصره‌شوندگان بسته بود، قلعه و شهر را زیر آتش توپخانه گرفته بود. عثمان پاشا با تمام توان در برابر این محاصره پایداری می‌کرد. از مرکز ده هزار سرباز و توپچی ینی‌چری و سی و پنج قبضه توپ به همراه علی‌پاشا کاپیتان دریا اعزام شد و همزمان با آن اسلام‌گیرای پسر دولت‌گیرای برادر دیگر محمدگیرای که در قونیه به عنوان گروگان دربار اقامت داشت با شتاب به استانبول احضار شد. و از سوی پادشاه به حکمرانی کریمه منصوب گردید و او هم با همان ناوگان به کفه فرستاده شد.

با رسیدن نیرو و توپخانه از استانبول و اعزام خان جدید محمدگیرای دست از محاصره کفه برداشت و برآن شد که با کالسکه به «اور» بگریزد. اما به سبب فربهی بسیار نتوانست، در کنار رودخانه‌ای پیاده شد، بر قالیچه‌ای نشست و همانجا ماند. برادرش آلب‌گیری که با دویست تن از افرادش در تعقیب او بود از پشت‌سر فرا رسید و او را دستگیر کرد.

---

۳. به سبب تکاسل [سستی و اهمال] در جنگ عجم [ایران] و همچنین با وجود ضرورت از قشلاق‌کردن امتناع و عودت کرده است و به سبب شکایات متعدد رعایای کفه و علی‌رغم داشتن فرمان خدمت از سوی پادشاه باد غرور در دماغ که «مگر ما خان تابع عثمانی هستیم!» و به خاطر اعمال منفور دیگری که باعث وفور خشم و غضبان سلطان شده در مورد قتلش دستخط همایونی برای عثمان پاشا صادر شد.

۴. تاریخ بچه‌وی ج ۲ ص ۹۰.

آلب‌گیرای خطاب به برادرش گفت:

«ای قلتبان بـا نامردی آبـروی خانها را بـر زمین ریختی و اوجـاق‌کریمه را خـاموش کردی» و آنگاه او را بـا کمند زیر درختی خفـه کرد. محمد گیرای شخصیتـی باارزش و قهرمان بـود اما به سبب بـرخی گفته‌ها و کـردارهای سرکش‌وارش کـه خود را مستقل می‌دانست و فرامین پادشاه را اجرا نمی‌کـرد و نیز به علت اختلاف و درگیری با اوزدمیر عثمان پاشا دچار فاجعه شد (۹۹۲ هـق/ ۱۵۸۴ م) ایام حکومتش هفت سال بود. [۵]

در سالهای آغـازین حکومت محمـدگیرای، برادرش عادل‌گیـرای قالغای بود، امـا با اسارت او و برادر دیگرش غازی‌گیـرای و کشته‌شدن عادل [۶]، محمدگیرای برآن شد تا پسرش سعادت‌گیرای را به این سمت برگزیند. اما چون برادرش آلب‌گیرای از نظر سن و سال بزرگتر بود، او را به این سمت منصوب کرد و برای آن که پسرش سعادت‌گیرای هم سهمی در حکومت داشته بـاشد مقامی تحت‌عنوان نورالدیـن ایجاد کرد و او را به محل تعیین‌شده فرستاد. [۷]

مرکـز حکومتـی قالغای‌هـا آق مسجد بود کـه با پـایتخت خان یعنـی باغچـه‌سرای چهارساعت راه فاصله داشت و مرکز «نورالـدین سلطان» یعنی ولیعهد دوم قاجی بود که با مرکز حکومتی (باغچه‌سرای) یک سـاعت راه فاصله داشت. هردو ولیعهد وزیر، قاضی دفتردار و خدم و حشم کافی داشتند.

اسلام‌گیرای

اسلام‌گیرای در ایام حکومت پدرش به عنوان رهین به استانبول اعزام شده بود. و در آغاز مدنظر و در دسترس پادشاه بود اما در زمان مرادسوم، برای آن که دور از دربار و نظر سلطان بـاشد به تحـریک برادرش محمـدگیرای از دربـار دور شد و در قونیـه مقیمش کردند. همانگونه که در سطور پیشین گذشـت در جریان محاصره کفه به حکمرانی کفه منصوب شد و برادرش آلب‌گیرای نیز همچنان در مقام ولیعهدی ماند.

---

۵. تاریخ سلانیکی ص ۱۷۶ و ۱۷۷ و گلبن‌خانان (تاریخ کریمه) نسخه افزوده ص ۵۵ و ۵۶.

۶. غازی گیرای پس از هفت سال اسارت در قلعه قهقهه موفق به فرار شد و از راه ارض‌روم به استانبول آمد.

۷. خان‌زاده سعادت‌گیـرای چون توسط نورالدیـن میرزا تربیت دیده بود و پـرورش یافته بود ملقب به نـورالدین میرزاسلطان بود. از این روی سعادت‌گیرای نورالدین لقب یافت که بعدها این عنوان به ولیعهد دوم اطلاق می‌شد.

سه ماه پس از کشته‌شدن محمدگیرای، پسرش سعادت‌گیرای به آهنگ انتقام پدر به یاری نوغای‌ها که به آنان پناهنده شده بود در سال ۹۹۲ هـ ق/ ۱۵۸۴م ناگهان به باغچه‌سرای یعنی پایتخت خان کریمه حمله برد و اسلام‌گیرای را وادار کرد تا به کفه بگریزد. [۸] خان کریمه استانبول را از ماجرا آگاه کرد و یاری خواست و با نیروی دریافتی برادرزاده‌اش را شکست داد. سعادت گیرای برای دومین‌بار نیز بخت خود را آزمود اما نتوانست و به حوالی ولگا عقب نشست.

تا زمان حکومت اسلام‌گیرای سلطان عثمانی تنها انتصاب کسانی را که خان کریمه می‌شدند تأیید می‌کرد و برای آنان برات می‌فرستاد، اما از آن پس سلطان خود شخصاً خان کریمه را تعیین می‌کرد و در امور داخلی آنان دخالت داشت. انگیزه این کار عصیان سمیز محمدگیرای بود. و به خاطر همین مسئله بود که الب‌گیرای پس از دستگیری محمدگیرای و در اثنای کشتنش به او گفت: «اوجاق خانهای کریمه را خاموش کردی» که اشاره‌ای بود به دخالت مستقیم سلطان در تعیین و انتصاب خان کریمه.

افزون برآن باز تا زمان حکومت اسلام‌گیرای در خطبه‌ها تنها نام خانهای کریمه یاد می‌شد اما از حکومت اسلام‌گیرای به بعد در خطبه‌ها نخست نام سلاطین عثمانی می‌رفت و سپس از خانهای کریمه یاد می‌شد.

اسلام‌گیرای که بیشترین روزهای عمرش را در استانبول سپری کرد شخصی بود دوراندیش، باریک‌بین و مدبر و ایام حکومت چهارساله‌اش را دو واقعه عصیان

---

۸. تاریخ سلانیکی ص ۱۸۳ و ۱۸۷. در رمضان سال ۹۹۲ از سوی اسلام‌گیرای خان کریمه خبر رسید که یکی دو عاصی از پسران محمدگیرای‌خان مقتول به تاتارهای نوغای پناهنده شده‌اند و از آنان خواسته‌اند که برای گرفتن انتقام پدر، یاری‌شان کنند. و تاتارها هم ده هزار چاپکونجی (چپاولگر- یغماگر- آقن‌جی) در اختیارشان گذاشته‌اند. آنها پس از زخمی کردن اسلام‌گیرای وی را ناگزیر از فرار به کفه کردند و سپس در اثنای جنگ با نیرویی که به محافظت دمیر قاپو اعزام شد و بسوی کفه در حرکت بودند، سلامت‌گیرای باغچه‌سرای را تصرف کرد و خواستار حکومت کریمه شد. به محض رسیدن این خبر به استانبول جلسه دیوان در حضور شاه تشکیل شد و اوز دمیر عثمان پاشا از پادشاه اجازه عزیمت به آن ناحیه را درخواست کرد و همزمان به فرمانده نیروی دریایی نیز دستور آماده‌باش صادر شد. به سبب فصل زمستان مقرر شد که وزیر اعظم از طریق راه زمینی به سینوپ برود و از آنجا به ساحل روبرویی کریمه بگذرد. اما به سبب شدت سرما ناگزیر از قشلاق در قسطمونیه شد. اما در این بین خبر رسید که سلامت‌گیرای شکست‌خورده گریخته است و بسیاری از افراد سرشناسش کشته شده‌اند. از این روی صدراعظم از ورود به کریمه منصرف شد و به سوی ایران حرکت کرد.

برادرزاده‌اش به کنار د ر آرامش سپری کرد. اسلام‌گیرای در سال ۹۹۶ هـ ق/ ۱۵۸۸م در حوالی آق قرمان درگذشت.

غازی گیرای
(بعد نخستین‌بار)

او نیز از پسران دولت‌گیرای بود. مردی شاعـر، ادیب و به علم و فضل شهره. در ایران در اسارت به‌سر می‌برد. از آنجا گریخت. آمدنـش به استانبول همزمان بود با درگذشت برادرش اسلام‌گیـرای که در سال ۹۹۷ هـ ق/ ۱۵۸۸م بـه حکومت کریمـه منصوب و اعزام شد.

غازی‌گیرای در سالهای ۱۰۰۱ هـ ق/ ۱۵۹۳م و ۱۰۰۲ هـ ق/ ۱۵۹۴م دوبار برای شرکـت در جنگ با اتـریش دعـوت شد و شـرکت کـرد.[۸/۲] و بـه سال ۱۰۰۵ هــ.ق/ ۱۵۹۶م در اثنـای نبرد اغـری نیرویـی همراه بـرادرش فتیـح‌گیرای فـرستاده بـود. غازی‌گیرای در دو جنگ نخستین به سرعت از داخـل خاک لهستان گذشت و خود را به اردوی عثمانی رسانید و در جنگ اغری خود در افلاق ماند و برادرش را اعزام کرد.

فتیح* گیرای

باتوجه به این که در جریان جنگ اغری فتیـح‌گیرای منشأ خدمات بزرگی شده بود با توصیه و اصرار وزیـر اعظم جدید چغاله‌زاده سنـان پاشا فتیح‌گیرای به حکـومت کریمه منصوب شد (۱۰۰۵ هـ ق/ ۱۵۹۷ م).

در پی این انتصاب بی‌مورد به ظاهر ضمـن گردن‌نهادن به آن به این انتصاب اعتراض کرد به افلاق و طرقوویشته رفت. مطرح‌ساختن نکاتی از این دست که «آیا حراست کشور از خصم خدمـت به حساب نمی‌آیـد» و اظهار رضایت سـرکردگان تاتـار از غازی‌گیرای سودی نبخشید. غازی‌گیرای در اعتراض خود پای فراتر نهاد و علی‌رغم عنوان‌کردن این نکته که خان کریمه را به جز در موارد ستمگری نسبت به رعایا و سرکشی و عصیان علیه

۸/۲ نمونه فرمان ارسالی برای خانهای کریمه مبنی بر شرکت در جنگ را در زیرنویسهای آتی خواهیم آورد.

* فتح‌گیرای. در برگردان عیناً تلفظ ترکی نام ثبت شده است.-م.

سلطان به دیگر انگیزه‌ها نمی‌توان عزل کرد». از انتصاب فتیح‌گیرای عدول نشد.

با آن که فتیح‌گیرای با منصب خانی‌وارد کریمه شد، اما مردم کریمه به دو گروه تقسیم شدند و غازی گیرای کریمه را ترک گفت و به کفه رفت. پس از سپری‌شدن دوران کوتاه‌مدت وزیراعظمی چغاله‌زاده سنان پاشا جانشینش ابراهیم پاشا وزیر اعظم پیشین باز غازی‌گیرای را به حکومت کریمه منصوب کرد.

با این انتصاب دو گروه مردم با یکدیگر درگیر شدند. چرا که فتیح‌گیرای با در دست‌داشتن برات ادعای خانی داشت و غازی‌گیرای هم با دردست‌داشتن فرمان ابقا، خود را حکمران می‌دانست در پی این واقعه قاضی کریمه جانب فتیح‌گیرای را گرفت و مفتی کفه به جانبداری از غازی‌گیرای برخاست که سرانجام بر سر حکمرانی مجدد غازی‌گیرای توافق حاصل شد.[۹]

فتیح‌گیرای در آغاز انتصابش در نپذیرفتن این سمت پای‌فشرد و عذر خواست و شاه که از این بابت رنجیده‌خاطر شده بود، به او گفته بود اگر تو نپذیری چه بسیارند در کریمه کسانی که این منصب را می‌پذیرند و او نیز علی‌رغم تمایل به آن تن در داده بود.

فتیح‌گیرای پس از سه‌ماه با آگاهی از انتصاب مجدد برادرش هنگامی که داشت از راه کفه به استانبول بازمی‌گشت به توصیهٔ عده‌ای هنگامی که برای تبریک نزد برادرش رفته بود به خاطر رقابتی که با او کرده بود کشته شد.[۱۰]

محمد سوم با شنیدن خبر قتل فتیح‌گیرای، چون وزیراعظم را مسبب این قتل می‌دانست وی را از وزارت معزول کرد (۱۰۰۶ هـ‌ق/ ۱۵۹۷م).

غازی‌گیرای

(بار دوم)

غازی‌گیرای در دومین دوران حکومتش نیز با اقتدار ناشی از اطاعت و وابستگی به دولت مرکزی بخوبی کشورش را اداره کرد.[۱۱] و ضمن شرکت در جنگها منشأ خدمات

---

۹. تاریخ سلانیکی نسخه خطی برگ ۳۶۰ و ۳۶۱، گلبن‌خانان (نسخه افزوده سال ۱۰۳۷

۱۰- تاریخ نعیما ج ۱ ص ۱۶۹.

۱۱- سلامت‌گیرای و برادرزاده‌اش شاهین‌گیرای که از خشم غازی‌گیرای در هراس بودند با استفاده از فرصتی نزد جلالی دلی‌حسن که در آناطولی سر به شورش برداشته بود گریختند و بنای مخالفت نهادند. پس از عفو ←

ارزشمندی شد. کسانی که با او در تماس بودند مراتب وقار، جدیت، علم و فضیلتش را ستوده‌اند، و با اشعار ترکی، عربی و فارسی در بین شاعران جایگاه یافته است.

غازی‌گیرای دیوان شعر مدونی دارد. منظومه‌ای هم با نام گل و بلبل نظیر منظومه فضولی پرداخته است. برای دفاع از کشور سالها در مرزها قشلاق کرد و در اثنای این قشلاقها هرگز جانب مباحثات علمی را فرو نگذاشت. حتی در سال ۱۰۱۲ هـ ق/ ۱۶۰۳م به هنگام قشلاق در قصبهٔ پچه‌وی (پچوی) قهوه و باده را به سبک منظومه بنگ و بادهٔ فضولی به رشته نظم درآورد.[۱۲] در ازای خدماتش سنجاق سلستره به عنوان رفاهیهٔ به او تفویض شد و افزون برآن سی‌هزار سکه طلا نیز کمک‌خرجی احسانش شد.

غازی‌گیرای در ۱۶ ذی‌الحجه سال ۱۰۱۶ هـ ق/ مارس ۱۶۰۸م بر اثر بیماری طاعون درگذشت و در باغچه‌سرای در جوار پدرش به خاک سپرده شد. مدت حکومتش در هر دوبار بیش از بیست‌سال بود. مطلع و بیت پایانی غزلی از او را که در اثنای جنگ اتریش با دستخط خود برای خواجه سعدالدین افندی فرستاد تا تقدیم پادشاه شود، می‌آوریم:[۱۳]

ما بنده مجاهد توایم که ترک سروجان می‌کنیم
شاها بیش نگویم که بعدها خبرش را خواهی شنید
با عزم سلطان آهنگ جنگ و غزا دارد
دعای خیر بدرقه‌اش کن که او هم از غلامان تواست

هم‌ردیف‌بودن مقام خانهای کریمه از نظر درجه و مرتبه با مقام وزیراعظمی و سردار اکرمی برای نخست بار در زمان صدارت قوجاسنان پاشا و حکومت غازی‌گیرای اعمال شد.

این مسئله رنجیدگی خاطر غازی‌گیرای را موجب شد اما صلاح ندانست که در اثنای جنگ بر سر این اصول تشریفاتی جدال و مناقشه کند. با اینهمه بعدها داماد ابراهیم

دلی‌حسن سلامت‌گیرای برآن شد تا از طریق دلی‌حسن حکومت کریمه را به دست آورد که نتوانست در روم ایلی حصار استانبول زندانی شد. او پس از غازی گیرای به خانی رسید.

۱۲- تاریخ پچوی ج ۲ ص ۲۵۱.

۱۳- تاریخ سلانیکی نسخهٔ چاپ نشده برگ ۴۰۸ و گلبن‌خانان، نسخه افزوده س ۶۷

پاشا وزیر اعظم و سردار اکرم در حق غازی گیرای از هیچگونه حرمت و احترامی کوتاهی نکرد. وقتی او به اردو می‌آمد از اسب پیاده می‌شد زیر بازویش را می گرفت و تشریفات پیشین را رعایت می‌کرد [۱۴]. اما بعدها نیازی به ادامه این تشریفات ندیدند و همان شیوه زمان قوجا سنان پاشا ادامه یافت.

شهرت غازی گیرای سالها تا به دوران ما نیز پایدار ماند. یکی از غزلهای موزونش این است:

به علم و رایت دل بسته‌ایم به جای قامت دلجوی یار
اسیر طوغ گشته‌ایم به جای طرهٔ خوشبوی دلدار
به جای ناوک غمزهٔ دلدوز و ابروی دل آرام
هوس تیر و کمان هرگز از دلم بیرون نرفت
به جای لذت کنار سیم تنان
ذوق و صفای تیغمان را هماره دوست می‌داریم
منگوله‌های گردن توسن زیبا
به جای زلف و گیسوی دلدار دلمان را به بند کشیده است
اسب هنرمند صبا رفتار را
بیش از صنمی پری چهره و آهو چشم دوست می‌داریم
به جای دلبر ماهرخ و یار پری روی
دل به شاهد زیبای جهاد بستیم
جفای جنگ بیش از امید وفای آن است
اما به جای یک شوخ جفا جو عاشق و دلبستهٔ آن شدیم
به خدا که از دل و جان تشنه غزا هستیم
خون دشمن دین را به جای آب می‌نوشیم*

۱۴- تاریخ پچوی ج ۲ ص ۱۵۰ و ۱۵۳.

* رایته میل ادریز قامت دلجویرینه
طوغابل باغلامیشیز کاکل خوشبوپرینه
هوس تیر و کمان چیکما دی دیلدن اصلا
ناوک غمزهٔ دلدوزایله ابرویرینه

سلامت‌گیرای

کوچکترین پسر دولت گیرای بود[۱۵] بود و در زمان حکومت سه‌ماهه برادرش فتیح‌گیرای ولیعهد دوم بود و پس از کشته‌شدن او با تامینی که از سوی برادر بزرگش غازی‌گیرای داده شد «قالغای» شد. اما به سبب این که برادرش خونریز بود از بیم آن که به دست او کشته شود از کریمه گریخت و دریان‌بولی اسکان داده شد بعد با خواهش غازی‌گیرای که از او سخت دلگیر شده بود نخست به استانبول احضار شد و سپس مقیم بروسه‌اش کردند. سلامت‌گیرای که می‌اندیشید در بروسه نیز او را آرام نخواهند گذاشت به ترتیبی توانست در سال ۱۰۱۰ هـ ق/ ۱۶۰۱ م نزد جلالی د لی‌حسن بگریزد[۱۶]. با عفو دلی‌حسن سلامت‌گیرای را به استانبول آوردند. و او را همراه با پسرش محمدگیرای (نوهٔ سیمز محمدگیرای) در روم ایلی حصار زندانی کردند. هنگامی که سلامت‌گیرای در زندان بود با مرگ غازی‌گیرای او را به خانی کریمه منصوب کردند (۲۰ ذی‌الحجه ۱۰۱۶ هـ ق /مارس ۱۶۰۸)

سوریز تیغیمیزین ذوق و صفاسین هردم
سیم تن لرله اولان لذت پهلویرینه
گردن توسن زیباده قوتاز تولبند
باغلادی گونلوموزی زلف ایله گیسویرینه
سوریز اسب هنرمند صبارفتاری
بیرپری شکل صنم، بیر گوزو آهویرینه
کونلو موز شاهد زیبایی جهاد اوردیک
دلبرماه‌رخ و یارپری رویرینه
سفرین جوری چوک امید وفاایله ولی
اولدوک آشفته بیرشوخ جفاجو یرینه
اولموشوز جان ایله، بالله غزایاتشنه
فانینی دشمن دینین ایچریز سویرینه.

۱۵- مرحوم خلیلی ادهم‌بیگ در «دول اسلامیه» آورده‌اند که سلامت‌گیرای پسر سیمز محمدگیرای بود و به مجادله با اسلام‌گیرای برخاست و سلامت‌گیرای به ولگا گریخت اما هم با توجه به نامهٔ همایونی [دستخط شاهی] موجود در منشئات فریدون‌بیگ (چاپ ۱۲۶۴ج ۲ ص ۷۴) و هم ثبت تاریخ پچوی (ج ۲ ص ۲۵۰) سلامت‌گیرای برادر غازی‌گیرای بوده است که ما نیز این ثبت را ترجیح دادیم.

۱۶. مصطفی صافی افندی، زبدةالتواریخ برگ ۱۰ الی ۱۷

غازی‌گیرای پیش از مرگ وصیت کرده بود پسرش توختامیش گیرای به جای او خان کریمه شود، مراتب را به استانبول گزارش کردند، اما انتصاب بدون مقدمه او به این سمت مناسب دیده نشد که اندکی سن و سالش هم مزید برعلت بود. از این روی سلامت‌گیرای را که از چهارسال پیش در روم ایلی حصار زندانی بود به این سمت برگزیدند [۱۷] و همزمان سلامت‌گیرای زاده محمد گیرای را که با او در زندان بود قالغای تعیین کردند. [۱۸]

سلامت‌گیرای دو سال و دو ماه در سمت خانی باقی ماند و در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۲ هـ ق مائیس ۱۶۱۰م درگذشت.

در زمان حکومت سلامت‌گیرای پسرش محمدگیرای برای تصدی منصب پدر قصد عصیان داشت که با فاش‌شدن مقاصدش موفق به فرار شد و به حوالی قفقازیه رفت و به جایش جان‌بیگ گیرای پسر مبارک‌گیرای قالغای شد [۱۹]. محمدگیرای و برادرش شاهین‌گیرای در هر فرصتی از قفقاز به کریمه حمله می‌بردند و اوضاع را می‌آشفتند.

---

۱۷. به نوشتهٔ مورخ نعیما به نقل از تاریخ حسن‌زاده (ج ۲ ص ۲۳، ۲۴) به محض آگاهی استانبول از انتصاب نابجای توختامیش گیرای به سمت خانی کریمه خواجه‌زاده محمد افندی و خادم حافظ محمدپاشا کاپیتان دریا طرفدار انتصاب سلامت‌گیرای شدند و شیخ‌الاسلام واکمکچی‌زاده احمد پاشا با این ادعا که مردم حکومت سلامت‌گیرای را نخواهد پذیرفت به جانبداری از انتصاب توختامیش برخاستند.

اما پس از آن که سلامت‌گیرای بدون مواجه با اعتراض مردم کریمه به حکومت نشست شیخ‌الاسلام به سبب بی‌کفایتی معزول شد.

توختامیش گیرای به محض آگاهی از انتصاب سلامت‌گیرای به سوی آق‌قرمان گریخت، اما توسط قالغای محمدگیرای که از راه خشکی به کریمه می‌رفت دستگیر شد و به اتفاق برادرش صفرگیرای کشته شد.

۱۸- محمدگیرای را که با سلامت‌گیرای بحبس مزبور بود با منصب تالغا که به تاتاری به وزیر اطلاق می‌شود روانه کردند (زبدة‌التواریخ برگ ۹۶ب).

۱۹- بنا به نوشته «السبیل‌السیار»، جان‌بیگ گیرای پسر فتیح‌گیرای بود. مادرش دختر یکی از خانهای چرکس بود. این زن پس از مرگ شوهرش نزد خانواده خود برگشت و به مناسبت مرگ غازی‌گیرای به کریمه نزد سلامت‌گیرای آمد. در «دول اسلامیه» جان‌بیگ گیرای پسر سیمز محمدگیرای ذکر شده است. در «امیدالتواریخ» آمده است که او پسر منگلی‌گیرای و نوهٔ دولت گیرای خان است (تاریخ یغما ج ۲ ص ۳۲۵) می‌نویسد: «مسندنشین تخت کریمه جان‌بیگ گیرای بود که پسر شاقای گیرای است...» در گلین خانان (نسخه افزوده ص ۷۵) نیز چون تاریخ نعیما پدر جان‌بیگ گیرای شاقای مبارک بن دولت گیرای عنوان شده است. من آخرین ثبت را صحیح یافتم.

جان‌بیگ‌گیرای

با مرگ سلامت‌گیرای به حکومت کریمه رسید. محمدگیرای که در قفقازیه به سر می‌برد به محض آگاهی از مرگ خان کریمه چون دریافت که از جنگ و سرکشی بهره‌ای نخواهد برد در سال ۱۰۲۲ هـ‍ ق/ ۱۶۱۳م صلاح دید که با گروهی از افراد تحت اختیارش به دولت مرکزی پناهنده بشود. هنگامی که شاه در تکیرداغی بود به آنجا رفت و شاه او را به حضور پذیرفت و بخشوده شد. اما بعدها مخالفانش برخی رفتارهای او را چنین وانمود کردند که نیّت سوءقصد به احمد یکم دارد، از این روی در یدی‌کوله زندانی شد.

جان‌بیگ گیرای در سال ۱۰۲۶ هـ ق/ ۱۶۱۷ میلادی برای شرکت در جنگ با ایران از سوی وزیر اعظم دعوت شد و او با یک نیروی چهل‌هزارنفری از کفه به سواحل آناطولی گذشت و نزد وزیر اعظم رفت. وزیر اعظم او را سوار بر اسب به پیشباز رفت و به افتخارش ضیافت داد. شمشیر مرصع و اسب زین و یراق‌کرده تقدیم داشت. و پنج هزار سکه طلای ارسالی از سوی شاه برای هزینه تسلیمش شد. میرزاده‌های همراهش را خلعتهای گران بر تن کردند و جزره (جزیرة‌ابن عمر) را برای قشلاقش اختصاص دادند. و تصمیم گرفتند که در بهار به سوی اردبیل به حرکت درآیند. به تبریز که رسیدند، تنی چند از ارکان لشکر پیشنهاد کردند که جان بیگ‌گیرای چند آقن صورت بدهد. تعدادی با این پیشنهاد مخالفت کردند که توجهی به آن نشد. جان‌بیگ‌گیرای با افراد تحت‌فرمانش و نیز شماری نیروی دیگر که در اختیارش گذاشتند هشت منزل مسافت اراضی را طی دوروز زیر ضربات جمله گرفت و به نبردی نامنظم و حساب‌نشده دست زد که در نتیجه در دشت سرو به طرز فلاکت‌باری شکست خورد و منحصراً به خاطر دفاع سخت ینی‌چریها توانست از اسارت بگریزد و به اردو پناه ببرد (۱۰۲۷ هـ ق/ ۱۶۱۸م).

جان بیگ گیرای در جنگ خوتین (۱۰۳۰ هـ ق/ ۱۶۲۱ م) نیز شرکت داشت. وی در سال (۱۰۳۲ هـ ق/ ۱۶۲۳م) بی‌هیچ انگیزه‌ای از خانی معزول شد و محمدگیرای پسر سلامت‌گیرای با التزام مَره‌حسین پاشا وزیر اعظم خان‌کریمه شد. [۲۰]

۲۰- محمدگیرای یا در زمان نخستین جلوس مصطفی‌یکم و یا هنگام به سلطنت‌رسیدن عثمان دوم ازیدی کوله که در آن زندانی بود گریخت.

محمــدگیرای بــرای نخســت بار در رودس بــا وزیــراعظم آشنــا شــده بود. بــرادرش شاهین‌گیرای نیز به عنوان قالغای او تعیین شد، و عایدات سنجاق چرمن را برای گذران معاشش اختصاص دادند و روانه رودوس شد.

محمد گیرای سوم

سعادت‌گیرای پسر محمــدگیرای بزرگ بود [۲۱] خان ستیزه‌جــوی و بی‌باکی بــود که زندگیش در میان ماجراها گذشت. وی به تحــریک برادرش شاهین‌گیرای برآن شد تا با بهره‌گیری از اوضاع آشفتهٔ ناشی از شاهان خردسال و دیوانه‌ای که پس از سلطان احمد اول حکومت کردند، کریمه را از زیر نفوذ سلاطین عثمانی در آورد و دست به عصیان زد. بنا به روایتهــای مبالغه‌آمیز، این دو برادر تصمیــم داشتند که با نیروی انبوهــی به سوی ادرنه و استــانبول روی آورنــد، اگر پیــروز شدنــد حکومــت را به دســت گیرنــد، در غیر این‌صورت بروند و مقیم ایران بشوند. در ایــن ایام سلطان عثمانی، طفل خردسال مراد چهارم بود. دولت مرکزی وقتی از مقاصد محمــدگیرای و برادر قالغایش شاهین‌گیرای آگاه شد، بی‌درنگ آن دو معزول شدند و صلاح دیدند که جان‌بیگ‌گیرای برای دومین‌بار به حکمرانی کریمه منصوب شــود. از این روی او را از رودوس آوردند و به همراه کاپیتان دریا حسن پاشا وزیر اعظم و چهار فروند کشتی به کفه اعزام کردند. [۲۲]

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم از فعالیتهای محمدگیرای مبنی بر کسب خودمختاری به قدرت نیروی نظامی چشــم‌پوشی شد و در مورد ابقایش فرمان ارسال شد. محمــدگیرای از این پیروزی گستاخ شــد به سوی خصمش قــان دمیر میرزا والی سلستره از تــاتارهای نوغــانی حمله برد و بــه دستورش حوالی آق‌قــرمان، کیلی و اسماعیل یغما شد و خود به قصد ادرنه به ساحــل طونه آمد. قان دمیرمیرزا به استانبول

اما بی‌درنگ به اطراف خبر فرستادند و وی در قصبهٔ پراوادی واقــع در شبه‌جزایر بالکان دستگیر شد و باز دریدی کوله به زندانش انداختند و سپس از آنجا نیز به جزیره رودوس فرستاده شد.

۲۱. در دول اسلامیه پــدرش سمیزمحمدگیرای ذکر شده اســت. گلبن‌خانان او را پسر سعادت‌گیــرای بن سمیز محمدگیرای می‌داند در امیدالتواریخ آمده است که پدرش دولت گیرای است. من نوشتهٔ گلبن‌خانان را ترجیح دادم.

۲۲- در مورد عزل محمدگیرای و برادرش شاهین‌گیرای در «دفتر مهمه» اطلاعات مفصلی درج شده است (مهمه ب ۵ سال ۱۰۳۷)

آمد و مراتب را حضوراً به شاه گزارش کرد و مأمور جنگ با شاهین‌گیرای شد. وی با شاهین‌گیرای درگیر شد و او را شکست داد و به جای محمدگیرای که برکنار شده بود جان‌بیگ‌گیرای برای بار دوم خان کریمه شد و با نیروی قابل ملاحظه‌ای از راه دریا به کریمه اعزام شد.[۲۳]

محمدگیرای و برادرش شاهین‌گیرای که شکست خورده بودند به لهستان گریختند. یک بار با نیروهای قزاق که تابع روسیه بودند به کریمه حمله بردند اما موفق نشدند. محمدگیرای که در این جنگ از ناحیه سمت راست سینه مجروح شده بود درگذشت و جان‌بیگ‌گیرای آرامش خیال یافت.

محمد گیرای به هنگام مرگ چهل و پنج‌سال داشت. دوران نخستین حکمرانی‌اش یک سال و سه ماه و دومین سه سال و نه ماه طول کشید.[۲۴] برادرش شاهین‌گیرای که پس از مرگ او گریخته بود، در حوالی لهستان و روسیه و ایران پرسه زد اما کسی روی مساعد نشان نداد و سرانجام به درگاه حکومت پناه آورد گناهش بخشوده شد و چون خان و خان‌زاده‌های دیگر برایش مقرری تعیین شد و در رودوس اقامت کرد.

جان بیگ گیرای

سوم بار

او برای دوم بار اسماً خان کریمه شد تا کفه رفت و با ابقای محمدگیرای در سمت خویش ناگزیر از بازگشت شد.[۲۵] و با عزل قطعی محمدگیرای برای سوم بار حکومت کریمه به او واگذار شد (۱۰۳۷ هـ/ق/ ۱۶۲۸م.)

جان بیگ گیرای برای انتقام از روسها که محمدگیرای را یاری کرده بودند کوشید و به همراه قان دمیرمیرزا به فعالیت پرداخت (۱۰۳۹ هـق/ ۱۶۲۹ م.) در اثنای آن که

۲۳- گلبن‌خانان (نسخه افزوده ص ۸۳).

۲۴- نخستین برکناری محمدگیرای در سال ۱۰۳۷ هـ ق/ ۱۶۲۴م صورت گرفت و جان‌بیگ گیرای که به جای او منصوب شد بود تا کفه رفت و با شنیدن خبر ابقای محمدگیرای بازگشت و در ۱۰۳۷ هـ ق/ ۱۶۲۷م برای سومین‌بار به خانی رسید.

۲۵- در باره عزل محمدگیرای و برادرش شاهین‌گیرای در دفتر مهمه اطلاعات گسترده‌ای آمده است (مهمه ۸۵ سال ۱۰۳۷ هـ ق).

جان بیگ گیـرای مقدمات جنگ تازه‌ای را بـا روسها فراهـم می‌دید دستور شـرکت در جبهه جنگ شـرق را دریافت کرد و او بخشـی از نیروهای خـود را به دیار بکر نـزد وزیر اعظم خسروپاشا فرستاد (۱۰۴۰ هـ ق/ ۱۶۳۱ م)

در سال (۱۰۴۴ هـ/ ق/ ۱۶۳۵م) طبق رسم متداول چهل هزار «فلوری»، «موزه‌بها» (چیزمه پاراسی) توسط «قاپوچی لارکدخداسی» (رئیس دربانان شاهی) برای جان بیگ گیرای جهت شرکت در جنگ فرستاده شد اما او با استفاده از موقعیت خویش «موزه بها» را نگرفت و از تن‌پروری از شرکت در جنگ خودداری کرد.

از این روی معزول شـد و عنایت گیرای بـه جایش منصوب شـد و جان‌بیگ گیرای را ناگزیر از اقامت در رودوس کردند (۱۰۴۶ هـ ق/ ۱۶۳۶م.)

عنایت گیرای

از فـرزنـدان غـازی‌گیـرای اسـت. پس از مـرگ بـرادران بـزرگتـر از خـود یعنـی توختامیش‌گیرای و صفرگیرای در اسلیمیه پرورش یـافته بود. با این تصور که وی مردی بیگانـه با جنگ و جدل و درویش‌مسلـک است به جای جـان‌بیگ‌گیرای خانش کـردند (شباط ۱۶۳۶م/ رمضان ۱۰۴۴ هـ ق). و برادرش حسام‌گیرای معروف به پهلوان را به عنوان قالغای خان برگزیدند.

عنایت‌گیرای از سوی دولت مرکزی برای شرکت در جنگ «روان» دعوت شد اما وی با تشویـق برادرش نیرویی را کـه گرد آورده بود به سـوی «منصوری‌ها» از منسوبیـن قان دمیرمیرزا که از تاتارهای نوغای بود و در جزیره آق قرمان مستقر بودند فرستاد و پس از یغمای آن ناحیـه منصوری‌ها را ناگـزیر از کوچ به کریمـه کرد و حوالی آق قـرمان را هم غارت کرد. کیلی را محاصره کرد و خانـواده قان دمیر را از آنجا به زور بیرون کرد، آنگاه برگشـت و به قصـد تصرف، کفه را بـه محاصره درآورد. بیگلـربیگی کفـه و همسرش را دستگیر کـرد و به دستورش خفـه‌شان کردنـد. با دادن تامیـن کفه را تصرف کـرد و به دستورش آنجا را غـارت کردند و آنگاه نوغـای منسوب به قان دمیر را بـه شرط پیروی و دوری از سرکشـی در سرزمینشان اسکـان داد. قان دمیر میـرزا سخت ناراحـت از این احوال، به دولت شکایت برد.

عنایت گیرای پس از ایـن اقدامات برای شیخ‌الاسلام یحیی افندی نـامه فرستاد و با

عنوان کـردن این نکته که قـان دمیر پاشـا از اتباع من اسـت، خواستار تسلیم او کـه به استانبول گریخته بـود، شد و افزود «اگر پادشاه او را تسلیم من نکنـد از طونه می گذرم، شخصاً به استانبول مـی‌آیم و تسلیم قان دمیر را از او می‌خواهم. اگـر گفته شود: که: ما اداره ایالت سلستره را بـه او واگذار کرده‌ایم و بیگلربیگی ما شده اسـت، این گفته سبب فتنه و آشوب خواهد شد. ما گول چهره گشاده شما را نمی‌خوریم اگر به جای ما کسی را بـه خانـی منصـوب کنید، لشکـر را از اطـراف خـود پراکنـده نمـی کنیم و در صـورت مرخص کردن افراد لشکر باید از علما گروگان بفرستند. رسیدن ما به آن حوالی در طلب قان دمیر برایمان آسان است، بعدها نگوییـد که آگاهتان نکردیم شما حلاّل مشکلاتید و خواهان راه‌حل خردمندانه هستید.[۲۶]

پاسخی ملایم و آرام‌کننده برایش فرستاده شد. در مورد قان دمیر میرزا: «مراد پادشاه این است کـه با او به بخشودگی رفتـار شود» این پاسـخ ملایم و ظریفانـه او را گستاخ‌تر کرد.[۲۷]

برادران و نزدیکان قان دمیر با اطاعت ناگریـزانه از عنایت‌گیرای از مرگ رهایی یافته بودند. آنان با استفاده از بی‌خبری قالغـای حسام‌گیرای و «نورالدین» سعادت‌گیرای که شب و روز مست بودند پنهانی با یکدیگر در تماس شدند و یک شب به آنان حمله بردند و هردو را کشتند و پـس از کشتن اطرافیان تاتـارشان و کینه‌کشی به تنگـه اوزی آمدند و مراتب را به استانبول گزارش کردند. (مائیس ۱۶۳۷ م/ذی‌الحجه ۱۰۴۶ هـ ق)[۲۸]

عنایت‌گیرای آشفته خاطر از مرگ بـرادران و پیروزی نوغایها بی‌درنگ معزول و اداره امور کریمه به بهادرگیرای پسر سعادت‌گیرای واگذار شد (۱۰ محرم ۱۰۴۷ - ۴ حزیران ۱۶۳۷) با کشتی به کریمه اعزام شد و بی‌رویارویی با دشواری بر تخت حکومت نشست.

عنایت‌گیرای به خاطـر گستاخی‌هایی که کرده بود، نمی‌خواسـت به استانبول برود، اما چون از هرسوی امیدش بریده شده بود ناگـزیر شد برای مرافعه [طرح دعوی] با قان

۲۶- فضلک، ج ۲ ص ۱۸۷ و یغما ج ۳ ص ۲۸۸.

۲۷- نویسنـدهٔ عمدةالتواریـخ شماری از نـامه‌های متعـدد ارسالی از سـوی عنایـت‌گیرای را دیده بـوده است، می‌نویسـد با آن که این نامـه‌ها به سبک منشیانـه نوشته شده است امـا یک مشت حشویات بیـش نیست. در یکی از نامه‌های عنایت‌گیرای آمده است که به ادرنه خواهد آمد (پاورقی مجله انجمن تاریخ، ص ۱۲۲ و ۱۲۳).

۲۸- فضلک، ج ۲ ص ۱۸۸ و نعیما ج ۳ ص ۲۸۵ الی ۲۹۰.

دمیر در حضور شاه، از راه دریا به استانبول بـرود. با قان‌دمیر در حضور شاه روبه‌رو شد. همدیگر را متهم کـردند مراد چهارم که شاهـد این مناقشه بود خطاب بـه عنایت‌گیرای گفت:

«ببین عنایت‌گیرای! ما در حق تو هیچ کوتاهی نکردیم. به تو تاج و تخت و ایالت دادیم در مقابل تو با کفران نعمت عصیان کردی و شهـر کفه و قلعه‌کیلی از ممالک محروسه‌ام را محـاصـره و تخریـب کـردی، یـک بیگلربیگـی و همسـرش و چنـدین مسلـم را بـه ناحق‌کشتی. آیـا پاسخ احسان و عنایت طغیان و اسائت ادب اسـت؟ اگر از شمشیر من نهراسیدی، چگونه از قهر و انتقام الهی نترسیدی؟ اعدام نمک‌نشناس غداری چون تو به سود دیـن و دولت است. پس از گفتـن این سخنان دستور داد او را از حضـورش بیرون بردند و بستانجیها با کمند خفه‌اش کردند. در گوشه‌ای از قصر جسدش را غسل دادند و با قایق به بشیک تاش منتقل کردند که د ر گورستان مقبرهٔ یحیی افندی به خاک سپرده شد. (۸ صفر ۱۰۴۷ هـ ق/ ۱۶۳۷م) [۲۹]

بهادرگیرای

پسر سلامت‌گیرای است که پیش از این شرح‌حالش را آوردیم. هنگام حکومت پدرش به عنوان گروگان در دربار استانبول به سرمی‌برد. بعداً به یان بولی انتقال یافت وهمانجا هم عنوان «دیرلیک*» به او اختصاص داده شد. بها در گیرای حکمـرانی بودخوشخوی، نکته‌سنج و خوش‌صحبت که در دهم محرم (۱۰۴۷ هـ ق/ ۴ حزیران ۱۶۳۷م) به جای عنایت گیرای به خانی کریمه منصوب شد.

در سال (۱۰۵۱ هــ ق/ ۱۶۴۱م) سیاووش پـاشا کـاپیتان دریـا (فرمـانده نیـروی دریایی) برای بازپس‌گرفتن قلعه آزاق که قزاقها به تصرف درآورده بودند مأموریت یافت و به بهادرگیرای هم دستور داده شد که به یـاری او بشتابد. بهادرگیرای هنگامی که طبق فرمان در محاصره آزاق شـرکت داشت بیمار شد به گوزلووه آمـد و همانسال درگذشت

۲۹- نعیما ج ۳ ص ۳۰۳. کاتب چلپی و نعیما و گلبن‌خانان تاریخ برکناری عنایت‌گیرای را محرم (۱۰۴۷ هـ ق) یاد کرده‌اند. امیدالتواریخ و دول اسلامیه به نقل از آن این تاریخ را یک سال بعد ذکر کرده‌اند که اشتباه است.

* اختصاص عایدات حاصل از محلی برای امرار معاش پاره‌ای شخصیتها.-م.

(رجب ۱۰۵۱ هـ ق/اکیم ۱۶۴۱م [۳۰]). با وجود اسلام‌گیرای برادر وسطی با مداخلهٔ وزیراعظم کمانکش قرامصطفی پاشا برادر کوچکتر یعنی محمدگیرای به حکمرانی کریمه منصوب شد. [۳۱]

بهادرگیرای برای تأدیب قبیله «منصور اوغلی» [۳۲] که مدام سر به شورش برمی‌داشتند با اخذ فتوا از عبداله عفیف‌الدین افندی مفتی کفه همه افراد قبیله را به استثنای زنان و پسران نابالغ کشت و به این ترتیب شورشهای داخلی کریمه را خاموش ساخت.

بهادرگیرای منظومه‌هایی با تخلص «رزمی» دارد: همسرش خان‌زاده خانم دختر غازی‌گیرای معروف بود که او نیز شاعر بود. خط نیز زیبا می‌نوشت.

ما برای صید هر شکاری پنجه تسخیر نگشاییم.
جایگاه شبهار همتمان آشیان هما است
اگر زبان فصاحت برای وصف گلها بگشاییم
تعبیرهایمان تقریرآموز بلبلان شیدا می‌شود
با کوشش مردان مرد تحصیل معرفت و عرفان کردیم
و پیر ما همت مردان معنی است

غزلی با مطلع زیر از او است:

مدار امید جود از چرخ دون‌پرور
متاع معرفت گویا ندارد جز زیان سودی

محمدگیرای چهارم

هنگام اقامت در یان‌بولی به جای برادر بزرگش بهادرگیرای خان کریمه شد و برادر وسطی یعنی اسلام‌گیرای نیز مکلف به اقامت در جناق قلعه شد [۳۳]. در سال ۱۰۵۴ هـ

۳۰- در گلبن‌خانان وفاتش یکسال زودتر از تاریخ یاد شده آمده است که درست نیست.

۳۱- نعیما، ج ۴ ص ۷۹

۳۲- این قبیله یکی از نه قبیله منسوب به اولاد ایدجومیرزا بود. ایدجومیرزا از نوغایها بود.

۳۳- هنگامی که مورخ شارب‌المناب‌زاده از سوی شیخ‌الاسلام ابوسعید افندی در کلیبولی نیابت داشت- ابوسعید افندی صاحب آرپالیق در گلیبویی بود- به قلعه سلطانیه رفته مدام با اسلام‌گیرای و وزیرش صفرگیرای

ق/ ۱۶۴۴م) پس از مرگ کمانکش قرامصطفی پاشا صفر غازی آغا، کدخدای اسلام‌گیرای به استانبول آمد و برخلاف خواسته وزیر اعظم برخی از افراد سرشناس را با خود همداستان کرد و منصوب‌شدن اسلام‌گیرای به حکومت کریمه را شایع کرد و با ارسال این خبر به کریمه موقعیت محمدگیرای متزلزل شد. به خاطر این مسئله هم بیگلربیگی کفه و هم محمدگیرای به دولت شکایت بردند که در پی این اقدام اسلام‌گیرای از جناق قلعه به رودوس منتقل شد.

اما چون محمدگیرای بیش از حد شیفته عیش و نوش بود و مردم علاقه‌ای به او نداشتند همانسال برکنار شد، او را به رودوس فرستادند و برادرش اسلام‌گیرای خان کریمه شد.

اسلام‌گیرای سوم

در زمان برادرش بهادرگیرای قالغای بود. در زمان حکومت جان بیگ گیرای به دست لهستانیها اسیر شد و هفت سال در لهستان ماند. بعداً در پی پیمانی که مراد چهارم با لهستان بست آزاد شد [۳۴]. دریان بولی اقامت گزید و در زمان برادرش قالغای شد.

سلطان ابراهیم اسلام‌گیرای را که از رودوس احضار و به حکومت کریمه منصوب شده بود به حضور پذیرفت و با او ملاقات کرد و او را سخت مورد لطف قرار داد و خطاب به او گفت:

- «از من اطاعت کن و حرف کسی را گوش نکن».

اسلام که از سخنان شاه جسارت یافته بود و پس از خروج از حضور شاه به صراحت به سلطان‌زاده محمدپاشا وزیر اعظم چنین گفته بود:

- «حال که مرا خان تاتارها کرده‌اید از این پس آنچه را که می‌نویسیم بپذیرید و زنهاربرای من نامه نفرستید که با فلان کافر درگیر مشو با فلان کافر مدارا کن، با فلان

ملاقات می‌کرد. حتی غازی گیرای در اثنای یکی از گفت‌وگوها ضمن مطرح‌کردن این نکته که طبق قانون چنگیزی و خانهای کریمه یارلیق می‌بایست به اسلام‌گیرای محول می‌شد اما بر اثر اعمال نفوذ قرامصطفی وزیر اعظم به برادر کوچک محمدگیرای تفویض شد وی در پاسخ این سئوال گفته بود حکم حکم کسی است که غالب است (نعیما ج ۴ ص ۷۹ و ۸۰) در گلبن‌خانان آمده است که اسلام‌گیرای در «خلیج» استانبول ساکن بود که خطا است.

۳۴. تاریخ نعیما ج ۴ ص ۷۹.

کس آشتی کن و بهمان کس را مرنجان، فلان کارا را فلان‌گونه کن و از این جا غایبانه در امور آنجا رأی و تدبیـر اعمال نکن که من خود مـی‌دانم چه باید کرد. امکـان دوستی با کفار برایم وجود ندارد از این پس بین ما تنها شمشیر حاکم خواهد بود. دوستی با آنان و رغبت بـه آشتی با آنـان برایم محال اسـت. وزیر اعظم پـس از شنیدن این سخنـان که مخالف با سیاسـت دولت بود برای آنکه زمینه‌ای برای عصیان فـراهم نشود، پاسخ داده بود:

-« خدا توفیق بدهد، در کارتان مداخله نمی‌شود».

و با این پاسخ طریق ملایمت درپیش گرفته بود.[۳۵]

اسلام‌گیرای منطقه چرکس‌نشین‌ها را تحت نفوذ خود درآورد و حمله مشترک روسها و قزاقها را به آزاق دفع کـرد. به لهستان حمله برد و پیمان صلح موفقیـت‌آمیزی با آنان بست.

وی با استفاده از درگیری روسهـا و قزاقها با لهستان شهرهای قزاق را کـه به سواحل دریای سیاه حمله می‌بردند به تصرف درآورد و ویران کردر و نیروهایی را که به مقابله‌اش آمده بودند در مردابـی تا سرحد نابودی شکست داد و نورالـدین سلطان (عادل گیرای) که تا دروازه‌های مسکـو پیش‌رفته چیزی بیش از خراج مقرره را تحصیـل کرد و به شرط پرداخت مرتب خراج سالانه از سوی روسها با آنان صلح کرد.

آخرین پیمان صلحی که اسـلام‌گیرای در سال (۱۰۶۲ هـ‌ـ رق ۱۶۵۲ م) با لهستان بست، سخت حائز اهمیت است. به موجب این پیمان دولت لهستان موظف می‌شد که به جز پرداخت خراج مقرر سالانه، «اصیل‌زاده»ای به عنوان گروگان به کریمه بفرستد و در صورت نیاز، خان کـریمه را از نظر تأمین نیروی نظـامی هم یاری دهد. د ر برابـر اگر به لهستان حمله می‌شد، خـانهای کریمه می‌بایست از آنان دفاع می‌کـردند و با فرستادن نیرو آنها را یاری می‌دادند.

اسلام‌گیرای در شعبان (۱۰۶۴ هـ‌ـ ق/ تموز ۱۶۵۴م) در مراسم ختنه‌سوران پسران خردسـالش در پی بیماری کفگیـرک [نوعی سیـاه‌زخم] درگذشت. و بـرادرش محمد گیرای که در رودوس بود برای بار دوم خان کریمه شد.

۳۵- تاریخ نعیما ج ۴ ص ۸۲.

محمد گیرای چهارم
(دومین‌بار)

محمد گیرای پس از ورود بـه کریمه، افرادی را که در زمان برادرش بر سـر کار بودند ابقاء کرد و کـارآزموده‌تر از گذشته آغاز بـه کار کرد و راگوچی شاه اردل را کـه به دولت عثمانـی عاصی شـده بود و برای تصـرف لهستان به آن سـوی حمله برده بـود شکست فاحش داد (۱۰۶۷ هـ ق/ ۱۶۵۶م) [۳۶] در اثنایی که دولت عثمـانی با مسائل اردل و افلاق و بغـدان درگیر بـود، روسها بـا بهره‌گیـری از این مـوقعیت قـزاقهای دن را کـه تحت‌نفوذ آن دولت بودند و نیز قزاقهای اوزی را دعوت به اتفاق کردند و پیشنهاد کردند که به کریمه حمله‌ور شوند. گفتنی است قزاقهای اوزی برای مدتی پشت برلهستان کرده، در زمان اسلام‌گیرای تابع تاتارها شدند که «برادر قزاق» نامیده شدند.

در بـرابر ایـن دعـوت بسیاری از قـزاقهـای اوزی بـه این اتفـاق پـاسخ رد دادنـد و محمدگیرای را از ماجرا آگاه ساختند و او نیز با کسب آمادگی متفقان را شکست سختی داد به روایتی یکصـدهزارنفر از آنان کشتـه شدند و پنجاه‌هـزارتن اسیر گرفـت (شوال ۱۰۶۹ هـ ق/ تموز ۱۶۵۹م).

به هنگام عزیمت، کـوپر ولی‌زاده فاضل احمد پاشا بـه جنگ اتریش از محمد گیرای دعوت کـرد که شخصـاً در این جنگ شـرکت کنـد اما وی بیمنـاک از حمله روسهـا به کشورش با این پـاسخ که: «بیم از دشمنان داریم ضرورت دارد که بـرای محافظت ازدیار کریمه در اینجا بمانیم». و با این پوزش به جا، پسرش احمدگیرای را روانه جنگ کرد.

در این بیـن تاتارهای نـوغای که بـا خانهای کـریمه میانهٔ خـوبی نداشتنـد از دولت عثمانـی درخواسـت تابعیـت کردنـد و تقاضـا کردنـد که در سلستـره ساکـن شونـد. محمدگیرای خواست تـا مانع از انجام این خواسته شود و از ایـن روی گروهی از آنان را کشت و گروهی را پراکنده ساخت و چون به نصـایحی که می‌شد و به دستخطی که شاه

---

۳۶. راکوچی که قصـد تصاحب سلطنت لهستان را داشت بـرآن شد تا با بهره‌گیری از جنگ لهستـان با خانهای کریمه که آن دولت را تضعیف کرده بود به منظور خود بـرسد و در این راه برای اخذ کمک به دولتهای سوئد و افلاق و بغدان نیز متوسل شده بود.

در این باره فرستاده بود توجه نکرد، برکنار شد (۱۰۷۶ هـ ق/ ۱۶۶۶م).[۳۷]

محمدگیرای با شنیدن خبر عزل خود از آمدن به استانبول هراسید، نخست اموال خود را بین پسرانش تقسیم کرد و سپس به نزد «دموکها» و از آنجا نیز به داغستان رفت. پس از نه سال زندگی در آنجا در هشتادسالگی درگذشت (۱۰۸۵ هـ ق/ ۱۶۷۴م). محمد چهارم خان قهرمانی بود. خانقاه مولویه باغچه حصار به دستور او ساخته شده بود.

عادل گیرای

پسر دولت گیرای و نوهٔ فتیح‌گیرای و کنتس پوتوچکی است[۳۸]. مدتی در «ویزه» سکونت داشت که به خواهش خانهای کریمه با اقامتش در رودوس موافقت شده بود. باتوجه به مشکوک‌بودن اصل و نسبش انتصاب او به خانی کریمه موجب بگومگوهای بسیار شد اما این شایعات دیری نپایید. به خاطر انتقام‌کشی از خانهای کریمه که موجب کشته‌شدن وزیرش اسلام غازی- که عامل به حکومت رسیدن او بود- شده بودند و بویژه با ترک کریمه از سوی منگلی گیرای بزرگ خانهای «شیرین» و برادرانش که قزاق شده بودند، اوضاع کریمه درهم آشفت و امنیت و آرامش رخت بربست. و علی‌رغم اخطارهای دولت مرکزی بی‌تدبیری‌یش ادامه داشت و چون با تعیین سرکرده‌ای برای قزاقهای پوتاقلی او را در برابر دوره شنکو سرکردهٔ قزاقها ساری قمیش که تحت الحمایه دولت عثمانی بود قرار داد و دو گروه به جان هم افتادند و این کار خلاف جهت سیاست داخلی

---

۳۷. در دول اسلامیه عزل محمدگیرای یک سال پیش از این تاریخ قید شده است. اما در تاریخ سلاحدار و تاریخ رشید سال موجود در متن آمده است که من آن را ترجیح داده‌ام.

۳۸. به نوشتهٔ برخی منابع عادل‌گیرای پسر چوپان گیرای است.

فتیح‌گیرای پدر چوپان گیرای هنگامی که مقام قالغای داشت در آقنی که به لهستان کرد کنتس‌پوتوچکی دختر یکی از حکام لهستان را به اسارت گرفت. چوپان گیرای از این زن متولد شد. به نوشتهٔ گلبن خانان (نسخهٔ افزوده) فتیح‌گیرای این کنتس را که اسلام نپذیرفت به عقد خود در نیاورد بلکه او را به یکی از افرادش بانام حاجی محمد بخشید و گویا کنتس از این شخص حامله شد و پسری به دنیا آورد که نامش را مصطفی نهادند. این پسر چون مدتی چوپانی می‌کرد به این جهت به چوپان گیرای شهرت یافت و عادل گیرای که نام اصلی‌اش چول بولدی بود، فرزند اوست. با بررسی اندکی در می‌یابیم که این افسانه ساخته مخالفان عادل گیرای بوده است.

و خارجی دولت عثمانی بود، در ذی‌الحجـه ۱۰۸۱ هـق/ مائیس ۱۶۷۱م) برکنار و به جزیـره رودوس فرستاده شـد. به جـایش سلیم‌گیـرای پسر بهادرگیـرای، خان کـریمه شد.[۳۹]

سلیم‌گیرای

سلیم‌گیـرای که در بین خـانهای اواخر قرن هفـده کریمه قهـرمان‌ترینشـان است و دوست روزهـای تیره دولـت عثمانـی بود؛ پسر بهـادرگیرای اسـت. در زمان حکـومت اسلام‌گیرای با حمایـت او در کریمه ماند اما پس از مرگ وی به یانبـولی منتقل شد و با توسل میـرزاده‌هایی که با اجـازهٔ عادل‌گیرای به کشـورشان برگشته بودنـد، به سلطان عثمانی به خـانی کریمه منصوب شده بود. در نخستین دوران خـانی سلیم‌گیرای (وی چهار بار به خانی رسید) وی در جنگ گمانیجه که سلطان محمد چهارم خود نیز حضور داشت، دعوت شد[۴۰] که با نیرویـی مجهز شرکت جست و پس از پیـروزی لهستانیها از طریق وی پیمان صلح بستند.

در بهار سال (۱۰۸۸ هـق/ ۱۶۷۷م) سلیم‌گیرای بـه همراه سردار شیطان ابراهیم پاشا مامـور بازپس‌گرفتن قلعه چهریـن شدند که از آن قزاقها بود و بـه روسها واگذاشته بود، امـا در این مـأموریت تـوفیق نیـافتند کـه از این روی ابراهیـم پاشـا از سرداری و سلیم‌گیرای از خانی معزول شدند و مرادگیرای عموزاده سلیم‌گیرای به جای او برگزیده شد. سلیم‌گیرای همراه خانواده‌اش با یک کشتـی به استانبول آمد و با درخواست خان جدید ناگزیر از اقامت در جزیره رودوس شد (ذی‌الحجه ۱۰۸۸ هـق/ آرالیق ۱۶۷۱م).

---

۳۹. در تاریخ سـلاحدار (ج ۱ ص ۵۶۱) آمده است که چون عـادل‌گیرای جنگ‌آور نبود و برخی اعمـالش مورد پسند سلطان نمـی‌افتد، برکنارشد. به نظـر می‌رسد، اعمالی کـه موردپسند سلطان نبوده مواردی اسـت که در متن آورده‌ایم.

۴۰. دعوت سلیم‌گیرای خـان به جنگ همایونی [شرکت درجنگ] متضمـن خط شوکت قرین همـایونی و یک قبضه شمشیر مرصع و پوستین [سمور] و نیز دو قطعه خلعت فاخره و پانزده هزار سکهٔ خوش‌عیار (طلا) و برای قالغای و نورالدیـن سلطانها، برای هریـک دو دست لباس خلعتی و برای خانهـای «شیرین» و «ماتقیت» و میـرزاده‌ها و افراد سرشناس پنجـاه خلعت و از سوی وزیر اعظـم برای حضرت خان یک خنجـر مجوهر توسـط غاز احمدآغا قـاپوچیلار کدخداسی فرستاده شد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۶۷).

مرادگیرای

پسر مبارک گیرای و نوهٔ سلیم‌گیرای اول خان کریمه بود. در پی برکناری سلیم‌گیرای از رودوس با شتاب با یک کشتی بادبانی آمد و فرمان‌خانی خود را از دست شاه دریافت کرد و در اوایل ذی‌الحجه (۱۰۸۸ هـ ق/ آرالیق ۱۶۷۷ م) به کریمه فرستاده شد. مرادگیرای با روسها و لهستانیها نبرد کرد و در جریان دومین جنگ وینه بین او و قرا مصطفی پاشا وزیر اعظم و سردار جبهه اختلاف و کدورت پیش آمد و در روزهای پایانی جنگ عدم احساس مسؤولیت و بی‌همتی‌اش شکست عثمانیها را سبب شد.

مرادگیرای که مسؤول این شکستِ شناخته شده بود عزل گردید و در (۸ شوال ۱۰۹۴ هـ.ق/ ۳۰ ایلول ۱۶۸۳م) حاجی گیرای دوم که در جنگ اتریش خدمات شایسته‌ای انجام داده بود به جای او منصوب شد [41] و با پرداخت هزینه سفر به مرادگیرای خان پیشین، وی را به مزرعه‌ای در یانبولی [42] فرستادند. در جنگ اتریش تسلطی بر افراد خود نداشت و شمار بسیاری از افرادش جبهه را ترک گفتند و رفتند. وفاتش به سال (۱۱۰۷ هـ ق/ ۱۶۹۵م) رخ داد.

حاجی‌گیرای

پسر کریمه گیرای و نوهٔ سلامت‌گیرای یکم است که با مرادگیرای خان سابق کریمه عموزاده یکدیگر بودند. در دومین جنگ وینه شرکت کرد و با حفاظت از سنجاق شریف [علم شاهی] منشأ خدمات متهورانه شد و از بین شاهزاده‌های کریمه که در اردو بودند

---

۴۱. نیروهای عثمانی پس از شکست وینه به بودین آمدند و چون از آنجا به وارادین رفتند، سردار اکرم خان کریمه را به آنجا فرا خواندند. برخی از اطرافیان خان گفتند: نروید، رفتنتان اشتباه محض است» و دچار تردیدش ساختند. تمارض کرد و با وزیرش بهادر آغا پیغام فرستاد که قادر به آمدن نیست. سردار در پاسخ گفت: اگر می‌آمد جز اکرام چیز دیگری از ما نمی‌دید و تصمیم به برکناری‌اش گرفت. آنگاه از اطرافیانش پرسید که چه کسی شایستگی خانی است. آنگاه حاجی گیرای سلطان را مناسب این مقام دیدند و او را فراخواندند و حاجی گیرای بعداً آمد و به اردو پیوست. وقتی نزد وزیر اعظم آمد، وی به استقبالش شتافت و گفت: «خدا مبارکت کناد، خداوندگار صاحب شوکتمان منصب خانی را به شما التفاط کرده‌اند» و خلعت بر او پوشانید. از این به بعد محاسنتان را بلند کنید» (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۹۸).

۴۲. قصبهٔ یانبولی. قصبه‌ای بود کنار نهر طونه در سنجاق اسلیمیهٔ ایالت روم ایلی شرقی. این ایالت جزو ایالتهای امپراتوری عثمانی بود.

او را برای حکومت کریمه مرجح دانستند (۸ شوال ۱۰۹۴ هـ ق/ ۳۰ ایلول ۱۶۸۳م). پس از شکست وینه به هنگام بازگشت به کریمه، لهستانیها را که حوالی بوجاق را تصرف کرده بودند، از آن ناحیه راند.

حاجی گیرای مرد آزمندی بود: او به «خانهای شیرین» که در کریمه نفوذ بسیار داشتند اعتنایی نکرد و به شاخهٔ منصوری تیره نوغایها ارزش بیشتری‌قایل شد که موجب ناخشنودی بسیار در کریمه شد. او به سبب آز فراوان، اراضی را که درآمد بسیار داشت خرید و به زمینهای خانهای قراچی نیز دست یازید و به ناخشنودی موجود افزود.

طرفداران یکی از خانهای پیشین یعنی سلیم‌گیرای با بهره‌گیری از این نارضایی سر به شورش برداشتند و حاجی‌گیرای که اموالش به یغما رفته بود، از باغچه‌سرای گریخت و در قلعه منکوب پناه گرفت. در پی این گریز با توسل طرفداران سلیم‌گیرای به حکومت مرکزی سلیم‌گیرای برای دومین‌بار خان کریمه شد (رجب ۱۰۹۵ هـ ق/ حزیران ۱۶۸۴م).

دوران حکومت حاجی‌گیرای ۹ماه بود. * حاجی گیرای که ناگزیر از اقامت در رودوس شده بود، در رمضان (۱۱۰۰ هـ ق/ حزیران ۱۶۸۰م) در چهل و یک سالگی درگذشت.

سلیم گیرای
(دومین‌بار)

سلیم برخلاف حاجی‌گیرای مرد دست و دل‌بازی بود. چون در زمان نخستین حکومتش کسان بسیاری شاهد نیکیهایش بودند، در کریمه طرفداران فراوان داشت. پس از قتل وزیر اعظم قرامصطفی‌پاشا [۴۳] به کریمه نامه‌ها فرستاد و بر علیه حاجی‌گیرای به فعالیت پرداخت و از هواخواهانش خواست حکومت او را خواستار شوند. و حاجی‌گیرای در پی شورش هواخواهان او از باغچه‌سرای گریخت. ساری

---

*. دفتر مهمه شماره ۵۶ و ۵۷ موزخ جمادی‌الاخر سال ۱۰۹۵ هـ - ق.

۴۳. به اشارهٔ نویسندهٔ تاریخ سلاحدار (ج ۱ ص ۶۶۹) مرگ وزیر اعظم قرامصطفی پاشا که عامل برکناری سلیم گیرای در دوران اول حکومتش شده بود، به سلیم‌گیرای جرأت بخشیده بود.

سلیمان پاشا سر فرمانده جبهه لهستان حکومت مرکزی را از آنچه که در کریمه می‌گذشت آگاه ساخت. در آن ایام دولت عثمانی با سه دولت در جنگ بود که به همین سبب به شورشهایی که مدام در کریمه می‌شد به دیده اغماض نگریست و تا رسیدن سلیم‌گیرای از رودوس فرمانی در مورد نیابت پسرش دولت گیرای به کریمه فرستاده شد و خود نیز به محض ترک رودوس به کریمه اعزام شد (۱۰۹۵ هـ ق/ ۱۶۸۴ م).

سلیم‌گیرای در دومین دوران خانی در سخت‌ترین روزهای حکومت مرکزی منشأ خدمات بزرگی شد، به جبهه جنگ دولت عثمانی با لهستان که وارد پیمان اتفاق مقدس شده بود، یاری بسیار کرد و افزون برآن حملات شدید لهستانیها را به کریمه رد کرد. و در شرایط خطرناکی که در پی حملهٔ نیروهای اتریشی به شبه‌جزایر بالکان به وجود آمده بود، درسروسامان‌بخشیدن به اوضاع سخت سودمند افتاد.

سلیم‌گیرای در شوال سال (۱۱۰۱ هـ ق- تموز ۱۶۹۰ م) با سی‌هزار نیروی تاتار کریمه را ترک گفته بود که با شنیدن خبر سقوط نیکبولی با شتاب خود را به اردوی عثمانی که در صوفیه بود، رسانید. و ترانی فرمانده اتریشی که نیش را گرفته بود، برای تحریک اتباع مسیحی سرزمینهای عثمانی بیانانامه‌ها فرستاده بود، مسیحیان سرشناس و بانفوذ و کشیشان به نیش می‌رفتند و پس از گرفتن تعلیمات از آنجا در نواحی مختلف موجب بروز شورشهای مکرر می‌شدند.

سلیم‌گیرای در چنین شرایطی به اردو رسید و از آنجا به اسقوپ که مرکز اصلی شورش بود رفت.[۴۴] در اسقوپ یکی از اتباع مسیحی دولت عثمانی که مورخان عثمانی به او نام قارپوز [هندوانه] داده بودند برآن بود تا حکومتی تشکیل بدهد. سلیم‌گیرای با افرادی که در اختیار داشت،- قارپوز را همراه با حدود دویست تن از افرادش دستگیر کرد و همه را بر قازق نشاند* و کشیشی را که به سودای سلطنت به میدان درآمده بود در مناستر دستگیر کرد و بر دار کشید. آنگاه یک نیروی برگزیدهٔ

۴۴. در این روزها، با تحریک اتریشها ایپک، پیزرن، قالقان دلن، اشتیپ، پرشیتنه، ویلچرین، قصوه، ینی بازار، متروویچه، اسقوپ، چاچکا، پلونه، ینی واروس، یقادینا، گمانووا و شهرها و قصبه‌های بسیار دیگر در حال عصیان بودند و اتباع مسلمان را کوچک و بزرگ قتل‌عام کرده بودند.

* مخروط چوبینی که محکومین به مرگ را بر روی آن می‌نشاندند. مترجم.

دوازده‌هزارنفری از نیروهای اتـریش را که به یاری پلانقای قاچـانیق می‌رفتند، در تنگه قاچانیـق شکست داد و پلانقای یادشده را گـرفت. در پی این پیروزی نواحـی پرشتیه و پرزن آزاد شدند و شورشیان این مناطق نابود شدند.

به ایـن ترتیب بـه همت این خـان بزرگ شورشهـای منطقه روم ایلی خـاموش و راه استیلای اتـریشیها سد شـد. به سبب پیروزی سلیـم‌گیرای در قاچـانیق ثابـت بسنوی [بسنه‌لی ثابت] رسالهٔ منشور و منظومی دارد با عنوان سلیم‌نامه.[۴۵]

سلیم‌گیرای کـه می‌دانست با فـاضل مصطفی پاشـا وزیر اعظم آبشان در یـک جوی نمی‌رود، در سال (۱۱۰۲ هـ‌ـ ق/ ۱۶۹۱م) هنگامی که در ادرنـه بود از حکومت کریمه استعفا کرد و «کور سعـادت گیرای» [سعادت‌گیرای کوره] را به جانشینـی خود توصیه کرد[۴۶] و خود به سفر حج رفـت. و سعادت‌گیرای را که در قصبهٔ یانبولی بـه‌سر می‌برد دعوت کردند و به حکومت کریمه منصوب شد.

سعادت‌گیرای دوم

در جمادی‌الاخر (۱۱۰۲ هــ ق/ مارت [مارس] ۱۶۹۱م) به حکومت کـریمه رسید. پدرش کریمه‌گیرای بود. سعادت برادر حاجی‌گیرای دوم است که قبلاً خان کریمه بود. سعادت‌گیرای گذشته از آن که در کریمه نام و آوازه نداشت و ناشناخته بود، چون از نظر مالی هم تنگدسـت بود در جریان جنگهای پی‌در پی‌اش که رخ مـی‌داد نتوانست افراد نظامـی کافی دور خـود گرد آورد. پس از جنگ سلانکـامین که بـه کشته‌شدن فـاضل مصطفی پاشا انجامید توانست به اردو بـازگردد اما چون تسلطی بر افراد و امیرزاده‌های تحت فرمـانش نداشت، افرادش هـم پراکنده شده بـودند و حکومت چون دریـافت که

---

۴۵. «به سبب کثرت عدهٔ دشمن و عدم بازگشت افراد تاتار از چپاول خانهای تاتار گفتند که امکان حرب با دشمن نیسـت و توصیـه کـردنـد که بـازگـردنـد [سلیم گیـرای] گفـت: از کـوهها بغـدان، افـلاق و نیکیبـولی سـرازیـر شدیم و گذشتیم. اگر ایـن خصم را دفع نکنیم دیگر نام و اعتباری نزد دشمن نخواهیم داشت. هـرچه باداباد. تا عصر هنگام یـا در صفوف دشمن رخنـه می‌کنیم و یـا جملگی نابود مـی‌شویم و تـا روز قیامت نـام نیکی از خود بـه جای می‌گذاریـم و می‌رویم. بایـد غل وغش را از دل برانیـم و یک‌دل و یک جان بکـوشیم.» وی پس از گفتن ایـن سخنان نیروهای کریمه را به حرکت درآورد و پیروز شد (تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۹۳).

۴۶. سعادت‌گیرای در جنگ کمانیچه چشم چپش را ازدست داده بود

وجودش سودمند نیست معزول شد و به رودوس فرستاده شد و صفاگیرای به جای او خان کریمه شد (ربیع‌الاول ۱۱۰۳ هـ ق/ آرالیق ۱۶۹۱م).

صفاگیرای

بنا به نوشتهٔ گلبن‌خانان صفاگیرای پسر نورالدین صفاگیرای بن سلامت‌گیرای است و به قول دول اسلامیه پسر احمد چوپان و برادر عادل‌گیرای است که پس از این در باره‌اش سخن گفتیم. چون وقتی پدرش نورالدین صفاگیرای مرد او هنوز متولد نشده بود از این روی پس از تولد نام پدر را بر او نهادند.

مردم کریمه خواستار حکمرانی مجدد سلیم‌گیرای بودند اما قاضی علی پاشا وزیر اعظم با عزل سعادت‌گیرای با گرفتن سی‌هزار قروش رشوه او را از یانبولی آورد و امکانات انتصاب او را فراهم نمود. پادشاه هنگامی که سعادت‌گیرای را به حضور پذیرفت خطاب به او گفت:

«- حکومت کریمه را به تو احسان کردم. از تو انتظار خدمت صادقانه دارم. ببینم چه می‌کنی، همچون سلف خود مباش. مگذار که تاتارها بر رعیت ستم روا دارند به این کار رضای همایونی ندارم.» و پس از توصیه‌های لازم تأکید کرده بود که با وزیر اعظم هم‌آهنگ باشد.

صفاگیرای هرچند اهل علم ود انش بود اما مردی بود حریص و مالدوست. برای جبران پول و دیگر اموالی که برای رسیدن به حکومت رشوه داده بود به محض رسیدن به کریمه شروع کرد به سرکیسه‌کردن ثروتمند ان و کشتن کسانی که از دادن پول خودداری می‌کردند. از این روی به هنگام جنگ کسی داوطلب استخدام در اردو نشد و کسانی هم که گرد آمده بودند با رسیدن به مرز افلاق سر به شورش برداشتند و عنوان کردند که همراه وی در جنگ شرکت نخواهند کرد و از اطرافش پراکنده شدند. ناگفته نماند که در این شورش دست سلیم‌گیرای و فرزندانش هم درکار بود. سرانجام صفاگیرای معزول شد و سلیم‌گیرای که پس از بازگشت از حج در مزرعه‌ای واقع در سلستره ساکن بود به ادرنه دعوت و برای سومین‌بار خان کریمه شد و صفاگیرای را هم به جزیره رودوس فرستادند. بعدها این خان سابق در زمان دولت‌گیرای بخشوده شد و

مقیم قصبهٔ قارین‌آباد[۴۷] شد. و به سال (۱۱۱۵ هـ ق/ حریران ۱۷۰۳م) در همانجا درگذشت.

سلیم‌گیرای
(سومین‌بار)

چون پس از بازگشت از حج برای سومین‌بار به خانی منصوب شده بود، از این روی حاجی سلیم‌گیرای نام گرفت. در زمان سومین بار حکومتش جنگ [عثمانیها] در سه جبهه همچنان ادامه داشت و سلیم‌گیرای به هنگام لزوم به جبهه‌های روسیه، لهستان و اتریش کمک می‌فرستاد.

به هنگام عقد پیمان قارلوفچه (۱۱۱۰ هـ ق/ ۱۶۹۹م). سلیم‌گیرای خان کریمه بود و چون از بیماری نقرس رنج می‌برد، پس از عقد پیمان تقاضای برکناری از حکومت کرد و درخواست کرد پسرش دولت‌گیرای به جای او خان کریمه شود که خواهشش پذیرفته شد. و برای خود او «خاصه» سالانه هفتصد آقچه مقرری تعیین شد و مقیم قصبه‌ای در کادی‌کویی شد (رمضان ۱۱۱۰ هـ ق/ مارت ۱۶۹۹م).

شاهزاده اولیاچلپنی به سال (۷۷)۱ هـ ق/مارت ۱۶۶۶م) هنگام اقامتش در کریمه با سلیم‌گیرای دیدار کرده بود. او در ضمن یادآوری آگاهی سلیم‌گیرای از علوم غریبه، از او با صفات حافظ قرآن، آشنا و مسلط به زبان فارسی، هزار فن، خوش‌مشرب، جوانمرد و صاحب کرم یاد می‌کند.

حاجی سلیم‌گیرای پیش از کناره‌گیری از حکومت برای مذاکره و مشورت در بارهٔ جنگ به ادرنه دعوت شد. وی پس از ملاقات کهولتش را پیش کشید و خواستار

---

۴۷. قارین‌آباد بخشی بود بین بوقاز و اسلیمیه که در تشکیلات کشوری پیشین عثمانی از توابع سنجاق بورقاز به شمار می‌رفت.

فرمان برای کاپیتان دریا الحاج حسین پاشا:

باتوجه به این که صفاگیرای سلطان دام علوه خان سابق که حالا مقیم رودوس است پیر و سالمند است خط همایونی و اذن شریف برای اطلاق ایشان از جزیره مرقومه به قصبهٔ واقع در یانبولی شرف صدور یافته است، تو که وزیر مشارالیه هستی برای انتقال ایشان از جزیره مذکوره در اسکله مناسب یک فزوند کشتی، بادبادنی فراهم و ارسال کن. سنه ۱۱۲ آخر جمادی‌الاول (دفتر مهمه ۱۱۱ ص ۴۳۲).

کناره‌گیری از حکومت شد حتی قبلاً خانواده‌اش را از راه دریا به مزرعه‌اش واقع در چاتاقا فرستاده بود. اما سلطان مصطفی دوم به شدت با استعفایش مخالفت کرد و خواهان ادامه خدمتش شد. حاجی گیرای خانواده‌اش را به کریمه بازگردانید و در مقامش باقی ماند اما پس از عقد معاهده از حکومت کناره گرفت.

اطلاعاتی در مورد خانهای کریمه

خانهای کریمه

پس از آن که خانهای کریمه زیر نفوذ عثمانیها قرار گرفتند تا زمان برکناری محمدگیرای دوم (۹۹۲هـ ـ ق/ ۱۵۸۴م.) اگر ولیعهدی از خانواده خان بر تخت سلطنت کریمه می‌نشست مراتب به پادشاه گزارش می‌شد، از سوی سلطان برای خان جدید برات که نشانه و منشور حکمرانی بود فرستاده می‌شد. افزون برآن علم و دو قطعه خلعت قماش از پارچه‌های خاص شاهانه و برای امیرزاده‌ها چهل خلعت و دو رأس اسب با زین و برگ- برای شخص‌خان- می‌فرستادند.[۴۸] و پادشاه عثمانی با خانها مناسباتی چون رابطه برادربزرگ یا برادر کوچکتر بود. اما بعدها پس از حکومت محمدگیرای دوم یعنی از زمان حکومت اسلام‌گیرای، تعیین خان کریمه با سلاطین عثمانی شده، مقام خانهای کریمه تنزل کرد و در جنگها و مراسم تشریفاتی مقامی در رده وزرا یافتند.

نخستین‌باری که خانهای کریمه را از نظر درجه و منزلت درحدی دون‌تر از حد وزیر اعظم و سردار اکرم قرار دادند در زمان حکومت غازی‌گیرای و صدر اعظمی قوجاسنان پاشا بود، در صورتی که تا آن تاریخ چنین نبود. به عنوان نمونه در زمان سلطان قانونی هنگامی که صاحب‌گیرای خان کریمه برای شرکت در جنگ بغدان دعوت شد، به محض ورود بیگلربیگی روم ایلی به اتفاق همهٔ بیگلربیگی‌های همراهش از او استقبال کرده بودند و «اوزنگی آغالاری»[۴۹] پیاده تا «حرم قاپوسی» «قسمتی از

---

۴۸. دفتر مهمه ۳۱ ص ۳۰۶ شعبان ۹۸۵.

۴۹. به فرمانده ینی‌چری، میرعلم، چاووش باشی، امراخور، چاشنی گیرباشی، چاکرچی‌بشی، قاپوچی‌باشی و نیز به فرماندهان شش دسته سواره‌نظام قاپوقولی رکاب همایون یا اوزنگی آغالاری گفته می‌شد. آنها از امتیاز حرکت در دو طرف اسب سلطان برخوردار بودند.

خیمه‌گاه شاهی) [بیـرونی] که در بیرون اردوگاه بود رفتند و او را تا خیمـه‌گاه اندرونی همراهی کردنـد و به محض ورود او از این قسمت به داخل، وزرا بـه استقبالش رفتند و پیشاپیش اسب او تا محل استقرار سلطان با او رفتند. و در آنجا از اسب پیاده‌اش کردند. آنگاه وزیـر اعظم زیر بـازوی او را گرفت و سـایر وزرا در رکـابش او را به حضـور سلطان سلیمان بردند.

سلطان سلیمان از خان کریمه استقبال کرد و به او اشاره کرد در تخت جداگانه‌ای که سمت راستـش نهاده بودنـد، بنشیند. خان کـریمه که پهلـو به پهلو سلطـان نشستن را خلاف ادب می‌دیـد اندکی تختش را از تخـت سلطان دورتر کرد و نشسـت و سلطان با گفتن:

«- برادر خان! خوش آمدی» به او خوش‌آمد گفته [۵۰] بود.

تا زمان صـدارت قوجا سنان پـاشا به هنگام آمـدن خان کریمه وزیـر اعظم او را پیاده استقبال می‌کـرد و به هنگام برگشتـن نیز این مراسـم تکرار می‌شد. تـا آن که در نبرد اتریـش به سـال (۱۰۰۱ هـ‍ـق/ ۱۵۹۳م) هنگام آمـدن غازی گیرای خـان کریمـه به اردوگاه، سنان پاشا در شرایطی مساوی با خان، یعنی سواره به پیشواز او رفت، وی را به چادر خود برد و در سمت راست خود نشاند. [۵۱] و بعدها در صورت ملاقات خان کریمه

---

۵۰. قانوننامه ایوبی، ص ۵۴، تاریخ عالی، کنـه‌الاخبار نسخهٔ چاپ نشده ج ۲ برگ ۳۱۹. عالی از این مراسم در بخش مربوط به حوادث بودین نام برده است که خطا است و نیز مندرجات قانوننامه ایوبی نیز که این حادثه را مربوط به جنگ افلاق می‌داند درست نیست.

۵۱. در سال مـوردبحث یعنی (۱۰۰۱ هــ ق/ ۱۵۹۲م) سنان پاشا غـازی‌گیرای را که بـه اردوگاه آمده بـود به سردی استقبال کرد و با او به گفت‌وگو پرداخت و به چادرش برد و در کنار خود نشاند و با او رفتاری را که در خور یک حکمران است نکرد. مورخ عالی ضمن بیان آنچه که گفته شد می‌افزاید کار صدراعظم یعنی بردن خان به چادر خود کاری خطا بود و میهمانی‌دادن به افتخار او با حضور مردم عوام و خواص درخور و مقام خان نبوده است و نشاندش در سمت راست خـود یعنی خان را تا مـرحله بیگلربیگی تنزل دادن کـاری زشت و ناپسند بـوده است (برگ ۳۲۰). در جنگ سال ۱۵۹۴م نیز در حق خان کریمه چنین رفتاری شد و پس از ضیافت برای خان خنجر مرصع و پنجهزار سکه طلا به عنوان قدومیه برای هزینه راه از خزانه برایش ارسال شد. و بیگلربیگها او را با اسب زین‌شده پیشکشی از سوی وزیر اعظم تـا چادر وزیر همراهـی کردند (فضلک ج ۱ ص ۳۰ و نعیما ج ۱ ص ۹۴). مـورخ عالی می‌نـویسد که: در جریان جنگ ایران لله‌مصطفـی پاشا از یکی از پاشاهای همراهـش پرسیده بود که اگر ضرورت داشته بـاشد که خان کریمه را همراهی کنـد چگونه باید عمل کرد. او پاسـخ داده بود: اگر با او سواره برخورد کنم از اسـب پیاده می‌شوم زانویش را می‌بوسـم و باز سوار اسب می‌شوم. عالی تقـریباً یک چنین اظهارنظری می کند کـه: شما در اینجا نماینده

با شاه، سلطان چند گامی در مقام استقبال به سوی او برمی‌داشت و خان بر نشستنگاهی و یا روی زیراندازی که بر زمین پهن می‌شد می‌نشست. این قانون تا پایان حکومت خانها در کریمه اجرا می‌شد [۵۲]. خانهای کریمه دست یا دامن شاه را می‌بوسیدند [۵۳].

خانهای کریمه کاملاً زیر نفوذ دولت عثمانی بودند و مانند والیان عزل و نصب می‌شدند. و به محض انتصاب از سوی سلطان عثمانی برات توسط رئیس‌الکتاب و سنجاق و دو طوق به وسیله میرالعلم داده می‌شد. افزون برآن؛ طبق قانون، حکمران عثمانی می‌بایست برای خان هدایایی چون لباس مخملی که دکمه‌هایی زرین داشت و پوست سمور برآن دوخته شده بود، کلاه پوستی که دو منگوله کروی جواهرنشان داشت، شمشیر، ترکش، یک قبضه خنجر، یک رأس اسب آراسته با رخت زین یعنی اسب مخصوص مراسم و پنجهزار سکه حسنه (طلا) می‌فرستاد. [۵۴] به محض نشستن خانهای کریمه در مراسم «گورونوش»، یعنی هنگام جلوس بر تخت حکومتی شیخ‌الاسلام شمشیر بر میان حکمران جدید می‌بست و یک جلد قرآن به دست او می‌داد و به او می‌گفت: «خارج از فرمان پادشاه و کتاب‌اله کاری مکن» سپس فاتحه‌ای می‌خواند و به او تبریک می‌گفت. [۵۵]

علی‌رغم موقعیت مهم وزیراعظمها در اردو، مرتبه تشریفاتی خانها برتر از وزیراعظم بود. به عنوان مثال

به هنگام اذن شرفیابی به حضور شاه، خان برروی احرام [زیرانداز مخصوص] ویا بر روی یک مخدّه می‌نشست. حال آن که وزیراعظمها از اواسط قرن هفدهم به بعد در

پادشاهید و فرمانده کل قوا از اسب پیاده‌شدن و بر رکابش بوسه‌زدن دون شأن شما است. که لله‌مصطفی پاشا می‌گوید: انتظار شنیدن چنین کلامی از شما نداشتم زیرا که حضرت خان جد اند رجد صاحب خطبه و سکه بوده است و من وزیری هستم که در درگاه شاه بزرگ شده‌ام چگونه می‌توانم حرمت مقامش را به جای نیاورم.

۵۱. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۱۱ و ۴۹۵ و ۷۳۷ و تاریخ غزی ۹۷ب

۵۲. تاریخ رشید ج ۱ ص۴۴۳ و غزی ۹۷ و صفحات بعداز ۹۷

۵۴. تاریخ نعیما ج ۱ ص ۹۴، تاریخ پچوی ج ۲ ص ۱۵۱ و تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۶۷ و ج ۲ ص ۹۹.

هزینه سفر خانها گهگاه تغییر می‌یافت. در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم ده هزار و حتی پانزده هزار سکه طلا نیز پرداخت شده بود.

۵۵. سیاحتنامه اولیاچلبی، ج ۸ ص ۳۳.

حضور پادشاه سرپا می‌ایستادند و باز هم خانهای کریمه به هنگام سوارشدن بر اسب و یا پیاده‌شدن از آن پـای بر روی پله چوبینی که مخصـوص شاهان بود می‌نهادنـد اما وزیر اعظم در چنین مواقعی پای بر چهارپایه می گذاشت.

همچنین طبـق آیین در ایـام جنگ چون خـان کریمه یـا قالغـای و یا خـانزاده‌هـا با نیروهای تاتار به اردو می‌آمدند به نشانه شادباش توپ و تفنگ شلیک [۵۶] می‌شد.

معمولاً از سوی سلطان عثمانی برای خان کریمه نـامه فرستاده می‌شد در عنوان نامه برای خان القابی نوشته می‌شد. القابی گوناگون اما به امضای نزدیک به هم و مشترک، متداول‌ترین این القاب عبارت بود از:

جناب امـارت‌مآب، ایـالت نسـاب، دولت اکتسـاب، ذوالقدر اتّـم والفخرالاسّـم [؟] المخوف بعنایت ملک‌العالم خـان کریمه غازی‌گیرای خان دام مجده [۵۷]. برای قالغای سلطان یعنی ولیعهد کریمه این القاب یاد می‌شده است:

خلف‌السلاطین‌الکرام (و یا عظام) شرف‌الخـوانین‌الفطام (و یا فخام) قالغای سعادت گیرای دام علوه.

و گاهی نیـز پیش از عنوان قالغـای و یا قالغلقای، جملـه‌ای چون المتحض به مـزید عنایت ملک‌العالم [۵۸] اضافه می‌شد. در مورد برادران خـان کریمه نیز القاب و عناوینی به‌کار می‌رفت.

خانواده‌ای که به حکـومت کریمه برگزیده می‌شـد، پس از انتصاب محاسنش را دراز می‌کرد. برپـای فرامینی که از سوی خانهای کـریمه صادر می‌شد طغرایـی که سه خط داشت کشیـده می‌شد. خط راسـت بود و خمیدگـی نداشت و در انتهای طغـرا عبارت «گفته‌مان» یعنـی «فرمان و دستورمان» را می‌نـوشتند. طغرای خانهای کریمـه به شیوه طغرای سلاطین عثمانـی نبود که در بالای نامه و درست در وسط کشیـده می‌شد، بلکه در سمت راست سطر آغازین نامه جای داشت. خانهـا پایین نامه‌هایی را که به سلاطین متبوع خود [شاهان عثمانـی] می‌نوشتند امضاء می کردند و یا مهر مـی‌نهادند. خانهای

---

۵۶. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۷۱.

۵۷. دفتر مهمه ۶۶ ص ۱ و ۲ و منشئات فریدون‌بیک ج ۱ ص ۶.

۵۸. دفتر مهمه ۶۶ ص م ۰۲۰.

کریمه در نامه‌های ارسالی به سلطـان عثمانی او را با ضمیر دوم شخص مفرد یعنی «تو» مخاطب قرار می‌دادند [۵۹]. این شیـوه خطاب بـرای خاطر آن بـود که مـراتب نهـایت صمیمیت و وابستگی خود را به او نشان بدهند.

شیوهٔ طغـرای یک یارلیـق یعنی فرمـانی که از سـوی منگلی‌گیرای، خـان دوم، پسر حـاجی سلیـم‌گیـرای خان خطـاب بـه مردم قصبـهٔ اسحـاقجی نـوشتـه شده اسـت. منگلی‌گیرای دوبار یک بار از سال (۱۱۳۶ هـ ـق/ ۱۷۲۴م) و بار دیگر از سال (۱۱۵۲ هـ ـق/ ۱۷۳۹م) خان کریمه شد:

«منگلی گیرای خان بن‌حاجی سلیم گیرای خان»

آنان بـه جز طغرا دو مهـر سبز و سرخ داشتند کـه این مهرهـا تاراق دامغاسـی [مهر شانه‌ای] [۶۰] نام داشت بر روی طغرای خانها نشان مهر شانه‌ای هم دیده می‌شد.

مغولان و دیگر دولتهـای تابع مغولان نیز به فـرمان یارلیق می‌گفتند و بـه جای «این است فرمـانمان» یا «اراده‌مان»، و یا «دستورمـان» تعبیر «گفته‌مان» را به کار مـی‌بردند. خانهای کریمه نیز این اصطلاح را به کار [۶۱] می‌بردند. قالغایها و نورالدین سلطانها نیز در صورت لزوم احکام طغرادار صادر می‌کردند.

چگونگی دعوت از خانهای کریمه برای شرکت در جنگ

هنگامی که سلطان و یـا وزیراعظم که سمت سرفرماندهی سپـاه به او محول می‌شد

---

۵۹. بخشی از نامهٔ کاپلان گیرای:

پیشگاه عتبهٔ عالیه» حضرت خنکار [لقب سلاطین عثمانی] صاحب شوکت، باکرامت و صاحب قدرتم.... معروض بنده مخلصشان این اسـت که... از رکاب جهانتاب خسروانه است... نـامه همایونی و خطوط مقرون شـوکت ارسالی همراه با خلعتی از حله خاصه همـایونی که پوست سمور برآن دوخته شده بود و یک قبضـه شمشیر مرصّع با یک عدد تیرکش خاقـانی و آقچه سکبانی از عطیّه ملوکانـه است رسید... در نامهٔ همایونی اسـت... (دفتر مهمه شماره ۱۴۱ سال ۱۱۴۸، اوایل جمادی‌الاول).

۶۰. صاحب گیرای از خانهای کریمه‌پیش ازانتصاب به مقام خانی کـریمه در ایامی که غازان‌خان بود فـرمانی به تاریخ (۱۳ صفر ۹۲۹ هـــ/ق/ اول اوجاق ۱۵۲۳م) صادر کرده بود که تصویـر این فرمان همراه با تـوضیحات توسط آقای عبداله بقال در مجله ترکیات منتشر شده بود ج ۲ ص ۵۷.

۶۱. قانوننامه ایوبی افندی ص ۵۶.

آهنگ عزیمت به جنگ می‌کردند، در صورتی که ضرورت ایجاب می‌کرد چندماه پیش از حرکت، نامه همایونی مبنی بر دعوت از خان برای شرکت در جنگ فرستاده می‌شد و نیز طبق آیین، همراه نامه، خلعتی از قماشهای مخصوص شاه و شمشیر مرصع می‌فرستادند.[۶۲] و افزون برآن تعداد پنج یا ده هزار سکه طلا تحت عنوان موزه‌بها یا ترکش‌بها برای خان ارسال می‌شد و برای قالغای سلطان تعداد کمتری سکه طلا هزینهٔ سفر اختصاص می‌یافت[۶۳]. از طرف دولت مرکزی همچنین برای هزینه افرادی که برای خان جهت استخدام معرفی می‌شدند و نیز برای افراد سکبان که «خان دفترلی‌سی» نام داشتند و همچنین برای هزینه افراد متفرقه‌ای چون چاووش، سپاهی، سلاحدار زعیم و تیماری سپاهی که در معیت خان بود مبلغی اختصاص می‌یافت (حدود چهل هزار قروش[۶۴]. در ایامی که جنگ نیز نبود باز خرج سکبان فرستاده‌می‌شد.[۶۵] «سکبان آقچه‌سی» [آقچه سکبان] بین سربازان معروف به خان‌دفترلی‌سی تقسیم می‌شد. خان‌نشین کریمه هم «سنجاق شریف» داشت.[۶۶]

---

۶۲. جناب امارت‌مآب، ایالت نساب، رفعت‌اکتساب ملک خصال دوالقدرالاتم والفخرالاسم مختص‌المحلوف به عواطف ملک‌المنان خان کریمه غازی‌گیرای دامت معالی تحیات صافیات عنبربار و تسلیحات صافیات عنبرنثار که از عنایت پادشاهی صادر می‌شود... پس از مطالعات معلوم شده است که حالیا به سوی کفار بیدین جنگ ظفر اثر دارم و دستور [وزیر] مکرم وزیر اعظم سنان پاشا ادام‌الله‌تعالی اجلاله برای عساکر نصرت شعارم سردار تعیین شده است. چون امسال روز بیستم شوال از استانبول حرکت و به جانب بلگراد عزیمت خواهم کرد. همانگونه که پیش از این در دوران جد مرحومم سلطان سلیمان‌خان عساکر تاتار صبا رفتار گسیل می‌شد اکنون نیز بیش از شصت هزار تاتار شایسته گزیده انتخاب کرده اگر مقدور باشد شخص خود شما و اگر نه برادرمان قالغای.... فتیح‌گیرای سلطان دام علوه را سردار تعیین کنید... فرمان قادر و توانایمان برای اعزام آنان در اول بهار به سوی کفار خاکسار صادر شده است.... حالا برای اظهار موالات از مزید عنایت خسروانه‌مان یک قبضه شمشیر دشمن‌گیر و از خلعت فاخره‌ام یک خلعت توسط یکی از چاشنی‌گیران درگاه معلایم زید مجده ارسال شده است شایسته است که.... (دفتر مهمه ۷۱ ص ۲۹۸) در پایان فرمانهای نوشته شده برای خانها عبارت «به علامت شریفه‌ام اعتماد کنید» نوشته نمی‌شد.

۶۳. تاریخ سلانیکی ص ۳۲۲ و سلاحدار ج ۲ ص ۶۹۱، ۷۴۳ و تاریخ رشید ج ۱ ص ۳۹، ۲۵۹ و ج ۲ ص ۵۲۳ و ج ۳ ص ۳۵۵.

۶۴. تاریخ رشید ج ۴ ص ۲۱۷.

۶۵. تاریخ رشید ج ۲ ص ۵۲۳.

۶۶. سفرنامهٔ اولیاچلبی ج ۸ ص ۳۷.

باریابی خانهای کریمه

به هنگام آمدن و بازگشت خان کریمه به مرکز حکومتی مراسم ویژه‌ای برگزار می‌شد. اگر خانی که به مرکز می‌آمد تازه منصوب شده بود، اجازه بار به حضور سلطان را می‌یافت و طبق آیین بر سرش کلاه ویژه خانی را که از پوست سمور و ماهوت سبزرنگ دوخته شده بود سر و دوسویش مزین به منگوله کروی جواهرنشان بود می‌نهادند و دارالسعاده آغاسی بر دوشش کاپانیچه یعنی شنل پوست‌سموری که بر مخمل سرخ سوخته شده بود و ۹ عدد* دکمه و ملیله‌دوزی چپ و راست داشت می‌افکند. و سلاحدار آغاسی نیز بر کمرخان شمشیر جواهرنشان، ترکش مرواریددوزی شده و تیر و کمان می‌بست. پس از آن که خان از حضور سلطان مرخص می‌شد، به اسب زین و برگ‌شدهٔ مخصوص روزهای تشکیل دیوان که افساری از زنجیر طلا داشت می‌نشست. و برای اطرافیانش هم خلعت مرحمت می‌شد. افزون برآن صندوقچه‌ای حاوی سی‌هزار قروش و یا سکه طلا بین پنج الی پانزده‌هزار برای خان اختصاص می‌یافت. همانگونه بیش از این هم اشاره شد شاه سه‌قدم برای استقبال از خان برمی‌داشت و خان بر نشستنگاهی می‌نشست و لحظاتی تعارفات معمولی ردوبدل می‌شد. [۶۷]

خان کریمه پس از مرخصی از حضور شاه، بر اسب آراسته‌ای که به او اختصاص داده شده بود می‌نشست و به عمارتی که برایش درنظر گرفته بودند می‌رفت و هزینه خود و اطرافیانش در ایامی که در مرکز حکومتی می‌گذرانید از طرف خزانه تأمین می‌شد. پس از انتصاب خان کریمه وزیر اعظم و دیگر وزیران به او تبریک می‌گفتند.

اگر چنانکه خان منصوب شده در استانبول حضور نداشت، برات‌خانی، سنجاق، خلعت شمشیر و... را توسط مأمور ویژه‌ای برای او می‌فرستادند. خان این هدایا را با مراسم خاصی به پیشواز می‌رفت.

---

* عدد ۹ در بین اقوام ترک از تقدس و اعتبار خاصی برخوردار بود و معمولاً حکمرانان به هنگام ارسال هدیه به یکدیگر از هر هدیه ۹ عدد می‌فرستادند، کمتر از آن اهانت محسوب می‌شد. مترجم.

۶۷. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۹۹. این مراسم در سال (۱۱۳۶ هـ ق/ ۱۷۲۴م) به هنگام دومین بار انتصاب منگلی‌گیرای به حکومت کریمه برپا شده بود. (ذیل تاریخ رشید ۱۹۴) به نظر می‌رسد که طبق آیین در مورد خانهای پیش از او هم نظیر چنین مراسمی اجرا می‌شده است. به عنوان مثال به مناسبت انتصاب عادل‌گیرای به سال (۱۰۷۶ هـ/ ق/ ۱۶۶۶م) عین همین مراسم صورت گرفته بود. تاریخ رشید (ج ۱ ص ۱۱۵).

بعداً خان جدید پس از دریافت نامه همایونی و هزینه سفر ارسالی از طرف شاه در هرجایی که سلطان مستقر بود به آنجا می‌رفت و با مراسمی از او استقبال به عمل می‌آمد. خان پس از آن که چندروزی استراحت می‌کرد، به حضور سلطان پذیرفته می‌شد [۶۸] اگر خان جدید در جزیره رودوس یا جزیره دیگری اقامت داشت و یا ساکن مزرعه‌اش در روم ایلی می‌بود با شتاب دعوت می‌شد و به هنگام رسیدن با مراسمی از او استقبال می‌کردند.

خانهای کریمه گاهی در شرایط فوق‌العاده بنا به درخواست شخصی و با صدور اجازه از طرف سلطان به مرکز حکومتی می‌رفتند. به عنوان مثال سلیم‌گیرای که طی جنگهای درازمدت دولت عثمانی در سه جبهه خدمات ارزنده از خود نشان داده بود و شایع شده بود که قصد سرکشی دارد، برای رفع سوءظن از خود در سال (۱۱۰۰ هـ ق/ ۱۶۸۹ م) به ادرنه رفت طی مراسمی از او استقبال شد. فردای ورودش از سوی سلیمان دوم به حضور پذیرفته شد. پادشاه با برداشتن سه‌گام از خان کریمه استقبال کرد و دستش را گرفته و در کنار خود بر تخت نشانید و گفت: «خوش‌آمدی، صفا آوردی» و سپس افزود: «همچنان خان کریمه هستی ببینم که باز در راه دین و دولت همایونی‌مان چگونه خدمت خواهی کرد» سلیم‌گیرای که می‌دید وضع دولت عثمانی سخت بحرانی است و اوضاع در روم ایلی بسیار خطرناک است و صرفاً به قصد خدمت به ادرنه شتافته بود، در پاسخ سخنان سلطان گفته بود:

«ان‌شاءاله سلطانم، همت من نشأت گرفته از دین است بیش از آنکه ملحوظ نظر عالیه‌تان باشد در راهتان جان و سرفدا خواهم کرد.» و آنگاه چهره بر زمین سوده [۶۹] بود. پس از این ملاقات باز طبق آئین مراسم اهدای کلاه پوستین منگلوله‌دار، خلعت و... اجرا شد.

---

۶۸. تاریخ عزّی ص ۹۳ ب و ۹۷ و ۱۰۸

۶۹. قصد پادشاه به هنگام شرفیابی سلیم‌گیرای از گفتن جمله «همچنان خان کریمه هستی» از این سرچشمه می‌گرفت که چون شایع شده بود که سلیم‌گیرای بر آن است که از دولت عثمانی جدا شود و حکومت مستقلی تشکیل دهد. وزیر اعظم که از این خبر دستپاچه شده بود در صدد عزل خان برآمده بود، اما پس از بی‌اساس بودن این شایعات از این قصد منصرف شده بود که درخواست حضور در ادرنه از سوی سلیم‌گیرای که بیشتر به خاطر این شایعه بود و فعالیتهایی را که بر علیه‌اش می‌شد خنثی کرده بود.

مورخ سلاحدار محمد افندی می‌نویسد: مـراسمی که به هنگام آمدن سلیم‌گیرای به اردرنه و بازگشتش برای او بـرپا شد تا آن زمان در حق هیچ خان کـریمه صورت نگرفته بود [۷۰]

اطلاعات دیگر دربارهٔ خانهای کریمه

شاهان عثمـانی به هنگام جلوس بر تخـت سلطنت [رسیدن به شاهی] طـی نامه‌ای مراتب را به اطلاع خان کریمه می‌رسانیدند و همراه نامه برای او چهل هزار سکه طلا به عنوان جلـوسیه، نیـم تن [نـوعی پیـراهن مـردانه] پـوستین سمـور و شمشیر مـرصع می‌فرستادند [۷۱] . نخست برای خان کریمه در ذیل برات احسانیه ارسالی نوشته می‌شد که سالیانه یک میلیون آقچه از اقطاع* کفه دریافت دارد. [۷۲]

طبق قانون قدیم تا قرن هجدهم یکی از خـانزاده‌ها به عنوان گروگان اعزام می‌شد و در محلی در روم ایلـی میهمان می‌مـاند [۷۳] . در مراتب تشـریفاتی دولت عثمـانی مقام خانهای کریمه برابر با مقام بیگلربیگی روم ایلی بود (در اوایل قرن ۱۷) برایشان دو طوع و دو حکم می‌دادند و اجازه داشتند که دسته موزیـک نظامی هفت‌نفری نظیر ینی‌چریها داشته باشند. اما آنان گذشته از موزیک یـادشده برای خود نیز دسته‌ای موزیک نظامی، قوانین و رسوم سلطنتی ویژه نیز داشتند.

برای خانهای کریمه از محل گمرک اقطاع کفه، سالانه یک میلیون و یکصد هزار آقچه اختصاص داده می‌شد. گمرک کفه قبلاً در اختیار خانهای کریمه بود و جنوایی‌ها سالانه مبلغ معینی بـه خان کریمه مـی‌پرداختند. عثمانیهـا پس از تصرف کفه از عـایدی آنجا

---

۷۰. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۴۱۱، ۴۱۱ و ۴۲۲.

۷۱. سلاحدار ۲ ص ۳۱۲.

*. اراضی که به افراد اجاره داده مـی‌شد و از بابت اجاره سالانه مبلغ معین به دولت مرکـزی پرداخت می‌کردند. مترجم

۷۲. سیاحتنامـه اولیاچلبی ج ۷ ص ۶۰۲. در مورد نحوه تشریفـات مربوط به دعوت‌خان بـرای شرکت در جنگ بین سالهای ۱۰۰۱ و ۱۰۰۴ هـ/ ق) آگاهیهایی می‌دهد (توپقاپوسرای. کوشک / وان ۱۱۳۷ أ.

۷۳. آرشیو توپقاپوسرای (دفتر شماره ۸۰۱).

همان مبلغ یادشده را برای خان کریمه منظور کرده بودند.

از اواسط قرن ۱۷م دریافتی سالانه خانهای کریمـه از عایدات کفه افزایش یافت و به پانزده عدل (یک و نیم میلیون آقچه) بالغ شد. از آن گذشته قالغای سلطان ده عدل [۷۴] و نورالدین سلطان پنج عدل آقچه مقرری سالانه داشتند. قالغای و نورالدین این مقرری سالانه را گـاهی از محل درآمد گمـرک، کفه و گاهی هـم از گمرگ بالیک لـوا دریافت می‌کردند. به سبب خدمات ارزندهٔ غـازی‌گیرای، طی جنگ اتریش مقرری سالانه‌اش از صفر ماه سال (۱۰۰۳ هـ‌ق/ اکیم ۱۶۴۴ م) پانصد هزار آقچه افزایش یافت. [۷۵] بعضی از خانهای کریمه علم‌های ویژه‌ای برای خود داشتند [۷۶]. خانزاده‌های کریمه در مراسم تبریـک و دیگر مراسـم جلوتر از وزیـران [دولت عثمانـی] قرار می‌گـرفتند. [۷۷] برخی خانزاده‌های مقیم استانبول و یا خانواده‌هایی که از نواحی نزدیک روم ایلی به استانبول برای شرکت در مـراسم تبریک عیدها بـه استانبول دعوت می‌شدنـد، نخست پادشاه را تبریک می‌گفتند. برای خانواده‌هایی که برای تبریک به مرکز حکومتی دعوت می‌شدند در طول اقامتشان هزینه اقامت اختصاص داده می‌شد. [۷۸]

دولتهای روسیه و لهستان خراج سالانه به خان کـریمه می‌پرداختند: پرداخت خراج تا پیمان قارلوفچه ادامه داشت. خانهـای کریمه در ازای تعهد دفاع از ویووده‌های بغدان (در صورت ایجاب) از جـانب آنان نیز درآمدهـایی داشتند. [۷۹]. طوایف چـرکس مقیم قفقازیه هم به خانهای کـریمه «خراج امیر» می‌پرداختند. [۸۰] نزدیک اواخـر قرن ۱۷م (۱۸۵ هـ‌ق/ ۱۶۷۷م)

میزان خـراج سالانـه لهستان سـی هزار سکه طـلا و یا معـادل آن ماهـوت و قماش

---

۷۴. قالغای در قرن ۱۸م از خراج اقطاع کفه هفده کیسه آقچه پـول توی جیبی می‌گرفت (تاریخ واصف ج ۲ ص ۱۳۲).

۷۵. تاریخ سلانیکی، نسخهٔ چاپ نشده برگ ۲۵.

۷۶. مهمه ۱۵۴ ص ۲۷۶ ربیع‌الاخر سال ۱۱۶۲ هـ‌ق.

۷۷. قانونامه عثمانی و رابطهٔ آستانه ص ۲۳.

۷۸. تنصیف امیری (مربوط به دوران احمدسوم) سند شماره ۱۹۶۹۸.

۷۹. مهمه ۱۲۹ ص ۵۲۷۰ رجب سال ۱۱۳۲ هـ‌ق

۸۰. رشید، ج ۵ ص ۱۷۵.

و.... [۸۱] بود. از اواخر قرن ۱۷ لهستانیها چهل و پنج هزار قروش و روسها نود هزار قروش خراج می‌پرداختند.

دیوان* خانهای کریمه

خانهای کریمه در امور داخلی مستقل بودند به نامشان خطبه خوانده می‌شد و سکه می‌زدند. از سال ۹۹۲ هـ ق/ ۱۵۸۴ م تا زمان اسلام‌گیرای در خطبه‌ها تنها نام خان کریمه ذکر می‌شد اما از آن به بعد در خطبه‌ها نخست ذکرنام خلیفه و سلطان متبوع (پادشاه عثمانی) مرسوم شد. از این روی خطیبان در خطبه‌ها نخست نام پادشاه عثمانی را یاد می‌کردند و در پی آن نام خان کریمه را می‌بردند و مراسم برگزار می‌شد. [۸۲]

برای مشورت در بارهٔ مسائل کریمه در ایام معینی و یا به مناسبتهای فوق‌العاده جلسه دیوان در باغچه‌سرای و حضور خان کریمه تشکیل می‌شد. در کریمه دیوانخانه یعنی محل تشکیل دیوان «گورونوش» نام داشت. [۸۳] بیرون دیوانخانه یعنی محل تشکیل دیوان حوضچه‌ای پر از «بوزه* » وجود داشت، که اعضای دیوان برای آن که سر شوق بیایند و با خان بتوانند آزادانه سخن بگویند با لیوانهایی ساخته شده از پوست کدو [کدو

---

۸۱. دفتر مهمه ۳۳ ص ۱۲۳ سال ۹۸۵ هـ/ ق.

*. محل اجتماع دولتمردان حکومت در دوره عثمانیها. مجلس. (فرهنگ عثمانی- ترکی مصطفی نهاد. ذیل واژه دیوان) مترجم.

۸۲. بنا به نوشته اولیا چلپی که به هنگام دومین دوره حکومت محمدگیرای چهارم در کریمه بود، خطیب به هنگام خطبه ابتدا نام حضرت حق تعالی، سپس نام حضرت پیامبر و در پی آن نام چهاریار [چهار خلیفهٔ صدر اسلام: ابوبکر، عمر، عثمان و علی] و نیز شهدای کربلا را ذکر می‌کرد. سپس سلطان عثمانی را دعا می‌کرد و آنگاه با ذکر نام غازی محمدگیرای‌خان بن سلطان سلامت گیرای خان صاحب قیچاق و سالغات (در چهار فرسنگی کفه)... نام همه خانهای کریمه را تا منگلی‌گیرای ذکر می‌کرد و آنان را دعا می‌گفت. (ج ۷ ص ۶۰۴).

۸۳. «فی‌الجمله در سه محل جلسه دیوان تشکیل می‌شد که در هریک سه هزار نفر جای می‌گرفت. بعضی دیوانخانه‌ها هست که در زبان تاتار آن را گورونوش می‌گویند... در این گورونوشها خان جلوس می‌کرد و طبق قاعدهٔ آل چنگیزیان دیوان شاهی تشکیل می‌دهد و حکم حکومت و عدل و عدالت می‌راند....» (اولیاچلپی ج ۷ ص ۵۹۸ و ۵۹۹). در قانوننامه عیونی افندی همچون نوشته اولیاچلپی آمده است: «... و از گورونوش که تعبیر از دیوانخانه است....» از گورنوش‌خان بحث می‌کند.

*نوعی شربت از ارزن تخمیر شده. مترجم.

تنبل] که در لبهٔ حوض بود نخست از بوزه می‌نوشیدند و سپس وارد دیوانخانه می‌شدند.[۸۴]

به هنگام تشکیل جلسه دیوان در سمت راست‌خان قالغای سلطان قاپو[۸۵] آغاسی که در حکم وزیرخان بود می‌نشست و در سمت چپش نورالدین سلطان می‌نشست.[۸۶] قاپوآغاسی گاهی هم سرپا می‌ایستاد. پشت سر آنان قاضی‌عسکرها[۸۷] و پشت سر آنها نیز «شاهیم*ها»[؟] یعنی شاهزادگان خردسال کریمه می‌ایستادند و پشت‌سر آنان نیز «خان آغاسی»[۸۸] و در پس آنها امین ضربخانه و آخر همه «شیرین میرزالار»[۸۹] به ترتیب درجه و مقام می‌نشستند و به حل و فصل کارها می‌پرداختند.[۹۰]

اولیاچلبی چگونگی گورونوش [جلسه دیوان] در نیمه دوم قرن هقدهم میلادی را چنین شرح می‌دهد:

«در جلسه دیوان درست راست‌خان قالغا (قالغای- قالغلقای) سلطان و در سمت چپش نورالدین سلطان می‌نشست، آنان دعاوی و شکایات مربوط به نواحی تحت فرمانشان را در حضور خان می‌شنیدند و طبق تصمیمی که خان می‌گرفت فرمان مصدق به طغرا صادر می‌شد. در سمت راست خان به جز قالغای سلطان، شیخ‌الاسلام

---

۸۴. کسبی مصطفی افندی، «تاریخ عبرت نمای دولت». کتابخانهٔ ملت شماره ۴۸۴.

۸۵. «... در دیوان حضرت خان حضور داشتم، نیزارهای مستقر در جمله شهرها و آغاها یعنی غلامان چرا کسه‌خان و احمدآقا نخست‌وزیر که به آن قاپوآغاسی می‌گفتند و نیز یک وزیر دیگر و عبدالعزیز چلبی خزانه‌دار و قاضی عسکرش و نشان آغاسی [طغرادار] آمده بودند و در مقابلش بر پای ایستاده بودند» پچوی ج ۲ س ۲۴۴.

۸۶. در «قوانین عثمانی و رابطه آستانه» قالغای وزیر بزرگ و نورالدین وزیر کوچک ذکر شده است.

۸۷. شغل قاضی عسکری در تشکیلات کریمه بالاترین مرتبه علمی بود و قاضی عسکرها از دولت حقوق می‌گرفتند و برخلاف قاضی عسکرهای عثمانی که از ارباب رجوع حق‌الزحمه‌ای تحت عناوین «رسم قسمت»، «چو خداریه»، «خدمیه»، «اجرت‌المهر، «محضه»، «هزینه اعلام» و.... می‌گرفتند، پولی به این عناوین دریافت نمی‌کردند.

* (به نظر می‌رسد خطای چاپی است احتمالاً «شاهینها» باید باشد. مترجم

۸۸. وظایف خان آغاسی از یک نظر شبیه وظایف فرمانده ینی‌چری دولت عثمانی بود و از طرف دیگر به مخارج باغچه‌سرای و نرخ اصناف نظارت داشت. یعنی در واقع وظایف شهردار را داشت. این پست در زمان غازی‌گیرای یکم ایجاد شده بود.

۸۹. «قوانین عثمانی» و «رابطه آستانه»، «شیرین میرزا» یا «شیرین بیگها» را سنجاق‌بیگی [پستی در رده فرماندار] عنوان کرده است.

۹۰- کسبی مصطفی افندی، «تاریخ عبرت نمای دولت». کتابخانه ملت شماره ۴۸۴ برگ ۶ و ۷.

مذهب حنفی و مفتیان سه مذهب دیگر می‌نشستند و در سمت چپش قاضی عسکر و در کنار او ملاّی شهر [قاضی و حاکم شهر] یعنی ملایی نظیر قاضی استانبول که ملاّی باغچه‌سرای بود جای می‌گرفت. و در فرودست بیست و چهار قاضی شبه‌جزیره کریمه می‌نشستند و به دعاوی و شکایات مربوط به مناطق زیر مسؤولیتشان گوش فرا می‌دادند.

وزیر خان یعنی قاپوآغاسی گاهی سرپا می‌ایستاد و زمانی هم در ردیفی که قالغای سلطان بود می‌نشست و «دیوان افندی‌سی» (رئیس‌الکتاب و یا تذکره‌چی [دبیر] در ردیف چپ، یعنی در ردیف جلوس نورالدین سلطان قرار می‌گرفت.

قاپوچی لارکدخداسی نظیر دولت عثمانی مسؤل تشریفات دیوان بود. دو عصای سیمین در دست، شاکیان را به جلسه دیوان راه می‌داد.

بالطبع در جلسه دیوان، کاتبان دیوان، صورت جلسه‌نویسان، خزانه‌دارها، امناء و مأموران وصول مالیات نیز حضور می‌داشتند.

پس از مذاکره غذا صرف می‌شد. در بین غذاها وجود الزامی گوشت کره اسب جزو رسوم بود. به هنگام صرف غذا، خان، قالغای و نورالدین سلطان، مفتی، قاضی عسکر و قاضی شهر بر سر یک خوان می‌نشستند و نیز قاپوچی‌لر کدخداسی و قاپوچی باشی‌لار برسفره دیگری می‌نشستند و به این ترتیب در بیست و دونقطه سفره گسترده می‌شد.[۹۱] در امور فوق‌العادهٔ مربوط به کریمه تا امضای چهاررکن ازبیکها موسوم به شیرین‌بیک، منصور بیگ بارین بیک و سجودبیگ نمی‌بود، تصمیم قطعی گرفته نمی‌شد. بیگهای شیرین طغرایی کوچکتر از طغرای‌خان داشتند که مجاز به کشیدن طغرا بودند و نیز اجازه پاراف یا صحه‌گذاردن با مهری را که بیضی و به شکل بادام بود، داشتند. اگر طغرا و مُهرخان شیرین برپای یارلیق صادره از سوی خان نبود آن فرمان جعلی به حساب می‌آمد و پذیرفته نمی‌شد.

قاپو کدخداسی مأمور پیگری امور مربوط به کریمه د ر رابطه با دولت مرکزی بود و در استانبول به سر می‌برد.[۹۲]

---

۹۱. سیاحتنامهٔ اولیاچلبی، ج ۷ ص ۵۹۹ و ۶۰۰

۹۲. تاریخ صحبی، ص ۱۷۰ ب.

نیروهای تحت اختیار
خانهای کریمه

به استثنای شماری از افراد ارتش عثمانی که در خـدمت خان بودند، خانهای کریمه نیروی نظامی تعلیم دیده در اختیار نداشتند. تـوانایی و موفقیت افراد سوارکار جسور و بی‌باک تاتار که شکیبا در برابر همه مشکـلات نبرد بودند در آقنهایشان بود. هر نقطه‌ای که آنها به آن آقن می‌بردند دیگر امید فـلاح برآن نبود. از این روی دشمن از آقن تاتارها که هم شهرها را ویران می‌ساختند و اسیر بسیـار می گرفتند و هم روحیه افراد را به صفر می‌رسانیـدند سخت در هراس بـود. در اواخر قرن شانزدهـم با پایین‌آمـدن فعالیتهای آقنجیهای عثمانی، آقن‌های تاتار جایگزینش شده بود.

خانهای کریمـه پس از پذیرفتن حاکمیـت قدرتمند عثمانیها در زمان سلطـان بایزید دوم و یا سلطـان سلیمان قانـونی شمار بسیـاری از افراد کـانون قاپـوقولی [سپـاهی، سلاحدار، افراد شعبات متفرقه*، چاووش] افراد و سکبـان در مقام محافظ بـرای خان کریمه اعزام می‌شدند. [۹۳] این افراد کـه خان قولی [غلام‌خـان] و خان سکبان‌لاری نامیده می‌شدند مانند سکبانهای دیـوان عثمانی در اجرای مفاد یارلیقها و دیگر فرامین خان مباشرت داشتند و در امور مربـوط به نظم همکاری می کردند [۹۴]. این افراد تاتار نبودند و نیروی مخصوص همراه خان را تشکیل مـی‌دادند. اوایل تعداد افراد خان قولی دروازده هزار نفر بـود. فرزندان نوه‌هـای این افراد هم در زمـرهٔ همراهان خان خـدمت می کـردند. در نیمه دوم قرن هفـدهم شمار این افـراد به سه هـزار تن تقلیل یافـت اما همچنان خانها شهره به داشتن دوازده هزار خان قولی بودند. شاهان عثمانی به هنگام دعوت خان برای شرکت در جنگ، پانزده هزار سکه طلا «موزه بها» می‌فرستادند که بین میرزاها و این افراد تقسیم می‌شد. [۹۵] همانگونه که در سطور پیشین یاد شد تعدادی از افراد عثمانی شامـل افراد حقوق‌بگیر، متفرقه، چاووش، سپاهـی، سلاحدار و صاحبان

---

۹۳. دفترنامهٔ ۲ ص ۱۰۰

۹۴. مهمه ۱۵۴ ص ۳۷ و مهمه ۱۵۵ ص ۸۲ و ۵۲۳.

* شعبه‌ای در نظمیه که به جرایم جزیی و خلافها رسیدگی می کردند. فرهنگ ترکی به فارسی ابراهیم اولغون جمشید درخشان.

۹۵. سیاحتنامه اولیاچلپی ج ۷ ص ۶۰۲ و قاننامهٔ ایوبی افندی ص ۵۹.

تیمار و زعامت* در خدمت خان بـه سر می‌بردند. به سبب جنگهای طـولانی تعداد این افراد از سیصد تن تجاوز مـی‌کرد که از اوایل قرن هیجدهم شمارشـان به نود تن تقلیل یافت.[۹۶]

پادشاهان عثمانی هنگام دعوت از خان‌های کریمه برای شرکت در هر جنگی مبلغی تحت‌عنـوان سکبان آقچه‌چی مـی‌فرستادنـد که این پـول بین نظامیان حقـوق بگیر و صاحبـان تیمار وزعامت عثمـانی [مقیم کریمـه در خدمت خـان] توزیع می‌شـد. خان قولـی‌ها در بـاغچه‌سـرای نزدیـک خان و نیـز درر روستاهـای نزدیـک باغچـه‌سرای و مزرعه‌هایی که «اوتار» نام داشت سکونت می‌کردند.[۹۷]

خانهای کـریمه باتوجه بـه شرایط یا خود بـه اردو می‌رفتند و یا نیروی اعـزامی را به همراه قالغای و یا دیگـر خان‌زاده‌ها می‌فرستادند. اگر شاه و یـا وزیر اعظم شخصاً عازم جنگ می‌شد بیشتـر اوقات خان نیز خود در جنگ شـرکت می‌کرد. بـه عنوان مثال در عملیات قفقاز محمدگیرای، خان کریمه همراه اوز دمیراوغلی عثمان پاشا و غازی‌گیرای نیز در سال (۱۰۰۷ هـ‌ق/ ۱۵۹۸ م) با ساترجی محمـدپاشا و سلیم‌گیرای در محاصره چهرین همراه ابراهیم پاشا عملیات جنگی را اداره می‌کردند.

به نوشته اولیاچلبی اگر خان کریمه عازم جنگ می‌شد، طبق رسوم آل‌چنگیز نخست دوازده‌تن از «اوتار آغالاری» را به عنوان رهبر تعییـن می‌کرد و افراد را به صورت دوازده «تاپغور» یعنی قطار تقسیـم می‌کرد و پشت‌سر هم حرکت مـی‌داد و خود نیز همراهشان می‌رفت. اگر قـالغای به جنگ می‌رفت پنجاه هـزار نفر در هشت تاپغور و اگر نـورالدین سلطان عازم جنگ می‌شد، چهل هزار سرباز در شش تاپغور همراهش بود.

آقنی را که با ده هزار نفـر در عرض یک ماه یا یک هفته صورت مـی‌گرفت «بش‌باش» نام داده بودند.[۹۸]

شمار افراد نیرویی که خـانهای کریمه برای شرکت در جنگ می‌فرستادنـد باتوجه به

---

* جلد اول تاریخ عثمانی.

۹۶. تاریخ رشید ج ۳ ص ۲۳۸ سال ۱۱۱۹ هـ/ق ۱۷۰۷م. [این تعداد عبارت بود از] بیست حقوق بگیر متفرقه، بیست چاووش حقوق‌بگیر، بیست سپاهی و سلاحدار و سی زعیم و تیمارلی.

۹۷. سیاحتنامهٔ اولیاچلپی ج ۷ ص ۶۰۲.

۹۸. سیاحتنامه اولیاچلبی ج ۷ ص ۵۳۳ و ۵۳۶.

اهمیت جنگ و نیز قدرت و نفوذ هـر خان و با در نظر گرفتن این که تـا چه حد بیم خطر برای جان او می‌رفت فرق می‌کرد و کم و یا زیـاد می‌شد. به طور کلی خان برای شرکت در جنگ در کنار نیروهـای عثمانی حداقـل با سی‌هزار تـن و حداکثر یا یکصـدهزار تن حرکت می‌کرد. در آقنهایی که به لهستان و روسیه صورت می‌گرفت چون نزدیک مرزها بود و بیم حمله دشمنان نمی‌رفت شمار بیشتری تـاتار شرکت داشت. به عنوان مثال در سال (۹۹۷ هـ ق/ ۱۵۸۹م) خبر رسیده بود که خان کـریمه با یک نیروی دویست هزار نفری وارد خاک لهستان شده است.[۹۹]

کار نیروهای کریمـه در محاصره‌ها و یا میدان جنگ این بود کـه بر دشمن که در پی آقن روحیـه‌اش را ازدست داده بود حمله‌ور مـی‌شدند. که بـا این شیوه منشأ خـدمات مهمی در جنگها شده بودند. یک تاتار کریمه، اسبی داشت و اسلحه‌ای خوراکش مشتی ارزن بو داده بود و ماست خشکیده که به آن «رکش» می‌گفتند.

خان کریمـه هرگاه که قصـد سرشماری افرادش را داشـت یعنی می‌خواسـت شمار افرادش را بـداند تعداد آنها را از روی «قـوشجو»[۱۰۰] یا «هوشجو» یعنـی دیگهای غذا حدس مـی‌زد. زیرا که برای هـر ده یا دوازده تن و گـاهی هم هفـت تاتار یک دیـک که قوشجو (قوشون) نام داشت اختصاص می‌یافت. به تعبیر امروزی دوازده نفر از یک بادیه غذا می‌خوردند.[۱۰۱] در کریمـه یک جـوخه، ده یا دوازده نفـره «قوش» نـام داشت و می‌دانستند که از هر روستایی چند «قوش» به جنگ اعزام شده است، که پنج یک غنایم جنگی از ایـن قوش تـوسط «سوغـاآغالاری»[۱۰۲] گرفتـه می‌شـد و به خـزانه واریـز

---

۹۹. مهمه ۶۶ص ۸.

۱۰۰- اولیاء چلبی چنین می‌نویسد: «... در هر «قوشون» یعنی در هـر صدقدم دیگهایی به نام «هوشجو» با تسمه بر پشت اسـب بسته می‌شد و بر روی چنـد اسب بارکش در انبانهایـی از پوست گوسفند و بـز فشرده ارزن بوداده و ماست خشـک [چکیده] همراه می‌بردنـد و تاتارهای صبا رفتار عـدو شکارجز آن مأکولات دیگـر نداشتند. (ج ۷ ص ۶۰۳۰).

۱۰۱. اگر چنانکه ضرورت ایجاب می‌کرد که جایی نیرو اعزام شود، هر دوازده نفر یک دیگ همراه می‌بردند و یک «قوشون» تشکیل می‌دادند به این ترتیب مشخص می‌شد که از هر قریه چند «قوشون» اعزام شده است.

۱۰۲. سوغا آغالاری بـه مأمورانی می‌گفتند که موظـف به جمع‌آوری خمس غنایم یعنی یـک پنجم غنیمت‌های جنگی بودند اگر چنانکه قالغای و یا نورالدین سلطان فـرماندهی لشکر اعزامی را عهده‌دار می‌بود عشر غنایم جنگی سهم او می‌شد. سوغا آغالاری در حکم پنجیک‌های دولت عثمانی بودند (قانوننامه ایوبی ص ۵۵).

می‌کردند. این محاسبه برحسب، «قوش» با احتمال بیش از نوددرصد درست در می‌آمد. گاهی بین شمار افرادی که در کریمه حرکت می‌کردند با شمار افراد موجود در جبهه اختلاف داشت. سبب اختلاف این بود که تاتارها گاهی پس از به‌دست‌آوردن غنیمت بدون اجازه به کریمه بازمی‌گشتند.[۱۰۳]

به محض این که خان کریمه همراه نیروهای تاتار به اردوی عثمانی می‌آمد طبق آیین برای افراد پلو و بریان تقدیم می‌شد و باز طبق آیین افراد پلو و گوشت بریان را از یکدیگر قاپ می‌زدند و می‌ربودند.[۱۰۴]

در جناح راست نیروهای خان کریمه- جناحی که قالغای جای داشت- «شیرین بیگلری» که خویشاوندان[۱۰۵] خان بودند با ایل و طایفه‌شان مستقر بود و در جناح چپ یعنی جناح نورالدین سلطان از نوغایها منصور لو و دیگر بیکهای نوغای حرکت می‌کردند.[۱۰۶]

بنا به نوشته اولیاچلبی شمار نیروهای کریمه در نیمه دوم قرن هفدهم بین یکصد الی یکصدو بیست و شش هزار تن بودند که چهل هزار تن از آنان در جنگ شرکت می‌کردند. اگر ضرورت ایجاب می‌کرد خان همراه با هشتاد هزار تاتار به جنگ می‌رفت و

---

۱۰۳. زیرنویش در ارتباط با متن نبود، از ترجمه خودداری شد. احتمالاً خطای چاپی بوده است. مترجم.

۱۰۴. تاریخ سلاحدار ج ۲ ص ۲۷. «در قرب چادری که خالی بود سه ردیف سفره پهن شد. گاو و گوساله درسته بر سفره نهادند و در بشقابهای مسین اغذیه چیدند. نان و قاشق نهادند... به محض اینکه حضرت خان نزدیک چادر آمد عسکر تاتار چون گرگ گرسنه بر غذا حمله بردند و در یک چشم به‌هم‌زدن آن‌را یغما کردند و سپس به رقص دسته‌جمعی پرداختند» در یک تشریف‌فرمایی دیگر خان پلو و گوشت گوسفند و گاو بریان بر سفره نهاده بودند که او نیز طبق آیین غذا را یغما کرد (همان اثر ج ۲ ص ۷۱۰). در سال (۱۱۰۶ هـ ق/ ۱۶۹۵م) به مناسبت پیوستن خان به اردوی عثمانی از طریق زمین برای افراد تاتار یکصد و پنجاه گاو و چهارصد گوسفند سربریدند و در هشتصد سینی خوراکهای دیگر نیز فراهم شد که افراد تاتار آن را غارت کردند (ج ۲ ص ۷۵۵). قاپ‌زدن غذا نشانه صمیمیّت و رضایت بود.

۱۰۵. نعیما ج ۳ ص ۲۸۵ و ۲۸۶، سیاحتنامه اولیاچلبی ج ۷ ص ۶۰۱ و ترجمه هامر. ح ۹ ص ۲۳۱ و قانوننامه ایوبی ص ۵۷. شیرین بیگلری معمولاً حدود بیست الی سی‌هزارتن همراه خود می‌آوردند.

۱۰۶. نوغایها به چهار شاخه تقسیم می‌شدند: اولوتوغای، منصورلو، کوچک نوغای و صداق دامقاسی. در بین این گروه‌ها شقی‌ترین و خونریزترینشان نوغایهای منصور اوغلی بودند. قان دمیرمیرزا پاشای مشهور از منصور لوها بود (قانوننامه ایوبی افندی ص ۵۷ و تاریخ نعیما ح ۳ ص ۲۸۵) شاخه منصور لو به تنهایی بیست هزارنیرو وارد جنگ می‌کرد.

مانده برای محافظت از کریمه اختصاص داده می‌شد. [۱۰۷]

شاهزادگان کریمه

هربار که خـان جدیدی در کریمه بر سـر کار می‌آمد خانزاده‌هـا که همواره در هراس مرگ پرورش* یافته بـودند با ترفنـدی به لهستان و روسیه مـی گریختند، و یا بـه دولت عثمانی پنـاهنده می‌شدنـد و یا سر به مخـالفت برمی‌داشتنـد. کسی که تازه بـر تخت سلطنـت کریمـه می‌نشسـت، کسانـی را که مـی‌توانستنـد با او مخـالفت بـورزند بـه دسایسی [۱۰۸] دستگیر می کـرد و می کشت. بعدها کـه عزل و نصب خانهـای کریمه از سوی دولـت، عثمانی صورت گـرفت خان جـدید حق‌کشتـن سلف خود و یا قـالغای و نورالدیـن سلطان را نداشت. امـا با کسب اجازه از سلطـان عثمانی می‌تـوانست آنان را متناسب با گناهــی که داشتند مجازات کنند. [۱۰۹] اما سلطان عثمانی عـزیمت تک‌تک

---

۱۰۷. سیاحتنـامه اولیـاچلبی ج ۷ ص ۶۰۱: غازی‌گیـرای‌خان بـا هشتاد هزارنیـرو به فـرماندهـی ساتـرجی محمدپاشا به اردو پیوسته بود.

* در زمان سلطان محمد فاتح کشتن برادران از سوی شاهزاده‌ای کـه به سلطنت می‌رسید تقریباً به صورت قانون درآمد. تاریخ عثمانی ج ۱. خانهای کریمه هم از این قانون پیروی می کردند. مترجم.

۱۰۸. دفتر مهمه، شماره ۱۵۸۵/۵۸، وقایع تاریخیه سنه (۱۰۰۶ هـ/۱۵۷۹م)

۱۰۹. طی فرمـانی که در جمادی‌الاول سنه ۹۸۹ هجـری و حزیران ۱۵۸۰ میلادی بـرای سلطان اردل صادر شده، رونوشت آن برای ویووده‌های افلاق و بغدان ارسال شده بود چنین آمده است:

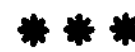
«آگاه شده‌ایم که برادران جناب امارت‌مآب محمدگیرای خان دامـت معالی، آلب‌گیرای و سلامت‌گیرای نام که بر اثر قتل مرحوم جهان‌گیرای وحشت بر آنان مستولی شد و گـریخته‌اند در قلعه‌ای بنام چرکس قرمان که تابع لهستان است تحت نظراند. برای رهاکردن آنان به شاه لهستان نامهٔ همایونی نوشته شده و ارسال گردیده است»...

(دفتر مهمه ۴۲ ص ۲۴). این دو شاهزاده کـریمه‌ای توسط شاه لهستان تسلیم کریمه شد و شـاهزادگان بینوا به دستور خان کریمه کشته شـدند. بعد از جنگ اغری، غازی‌گیرای‌خان کریمه نیز برای شـرکت در جنگ اتریش که به درازا کشیده بـود دعوت شد. غازی‌گیـرای پس از معروض‌داشتـن این که شخصاً در جنگ حضور خواهد داشـت با عنوان‌کردن این نکته که می‌ترسد برادرش سلامت‌گیرای که در استانبول به صورت گرو به سر می‌برد، ممکن است با کریمه مکاتبه کند و بروز حـادثه‌ای را سبب شود، خواستار اعزام او به کریمه شد، اما سلطـان عثمانی با این پیشنهاد موافقت نکرد و در پاسخ گفـت که او را مقیم نقطه‌ای دوردست خواهد کرد و از مکاتبه با کـریمه منعش خواهد نمود. (منشئات فریدون بیگ چاپ ۱۲۶۴ ج ۲ ص ۷۴). سـلامت‌گیرای را از استانبول به بروسه منتقـل کردند و چون در آنجا نیز خود را درامان نمی‌دید نزد جلالی [راهزن] دلی‌حسن گریخت.

آنها را به کریمه و یا حتی شمال شبه‌جزایر بالکان ممنوع کرده بود. [۱۱۰] خان معزول را ضمن اختصاص مبلغی برای هزینه سالانه‌اش ناگزیر از اقامت در محلی که دولت عثمانی تعیین می کرد- و معمولا این نقاط عبارت بود از یانبولی، قارین‌آباد، اسلیمیه، چتالجه و آیدوس- که به این ترتیب[۱۱۱] به خونریزی بین خویشاوندان خاتمه داده شد.[۱۱۲]

اگر چنانچه خان جدید از خان پیشین و یا یکی از خانزاده‌ها مشکوک می‌شد و شکایت می‌کرد، در صورت اثبات شخص مزبور به یک جزیره- اکثراً جزیرهٔ رودوس- و یا جزیره دیگری تبعید می‌شد.

هنگام عزیمت خانها به جنگ برای آنان از سوی سلطان شمشیر، خفتان و ترکش بها و احسانیه جنگ فرستاده می‌شد.



در قفقازیه شمالی قوموقها که مشهور به شمخالليق بودند ریاست عشیره بزرگی را داشتند، افزون برآن در حوالی داغستان هم شمخالليق کریمه بود که زیر نفوذ خانهای کریمه بودند. از آن گذشته بین طورله (دنی یستر) و طونه منطقه‌ای بود به نام بوجاق (بسارابیا) به طول هفتاد ساعت و به عرض سی و چهار ساعت راه فاصله. [۱۱۳] آنجا مقّر

---

۱۱۰. تاریخ عبرت‌نمای دولت برگ ۹

۱۱۱. به نوشتهٔ اولیاچلبی یانبولی به طور قطع عنوان «خاص» [خاص جلد اول تاریخ عثمانی] خان سلطانهای تاتار (خان‌زاده‌ها) معین و مقرر شده بود. (ج ۸ ص ۶۰) بعدها سوباشی، گوگجه‌لی، اینجه‌قز، آق‌ویران، قراستان، خراجی، قراقزل ولی‌مشه، بکجیلر از توابع چتالجه و مزرعه‌های دورسون نیز به آن افزوده شد. هر کدام از آنها امروز یک روستا است. در گورستان روستای سفرباشی تعدادی از آنان [خان‌زاده‌ها] مدفون‌اند. اما در اوایل قرن هجدهم اجازه داده نمی‌شد که خانزاده‌ها و دیگر شاهزادگان کریمه نزدیک استانبول اقامت کنند. (فرمان صادره در جمادی‌الاول سال ۱۱۲۱ هـ. دفتر مهمه ۱۱۶ ص ۱۷۷).

۱۱۲. به قالغای سلطان سابق عادل‌گیرای زیده علوه: علی‌رغم فرمانم که در یانبولی اقامت کنی به اقامتگاه خود نرفته بلکه به میان نوغای لوها رفته‌ای. معلوم خاطر همایونم شد که این عمل ناشی از خوف و بیم از سوء قصد بوده است تو که مومی‌الیهی بدان که به خانهای کریمه فقط حق عزل و استخدام تفویض شده است و تا امور متعلق به لطف و قهر از جانب همایونی‌ام صادر نشود... (مهمه ۱۳۴ ص ۲۳۴). و در مورد خودداری از عزیمت سلاطین آل‌چنگیزیه به شبه‌جزایر بالکان نیز فرمان وجود دارد (مهمه ۱۵۸ ص ۵۸ سنهٔ ۱۱۶۹).

۱۱۳. به اراضی بین آق‌قرمان و قصبهٔ اسماعیل بوجاق می‌گفتند. روستاهای موجود در این منطقه آبادان بود (سیاحتنامه اولیاچلبی ج ۸ ص ۵۵ و ۵۶).

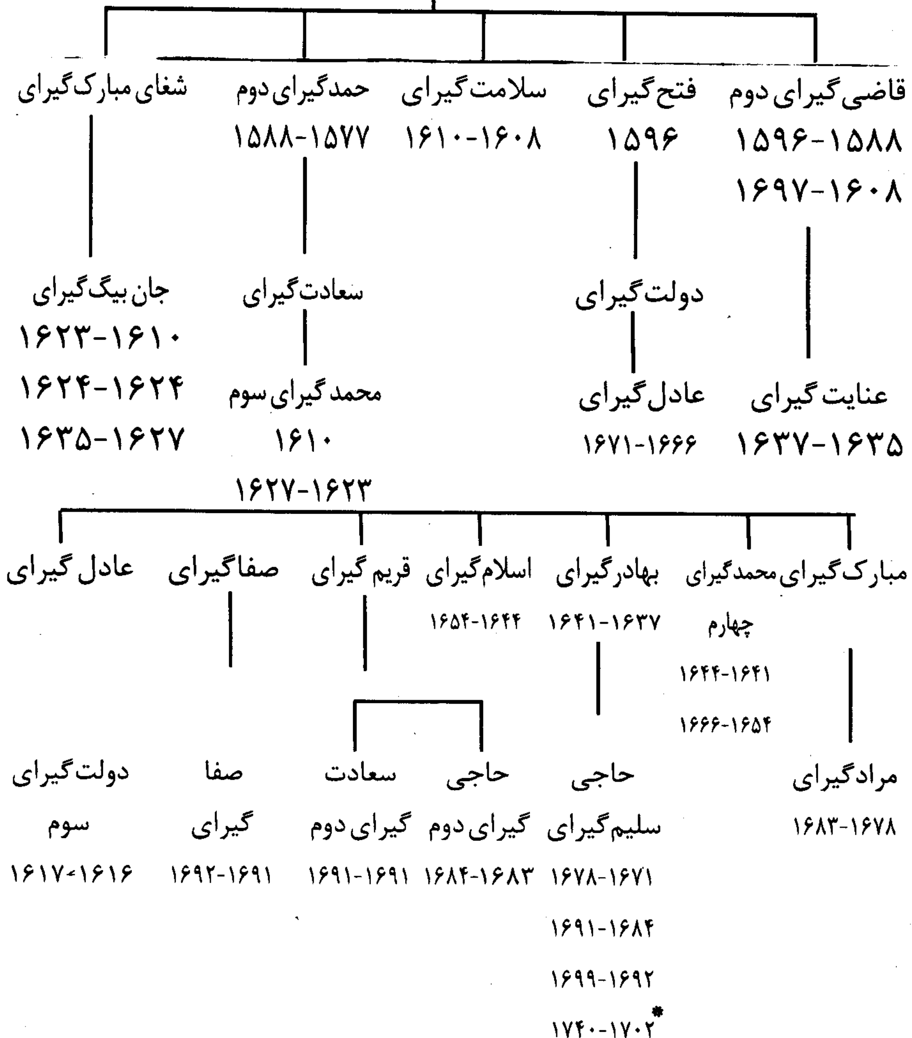
سرفرماندهی به حساب می‌آمد و یکی از خانـزاده‌های کریمه به عنوان سرفرمانده مقیم آن منطقه بود.[۱۱۴]

روستـاهـای موجـود در ایـن منطقـه آبـادان و معمـور بود و در هـر روستـا یکـی از میرزاده‌هـای «شیرین» اقـامت داشت. میـرزاده‌ها روستاهـا را اداره می کردنـد. آنها از سرفرمانده بوجاق فرمان می‌بردند.

---

۱۱۴. حکام اسماعیل گچیدی وکیلی و آق قرمان و نیز بوجاقلو و نوغای لوو به طور کلی طوایف تا تار آن ناحیه از خانهای کـریمه فرمان می‌بردنـد. (... برای ضبط و ربط طوایف تـاتار ساکن و متمکن در قصبات اسمـاعیل کچیدی وکیلی و آق قرمان طبق قانون قدیم از سوی خانهـای کریمه قائم‌مقام نصب و تعیین می‌شد... (مهمه ۱۳۰ ص ۲۳۵ محرم سنه ۱۱۳۴).

سلاله خانهای کریمه از اواسط قرن ۱۶ تا اواخر قرن ۱۷



* در متن اصلی ۱۸۰۴ آمده است که خطای چاپی است. مترجم

امارت مکه مکرّمه از اواخر قرن شانزده و قرن هفدهم

در جلد دوم کتاب گفتیـم که چگونه حجاز تحـت نفوذ دولت عثمانی درآمـد و نیز به اختصار در باره چگونگی اداره امور [مکه مکرمه] در زمان شریف ابو نمی‌بن برکات امیر مکه سخن گفتیم.

در سال (۹۶۰ هـ ق/ ۱۵۵۳م) در حالی که هنوز ابو نمی‌زنده بود، از دولت عثمانی خواهش کـرد که پسرش شریـف‌احمد به جای او امیـر مکه شود، به شـرط نظارت خود ابونمی‌بر کارهـا با درخواستش موافقت شد. اما یک سال بعـد در پی درگذشت او پسر دیگرش شریف‌حسن به این سمت برگزیده شد (۹۶۱ هـ ق/ ۱۵۵۴م).

شریف‌حسن پسران بسیار داشت؛ وی هنوز در حال حیات بود دو تن از پسرانش را در مقام وکیل یعنی نایب اول و نایب دوم تعیین کـرد و با قبولاندن این انتصاب به حکومت [دولت عثمانی] نـوعی ولیعهدی به وجود آورد. در جمادی‌الاخـر سال (۱۰۱۰ هـ ق/ ۱۶۰۱م) شریف‌حسن مُرد و شریف ابوطایف نـایب اول او شریف مکه شد اما برادرانش به رقابت برخاستنـد که بر اثر شایستگی و تدبیری که در کارهـا داشت نتوانستند کاری ازپیش ببرند.

شریـف ابوطایـف حدود دوسـال امیری مکه را بـه عهده داشت. بـا مرگ او بـه سال (۱۰۱۲ هـ ق/ ۱۶۰۳م) بیـن خانواده‌اش جنگ قـدرت درگرفـت. پس از ابوطـایف امـارت مکه بـه دسـت بـرادرش شریـف ادریـس‌بن حسـن افتـاد امـا برادرش فهـد و برادرزاده‌اش شریف محسن علیه او موضع گرفتند.

در این ایام دولت عثمانی علاوه بر ایـن که با جنگ ایران و جنگ اتریش درگیر بود در آناطولی نیز مدام شورشهای «جلالی» رخ می‌داد از این روی دولت نمی‌توانست با جنگ قدرتـی که بر سـر امارت مکـه بود خود را درگیـر کند، لذا از سـوی احمد یکـم منشور (برات)ی مبنی بر امارت مشترک سه شریفی که داعیه حکومت داشتند، صادر شده بود (۱۰۱۳ هـ ق/ ۱۶۰۴م). اما بیـن آنان که هریک مـی‌خواستند، به تنهـایی قدرت در دست بگیرد ناسازگاری حاکم بود تا اینکه شـریف‌محسن و شریف ادریس که باهم متحد شده بودند شـریف فهد را از میان برداشتند و آنگـاه شریف محسن هم عمویـش شریف ادریس را از میان بـرد و خود به تنهایی اداره کـارها را به دست گـرفت. (۱۰۳۴ هـ ق/ ۱۶۲۴م).

در این ایام گرجی احمد پاشا به سمت بیگلربیگی یمن منصوب شده بود و به آن حوالی می‌رفت، مخالفان شریف محسن از او به احمد پاشا شکایت بردند که با دخالت احمد پاشا شریف احمدبن عبدالمطلب امیر مکه اعلان شد و شریف محسن ناگزیر از فرار به یمن شد (۱۰۳۷ هـ‌ق /۱۶۲۸م).

شریف احمد به محض در دست گرفتن کارها شدت‌عمل بی‌جا به خرج داد و آغاز به اعدام طرفداران شریف محسن کرد، و عبدالرحمان مرشد مفتی مکه را نیز کشت. شریف مسعود پسر شریف ادریس که از دست او گریخته، نجات یافته بود به چرکس قانسوس پاشا که به حوالی یمن رفته بود پناهنده شد. قانسوس پاشا به محض رسیدن به جده به ترفندی شریف احمد را به آنجا آورد، او را کشت و مسعود را به امارت مکه منصوب کرد و به آنجا فرستاد (۱۰۳۰ هـ/۱۶۲۹م).

امارت مسعود که مردی کارآزموده و باتجربه بود دیری نپایید و در سال (۱۰۴۰ هـ/ ۱۶۳۰م) درگذشت و با اصرار و خواهش سرشناسان مکه سالمندترین فرد خاندان ابونمی یعنی عبداله بن‌حسن امیر مکه شد. اما نُه ماه بعد استعفا کرد و به جای خود پسرش محمد و شریف زید پسر شریف محسن را مشترکاً پیشنهاد کرد و براتشان را گرفت (۱۰۴۱ هـ/۱۶۳۱م).

در این بین قانسوس پاشا که موفق به سرکوبی شورش زیدیهای یمن نشده بود و شکست خورده برمی‌گشت، در هنگام ورود به قونفوده به تشویق نامی‌بن عبدالمطلب یکی از شریفهای مکه، به سوی مکه نیرو اعزام کرد و علی‌رغم یاری سنجاق‌بیگی جده به شریفهای مکه شریف‌نامی توانست با نیروهایش وارد مکه بشود. در این جنگ یکی از دو شریف مکه یعنی شریف مجد بر اثر اصابت گلوله کشته شد و شریف زید هم توانست بگریزد. از این روی امارت مکه به عهده شریف عبدالعزیزبن شریف ادریس واگذار شد (شعبان ۱۰۴۱ هـ/ مارت ۱۶۳۲م).

آنگاه شریف نامی، به قصد کینه‌کشی به سوی جده حرکت کرد، و پس از تصرف آنجا مصطفی‌بیگ سنجاق‌بیگی شهر را کشت و زشتکاریهای بسیار کرد. چون اوضاع حجاز را به خلیل پاشا والی مصر گزارش کردند و از او یاری خواستند، نیروهای اعزامی از سوی خلیل پاشا شریف نامی را گرفتند و کشتند و پس از اعاده آرامش به شهر، شریف زید به

امارت پیشنهاد شد که منشور به نامش صادر کردند (محرم ۱۰۴۲ هـ اگوستوس ۱۶۳۲م).

در حالی که این حوادث در حجاز ادامه داشت، دولت عثمانی به سبب درگیری جنگ با ایران، پاکسازی جلالیها، جنگ لهستان و شورشهای افراد کانون قاپوقولی در ایام حکمرانی شاهان خردسال و دیوانه در شرایطی نبود که بتواند بر اوضاع مناطق دور از مرکز حکومتی نظارت داشته باشد.

از این روی یمن ازدست‌رفته بود و امیران مکّه هم به دست پاشاهایی که از مصر به یمن می‌رفتند و از یمن به مصر بازمی‌گشتند و نیز با دخالت والی مصر، عزل و نصب می‌شدند.

در اواخر نیمه دوم قرن هفدهم از امرای مکّه، شریف سعد پسر زید با غائله‌هایی که بر اثر درگیری دولت عثمانی در چهار جبهه مدام به وجود می‌آورد، حکومت را سخت به ستوه آورده بود. او که پس از مرگ پدرش در سال (۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶م) در آغاز با برادرش شریف احمد مشترکاً مکّه را اداره می‌کرد و سپس به تنهایی امیر مکه شد، مردی بود جسور و با شهامت. زید از مسامحه‌ای که دوست عثمانی به منظور احتراز از درگیری به کار می‌برد سوءاستفاده کرد. از این روی ساری حسین پاشا والی شام مأمور عزل او شد و شریف برکات بن ابراهیم به جای او شریف مکه شد (۱۰۸۲ هـ / ۱۶۷۲م).

شریف سعد مدتی پس از برکناری‌اش به دولت مرکزی پناه برد و ویزه و قرقلا رایلی به عنوان دیرلیق برای او درنظر گرفته شد. در پی شقاوتهای اعراب بادیه‌نشین و بی‌تفاوتی امیر مکه در برابر آن، شریف سعد که در میان اعراب بادیه‌نشین نفوذ داشت برای دومین بار امیر مکّه شد. اما پس از دو سال بر اثر مداخله والی مصر عزل شد، اما به این تصمیم گردن ننهاد و با نیروهایی که از یمن فراهم آورد به مکه آمد و شریف عبداله‌بن هاشم را که به جای او به امارت نشسته بود واداشت که به مصر بگریزد و همزمان با این حادثه به دولت مرکزی متوسل شد و اعلام داشت که قصد سرکشی ندارد و صادقانه خدمت خواهد کرد. و دولت مرکزی هم که درگیر جنگ بود، برای رفع غائله ناگزیر برای سومین‌بار او را به امارت مکّه منصوب کرد (۱۱۰۶ هـ/ ۱۶۹۴م).

شریف سعد تا دو سال (۱۱۱۳ هـ/ ۱۷۰۲م) در مکه امارت کرد و در تاریخ یادشده

به میل خویش از امارت کناره گرفت و واداشت تا پسرش شریف سعید به جای او منصوب شود و خود به دریافت حقوق بازنشستگی قناعت کرد.

شاه‌نشین اردل از اواسط قرن شانزده تا اواخر قرن هفدهم

در جلد دوم این اثر گفتیم که استفان یانوش پنهان از متبوع خود [دولت عثمانی] تاج سلطنت مجارستان را به امپراتور آلمان واگذاشت و در سال ۱۵۷۰ م نیز با امپراتور آلمان علیه سرور خود دولت عثمانی پیمان اتفاق بست. یانوش یک سال پس از این اقدام بی‌آن که فرزندی از خود به جای بگذارد درگذشت و دولت عثمانی اصیل‌زاده‌ای به نام باتوری اشتوان را به سلطنت اردل برگزید[۱۱۵] و برای او به نشانه انتصابش به سلطنت برات، طوغ، چماق و کلاه منگوله‌دار فرستاد (۹۷۸ هـ / ۱۵۷۱ م).[۱۱۶]

اوضاع اردل و خاندان بارتی در اواخر قرن ۱۶

شاه جدید اردل با توجه به موقعیتش ناگزیر بود، سیاست موازنهٔ حفظ خاطر سلطان عثمانی و امپراتوری را دنبال کند، و از یک سو با سلطان عثمانی از صداقت خود سخن

---

۱۱۵. در نامه‌های ارسالی شاهان عثمانی به شاهان اردل آنان را «حاکم اردل» و یا «ویووده» خطاب می‌کردند. اگر چنانچه برای وزیر اعظم و یا وزرا نامه‌ای ارسال می‌شد، القاب حاکم اردل و یا سلطان اردل به کار می‌بردند. در نامه شاهان عثمانی گاهی هم «شاه حجاز و حاکم اردل» نوشته می‌شد.

۱۱۶. رونوشت بخشی از عهدنامه ارسالی به اردل: توقیع رفیع همایونی واصل خواهد تا معلوم شود من که سلطان سلاطین... سلطان سلیم‌خان بن سلطان سلیمان خان ام باتوری اشتیوان ویووده اردل و سایر حکام به محضر سعادت قرینم نماینده‌ها فرستادند و نامه‌ها نوشتند. نواحی و قراء و قلعه و باروهایی که سابقاً متعلق به اردل بود مربوط به امپراتور نیست، بلکه شاه سابق اشتوان متوفی به تصرف درآورده بود و اگر از فرزندان و یا برادران و دیگر اقربایش کسی لایق تصدی مقام ویووده باشد و امرای ولایت مزبوره و دیگر اعیان انتصاب او را بپذیرند و مراتب صداقت، اخلاص و کمال عبدویت و وابستگی به آستان دولت مدارم اعلام کند، در این صورت حکومت به او تفویض خواهد شد. از این روی به سبب عنایتی که به استفان شاه داشتم تقاضا کردند که عهدنامهٔ همایونی‌ام را به او احسان و صدقه کنم. ولایت اردل را از قدیم‌الایام با شمشیر خسروانه‌مان فتح و تسخیر کرده‌ایم و یکی از ممالک محروسه‌مان است و رعایا و برایایش خراج‌گذارمان است... چون شاه استفان به محضر سعادت قرینمان اظهار صداقت و درستی کرده است لذا عهدنامه همایونی‌ام را احسان کردم و رعایا و برایا در سایهٔ ذات همایونی آسوده شده‌اند. حالا که ویووده ولایت مزبوره و بیکها در صداقت و عبودیت ثابت‌قدم‌اند.

←

بگوید و خراج بفرستد و از دیگر سوی بی‌سروصدا با موافقتنامهٔ «اسپیر» امپراتور ماکسیمیلن را به پادشاهی مجار به رسمیت بشناسد.

در زمان حکومت باتوری میزان خراج اردل از پنج هزار فلوری به پانزده هزار سکه طلا افزایش یافت.[۱۱۷]

باتوری اشتوان در سال ۱۵۷۶ به یاری حکومت عثمانی، به جای هاتری که سلطنت لهستان را برگزیده بود نشست و برادرش باتوری کریستوف سلطنت اردل را به دست آورد و تا ۱۵۸۱م که مرگش فرا رسید کشورش را بی‌شکوه و شکایتی اداره کرد.[۱۱۸]

باتوری سیکسموند پسر کریستوف در سال ۱۵۸۱م در حالی که هنوز کودک خردسالی بیش نبود، به جای پدرش شاه اردل شد. اما انتخاب او موردقبول وزیراعظم سنان پاشا نشد. وزیر اعظم شخصی به نام پل مارخازی[۱۱۹] را که تعهد کرده بود خراج

عهدنامه شریف را دادم و فرمودم که ولایت طمشوار و ممالک [؟] تابعه آن به استثنای قراء و نواحی ولایت بودین و قراء و نواحی ملحقات آن که توسط خلیل‌بیگ (جندرلی‌زاده) از امرای غلامم ثبت دفتر شده است، باقی نقاط که توسط باتوری اشتوان شاه سابق متصرف شده بود، پس از او اگر یکی از فرزندان یا برادران و یا کسان نزدیکش لایق ویووده‌شدن باشد و سایر اعیان و بیگها قبول کنند و مراتب اخلاص و عبودیت و صداقتش را به آستان سعادتم اعلام نمایند، در آن صورت امور مربوط به حکومت به او تفویض خواهد شد...

اگرچنانچه دشمنی از جانبی حمله‌ور شود در صورت لزوم همانگونه که غلامان بیگلربیگی بیکهای مستقر در سرحدات آگاه می‌شوند او نیز شخصاً و بالواسطه به یاری بشتابد... (منشئات فریدن بیک ج ۲ ص ۴۶۱). فرامین و نامه‌های ارسالی به بیگربیگی اردل و والی طمشوار استفان باتوری در دفتر مهمه ثبت شده است (مهمه ۱۲ ص ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲ ذی‌الحجه سال ۹۷۸هـ ق).

۱۱۷. مهمه ۲۷ ص ۱۳۰. احتمالاً این افزایش مبلغ به سبب تغییر برابری سکه‌ها صورت گرفته بود.

در زمان سلطنت سلطان ابراهیم خراج ده هزار سکه شد. با احتساب هر سکه طلا معادل دوقروش بیست هزار قروش فرستاده می‌شد (آرشیو توپکاپو شماره ۷۰۲۲). در همان آرشیو در دفتر خزانه به شماره ۱۰۶۰ میزان خراج اردل پانزده‌هزار سکه طلای مجاری بود.

۱۱۸. نام باتوری کریستوف در دفتر مهمه باتوری خرشتر و باتوری قرستو آمده است (دفتر مهمه ۳۰ ص ۲۹۱ و مهمه ۳۱ ص ۱۸۵ سال ۹۸۵ هـ/ ۱۵۷۷م).

۱۱۹. دفتر مهمه ۴۲ ص ۹۸ و ۱۰۱ رجب ۹۸۹ هـ ق. متن عهدنامه (مواضعه) ارسالی به پل مارخازی: باتوری کریستوف درگذشت استدعا شد که پسرش ژیمکوند (سیکسموند) ویووده شود. چون اعلان گردید که وی قادر به ضبط و ربط مملکت است و حائز شایستگی است از این سبب حکومت به او تفویض شد و عهدنامهٔ همایونی‌ام به او داده شده بود.

ولکن از آنجایی که فرزند شخص مزبور صغیر است و قادر به اداره امور مملکت نیست و گذشته از آن با آن که امر

بیشتری بپردازد به او ترجیح می‌داد، اما در آن اثنـا با عزل وزیر اعظم انتصاب او تایید و تصدیق شـد. باتوری سیسکمونـد به عثمانیها وفـادار بود اما بعدهـا در جنگ عثمانی- اتریش به پیمان اتفاق طرف مخاصمه عثمـانیها پیوست و ضمن اتفاق با بیکهای اردل و بغدان، غـائله برای دولـت عثمانی بـه وجود آورد. از این روی سنـان پاشا وزیـر اعظم و سردار اکرم جبهـه اتریش را رها کـرد و به سبب اهمیت موضـوع ناگزیر بـه سوی افلاق حرکت کرد اما کاری از پیش نبرده، بازگشت (۱۵۹۵).

باتـوری سیکسموند با پیمـانی که در پـراک با امپراتـور بسته بود ناحیـه اردل را به امپراتور رودلف واگذاشت، اما این تصمیم مورد اعتراض پناهندگان اردلی واقع شد. آنها ترجیح می‌دادند برای آن که تحت حاکمیت عثمانیها باشند میخال، حاکم اردل، ویووده‌ٔ افلاق بشود.

در پی این حـادثه میخال که عصیـان کرده بود به نظر رسیـد که قصد پناهنـدگی به دولت عثمانی را دارد، زیرا ضمن مراجعه به دیـوان همایون برای شاه سیصد هزار آقچه فرستاد که مورد قبول قرار نگرفت.

سیکسموند در حوالی نبات و طمشوار به فعالیت علیه عثمانیها پرداخت اما گذشته از آن که در این کار توفیق نیافت در جنگ میدان «هـاچوا» به اتفاق قوای امپراتور شکست سختی خورد و در اردل درنگ نکرد و به اتریش پناهنده شد.

در اثنای جنگ طولانی عثمانی- اتریش، چـون دولت عثمانی فرصت نظارت بر اردل را نداشت در این منطقه یک جنگ سیاسی بین دولت عثمانی و اتریش در جریان بود.

سیگسمونـد برخـلاف مفاد معاهـده پراک کـه به موجـب آن بیک‌نشیـن اردل را به

→ شده بود خراجـي بیش از مبلغي که پدرش به عتبه عالیـه‌ام می‌فرستاد، بفرستد و او در این امر تعلـل و تردد به خرج داده است و از آنجایی که (محل نام شخص خالی است و صاحـب نام باید پل مارخازی باشد) از خانزاده‌های اردل از هر حیث شایسته و شجاعت شعار است و از نامداران اردل است و خود نیز از بیک‌زاده‌ها است...»

(مهمه ۴۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲) چون پل مارخـازی افزایش خراج را تعهد کرده بود این سمـت به پل مارخازی داده شد. پل مارخازی یک لشکری ماجراجو بود. وی با همسـرش که از یک خاندان اصیل ترانسیلوانیا (اردل) بود منازعه کرد و محکوم شد و به دولت عثمـانی پناه برد و ضمن جلب‌توجه سنان پاشـا از او خواست که وی را به سلطنت اردل برگزیند. بر سر این مسئله بین سنان پاشا و سفیر لهستـان مشاجره شدیدی هم صورت گرفت. (ترجمه هامر ح ۷ ص ۱۰۵ : مارخازی بعدها مسلمان شد و به سنجاق‌بیگی لیتوه منصوب شد.

امپراتور واگذار کرده بود آنجا را به عموزاده‌اش کاردینال باتری واگذار کرد، امپراتور که از این بابت آزرده‌خاطر شده بود اشغال اردل را به میخال، ویووده افلاق توصیه کرد. میخال که از دیرباز هوای حکومت بر اردل را داشت بی‌درنگ وارد عملیات شد. میخال وارد خاک اردل شد و در (۲۸ اکیم ۱۵۹۹م) در منطقه‌ای بین سلنبرگ (شلینار) و هرمانشتاد اندراس باتری را شکست داد و اردل را اشغال کرد، و کاردینال به هنگام فرار به دست دوستش پیر کشته شد.

میخال در سال ۱۶۰۰ امیر میاموویلا پرنس بغدان را نیز که به عثمانیها وفادار مانده بود شکست داد. اما مردم اردل که از شدت عمل میخال در هراس بودند در صدد توافق با دولت عثمانی برآمدند. دولت اتریش که از این قصد آگاه شده بود، مردم اردل را به قیام واداشت. شورشیان در سال (۱۶۰۱م) میخال را کشتند و این‌بار ژرژباستا ژنرال اتریشی بر اردل حاکم شد.[۱۲۰] در این بین باتوری سیگسموند باز وارد خاک اردل شد اما توفیقی به دست نیاورد و گریخت. امپراتور استقلال اردل را از میان برداشت و آن را به صورت یک ایالت درآورد.

زورگویی امپراتور در اردل

امپراتور رودلف که کاتولیک بسیار متعصبی بود می‌خواست که مردم مجار هم به این مذهب بگروند. از این روی شروع به در تنگناقراردادن پروتستانها کرد و دستور داد که به مذهب کاتولیک درآیند و بزرگترین کلیسای پروتستانها در شهر کاسا را از آنان گرفت و به اختیار خود درآورد و همه آیینهای مذهبی پروتسانها را در شهر و روستاها ممنوع کرد. این تضییق اعمال شده بر علیه آزادی فکر و عقیده، مردم مجار را به غلیان درآورد.

بر اثر این آشفتگی حاکم بر اوضاع اردل و نقض استقلال آن کشور که در بند زورگویی اتریشها گرفتار آمده بود، سزکلی موزس یکی از اصیل‌زادگان سیکل به‌یمیشچی حسن پاشا وزیر اعظم متوسل شد و معروض داشت در صورتی که حکومت اردل به طور موروثی به او واگذار شود ضمن پرداخت خراج سالانه به مبلغ ده هزار سکه طلا به خزانه دولت

---

۱۲۰. دریچوی و نعیما این اسم یورگی باشتاوی آمده است.

عثمانی در خدمت آن دولـت خواهد بود. درخواستش پذیرفته شـد و تصمیم گرفته شد که اردوی عثمانی به سوی اردل حرکت بکند.

وزیر اعظم پس از بازپس‌گرفتن استونی بلگـراد خبر یافت که یک نیروی هشتاد هزار نفری دشمن در حوالی استرگون مستقر شـده است. رهاکردن این انبوه خصم در پشت سر و حرکت به اردل خطرناک بود؛ علی‌رغم تـذکر ارکان اردو که این عزیمت به فلاکت خواهد انجامید [۱۲۱]، وزیر اعظم، تـوصیه‌هایی را که شـده بود نپذیرفـت. دشمن که از حرکت اردو آگاه شده بـود بی‌درنگ بودین را محاصره کرد و پشته را کـه روبروی بودین بود اشغـال کرد. حسـن پاشـا ناگـزیر از بـازگشت شـد و خان کـریمه و بکتـاش پاشـا بیگلربیگی طمشوار را مأمور حرکت به اردل کرد و ژنرال ژرژ باستا از اردل عقب نشست (۱۰۱۱ هـ/۱۶۰۲م).

موزه‌سی وارد اردل شد امّا بعد از مرگ میخـال با مخالفت رادو شربان حکمران اردل روبرو شد. شربان وارد اردل شد و قصد موزس را کرد و علی‌رغم یاری بیگلربیگی سگتوار در جنگ بـراشاو او را شکسـت داد و کشت (۱۶۰۳م). امـا پس از خـروج رادو از اردل ژنرال اتـریشی بـاز وارد اردل شد و شدت عمـل پیشین را ادامـه داد، این عمـل نفرت بزرگی بین مردم اردل نسبت به اتریشهـا به وجود آورد. شماری از افراد سرشناس اردل که توانسته بودند بگریزند، به دولت عثمانی پناهنده شدند. [۱۲۲]

---

۱۲۱. یمشیچی حسن پاشـا به جوار بودین آمد و با علی پـاشا بیگلربیگیْ استونی بلگراد و دیگـر امرا به مشورت پرداخت.

علی پاشا به وزیر اعظم گفت که: دیشب جاسوسم آمد. با توجه به این که از افراد قدیمی‌ام است فرد موثقی است. تعداد افراد دشمن بیش از هشتاد هزار نفر بوده است و چهل قبضه توپ بزرگ دارد. اگر این سخنم کذب درآید و بعد از حرکت شما دشمـن بودین را محاصره نکند، قاضیـان اردوی همایونی که حضور دارند سخنـانم را صورت مجلس بکنند اگر خلافش ثابت شد به اشد مجازات مرا به قتل برسانند. اما یمیشجی آرناوود [آلبانی الاصل] دست از لجاجت برنداشت و گفت: تعداد نیروی دشمن حدود شش هزار نفر است و حرکت کرد (تاریخ پچوی ج ۲ ص ۲۴۴).

۱۲۲. از اجناس کفره ، حسین غمچه که... قدرت یافت و پـس از ضبط کلیت قلاع مجار و اردل از این گروه کفار [مجار و اردل] کسانی را که قادر به سواری و جنگ بودند سرباز و سپاهی کرد و ضعفا را رعیت ساخت و در حق دیگر گروه‌ها جفای بسیار کرد. و نسبت به اعیان و مردم مجار و اردل اهانـت بسیار کرد و چون آنها قادر به مدافعه نبودند، صوراً بر طایفه اتریـش سرفرود آوردند اما در باطن عداوتشان بحد اکمل بـود... امرای مجار در نظر اعدا (نمچه) از رعایا هم حقیرتر بودند.

اشتفان (استفان) بوچکای

ازجملهٔ پناهندگان به دولت عثمانی یکی هم بیک‌زاده‌ای بود به نام اشتقان بوچکای.

استفان بوچکای قبلاً در کنار سیگسموند بـاتوری بود. وی یکی از اصیل‌زادگان مجار بود که مذهب پروتستان داشت، اما به هابسبـورگها وفادار بود. اما چون باربینو فرمانده لشکر امپراتور قلعـه‌ای را که در اختیار بوچکای بود تصرف کـرد، وی تصمیم به شورش گرفت. وی بـرای رهایی کشورش از بیداد و زورگویـی اتریشها بین اصیل‌زادگـان فاقد زمین و روستاییان اتحاد و تفاهم به وجود آورد. و نخست اصیل‌زادگان پروتستان حوالی تیسه را که معروف به حکام مجارستـان علیا بودند دور خود گرد آورد (۱۶۰۴م) و چون اهالی اردل ازاو پیروی می‌کردند مخالفت آنان را علیه اتریشها برانگیخت و چند قلعه را در دو طرف رودتیسه به تصرف درآورد. در همین ایام هنـوز جنگ بین عثمانیها و اتریش ادامه داشت.

در برابر این عملیات بوچکای، باشتا (باشتای گورگی) فرمانده اتریشی دست به حمله متقابل زد و بوچکای را شکست داد. بوچکای از للـه‌محمدپاشا سردار جبهه مجارستان یاری خواست. در پی این درخواست لله‌محمدپـاشا بی‌درنگ بکتاش پاشا والی بودین را با نیروی کمکی از افراد کریمه روانه کرد، و پیروزی بوچکای را تأمین کرد. ژنرال اتریشی شکست خـورد و اردل را ترک کرد و بوچکـای در سایه ایـن یاری پروتستانهـا را از ستم رهانید.

به مناسبت این پیروزی سردار [لله‌محمدپاشا] برای پوچکای خلعت و شمشیر فرستاد و بـه او وعده سلطنـت اردل را داد. در حقیقت نیـز وزیر اعظـم لله محمـدپاشـا که بـه استانبول آمده بود، مراتب را به عرض پادشاه رسانید و انتصاب بوچکای به سلطنت اردل مناسب تشخیص داده شد (۱۰۱۳ هـ/۱۶۰۴م).

بوچکـای که پشتگرم به یـاری عثمانیها به فعـالیت درآمده بـود به هر کجا کـه حمله می‌برد پیـروز می‌شد و افرادش روز بـه روز در افزایش بود. للـه‌محمدپاشا وزیـر اعظم و سردار اکـرم [فرمانـده کل قوا] هنگـامی که در ربیـع‌الاول سا ل (۱۰۱۴ هـ/مطـابق اگوستوس ۱۶۰۵م) در حال محاصرهٔ استرگون بود، بوچکای نیز پس از تصرف دژهای وراد، توکای، کـاسا (کوسیچه) و قلاع دیگـر برای محاصرهٔ قلعه اویـوار از سردار اجازه گرفـت، سردار نیروی انبـوهی به همـراه سنان پـاشا بیگلربیگـی اغری، بکتاش پـاشا

بیگلربیگی بودین و شماری از سنجاق‌بیکها فرستاد. پس از فتح قلعه استرگون خسروپاشا به فرماندهی همه نیروهای موجود در اویوار برگزیده شد.

مدافعان مستقر در قلعه اویوار با مجارها به توافق رسیدند و قلعه را تسلیم آنان کردند. با توجه به این که بوچکای علاقه‌مند بود که این قلعه را در اختیار داشته باشد برای آنکه در فعالیت بوچکای تزلزل ایجاد نشود با تسلط بوچای به اویوار موافقت شد.

بوچکای تاج سلطنت اردل را بر سر می‌نهد

لله‌محمدپاشا وزیر اعظم به محض بازگشت از استانبول به مجارستان، سیدمحمد افندی بلگرادی [۱۲۳] را که در ایجاد تفاهم بین بوچکای و دولت عثمانی نقش مهمی داشت نزد بوچکای فرستاد و از او برای حضور در اردوگاه عثمانی دعوت کرد. وزیر اعظم آن هنگام در اردوگاه پشته بود.

از بوچکای که با حدود ده هزار نیروی مجار به اردوگاه آمده بود استقبال باشکوهی به عمل آمد، به افتخارش میهمانی دادند و آنگاه از سوی وزیر اعظم به حضور پذیرفته شد. وی در مقابل لله‌محمدپاشا زانو زد و رئیس‌الکتاب افندی تاج جواهرنشان شاهی را که از سه هزار سکه طلا ساخته شده بود، بر سر او نهاد، بر کمرش شمشیر مرصع بست و طوغ و علم را که از خزانه فرستاده شده بود تسلیم او کرد. پوچکای برخاست، دست صدراعظم را بوسید با بیان این جملات:

«اینک ما غلام سلطان شدیم، غلامی که با پول خریداری شود اکثراً با بی‌میلی

---

۱۲۳. سیدمحمد افندی یادشده، در جنگ اسیر شده بود و جز اسرای مهم بوچکای بود. به این جهت هم به بوچکای و هم به او امیر بوچای می‌گفتند. روزی که سیدمحمد افندی در حال رسیدگی به باغ بوچکای بود، بوچکای نزد او از بیدادگری اتریشی‌ها شکوه کرده بود. سیدمحمد افندی گفته بود: مرا نزد سردار بفرست تا جملگی عساکر مسلمان را به امداد تو بیاورم. بوچکای در پاسخ گفته بود که با پیشنهادش بسیار موافق است و با آن که در فکر یک قیام است اما چون مردم اردل مسیحی‌اند سر در برابر ترکان مسلمان فرود نخواهند آورد. سیدمحمد افندی خاطرنشان می‌سازد که در زمان سلطان سلیمان قانونی هم چنین عمل شد و مسیحیان آسایش و آرامش یافتند. به این ترتیب بوچکای چندین‌بار با واسطه نزد وزیر اعظم رفته و بازگشته بود و سرانجام هردو طرف به توافق رسیده بودند و بوچکای را وارد معرکه کرده بودند (نعیما ج ۱ ص ۳۸۸).

خدمت می‌کند امـا ما که عبد احسان شده‌ایم با دل و جان اطاعـت و خدمت می‌کنیم» تشکر کرد.

حل این چنیـن سریع مسئله اردل از سوی عثمـانیها و انتصاب بوچکـای به سلطنت اردل اتریش را سخـت ناخشنود ساخت، اما چـون دریافته بود که درگیری بـا نیروهای عثمانی و بـوچکای سرانجام خوش‌آیندی نخـواهد داشت از این روی متمایـل به آشتی شد.

به همان نسبـت که رهایی مردم مجار از اسـارت اتریشی‌ها توسط بـوچکای مردم را رهین منـت او ساخت هم در اردلـی‌ها و هم مجارهـا نظیر همان احساس را نسبـت به ترکها که دخالتی در امور آنها نمی‌کرد به وجود آورد.

حتـی بوجـانیوس (بـوکاتیـوس) نماینـده‌ای که بـه خاطـر وضعیت بـوچکای نـزد پروتستانهای آلمان رفته بود در این باره چنین اظهارنظر کرده بود:

«بین بخش کثیری از اصیل‌زادگان قیام‌کنندهٔ مجـار نسبت به ترکها حسن اعتماد به درجه‌ای است که اگر بوچکای پشت به ترکها بکند و به رودولف (امپراتور) به‌پیوندد، این اقدام بی‌شک به بهای جانش تمام خواهد شد.[۱۲۴]

به موجب پیمان نامه‌ای که در ۲۳حزیـران سال ۱۶۰۶م بوچکای دروینه با امپراتور بست، امپـراتور حاکمیت بـوچکای را بر اردل و مجارستـان علیا به رسمیت شنـاخت و تصدیق کرد که هیـچ ادعا و حقی در مورد مجارستان ندارد. همچنین شهـرهایی چون زوتمار، اوگـوسا و طوقای نیـز در داخل مرزهـای اردل قرار گرفـت و باز به موجـب این پیمان‌نامه آزادی پروتستانها در مذهبشان تصدیق و تأیید می‌شد و به این ترتیب آنان حق انتخاب پیشین را به دست می‌آوردند. به موجب یکی از ماده‌های این پیمان‌نامه چنانچه بوچکای بـدون داشتن وارث درمی‌گذشت می‌بـایست اردل را به اتریش یعنـی خاندان هابسبورگ واگـذار می‌کرد. بعدهـا این ماده سبب درگیـریهای سیاسی و نظـامی بین اتریش و عثمانیها شـد که آن را جز سرزمین خود می‌دانستند [عثمـانیها] که با شمشیر فتح کرده‌اند.

---

۱۲۴. انسیکلوبدی اسلام، ذیل واژه اردل ص ۳۰۱.

باتوری گابور

به نوشته تاریخ نعیما، بوچکای پس از عقد پیمان وینه در پنجم رمضان (۱۰۱۵ هـ /۱۴ اوجاق ۱۶۰۷م) با نقشه امپراتور بر اثر سمی که در غذایش ریخته بودند کشته شد و اوضاع اردل باز درهم آشفت. بوچکای فرزندی نداشت، اما به موجب براتی که سلطان عثمانی به او داده بود حق انتخاب جانشین برای سلطنت اردل به بوچکای تفویض شده بود. بوچکای پیش از مرگ، هومونّا داماد خواهرش را نامزد جانشینی ساخته[۱۲۵] بود. اما مجلس دیت اردل این انتخاب را نپذیرفت و بر اثر اعمال نفوذ و مکر امپراتور، راگوچی سیگسموند، یکی از بیک‌های مجار را انتخاب کرد[۱۲۶]. اما حکومت عثمانی این انتصاب را نپذیرفت و ضمن بحث از برات ارسالی به بوچکای[۱۲۷] برآن شد که هومونّای را به سلطنت برساند. در سال ۱۶۰۸م هیئتی از سوی اردل و مجار که مخالف با اتریش بودند به استانبول آمد و مخالفت خود را با راکوچی مطرح ساختند. سرانجام دولت عثمانی از انتصاب هومونّای منصرف شد و باتوری گابور (گابریل باتوری) را که برای احراز مقام سلطنت به استانبول نماینده فرستاده بود، برای جانشینی

---

۱۲۵. در منشئات فریدون‌بیگ اسمی از هومونا به میان نیامده است. اما چون فریدون بیک می‌نویسد که پیش از مرگ بوچکای منگلوله نشان سلطنت به داماد خواهرش که مقام وزارت هم داشت داده شده بود، شخص اشاره شده همین هومونا بوده است (ج ۲. ص ۳۷۶).

۱۲۶. در نامه‌ای که به تاریخ پانزدهم ذی‌القعده (۱۰۱۵ هـ (مارس ۱۶۰۷م) از طرف قویوچی مراد پاشا وزیراعظم برای آرشیدوک ماتیاس فرستاده شد آمده بود که اتین بوچکای حاکم اردل و مجارستان طبق براتی که در دست دارد در انتخاب جانشینی برای خود آزاد است. که بوچکای تاج، درفش و منگوله را به والانتین هومونای واگذار کرد: به موجب وصیت بوچکای می‌بایست هومونای سلطان اردل می‌شد. بوچکای نشانهای شاهی یادشده را توسط یک قاپوچی‌باشی ارسال کرده بود. اما پیش از رسیدن قاپوچی باشی به بلگراد اردل، مردم سیگسموند راگوچی را به سلطنت برگزیده بودند که او هم به ترفندی نشانهای یادشده را از قاپوچی گرفته بود. در نامه یادشده آمده بود که سلطان عثمانی با سلطنت سیگسموند موافق نیست و مایل است که نشانها به هومونای واگذار شود. همچنین توصیه شده بود که برای اینکه غائله‌ای تازه رخ ندهد بر طبق عهدنامه عمل شود. (ترجمه هامر ج ۸ ص ۲۹۱).

۱۲۷. خلاصه‌نامه ارسالی از سوی سلطان عثمانی به بیکهای اردل به مناسبت مرگ بوچکای:

شاه بوچکایی اشتوان روز پنجم شهر رمضان سنهٔ یکهزار و پانزده (۱۴ اوجاق ۷ و ۱۶م) از دنیا به دار آخرت منتقل شد. قبل از فوت شما را نزد خود احضار کرد و وصیت کرد که داماد، مشارالیها (خواهرش) و وزیر و معتمد و مشیرش، آن دلیر امرای مجار و اصیل و مختار صاحبان اصل و نسب... در عهدنامه‌ای که قبلاً داده شده بود قید و دستور است که پس از مشارالیه سلطان شود و ما نیز در نامهٔ همایونی‌مان که قبلاً داده بودیم در این خصوص اذن شریف صادر

بوچکای و سلطنت اردل پذیرفتند و منشور (برات) درفش، منگوله و دستار ارسال شد. و به این ترتیب اختلافات اردل که بیش از یک‌سال طول کشیده بود حل‌وفصل شد (۱۶۰۸م).[۱۲۸]

باتوری گابور سلطانی ستمگر و ستیزه‌جوی

باتوری که در تاریخ نعیما از او با باتوری[۱۲۹] دیوانه نام برده شده است، بلایی بود که بر سر کشور نازل شد. به اموال بیگهای اردل تجاور کرد و کسانی را که مخالفت کردند، گروهی را کشت و شماری را تبعید کرد. گذشته از آن با طبقه‌ای از مقیمان اردل یعنی ساکسونها جدال آغاز کرد و با ویووده اردل نیز دشمنی آغاز کرد. آنگاه به دربار عثمانی نماینده فرستاد و از دولت عثمانی خواست تا ماده‌ای به معاهده «زدواتروق» بیفزاید مبنی بر این که پس از او اولاد یا اخلاقش به سلطنت اردل برگزیده شود. و پیشنهاد کرد که پانزده سال از پرداخت خراج معاف شود و ده هزار سکه طلایی را که در زمان سلطان سلیمان قانونی به دولت عثمانی پرداخت شده بود بازپس داده شود. گذشته از آن ضمن درخواست وام افزود که ایالتهای افلاق، بغدان، طشوار، اغری و نیز برخی سنجاقهای مرزی به او واگذار گردد.

برکناری باتوری از حکومت، از نظر دولت عثمانی که وی را مناسب این مقام نمی‌دید، ضروری تشخیص داده شد و دولت بهتر آن دید که بتلن گابور که طرفدار ترکها بود به سلطنت برگزیده شود. وظیفه بر تخت سلطنت نشاندن گابور به اسکندرپاشا بیگربیگی قانیژه واگذار شد. بتلن گابور که در سال (۱۰۲۱ هـ/۱۶۱۲م) از شر شاه باتوری به استانبول گریخته بود، از طریق اسکندرپاشا با نصوح پاشا وزیر اعظم ارتباط یافت و نزد او علیه خصمش سخنان بسیار گفت. سرانجام حکومت تصمیم به سلطنت

فرموده بودیم و مفصلاً موضوع را معلومتان کرده بودیم. اینک در حق مشارالیه [هومونای] مزید التفات شاهانه‌ام شرف ظهور یافته است و او را به مقام بیکی و شاهی اردل و مجار منصوب و برات عزت نمون و نامهٔ همایون ارسال شده است»، به موجب این نامه هومونای به سلطنت اردل و مجارستان تعیین شده بود (منشئات فریدون بیک ج ۲ ص ۳۷۷).

۱۲۸. تاریخ نعیما ج ۱ ص ۴۰۴ و ترجمه هامر ج ۸ ص ۱۰۸

۱۲۹. تاریخ نعیما ج ۲ ص ۱۳۱.

بتلن گابور گرفت.

بتلن گابور [۱۳۰]

دولت عثمانی برای آن که باتوری گابور در پی آگاهی از برکناری خود حادثه‌ای پیش نیاورد با عنوان‌کردن این که برای تعمیر قسمتهایی از قلعه بودین نیاز به افراد نظامی بیشتری است فرمانهایی برای بیگلربیگهای نواحی مرزی مبنی بر گردآوری نیرو فرستاد. اسکندرپاشا که به بیگلربیگی قانیزه منصوب شده بود در دشت سیرم نیرو گرد آورد و ناگهان از سمت دمیرقاپو وارد اردل شد. همزمان نیروهای افلاق و تاتار نیز وارد اردل شدند. اسکندرپاشا بیانیه‌ای خطاب به بیکها و مردم اردل فرستاد، باتوری با آگاهی از حادثه گریخت و در قلعه و ارات پناه گرفت. بیگهای سرشناس اردل دور شاه جدید گرد آمدند.

برای انتخاب سلطان جدید اسکندرپاشا جلسه مجلس دیت را در کولوژوار تشکیل داد و با جلب موافقت اعضای مجلس، سلطنت بتلن گابور را اعلان کرد. و پس از نشاندن شاه جدید بر تخت سلطنت بازگشت.

باتوری با شنیدن خبر بازگشت اسکندرپاشا از اردل از قلعه و ارات بیرون آمد و هنگامی که قصد بتلن را داشت به دام افتاد و کشته شد، که هم مردم اردل و هم دولت عثمانی از شر این شاه دیوانه آسوده شدند (۲۷ اکیم ۱۶۱۳م).

بتلن گابور که مذهب کاتولیک داشت مردی بود هوشیار، زرنگ و مدّبر. او سیاست بوچکای را دنبال کرد. وی از شاه عثمانی مواضعه‌نامه‌ای نظیر مواضعه‌نامه‌هایی که سلطان سلیمان قانونی به اردل داده بود خواست که درخواستش پذیرفته شد. به موجب توافقنامه‌ای که د ر (۲۳ جمادی‌الاول ۱۰۲۳ هـ / ۱۷ تموز ۱۶۱۴م) با اسکندرپاشا بست:

۱. در صورت فوت و یا تغییر شاه اردل سلطنت با صلاحدید نمایندگان اعیان (سنای)

---

۱۳۰. بتلن گابور بسیار پرتلاش و آزمند بود، هنگام اقامت یمیشجی حسن پاشا در بلگراد از اردل گریخته به او پناهنده شده بود و پس از سپری‌کردن زمستان در سمندره وارد اردل شده بود. اما چون برایش اقامت در اردل مقدور نبود باز گریخت و به استانبول رفت (ترجمه هامر ج ۸ ص ۱۴۷).

سه ملت به یکی از بیکهای اردل تفویض می‌شد و نمی‌بایست که از خارج نسبت به تعیین سلطان اقدام کنند.

۲. تا زمانی که مردم اردل [از دولت مرکزی] اطاعت می‌کنند نه حکام مرزی و نه نیروی نظامی نباید به خاک اردل تجاوز کند. طی عملیات اسرای گرفته شده اگر به دین اسلام در نیامده باشند باید بازپس داده شوند.

۳. سلطان اردل مجاز نیست به اراضی خارج از محدوده مرز خود تجاوز کند و اگر از اتباع سایر نقاط بخواهند وارد اردل بشوند به آنها اجازه ورود و اقامت داده نخواهد شد.

۴. خراج تعهدشده در زمان مقرره ارسال خواهد شد.

۵. شرایط و روابط دوستی با افلاق و بغدان رعایت خواهد شد و در صورت تعرض دشمن با یکدیگر یاری خواهند کرد.

۶. دولت با دولت اتریش همان معاهدات و مناسباتی را خواهد داشت که پیش از این بوده است و همان حدود مرزهای پیشین حفظ خواهد شد و طر فین از آن تجاوز نخواهند کرد.

۷. برای بیکهای مجار که تابع سلطان‌نشینی اردل هستند از هیچ جانب مزاحمتی فراهم نخواهد آمد.

پس از مرگ بوچکای بین بیکهای مجارستان علیا که تابع او بودند- آنها هم مذهب پروتستان داشتند- اختلاف افتاد و باز تابع اتریش شدند. اما دولت اتریش همانگونه که شیوه معهودش بود بنای بدرفتاری با آنان گذارد و باز کوشید که آنان را به پذیرش مذهب کاتولیک وادارد از این روی بتلن گابور ضمن دفاع از آنان در صورت ایجاب دخالت نیز می‌کرد و برای افزایش قدرت خود می‌کوشید تا بیکها را تحت حمایت دولت عثمانی درآورد.

تحت این شرایط شاه اردل از یک سو برای کسب آزادی مردم مجارستان علیا و از دیگر سو برای تأمین آزادی وجدان آنان وادارشان ساخت که به دولت عثمانی متوسل شوند که در این راه نیز توفیق یافته بود. برای تأمین حمایت یادشده بلازی سیگسموند که برای همین منظور به استانبول رفته بود توانست مواضعه‌نامه‌ای دایر بر حمایت دولت عثمانی از مردم مجارستان علیا بگیرد.

به موجب قرارداد بیکها، کاپتانها (فرماندهان محافظان قلعه‌ها) و دیگر اقوام

ساکن مجارستان علیا با طیب‌خاطر بـه دولت عثمانی وفادار خواهند شد و ضمن اتحاد با سلطـان اردل با توجه بـه درآمد کشورشـان سالانه خـراج معینی به دولت عثمـانی خواهند پرداخت. و در صورت نیاز از یاری دولت عثمانی برخوردار خواهند شد. و کسی حق تجاوز به قلعه‌ها و نواحی که از گـذشته در اختیار داشتند نخواهد داشت، و خراجی بیش از خراج پیشیـن دریافت نخواهد شـد. و اگر چنانچه شـاه لهستان و حکام اردل و بغدان در صـدد خریداری قلعه‌هـایی از دژهای اردل برآینـد به هیچ‌روی با آن مـوافقت نخواهد شد. اگر از ویووده‌های افلاق و بغدان شورش کند و وارد خاک اردل شود دولت اردل از پذیرفتن پناهندگی او خودداری خواهـد کرد و اگر آن شورشی بخواهد به کشور دیگری برود باید به دولت عثمانی تسلیم شود و دولت عثمانی می‌پذیرفت برای شاهانی که به سلطنت اردل می‌رسند درفش، طوغ، منگوله، دستار و خلعت بفرستد.[۱۳۱]

در سال (۱۰۲۶ هـ/۱۶۱۷م) بـه بتلن گابور دستـور داده شد که برای شـرکت در جنگی که علیه لهستان آغاز می‌شد، به اسکندربیک بیگلربیگی «اوزی» بپیوندند. او نیز همراه بـا سیزده هزار پیاده‌نظـام و دوازده هزار افراد سـواره‌نظام طبق دستور رفـت اما چون دولت عثمانی با لهستان به توافق رسیده بود،[۱۳۲] بازگشت.

در سال ۱۶۱۹م در اثنـای جنگهای مـذهبی، بتلـن‌گابـور با استفـاده از شرایـط با فرانسه، سوئد و براندبورگ متحد شد و در مجارستان علیا نقش مهمی بازی کرد.

به هنگام اقـدامات عثمان دوم برای آغاز جنگ بـا لهستان، با آن که امپراتـور اتریش مخفیانه نیروی کمکی برای لهستان فرستاد، بتلن گابور این نیرو را که والنتین فرمانده اتریشی، رهبـری می‌کرد در ساحـل‌رود گادام شکست داد و براتیسـلاوارا اشغال کرد و تعدادی از سران آنجا را همراه با پرچمهایی که در جنگ از دشمن گرفته بود برای دولت عثمانی فرستاد. باز طی همین سـال سلطان اردل شماری نیروهای ترک را همراه خود برد و قلعه پوژیون (پوزونی) را محاصره کـرد و نیروهای اتریشی را که به او حمله‌ور شده بودند شکست داد. در سایـهٔ این پیروزیها بیگهای مجار که زیر نفوذ دولـت اتریش بودند تابع بتلن‌گابور شدند (۱۰۳۰ هـ/۱۶۲۱م).

---

۱۳۱. رونوشت این عهدنامه در منشئات فریدون‌بیگ آمده است (ج ۲ ص ۳۵۴).

۱۳۲. نعیما، ج ۲ ص ۱۵۱. یک نسخه از صلح‌نامه به زبان ترکـی و نسخهٔ دیگر به زبان لهستانی تنظیم شده بود که تاریخ عقد پیمان ۲۶ رمضان ۱۰۲۶ هـ (۲۸ ایلول ۱۶۱۷ بود).

در سال (۱۰۳۱ هـ/۱۶۲۲م) بتلن‌گابور برای مقابله با نیروهای اتریشی که برای زدودن تلخی شکست سال پیش به اردل حمله‌برده بودند، از دولت عثمانی یاری خواست و سرخوش ابراهیم پاشا که والی ایالت بسنه شده بود، یک‌راست به یاری شاه اردل شتافت و شاه اردل در سایهٔ این تقویت نیرو پیروزی دیگری در رویارویی با نیروهای اتریشی به دست آورد.

بتلن گابور ضمن این که به دنبال منافع خود بود نسبت به دولت عثمانی هم وفاداری داشت و طرفدار همکاری با اتریش [۱۳۳] نبود. در یک «نامهٔ همایونی» شاه عثمانی با عبارت «او که خیرخواه آستان سعادت پناهمان است...» و «خیرخواه راستین ما» به وفاداری او اعتماد نشان داده است. [۱۳۴] او هرسال ده هزار سکهٔ طلا خراج سالانه را می‌فرستاد.

در سال (۱۰۳۳ هـ/ ۱۶۲۴م) دولتهای سوئد و دانمارک و فلمنگ که قصد فعالیت علیه امپراتور را داشتند، برای جلب دوستی دولت عثمانی نمایندگانی نزد بتلن گابور فرستادند و از او درخواست کردند که در این باره پادرمیانی کنند، که او هم حکومت را از مراتب امر آگاه ساخته بود. باز هم در تاریخی که یاد شد سلطان عثمانی در نامه‌ای برای بتلن گابور از او خواسته بود که در بارهٔ حل مسئله مرزی با اتریش و تجدید پیمان آشتی با اتریش با وزیر صوفی محمد پاشا بیگلربیگلی بودین و نماینده تام‌الاختیار دولت عثمانی مذاکره و مشورت بکند و در این نامه توصیه شده بود که مطلقاً از باز پس‌دادن قلعه واچ به اتریش خودداری شود. [۱۳۵]

پس از این مأموریت علی‌رغم پیمان زدواتروق اختلاف مرزی با دولت اتریش همچنان

---

۱۳۳. بتلن گابور که سلطان زیرکی بود، با پیونددادن حفظ منافعش با وفاداری به عثمانیها کار خود را ازپیش می‌برد. مورخ پچوی [؟] ضمن دیدار با ابراهیم پاشا گفته بود: «یاری من به اهل اسلام به خاطر تمایلم به دین آنها و انگیزهٔ علاقه به آنان نیست، بلکه برای جلب نفع و دفع زیان است (نعیما ج ۲ ص ۳۲۹). [به نظر می‌رسد که با توجه به متن گوینده قاعدتاً باید بتلن گابور باشد. مترجم].

۱۳۴. منشئات فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۷۲.

۱۳۵. واچ و یا وایچن در شمال بودین در خم رودخانهٔ طونه قرار داشت که در سال (۱۰۲۹ هـ/ ۱۶۱۹م) قراتاش محمد پاشا برای آن که خللی در پیمان صلح با اتریش پدید نیاید این دژ را در برابر مواضعی که اتریشی‌ها گرفته بودند پذیرفت و امپراتور اتریش هم اعتراضی در این باره نکرد.

ادامه یافته بود که عامل آن بتلن گابور امین دولت عثمانی بود.

بتلن‌گابور در ربیع‌الاول سال (۱۰۳۶ هـ/ کاسم ۱۶۲۶م) هنگام بازگشت از جبهه جنگ به کشورش نـامه‌ای به قاپـوکدخداسی در استانبـول نوشت. در این نـامه ضمن عنوان‌کردن این نکته که چون پسری ندارد دولت عثمانی موافقت کند که پس از مرگش همسر او کاترینا از خـاندان براندبورک با توافق سه ملیت مـوجود در اردن به جای او به سلطنت بنشینیـد[۱۳۶] که با درخـواستش مـوافقت شد و مـواضعه نامـه‌ای هم در ایـن باره برایش ارسال گردید.[۱۳۷]

در ربیع‌الاخـر سال (۱۰۳۷ هـ /آرالیـق ۱۶۲۷م) به هنگـام بررسی مجـدد پیمان عثمانی- اتریش بتلن‌گابور به سبب بـی‌لیاقتی که در این امر،حکومت از خود نشان داد، بسیاری از منافع خود را ازدست داده بود، بی‌پـروا و بسیار تلخ و تند ارکان دولت و علما را مورد مؤاخذه قرار داده، نتایج ناشی از خطاها و فرامین غلطشان [۱۳۸] را یادآور شده بود.

بتلن‌گـابور در سـال ۱۰۳۹ هـ/۱۶۲۹م درگذشـت. دوران پراقبـال اردل در زمان پادشاهی او بود.

در بلگراد اردل به دستور او یـک مدرسه عالی، یک کتـابخانه و یک چاپخانـه ساخته شده بود.

بتلن اشتوان

پس از مرگ بتلن گابور به موجب مواضعه‌نامهٔ داده شده، همسرش کاترینا ملکه اردل شد و بتلن اشتوان [اشتوان بتلن] برادر گابور به نیابت در امور مربوط به سلطنت شرکت داشت. این شخص بعدها با بیگهای اردل و فرماندهان محافظان قلعه‌ها ناسازگاری کرد و سرانجـام در سال ۱۶۳۰م سلطنـت اردل به دسـت گورکـی راکوچـی که در زمـان

---

۱۳۶. در پی درخواست بتلن گابور و ارسال موافقت سه ملیت توسط «توماشی» به دربار عثمانی، در تاریخ ۸ رجب ۱۰۳۵ هـ (۲۵ آگوستوس ۱۶۲۷م) از طریق ارسال برات با درخواستـش موافقت شد. در این برات نام همسر بتلن «براندی بورگی کاتالین اسون» آمده است که خطای مستنسخ است (منشئات فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۵۸).

۱۳۸. تاریخ نعیما ج ۲ ص ۴۱۴.

بتلن‌گابور نقش مهمی در اداره امور داشت، افتاد. [۱۳۹]

راکوچی رشته کارها را که در زمان اشتوان ازهم گسسته بود، سامان بخشید. در سال ۱۰۴۰ هـ/ ۱۶۳۰م پادشاهی‌اش را به تأیید مراد چهارم رسانید و مواضعه‌نامه‌ای هم دایر براین موافقت از او گرفت. اما با مدعی جوانی به نام فورش یا موزش [۱۴۰] سزکلی که از او [راکوچی] ناخشنود بود و به «سکلر» استناد می‌کرد روبرو شد. موزش را مرادپاشا بیگلربیگی طمشوار حمایت می‌کرد. گفتنی است که از این مخالفت و حمایت نتیجه‌ای عایدشان نشد. [۱۴۱]

راکوچی گورکی‌یکم [۱۴۲]

پادشاهی راکوچی گورکی یکم به سبب یک فاصله زمانی صوری به دو دوره تقسیم

---

۱۳۹. به نوشته تاریخهای عثمانی استوان که از اداره کارهای کشور ناتوان شده بود با یکی از اصیل زادگان مجارستان میانه به نام راکوچی به توافق رسید که سلطنت را به او وابگذارد و پس از اصلاح اوضاع از سوی راکوچی از نو حکومت را به دست بگیرد. راکوچی گورکی که بیک‌زاده‌ای چابک و پرانرژی بود، اوضاع را سامان بخشید و خشنودی مردم را فراهم ساخت و پس از آن که امور سلطنت را کلاً در اختیار خود گرفت از بازپس‌دادن سلطنت به اشتوان خودداری کرد.

۱۴۰. در اسناد آرشیو سیکل موئیزیس ثبت شده است. موزش از خاندان موزس است که پیش از این در باره‌اش سخن گفتیم که چگونه در زمان یمیشچی حسن پاشا خواستار حکومت اردل بود.

۱۴۱. قسمتی از ترجمه نامه‌ای که کوچی‌گورکی در سال ۱۰۴۵ هـ/ ۱۶۳۵ م تقدیم پادشاه کرده بود:

«حق سبحانه و تعالی عزت و سلطنت پادشاه عالم پناه پرشوکت را زیاده کند و دشمنانش را زبون و سرنگون سازد. از هنگامی که حکومت اردل را عنایت فرموده‌اید من زیربال و پر مبارکتان پناه گرفته‌ام با صداقت و درستی خدمت کرده‌ام و هرسال ضمن ارسال خراج و هدایای مملکت در اظهار بندگی و عبودیتم خللی راه نداده‌ام. اینک نیز خراج معهود ولایت اردل را فراهم دیده‌ام... فرستاده شده است و بالجمله در خصوص سیکل موئیزیس اعیان سه ملت از میان خود نماینده‌ای معتبر و نامور و مستقل انتخاب کرده‌اند که همراه با ایلچی این غلامتان به درگاه اعزام شده‌اند. به التماس و خواهش این غلامان فقیرتان بذل عنایت و احسان فرمایند تا همانگونه که فقرای اردل در زمان پرشرف اجداد عظامتان در امن و امان به سر می‌بردند، کماکان هم در امنیت و آسایش باشند و آسوده‌حال زندگی بگذرانند. و ایلچی‌مان را هرچه زودتر با جوابهای نافع و خیر باتوجه به عرایض مشروحه، امر به بازگشت فرمایند... این مکتوبمان در بلگراد اردل در یکهزار و ششصد و سی و پنجمین سالروز ولادت حضرت عیسی علیه‌السلام نوشته شده است. (تصنیف ابن‌الامین، اسناد خارجیه شماره ۱۳).

۱۴۲. گورکی (راکوزی) از خاندانهای پرنس مجارستان میانه بود. پدرش سیگسموند در آخرین ماه سال ۱۶۰۸م در گذشته بود. راکوچی در سال ۱۵۹۱ یا ۱۵۹۳م به دنیا آمد و در سال ۱۶۳۰ به سلطنت رسید.

می‌شود. نخستین دوره همانگونه که پیش از این یاد کردیم، بین سالهای ۱۶۳۰/ تا ۱۶۳۶م است. پس از آن دومین دوره آغاز می‌شود که پس از پناهندگی بتلن اشتوان به والی‌بودین، به تحریک او راکوچی برکنار شد و اشتوان به جای او منصوب شد. خلاصهٔ رخدادهای این دوره چنین است: بتلن اشتوان پس از آن که از ترک اردل ناگزیر شد، نزد نصوح پاشازاده حسین پاشا بیگربیگی بودین رفت او را تحریک کرد و با وعدهٔ پول او را برانگیخت تا نصوح پاشا برای برکناری او از سلطنت به اردل حرکت کرد. حسین پاشا به راکوچی پیغام فرستاد که پادشاهی اردل را به دست اشتوان بسپارد. راکوچی ضمن بیان این نکته که مردم اردل خواهان اشتوان نیستند و او را به سلطنت برگزیده‌اند و خود او نیز تاکنون از بندگی و ارادت به شاه [شاه عثمانی] کوتاهی نکرده است و خراج و هدیهٔ موردنظر نیز هرچه باشد تامین و مرتب ارسال خواهد کرد و برخوردی هم با والی بودین نخواهد داشت، در پایان نیز نظر خود را به صراحت چنین بیان داشته بود:

«- من مراتب بندگی‌ام را به پادشاه بودین خواهم داشت، شما هم سلطان را از وضع بتلن اشتوان آگاه سازید. من علیه شاه عاصی نیستم. امور سلطنت را با توافق در دست گرفته‌ام، روا نیست که حق شخص ناتوانی را بگیرید و او را بر مردم مسلط کنید.

حسین پاشا، مراتب را آن‌گونه که خود می‌خواست به استانبول گزارش کرد و طبیعی است که از راکوچی بدگویی کرد و بتلن اشتوان را ستود و بر طبق نوشته او فرمانی مبنی بر سلطنت بتلن اشتوان صادر شد. نصوح پاشا با نیروهای همراهش به سوی اردل حرکت کرد و به دشت لیپوه رسید. از آنجا وارد خاک اردل شد و در سالانتا نزدیک واراد با نیروهای راکوچی روبرو شد. در جنگی که رخ داد هردو صدمه دیدند و عقب نشستند. (جمادی‌الاول ۱۰۴۶ هـ/ اکیم ۱۶۳۶م).

هنگامی که راکوچی افرادش را سامان داده، قصد حمله به قرارگاه حسین پاشا را داشت، کار برعکس شد و بی‌مقدمه شایعهٔ «وزیر حمله کرد» برخاست و راکوچی متحّیر و سرگشته قرارگاهش را رها کرد و چاره‌ای جز فرار نداشت و همهٔ قرارگاه و مهماتش به دست حسین پاشا افتاد.

بر اثر این اقدام حسین پاشا که سبب شده بود بی‌دلیل برای حکومت عثمانی دردسر ایجاد شود و نیز در پی نامه‌ای که راکوچی در آرالیق سال ۱۶۳۶م (رجب ۱۰۴۱ هـ) طی آن حقایق را به عرض شاه رسانید و مراتب صداقت و وفاداری‌اش را تأکید

کرد [۱۴۳]، والی بودین معزول شد و سلطنت راکوچی باز به رسمیت شناخته شد.

راکوچی‌یکم تا سال ۱۰۵۲ هـ / ۱۶۴۲م سلطنت کرد و سپس با موافقت سه ملیت ساکن اردل پسرش را نامزد جانشینی خود ساخت و با گزارش مراتب به حکومت عثمانی در این باره مرافعه‌نامه‌ای هم از سلطان گرفت. [۱۴۴]

در این ایام شاهان سوئد و فرانسه علیه خاندان هابسبورگها که در قلمرو امپراتوری [اتریش] بودند دست به کار شدند. شاه اردل هم به تحریک آنان برای بازپس‌گرفتن هفت‌قلعه‌ای که اتریش در سلطنت بتلن گابور به اردل وا گذاشته بود و پس از مرگ بتلن آنها را اشغال کرده بود، با اتریش وارد جنگ شد و دولت عثمانی را هم برای نبرد با اتریش برانگیخت و خود در عین حال به پیروزیهایی دست یافت.

به سبب اقدامات راکوچی، فردیناند سوم امپراتور آلمان نماینده‌ای برای شکایت از تجاوزات اردل به استانبول فرستاده بود. در این تاریخ یعنی سال ۱۶۵۴م راکوچی قلعه سمندره را که به تصرف اتریش درآمده بود در محاصره گرفت. [۱۴۵]

دولت عثمانی در پی آگاهی از محاصره، چون تجاوز راکوچی علیه اتریش را مغایر صلح و مخالف با مفاد عهدنامه می‌دید، مأموری نزد راکوچی فرستاد، در این تاریخ راکوچی در خاک اتریش به سر می‌برد، وی پس از آن که نتوانسته بود قلعه سمندره را بگشاید، پس از ویران ساختن قصبه سمندره برای محاصره قلعه فولک به آن سو رفته

---

۱۴۳. با توجه به مفاد متن ترجمه‌نامه راکوچی که از حومه شهر «ساز»- محلی که در آنجا پناه گرفته بود- در رجب سال ۱۰۴۶ هـ (آرالیق ۱۶۳۶م) [به دربار عثمانی] فرستاده بود، نامبرده ضمن شرح ماجرای درگیری‌اش با اشتوان رقیب سلطنت و چگونگی تجاوز بتلن اشتوان به همراه حسین‌پاشا به اردل، و تذکر این نکته که او [راکوچی] برگزیده ملت به سلطنت است و هرگز نه در کنار لهستان و نه همراه با اتریش خواهد بود تعهد کرده بود که طبق خواسته پیشین وزیر حسین پاشا، حصارها و اراضی متعلق به اشتوان و پسرش را به آنها واگذار خواهد کرد و هرگز سوءقصدی به جان اشتوان و پسر و اطرافیانش نخواهد کرد و افزوده بود: اگر چنانچه مواضعه‌نامه برای او [راکوچی] بفرستند، چهل هزار قروشی را که متعهد شده است یک قلم به خزانه واریز خواهد ساخت. راکوچی نوشته‌هایش را با سوگند موکد گردانید و افزود که هرگز از درگاه پادشاه جدا نخواهد شد. در پایان خواهان ارسال عهدنامه (مواضعه‌نامه)ای نظیر عهدنامه سلطان سلیمان قانونی شده بود (تصنیف ابن امین، اسناد خارجیه. شماره ۱۵) و نعیما ج ۳ ص ۲۹۲.

نامه‌های دیگری هم که راکوچی فرستاده است در تصنیف ابن امین به شماره ۱۳ و ۱۴ وجود دارد.

۱۴۴. رونوشت این مواضعه‌نامه در منشئات فریدون بیگ آمده است (ج ۲ ص ۳۷۷- ۳۷۹).

۱۴۵. تاریخ نعیما ج ۴ ص ۹۰ سال ۱۰۵۴ هـ.

بود. مأمور اعزامی از سوی حکومت عثمانی (بیک‌زاده محمد چاووش) راکوچی را در فولک یافت و فرمان ارسالی را به او داد. راکوچی به مأمور عثمانی اظهار داشت که برای مذاکره با متفقش سوئد باید حرکت بکند و از سوی لیپوه به اویوار رفت. در این بین نیروهای سوئد وارد خاک اتریش شده، قلعه‌ای را در هشت مایلی وینه در محاصره گرفته بودند.

دولت عثمانی با درنظرگرفتن این نکته که ممکن است اتحاد نیروهای سوئد و اردل به شورشهایی بیانجامد در حال ارسال اسلحه و مهمات کافی به نواحی مرزی بود. همزمان با این رخدادها نیروهای اتریش قوای راکوچی را پیش از پیوستن به نیروهای سوئد شکست دادند. در پی این حوادث دولت عثمانی دستور قاطعی مبنی بر خودداری از یاری به اردل برای والی بودین صادر کرد. با میانجیگری والی بودین دو طرف مخاصمه به آشتی دست یافتند و در سال ۱۰۵۵ هـ / ۱۶۴۵م بین امپراتور و راکوچی پیمان صلح لینز امضاء شد. به موجب این پیمان‌نامه شاه اردل قلعه‌هایی را که در کنت‌نشینهای مجارستان شمالی به دست اتریش افتاده بود بازپس می‌گرفت.[۱۴۶] و اتریش آزادی مذهب پروتستان در مجارستان را به رسمیت شناخت.

در پی مرگ راکوچی گورکی یکم که در سال ۱۰۵۸ هـ / ۱۶۴۸م رخ داد، پسرش راکوچی دوم که در زمان حیات پدرش (سال ۱۶۴۲م) از سوی ملت به جانشینی برگزیده شده بود، به سلطنت رسید و طبق مواضعه‌نامه صادره [از سوی دولت عثمانی] شاه اردل شد.[۱۴۷]

راکوچی دوم

با آن که پس از پدر بدون غوغا و درگیری به سلطنت اردل رسید، اما با اختیارات بی‌حد و حصر بر اثر اعمال بی‌ربط و غیر معقول، خود و کشورش را به فلاکت سوق داد.

---

۱۴۶. تاریخ نعیما ج ۴ ص ۱۷۴ سنه ۱۰۵۵ هـ.

۱۴۷. در تاریخ نعیما آمده است که راکوچی دوم دریدی کوله استانبول به سر می‌برد (احتمالاً به عنوان گروگان) که با مرگ پدر به سلطنت برگزیده شد. در دفتر خزانه (آرشیو توپقاپو) به شماره ۳۴ آمده است که: در سیزدهم محرم ۱۰۶۳ هـ شاه اردل پسرش را به جانشینی خود معرفی کرد. پسرش چهره بر رکاب همایونی سایید و پنجهزار سکه طلای مجار تقدیم داشت.

وی اقدام به نشر کتابها به زبان رومی کرد و در صدد تغییر مذهب رومیها برآمد. همچون پدر بزرگترین آرزویش به دست‌آوردن سلطنـت لهستان بود. از این روی با سلطان سوئد که علیه لهستانیها وارد عمل شده بود ساخت و برآن شد تا با استفاده از درگیری داخلی آن کشور که در پی حمله‌هـای پی‌درپی کریمه دچار ضعف شده بـود به لهستان حمله‌ور شود. با آن که توسط قاپوکدخداسی به او تـوصیه شد که خودسرانه عمل نکند و باید در کارها موافقت سلطان عثمانی را نیز جلـب کند. او درگیریهای داخلی و خارجی دولت عثمانـی را غنیمت شمرد و بـه توصیه‌هـایی کـه می‌شد تـوجهی نکرد. و بـرای اشغال لهستان که در رأس آرزوهایش قرار داشت تصمیم گرفت به جز نیروهای خود از نیروهای شاه سوئد و نیز نیـروهای ویووده‌های افلاق و بغدان که زیر نفـوذشان درآورده بود سود جوید و حتی به خان کریمه و قزاقها نیز پیشنهاد اتحاد کرد.

راکوچی دوم با نیروهای کمکی که از کوستـاوآدولف شاه سوئد، افلاق و بغدان گرفته بود به لهستـان حمله برد و ورشو را تصرف کرد. امـا در این بین دولت سوئد که نـاگزیر وارد جنگ با دانمارک شده بود نیروهای کمکی را که در اختیار راکوچی بود فرا خواند. اینک سلطـان اردل نیروهای خود و نیـز افلاق و بغدان را در اختیـار داشت که بالـغ بر شصت‌هزار تن می‌شد.

دولت عثمانی که نمی‌خواست در کنار مرزهایش سلطان‌نشینی که با نیروهای سوئد تقویت شده بود شکـل بگیرد، با تحریک لهستان که به او متوسل شـده بود در برابر این وضع پرخطر به فعالیـت درآمد، و مراتب را به خان کریمه نوشت و از او خـواست تا مانع اقدامات راکوچی دوم بشود.

در پی این دستور محمدگیـرای چهارم با نیروی انبوهی به سوی راکـوچی به حرکت درآمد. راکوچی گورکی با آگاهی از این امر موضع دفاعی به خود گرفت. خان کریمه با نیمی از نیروهایش به راکوچی حمله برد و نیم دیگر را به فرماندهی قالغای سلطان برای غارت اردل روانه کرد. کمنی یـانوش فرمانده نیروهای راکوچـی را که از این قصد آگاه شده بود از مقابله با نیروهای خان کریمه منصرف شد و برآن شد که تا به خاک کشورش عقب بنشیند و کشور را از یغما نجات بخشد، اما نیروهای قالغای راه را براو بسته بودند. از این روی در کنـار رودویستول مجبـور به جنگ شـد. در این جنگ اردل بیسـت هزار کشته داد و بیست هزارنفـر ازجمله هفتصد بیک به اسارت درآمدنـد. در بین اسرا خود

کمنی یانوش نیز بود. سراسر اردوگاه اردل با تمام اسلحه و مهماتش به دست نیروهای کریمه افتاد، و اردل غارت شد. در مقابل این خدمت خان، از سوی دولت عثمانی فرمانی مبنی بر اظهار رضایت و نیز خلعت، شمشیر، خنجر، کمربند طلای جواهرنشان و یک منگوله فرستاده شد. (۱۰۶۷ه/۱۶۵۷م) [۱۴۸]

بر اثر این حادثه مجلس دیت از راکوچی روی‌گردان شد و طبق دستور دولت عثمانی ردی فسنس (ردی فسنتس) به سلطنت برگزیده شد، اما اندک‌زمان بعد راکوچی دوباره آمد و نسنس را ناگزیر از کناره‌گیری کرد.

اوضاع اردل کوپر ولی‌زاده محمد پاشا را که در آن ایام وزیراعظم بود ناگزیر از عزیمت به آن نواحی کرد. او، نخست آن عده از ویووه‌هایی افلاق و بغدان را که از راکوچی تبعیت می‌کردند معزول ساخت و به جای آنان افراد دیگری را فرستاد و خود نیز در ۲۳ رمضان ۱۰۶۸ هـ / حزیران ۱۶۵۸م به سوی اردل حرکت کرد. در این عملیات لهستانیها هم با یک نیروی کمکی دوازده هزارنفری به یاری او شتافتند.

وارد اردل شدند و قلعه یانووا را که در زمان سلطان سلیمان قانونی به تصرف عثمانیها درآمده، در زمان سلطان محمد سوم به شاه اردل واگذار شده بود به تصرف درآمد و نیز بلگراد [۱۴۹] اردل که مرکز حکومت به شمار می‌رفت به اشغال درآمد و یغما شد، و راکوچی به قلعه‌ای در نزدیکی اتریش گریخت. دویست هزار نیروی تاتار سراسر اردل را کوبیدند، و بخشی از نیروهای عثمانی هم به واراد رفتند.

براچکای اگوش

چون نیروهای اردل به اردوی عثمانیها رفتند و امان خواستند از این روی عملیات علیه اردل متوقف شد و براچکای اگوش بیک لوگوش [۱۵۰] از بیک‌زاده‌های اردل که

---

۱۴۸. تاریخ نعیما ج ۶ ص ۲۸۹.

۱۴۹. بلگراد اول بر بالای رود ماروش قرار داشت. نام دیگرش گیولافرهروار بود و نام آلمانی‌اش کارلسبورگ است

۱۵۰. این اسم در معاهده اکاکئوش برچسکای (اقاگه اوش برحصبقای)، در تلخیص وزیر اعظم براچکای اکوش و در انسیکلویدری اسلام ذیل ماده اردل اسم اصلی‌اش براکسای اکوس ثبت شده است.

امین مالیه راکوچی دوم بود شاه اردل شد. خراج سالانه اردل از پانزده هزار سکه طلا به چهل هزار سکه افزایش یافت و افزون بـرآن دولت اردل خود متعهد شد که چون آغازگر جنگ بوده است هزار کیسه آقچه به عنوان خسارت هزینه جنگ به دولت عثمانی بپردازد. هنگام بازگشت اردوی عثمانی چنگی علی‌پاشا که بر ایالت اغری نظارت داشت والی طمشوار شد و در اردل ماند و کنعان پاشا والی بودین نیز به سمت فرمانده محافظ یانووا منصوب و مأمور مذاکره با شاه اردل شد. توافقنامه‌ای در پنج ماده بسته شد. به موجب این موافقتنامه دژهای یانووا، شبش و لوگوش با توابعش به دولت عثمانی واگذار شد و مرزهای تعیین‌شده در زمان سلطان سلیمان قانونی به رسمیت شناخته شد.

راکوچی دوم به سبب این رخدادهای اسفناک به امپراتور متوسل شد و از او درخواست کرد تا بین او و دولت عثمانی برای بخشودگیش واسطه شود. امپراتور در تاریخ ۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۹م نامه‌ای دایر بر درخواست بخشودگی راکوچی به همراه هدیه برای دولت عثمانی فرستاد اما پادشاه این میانجیگری را نپذیرفت و پاسخ داد اگر قصد امپراتور دوام روابط صلح‌آمیز باشد راکوچی را دستگیر و تسلیم دولت عثمانی کند.[۱۵۱]

پس از این پاسخ راکوچی کمنی یانوش را که به دست نیروهای خان کریمه اسیر شده بود و با میانجیگری جوان بیک ویووده افلاق آزاد شده بود به سوی براچکای شاه جدید اردل فرستاد و شاه را وادار به عقب‌نشینی به شمال اردل کرد. در پی این رخداد، دولت عثمانی برای ابقای براچکای در مقام خود، صیدی احمدپاشا را با سمت والی بودین به سرداری سپاه اعزامی نیر منصوب کرد و او را روانه ساخت. احمدپاشا در حوالی دمیر قاپوراکوچی را شکست داد اما به نتیجهٔ قطعی دست نیافت. راکوچی باز به مرزهای اتریش عقب نشسته بود. هنگام زمستان به قلعه سیبین که براچکای در آن پناه گرفته بود حمله برد ولی توسط کوچک محمد پاشا که به یاری شاه شتافته بود مغلوب شد. اما در هر فرصت گاهی به میدان می‌آمد.

---

۱۵۱. تاریخ نعیما ج ۶ص ۴۰۱.

عملیات صیدی احمدپاشا در اردل

در بهار صیدی احمدپاشا پس از مشورت با ارکان اردو به سوی شماری از اهالی اردل [طرفداران راکوچی] که مرکب از سه ملیت یان‌ساز (ساکا)، سیکل و هایدوکشا بود حمله برد. بین این سه ملیت هایدوکشاها بسیار سرسخت و جنگ‌آور بودند. قلعه مشهور و اراد در آن حوالی بود. هایدوکشاها نخست سخت پایداری می‌کردند اما دست از جنگ کشیدند و گریختند. یکایک قلعه‌ها و پلانقاها به تصرف احمد پاشا در می‌آمد. در رمضان ۱۰۷۰ هـ/ ۱۶۶۰م اردوی عثمانی به کولوژوار رسید. افراد دشمن انبوه بود این امر سبب تضعیف سربازان عثمانی شد اما با تشویق و دلداری سردار دلیر، سربازان تحریک شدند و طی جنگی که در رمضان سال ۱۰۷۰ هـ/ مائیس ۱۶۶۰م در فوشون محلی بین کولوژوار و ساسفنره روی داد شورشیان نابود شدند و راکوچی که از سه نقطه‌زخمی شده بود به قلعه واراد پناه برد و همانجا بر اثر زخمهایی که برداشته بود مرد (۲۲ مائیس ۱۶۶۰م).

در این جنگ نزدیک به پنجهزارتن از افراد راکوچی کشته شدند و دوازده قبضه توپ بال‌یمز، هیجده قبضه توپ شاهی و ابزار جنگی بسیاری را ازدست دادند و پنجاه و یک فرمانده قلعه به اسارت درآمدند.

پس از آن با درگذشت راکوچی در قلعه و اراد، دولت عثمانی دریافت که جنازه از قلعه به جای دیگری منتقل خواهد شد. ساری حسین پاشا با شماری نیرو مأموریت یافت و پس از تارومارکردن افراد حامل جنازه، سر راکوچی را بریدند و به استانبول فرستادند.[۱۵۲]

صیدی احمدپاشا برای بازپس‌دادن شماری از هایدوکشاها که وارد خاک اتریش شده بود با دولت اتریش تماس گرفت و چون پاسخی نشنید از مرز اتریش گذشت. این اقدام چون آشتی بین دو دولت را به مخاطره می‌افکند با شکایت دولت اتریش، احمد پاشا از تصدی ولایت بودین و فرماندهی برکنار شد. و تصدی ولایت بودین به بشناق اسماعیل پاشا واگذار شد و کاپیتان دریا کوسه علی پاشا به سر فرماندهی حوالی اردل منصوب

---

۱۵۲. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۰۲. در مورد عملیات صیدی احمد پاشا در اردل در تاریخ سلاحدار دانستنیهای مفصل آمده است (ج ۱ ص ۱۹۷-۲۰۳).

شد. و صیدی احمدپاشا هم در اختیار سرفرمانده جدید قرار گرفت.

تصرف واراد

پس از ورود سردار کوسه علی‌پاشا به اردل، براچکای اکوش شاه اردل هم که از قصد او آگاه شده بود به وی پیوست و به سوی قلعه واراد (گروس و ارادین) حرکت کردند. قلعه یادشده از استوارترین و آبادترین دژهای اردل شمالی بود. پس از محاصره‌ای که چهل و پنج روز به درازا کشید سوسش فرمانده اتریشی ناگزیر دژ را به ترکها واگذاشت. به این ترتیب واراد با توابعش به صورت یک ایالت تازه درآمد (ذی‌الحجه ۱۰۷۰ هـ / آگوستوس ۱۶۶۰م).

سردار کوسه علی‌پاشا پس از گرفتن واراد آنجا را در اختیار سنان‌پاشا گذاشت و بازگشت، وقتی به پای قلعه یانوووا رسید براچکای اکوش شاه اردل را به مقرر خویش بازگردانید و خود به قشلاق رفت. اما در این بین کمنی یانوش از فرماندهان راکوچی که پس از اسارت به دست تاتارها آزاد شد ه بود با پذیرفتن تحت‌الحمایکی اتریش خواهان سلطنت اردل شد و به یاری امپراتور اتریش شماری از دژهای اردل را گرفت و سربازان اتریشی را در آن دژها جای داد و چون بیشترین مردم اردل هواخواه‌اش بودند با تصمیم مجلس دیت به سلطنت اردل برگزیده شد. در پی این حادثه براچکای اکوش که بی‌یاور مانده بود، سردار را از آنچه که می‌گذشت آگاه ساخت و خود به دژ بزرگی پناهنده شد.

کمنی یانوش

کمنی یانوش که از سوی مجلس دیت به سلطنت اردل برگزیده شده بود به قلعه‌ای که براچکای اکوش پناهنده شده بود حمله برد و آن را در محاصره گرفت و اکوش را که با گرفتن امان خود را تسلیم کرده بود، کشت و برای واگذاری سلطنتی که به آن برگزیده شده بود با کوسه علی‌پاشا تماس گرفت.

در برابر پیشنهاد کمنی یانوش، علی پاشا پاسخ داد اگر چنانچه او و پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی بفرستد وسیله‌ای خواهد شد برای پذیرفته‌شدن درخواستش. اما چون پاسخی در این باره از او نگرفت در بهار سال ۱۰۷۱ هـ / ۱۶۶۱م بی‌درنگ وارد اردل شد و پس از تصرف همه شهرها و قلعه‌هایی که از یانوش پیروی می‌کردند،

آپافی‌میخال از اصیل‌زادگان اردل را که مورد اعتماد مردم بود به سلطنت اردل منصوب کرد.[۱۵۳] در پی این اقدام کمنی یانوش که دریافته بود کاری از او ساخته نیست در فرصت مناسبی به اتریش رفت (گاسم ۱۶۶۱م).

آپافی‌میخال (میخالو آپافی)

کمنی یانوش[۱۵۴] در اولین فرصت با افرادی که دور خود گرد آورده بود به قلعه‌ای که آپا فی‌میخال در آن بود روی آورد. کوچک محمدپاشا بیگلربیگی یانووا که برای محافظت از شاه در آن حوالی به سر می‌برد سررسید و در جنگی که درگرفت کمنی کشته شد (اوجاق ۱۶۶۲م) و آپافی میخال بدین‌سان در کار حکومت[۱۵۵] آزاد ماند.

آپا فی‌میخال که در ازای تعهد پرداخت سالانه چهل هزار سکه طلا خراج سالانه به سلطنت رسیده بود[۱۵۶] مدت بیست و دوسال از سال ۱۶۶۲ تا ۱۶۸۴م (۱۰۷۲-۱۰۹۵) سلطنت کرد و در این مدت به دولت عثمانی وفادار مانده بود. در جنگی که به سال ۱۰۷۳ هـ / ۱۶۶۳م با تصرف دژهای مرزی اردل یعنی سیکلیت و

---

۱۵۳. اولیا چلپی که خود آن ایام در اردل بود چگونگی به سلطنت رسیدن آپافی را چنین شرح می‌دهد:

... شاهزاده‌ای آپافی‌میخال نام آمد و تحصیل دو هزار کیسه مال پادشاهی [خراج] را تعهد کرد و عهد و میثاق بست که از عهدهٔ کمنی یانوش به هر کجا که باشد برخواهد آمد. اما سردار حرف او را نپسندید و میلش به جانب هامرگابور بود و می‌گفت که این شایسته شاهی نیست. اما سرورمان ملک احمدپاشا گفت: به خدا که او شاه خوبی خواهد شد و فاسورله ملک پاشا را از سرش برداشت و برسرجوانی که می‌بایست سلطان می‌شد نهاد و او را وادار کرد که با گفتن بسم‌اله دست سردار را بوسه زند و آنگاه او را بر روی چهارپایه‌ای نشانید. در پی آن فاتحه‌ای خوانده شد و آپا فی‌میخال به سلطنت منصوب گردید. ابتدا چاووش‌باشی و دیگر چاووشان دیوان او را مبارک‌باد گفتند. آنگاه شاه از چهارپایه به زیر آمد و دست میرمیران‌ها و وزرا را بوسه داد و در پی آن کاپیتانهای موجود دست شاه را بوسیدند و با او بیعت کردند (سیاحتنامه اولیاچلپی ج ۶ ص ۵۶).

۱۵۴- کمنی یانوش در سال ۱۶۰۷ متولد شد در جنگهای راکوچی یکم و راکوچی دوم شرکت داشت و در سال ۱۶۵۷ در بولونی به دست تاتارها اسیر شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۶۵۹ به کشورش بازگشت. و در سال ۱۶۶۰ نیز توسط مجلس دیت خود را سلطان اردل اعلان کرد و توسط ترکها از کشورش اخراج شد. و به یاری مونته کوکولی از حمایت امپراتورلئوپولد برخوردار شد اما همانگونه که در متن دیدیم در سال ۱۶۶۲ درسگتوار شکست خورد و کشته شد.

۱۵۵. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۱۲-۲۱۴.

۱۵۶. نمونه نوشته‌ای درمورد دریافت خراج سه ساله اوایل سلطنت آپافی در سیاحتنامه اولیا چلبی آمده است.

کولـوژوار از سوی اتریش بیـن این دولت و عثمـانیها رخ داد آپافی‌میخـال برای اردوی عثمانی نیروی کمکی فرستاد و نیز به اصرار فـاضل احمد پاشا وزیر اعظم پس از تصرف ایووار برای ملاقات به اردو آمده بود. ۱۵۷

دعوت فاضل احمد پـاشا از او به اردو به آپافی اطمینان خاطـر داد و مردم مجارستان میانه را نسبـت به دولت [عثمانـی] دلگزم ساخت. و بـه این ترتیب دسـت نمسه یعنی اتریـش را از اردل کوتاه کـرد و سراسر مـردم مجارستان سلطنـت آپافی را بـه رسمیت شناختند. پس از بازگشت از جنگ و ورود به بلگراد، وزیـر اعظم آپافی را پوستین سمور پوشانید و هنگامی که به او رخصت بازگشت به کشورش را داد، گفت:

- «حالا برو ببینم چگونه با راستی و درستی به پادشاه خدمت خواهی کرد. هرچند با آمدن به اینجا زحمت وافر کشیدی، لکن این رنـج را در حق خود نعمتی بدان و به خاطر آن از جانب سلطان غـریق* لطف و احسان خواهی شد. برای هـر صنف از صنوف مردم مجارستـان میانـه محرمانـه مکتوب بنـویس و سعـی کن آنان را بـه اطاعـت و انقیاد از پاشادهمان ترغیب نمایی. آنان امسـال صلابت، عظمت، قدرت و هیبت را به عین‌القین مشاهده کردنـد. تو در بهار عسکر وافر جمع کـن یا با آنها به همراه مـا در جنگ شرکت می‌کنی و یا عساکر خصم را از خاک مملکت خود طرد می‌نمایی. آنچه که مقتضی باشد بـرای تو دستـور می‌رسـد... ببینم چـه خواهـی کـرد» و با ایـن توصیـه‌ها او را روانـه ساخت. ۱۵۸

---

۱۵۷. هنگامی که فاضل احمد پاشا عازم جنگ با اتریش بود و از آپا فی هم دعوت کرده بود، عده‌ای از اطرافیانش [آپافی] به او گفتند: در جنگ شرکت مکن، ترکها آمده‌اند تا مردان بزرگ را بکشند، همانگونه که چه بسیار از اسلاف تو را با این حیله دعوت کردند و کشتند. و آپافی را در هراس افکندند. شاه اردل هم با عذر و بهانه‌هایی از این‌گونه که تعداد افرادم اندک است. با چه رویی در جنگ شرکـت کنم، دشمن در ولایتهایمان حضور دارد و توان پیشکش دادن ندارم از حضـور در جبهه خودداری کرده بـود. پس از پیروزی آیووار، وزیـر اعظم که دریافتـه بود آپافی از جـان خود بیمناک است توسـط قاپوکدخداسی پیغام داده بود کـه بی‌درنگ بیاید که قصد مشورت بـا او را دارم نیازی به نیرو و هدیـه نیست و به او اطمینان خـاطر داده بود. در پـی این پیغام آپـافی در ربیع‌الاول سال ۱۰۷۴/۱اکیـم ۱۶۶۳م با سیصد سوار به رادو رفته بود و با مراسمی مورد استقبال قرار گرفته بود. مراتب لطف و محبت در باره‌اش به جای آمده بود و در باره مسئله مرزی باهم مذاکره کرده بودند (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۲۹۰).

*. برای رعایت سبک متن، بیشتر از واژگان تازی استفاده شده است. مترجم.

۱۵۸. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۳۰

آپا فی‌میخال هنگامی که وزیر اعظم در بلگـراد قشلاق می‌کرد، در نامه‌ای که برای او فرستاد پـس از دادن آگاهیهایی در بـاره اتریش افزوده بـود که قلعه کولـوژوار اشغالی توسط اتـریش، اینک از او اطاعت می‌کننـد و شماری دژ را با توسل بـه زور اشغال کرده است و شماری نیز با رضایت خاطر تسلیم او شده‌اند. نامه آپافی تقدیم شاه شده بود و از سوی سلطان توسط قاپوچی باشی برای وی خلعت فرستاده شده بود.

چگونگی وضعیت اردل با پیمان واسوار

به موجب نخستین ماده پیمان‌نامه واسوار که در سال ۱۰۷۵ هـ/ ۱۶۶۴م بسته شد می‌بایست اتریشها همه دژهای اشغالـی اردل را به شاه اردل تسلیم کنند، هم نیروهای اردل و هم نیروهای عثمانی می‌بایست اردل را ترک می‌گفتند. در مورد انتخاب شاه در اردل در صورت انحلال سلطنـت می‌بایست بـا خواسته مردم اردل بـاز سلطان انتخاب می‌شد، باز به موجب ماده ۴ این پیمان به فرزندان راکوچی و کمنی یانوش و مجارستان میانه اکیداً اجازه داده نمی‌شد که به خاک اردل تجاوز کنند و دولت عثمانی و اردل نیز حق ورود به خاک اتریش را نداشتند.

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمـانی دیدیم آپافی‌میخال در جریان جنگی که در سال ۱۰۹۴ هـ/ ۱۶۸۳م بین دولت عثمانی و اتریش درگرفت در اثنای محاصره وینه به اردوگـاه عثمانیها آمد و هشـدار داد که پیش از تصرف یـانیق محاصره وینـه کار درستی نیست و توصیه کرد که پس از تصرف یانیـق توسط نیروهای تاتار به داخل خاک اتریش آقن صورت بگیـرد، اما چون این نظر مخالف با نقشه وزیـر اعظم بود، خوش‌آیند مزریفونلی قـرامصطفی پاشا وزیر اعظم نشـد و خطاب به آپافی گفت: «تـو برو پای قلعه یانیق خوش باش» و او را از اردو بازگردانید.[۱۵۹]

آپافـی در اثنای این جنگ طی نـامهٔ محرمانـه‌ای که برای امپراتـور لئوپولد فـرستاد نوشت که علی‌رغم مخالفت با محاصـره وینه ناگزیر از شرکت در این جنگ شده است و پس از شکست [عثمانیها] روابطش را با امپراتور نزدیکتر کرد.

---

۱۵۹. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۶۸.

پس از شکست وینه وزیر اعظـم که نزدیک بودین آمده بود، آپافــی را فرا خواند و به او رخصت بازگشت به کشورش را داد.

آپافی میخال دوم

چون جریـان جنگ عثمانی- اتریـش به زیان دولت عثمـانی تمام شد و افـزون برآن امپراتـور لئوپولـد بخشی از اراضی مجـارستان را به تصـرف خود درآورد آپا فـی‌میخال اوضاع را تـاریک و حسـاس دید و با پیـش کشیدن سـالمندی خود نمـاینده‌ای دایـر بر کناره‌گیری و انتصاب پسرش به دربار عثمـانی فرستاد. فرستاده در ۲۶ شعبان ۱۰۹۵ هـ/ هشتم آگوستوس ۱۶۸۴م از سوی پادشاه به حضـور پذیرفته شد. با سلطنت آپافی دوم مـوافقت و بـرات صـادر شد. بـرای نشانـدنـش به تخـت سلطنـت اردل مأمـوری تحت‌عنوان (اسکمله آغاسی) [مسئول تخت شاهی] تعیین کردند و پوستین پیچیده در مخمل سرخ، دستار مخصـوص (خاص اودا آغالاری) و منگوله ارسال کـردند و مقرر شد که اردل آن سال خراج نفرستد اما بـه جای آن آذوقه اردو را تأمین کند [۱۶۰]، علی‌رغم این انتصاب اداره امور به دست آپافی یکم بود.

با شکستهای پی‌درپی عثمانیها و عقب‌نشینی آنهـا اردل سر خود ماند و آپافی ضمن ملاقات بـا کشیشی که در سال ۱۰۹۶ هــ/ ۱۶۸۵م از سوی امپراتور اعـزام شده بود محرمانه با او به توافق رسید و سال بعد آپـافی بزرگ [پدر] که تا وینه رفته بود شخصاً با امپراتور دیـدار کرد، و به موجب پیمان‌نـامه پلاژ ورود نیروهای اتریـش ی به اردل مورد موافقت قرار گرفت. در حالی که دولت عثمانی امیدش را از اوضاع اردل نبریده بود و به وفاداری آپافی اعتمـاد داشت، با نمایندگان سه ملیت (مجـار، سیکل، ساز) که از اردل آمده بودند درمذاکره بود وبرای راندن اتریشی‌ها از اردل یک پیمان اتحاد در۷ ماده بسته بود (سوم کاسم ۱۶۸۷). [۱۶۱]

---

۱۶۰. سلاحدار ج ۲ ص ۱۳۳

۱۶۱. خلاصه پیمان هفت‌ماده‌ای اردل- عثمانی.

ماده ۱. مردم اردل مسلح شده و برای بیرون‌راندن نیروهای اتـریش خواهند کوشید و در این راه دولت عثمانی از نظر نیرو و هزینه اردل را یاری خواهد کرد.

ماده ۲. تا زمانــی که جنگ با اتریش ادامه دارد از اردل خراج سـالانه گرفته نخواهد شد تـا آن را صرف هزینه‌ای

سلطه اتریش بر اردل

گرافًا فرمانده اتریشی وارد اردل شد و بخشی از آن سرزمین را به تصرف درآورد و در سال ۱۶۸۷م با اشغال بیشترین بخش مجارستان همهٔ اردل به د ست اتریش افتاد. آپافی پرداخت هفتاد هزار فلوری هزینه جنگ به اتریش را پذیرفت و در برابر آن انتقال حکومت اردل به خاندان آپافی مورد پذیرش اتریش قرار گرفت. اما پس از مرگ آپافی به سال ۱۶۹۰م امپراتورخ به پیمان خود وفادار نماند و ولایت اردل را به تلکی سپرد.

در ماههای آغازین صدارت فاضل مصطفی پاشا، یعنی در سال ۱۱۰۱ هـ/ ۱۶۹۰م که اتریشی‌ها هنوز در شبه‌جزایر بالکان بودند، عده‌ای از مردم اردل که مخالف اتریش بودند، درخواست کردند که تو کولی امره به سلطنت اردل برگزیده شود. وزیر اعظم برای انجام این خواسته نماینده‌ای نزد سلیم گیرای، خان کریمه فرستاد و میانجیگری او را خواستار شد. اما خان کریمه از بیم آن که مبادا انتصاب توکولی امره به سلطنت کشوری که سراسر به اشغال اتریش درآمده است او را درگیر ماجرایی کند، این پیشنهاد را منطقی ندید و پاسخ رد داد.

اما متوسلین به وزیر اعظم در مقام التماس برآمدند. ناگزیر وزیر اعظم برای مشورت در بارهٔ درخواست آن عده از اهالی اردل و ارکان اردو را گرد آورد و با آنان به مذاکره

←

جنگی کنند.

ماده ۳. با افراد جنگ آزموده به اردل یاری می‌شود، فرماندهان و دستورات از خود اردل خواهد بود.

ماده ۴. به همهٔ گفته‌های خان اردل که در حال نبرد با اتریش است اعتماد خواهد شد و سخنان منافقان شنوده نخواهد شد.

ماده ۵. در صورت شکست، پناهندگی به خاک عثمانی پذیرفته می‌شود و زندگی پناهندگان تأمین خواهد شد.

ماده ۶. شمار افراد کمکی و محل اعزام آنها طبق نظر خان اردل خواهد بود.

ماده ۷. پس از پایان کار در مورد خراج، معافیت و برخی درخواستهای اردل همکاری لازم خواهد شد. در پایان این پیمان آمده است که: این پیمان را جملگی به اتفاق با امضاهای خود پذیرفتیم.

(به آستانه سعادت، سوم تشرین ثانی [یازدهمین ماه قدیم- کاسم کنونی] مطابق با ۱۶۸۷ دهمین سال ولادت حضرت عیسی علیه‌السلام) تسلیم شد.

یوانیس ساروسی- گابریل یوزیق- یوانیس ساروسی- مار کودراوند

ایلچی حاکم اردل- ایلچی ملت‌مجار- ایلچی ملت سیکل- ایلچی ملت‌ساز

در این باره به تاریخ صفرماه ۱۰۹۹ هـ (۷ آرالیق ۱۶۸۷) نامه‌ای به شاه اردل ارسال شده بود (نعیما، دفتر ۵ ص ۱۰-۱۴).

نشست. خان کریمه که در این جلسه حضور داشت گفت:

«- دست از این سودا بکشید، اردل کشوری است دور از مرزهای اسلام. نمی‌توانید از آن حراست کنید. تا بودین را در اختیار نداشته باشید اردل را به دست نخواهید آور د و پشیمانی در پایان کار سودی نخواهد داشت و آنگاه مورد مسخره دیگران واقع خواهیم شد.» اما در اقلیت ماند.

سلطنت توکولی امره در اردل

به این ترتیب سلطنت اردل به توکولی‌امره تفویض [۱۶۲] شد و برای نشاندن او به تخت سلطنت چرکس احمدپاشا محافظ طونه به سمت فرمانده نیروی اعزامی همراه تعیین شد، شماری از سربازان قاپوقولی و نیروهای تاتار، تعدادی از بیگلربیگهای مناطق مرزی، و کنستانتین ویووده افلاق مأمور انجام این مهم شدند و با یک نیروی چهل‌هزار نفری به حرکت درآمدند، توکولی امره نیز با نیروهایش همراه آنان بود.

این نیرو وارد اردل شد، و آن عده از نیروهای اتریشی را که تنگه‌ها ر ا در اختیار گرفته بود شکست دادند: در بین نیروهای شکست خورده اتریشی هیسلر فرمانده اتریشی و شمار بسیاری از فرماندهان به اسارت درآمدند. تلکی والی انتصابی اتریش در اردل نیز در جریان جنگ کشته شد. اما از آنجایی که بسیاری از دژهای اردل در اختیار اتریشی‌ها بود شمار بسیار اندکی از دژها و شهرها آنهم در خفا از توکولی تبعیت کردند. مجلس دیت توکولی را به سلطنت برگزید [برنگزید*] و توکولی پس از مدتی اقامت در شهر سیبین همراه نیروهایش بازگشت و در بوکرش [۱۶۳] مقیم شد.

در سال ۱۰۲ هـ/ ۱۶۹۱ م پس از بیرون رانده‌شدن اتریشی‌ها از شبه جزایر بالکان و بازپس‌گرفتن بلگراد [توسط عثمانیها] فاضل مصطفی پاشا، سلیمان پاشا را مأمور تسخیر اردل و بر تخت سلطنت نشاندن توکولی امره کرد و نیروی انبوهی هم در اختیار

۱۶۲- نامه همایونی خطاب به مردم اردل و خان‌زاده‌ها دایر بر تفویض سلطنت اردل به توکولی که تاریخ اوایل رمضان ۱۱۰۱ هـ را دارد در دفترنامه نگهداری می‌شود (دفتر نامه ۵ ص ۱۰۱ و ۱۰۴-۱۰۶).

*. در متن «بر گزید» آمده است که بی‌شک خطای چاپی است سطور آینده مؤید این نکته است. مترجم

۱۶۳. تاریخ رشید ج ۲ ص ۳۳۴.

او گذارد اما با کشته‌شدن وزیر اعظم در سلانکامن این اقدام عقیم ماند و در سال ۱۶۹۹م با معاهده قارلوفچه تسلط یکصد و پنجاه‌سالهٔ عثمانیها بر اردل پایان گرفت و این کشور به اتریش واگذار شد.

در نامه‌های همایونی شاهان اردل گاهی با عناوین «شاه مجار و حاکم اردل» و گاهی هم تنها «شاه اردل» یاد می‌شده‌اند.[۱۶۴]

مذهب ژان هوس که در بوهم، ظهور کرده بود اندک‌اندک وارد مجارستان شد و در اردل هم نفوذ کرد و آزادانه در اردل گسترش یافت. در مجارستان میانه هم مذهب کالونیسم گسترده شده بود. پس از استعفای راکوچی چون اعضای مجلس اردل پروتستان بودند بتلن گاپور را به سلطنت برگزیدند و به این ترتیب از انتخاب فرد کاتولیکی از سوی اتریش مانع شدند. و بتلن نیز هرگز اجازه نداد که اتریشی‌ها چه در امور مذهبی و چه مسائل داخلی اردل دخالت داشته باشند.

کشور پادشاهی مجارستان میانه (کرس)
اوضاع مجارستان در زمان
لئوپولد یکم

رودخانه‌های طونه وتیسه در مشرق و جنوب مجارستان میانه جاری بود و بین ایالتهای بودتن و استرگون و اغری (فرلاد) و پادشاهی اردل، این دو رودخانه فاصله بود. در زمان امپراتور لئوپولدیکم مردم مجارستان که در داخل مرزهای کشورش قرار داشتند، خواه از نظر اداره امور و خواه از نظر آزادی وجدان سخت در تنگنا بودند. احساسات ملی و دینی مردم مجار که مذهب پروتستان داشتند سخت جریحه‌دار می‌شد و برخورد و روابط بسیار ناگواری با مردم مجار اعمال می‌شد. حال آن که امپراتور به هنگامی که تاج سلطنت مجارستان را بر سر می‌نهاد، رعایت آنچه را که یاد شد وعده کرده بود اما نه‌تنها به آنچه که گفته عمل نکرد بلکه درست عکس آن را به مرحله عمل درآورد. در افزایش مالیاتها دخالت می‌کرد، همه حقوق و امتیازهای مردم را از آنان سلب کرد و کسی را حق اعتراض نماند. مردم مجار برای چاره‌جویی این مشکلات به

---

۱۶۴. منشئات فریدون بیگ، ج ۲ ص ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۲ و ۳۷۳.

دولت فرانسه متوسل شدند اما پاسخ رد شنیدند.

انگیزه شورش مجارهای مجارستان میانه اختلاف بین کاتولیکها و پروتستانها بود. نیمی از مردم مجار کاتولیک و بخش دیگر یعنی ساکنین مجارستان میانه پروتستان بودند. منطقه‌ای که مردم مجارستان میانه در آن ساکن بودند منطقه‌ای بود، بین اتریش و اردل که مرکز آن در مجارستان شمالی قلعه‌ای بود به نام کاشا و یا کاشاپیامجارهای یادشده برآن شدند تا علیه بیدادگری برخیزند اما آنها در پی پایمردی بودند و برآن شدند تا با عثمانیها به توافق و تفاهم برسند. اما این توطئه برملا شد و افراد سرشناس آن چون فرک ناداستی و دیگر دست‌اندرکاران را کشتند(۱۶۷۱م)

اتریشی‌ها برای تحمیل مذهب کاتولیک بر مجارها به فعالیت درآمدند، این کوشش مردم مجارستان میانه را به رویارویی سوق داد و در پی آن مجارها به سبب اختلاف مذهب دو گروه شدند و در برابر هم قرار گرفتند. مردم مجارستان میانه بر کاتولیک‌ها پیروز شدند، اما مجارهای کاتولیک به امپراتور شکایت بردند و امپراتور لئوپولد خشمگین از این حادثه مجارستان را به صورت یک ایالت درآورد و ژنرال کاسپار آمپرنگین را به سمت والی و فرمانده کل مجار منصوب کرد. و با تصمیماتی که در دیوان متشکله گرفته شد مردم مجارستان علیا با بی‌رحمی سرکوب شدند. کاتولیکها گرفتار یک چنین سرنوشتی شدند و کیفر مرگ در باره آنان اجرا شد. ژنرال آمپرنگین و نیروهای همراهش وارد مجارستان علیا شد و هر مجار پروتستانی را که یافتند در آتش افکندند و پایمال سم اسبانشان کردند. اما مردم مجارستان میانه که از این بیدادگریها هراسی به دل راه نداده بودند در مقام رویارویی برآمدند، نیروهای اتریشی را شکست دادند هشتصد تن از نامدارانشان را بر قازق نشاندند و دیگران را با شکنجه‌هایی که در خیال نمی‌گنجید کشتند.

تکه لی‌میخال و توکولی امره

هنگام حکومت آپافی‌میخال بر مجارستان میانه، توکولی امره بر اردل حکم می‌راند. یاری آپافی‌میخال به توکولی امپراتور را اندیشناک ساخته بود. بعدها توکولی امره [۱۶۵]

---

۱۶۵. در تاریخ سلاحدار (ج ۱ ص ۷۴۱) نام پدر توکولی دو دوق ثبت شده است. در این کتاب او در مقام شاه ←

پسر صاحب مالکانه‌ای واقع در دامنه کوههای کارپات و در آن تاریخ بسیار جوان بود، قیام را رهبری می‌کرد. او به سال ۱۶۵۶ یا ۱۶۵۷م در شهر آروا زاده شد. پدرش به دست اتریشی‌ها کشته شده بود. در تاریخی که توکولی قیام کرد بیش از چهارده یا پانزده‌سال نداشت. د ر کتب تاریخ عثمانی از توکولی با عنوان «کوس کرادی» [۱۶۶] یاد شده است.

اتریشی‌ها که می‌خواستند مردم مجارستان میانه را از میان بردارند با تمام قدرت و توان به آنان حمله‌ور شدند. توکولی امره که دریافته بود توان رویارویی نخواهد داشت، در سال ۱۰۸۱ هـ/ ۱۶۷۰م با ده هزار نیروی مجاری به اردل پناهنده شد. دژهای مجارستان میانه به تصرف اتریشی‌ها درآمد و محافظان اتریشی در آنها مستقر شدند.

توسل کوکولی به عثمانی‌ها

بر اثر ادامه بیدادگریهای اتریشی‌ها علیه مردم مجارستان میانه با همه شدتش، مجارها را که احساسات ملی‌شان به شدت تحریک شده بود، یکسره از آلمانی‌ها متنفر کرد. مردم این د یار برای رهایی خود از این تنگنا از توکولی امره دعوت کردند و آمادگی کامل خود را اعلام [۱۶۷] داشتند. اما سرکردگان اطرافیان توکولی این مسئله را غیرممکن دانستند [دخالت مستقیم امره] و صلاح برآن دیدند که به دولت عثمانی متوسل شوند، که به توصیه آنان توکولی در سال ۱۰۸۳ هـ/ ۱۶۷۲م ابتدا با جراح قاسم پاشا بیگلربیگی یانووا ملاقات کرد و پیشنهاد کرد که حاضر است چون شاه اردل

اردل معرفی شده است، که شاه اردل نبود بلکه اصیل زاده‌ای صاحب مالکانه [فئودال] به شمار می‌رفت.

بنا به روایت، جد توکولی تاجر اسب بود که در سال ۹۸۰ هـ/ ۱۵۲۷م عنوان «کیشی‌زاده» [مردزاد] را گرفت. و چند سال بعد هم صاحب مالکانه کسمارک شده بود. توکولی فرزند نوهٔ این شخص بود.

(مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال ۳ ص ۹۲۸).

۱۶۶. مجارها به شورشیها کروکس (کروکز) می‌گویند به سبب درگیری که توکوکس با هابسبورگها داشت، به او کروس‌کرادی می‌گفتند، مورخ تاریخ سلاحدار می‌نویسد که واژه کروس در یونانی به معنی راهزن آمده است (ج ۱ ص ۷۴۳).

۱۶۷. اخبار رسیده از مجارستان به توکولی امره حاکی از این بود که تجاوزکاری اتریشی‌ها از حد گذشته است و در برابر چشمانمان با زن و فرزندانمان چون روسپیان رفتار می‌شود، ما را به کناسی واداشته‌اند و مرگ بهتر از چنین زندگی است. بی‌درنگ به یاری ما بشتابید (تاریخ سلاحدار ح ۱ ص ۷۴۲).

به خدمت دولت عثمانی درآید، در جنگها در کنار آن دولت باشد، دوستان پادشاه را دولت و دشمنانش را خصم خود بداند. اما قاسم پاشا با تجربه‌ای که داشت هیچگونه میانجیگری و شفاعت در مورد مردم مجار را که عهدشکن و غیرقابل اعتماد بودند نپذیرفت.

حمایت قرا مصطفی پاشا از توکولی

توکولی امره بعداً در سال ۱۰۸۶ هـ/ ۱۶۷۵م به ترفندی در این باره نمایندگانی به استانبول فرستاد. اما چون حمایت از او به نقض پیمان صلح با اتریش می‌انجامید پیشنهادش پذیرفته نشد.

با این پاسخ رد مدتی توکولی امره در مرزهای اتریش و مجار یک زندگی بی‌هدفی را ادامه می‌داد تا توانست به شیوه‌ای در مرزیفونلی قرامصطفی پاشا نفوذ بکند.

وزیر اعظم جدید مایل بود که اگر جنگی بین دولت عثمانی و اتریش درگرفت از مجارستان میانه نیز که چون کریمه که از اتریش ناخشنود است در این جنگ استفاده کند توکولی بعدها با توصیه لویی چهاردهم که به او وعده یاری داده بود در تاریخ شعبان ۱۰۹۳ هـ/آگوستوس [۱۶۸] پیمانی در چهارده ماده بست و با این پیمان تحت حمایت دولت عثمانی درآمد و با پشتگرمی این پیمان به خاک اتریش آقن آغاز کرد. در این آقنها برخی ترکان را نیز شرکت داد. این اقدامات سرانجام به شکایت دولت اتریش انجامید.

توکولی سلطان مجارستان میانه

با عملیات توکولی علیه اتریش، نخست‌وزیر اتریش به دولت عثمانی شکایت برد و عنوان کرد که این عملیات مغایر با صلح است. اگر نیروهای مرزی اتریش هم وارد خاک عثمانی بشوند دیگر صلحی در بین نخواهد بود. اما قرامصطفی پاشا که می‌خواست پیمان صلح با اتریش نقض بشود ترتیب‌اثری به این شکایت نداد و در پاسخ گفت: «ما در کار کسانی که قصد گرفتن اراضی خود را دارند دخالت نمی‌کنیم». در پی این شکایت

---

۱۶۸. آرشیو نخست‌وزیری جودت، تصنیف خارجیه، شماره ۴۰۴۳.

فرستادهٔ توکولی از طرف سلطان [عثمانی] [۱۶۹] پذیرفته شد، سلطنت مجارستان میانه به او تفویض شد و برات و منگوله جواهرنشان و... ارسال گردید (۱۰۹۲ هـ/ ۱۶۸۱م) و آرناووت [آلبانی] ابراهیم پاشا بیگلربیگی بودین به سرفرماندهی نیروهایی تعیین شد که می‌بایست مجارستان میانه را بگیرد و در اختیار توکولی امره قرار دهد (تموز ۱۶۸۱م پنجم رجب ۱۰۹۲ هـ). در این هنگام هنوز دوسال به پایان پیمان‌نامه صلح عثمانی- اتریش باقیمانده بود. ماجراجویی صدراعظم و این آرزو که بیش از اسلاف خود شهرت و اعتبار به دست بیاورد او را در این معرکه انداخت و همانگونه که بیش از این یاد شد یک پیمان چهارده‌ماده‌ای با توکولی بست (۱۶۸۲م).

یاری عثمانی‌ها به توکولی

والی بودین در پی فرمانی که گرفت به مجارستان میانه‌روی آورد وارد شهرها و شهرکهای مرزی شد و حتی از آن نیز فراتر نفوذ کرد و پس از گشودن قلعه هونود که استراحتگاه راهزنان بود، به سوی کاشوا یا کاشا که مرکز مجارستان میانه بود پیشروی کرد و در آنجا با دوازده هزار نیروی همراهش به توکولی امره پیوست.

کاشا تسلیم شد و در پی آن، مهاجمان قلعه‌ها و پلانقاهای دیگر را نیز گرفتند و ویران ساختند. سردار، سراسر مجارستان علیا تافولک واقع در شمال غربی اغری را که نخست مال عثمانی‌ها بود و بعدها به دست اتریش افتاده بود و نیز واج در جنوب اغری را گرفت و به توکولی امره تسلیم کرد و خود به بودین بازگشت (کاسم ۱۶۸۲م).

سلطنت توکولی در اردل و آخرین وضعیتش

در سال ۱۰۹۴ هـ/ ۱۶۸۳م دولت عثمانی به اتریش اعلان جنگ داد. همانگونه که در بخش مربوط به رخدادهای عثمانی دیدیم، دولت عثمانی در این جنگ شکست

---

۱۶۹. روز یکشنبه پنجم رجب ۱۰۹۲ هـ (۲۱ تموز ۱۶۸۱م) ایلچی توکولی از سوی سلطان پذیرفته شد و نامه توکولی را همراه با هدایا تقدیم کرد. محمد چهارم خطاب به ایلچی گفت: «اگر در گفته‌تان ثابت‌قدم باشید خواسته‌تان حاصل خواهد شد» و یک منگوله مجوهر برای شاه [توکولی] احسان کرد و به او اجازه مرخصی از حضور داد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۷۴۳).

خورد. پس از شکست وینه چون توکولی هم ازجمله افرادی بود که عامل جنگ و فلاکت به‌شمار می‌رفت در سال ۱۰۹۶ هـ / ۱۶۸۴م بـه بلگراد احضار و بازداشت شد. [۱۷۰] نخست تحت‌الحفظ به ادرنه‌اش بردند و از آنجـا او را به استانبول آوردند. بعدها در زمان صدارت ساری سلیمان پـاشا آزاد شد. اموالش را که مصادره شده بـود بازپست دادند و برای رهاکردن آپافی تجهیزات جنگی در اختیارش گذاردند و به یانووا فرستادندش. به سبب ادامه جنگی که عثمانی‌ها با آن درگیر بودند در زمان صدارت فاضل مصطفی پاشا به سـال ۱۱۰۲ هـ / ۱۶۹۱م بـه سلطنت اردل برگـزیده شـد و در پی پیـروزی‌اش بر اتریشـی‌ها در «زرن‌یست» کـه با یاری عثمانـی‌ها صورت گـرفت از سوی مجلـس دیت انتصابش بـه سلطنت تایید شـد، در سال ۱۱۰۳ هـ و ۱۶۹۱م به ادرنـه آمد و در مقام شاه اردل از سوی سلیمان دوم به حضور پذیرفته شد.

با از دسـت‌رفتن سـراسر خاک اردل، تـوکولـی امره در سـال ۱۱۰۷ هـ / ۱۶۹۶م قلعه‌مرزی را کـه در آن اقامت داشت ترک گفت. تـوکولی امره پس از شکسـت زانته به بلگراد آمد، دستور یافت که همراه سلطان به استانبول برود و میانوش میخال سرفرمانده نیروهایش نیز بـه اتفاق پانصد سرباز همراهش بـه‌طمشوار فرستاده‌شد. [۱۷۱] .. جهت اقامت توکولی امره که به استانبـول آمده بود، بنایی در خلیج حوالی «فنر» اختصاص داده شد. هنگام عقد پیمان قارلوفچه توکولی‌امره درخواست کرد که از نظر حقوقی او نیز در این پیمان شـرکت داشته باشـد، اما این درخواست پـذیرفته نشد. هنگـام عقد پیمان، هیئت نمایندگی اتریش ابتدا مصراً خواستار تسلیم او به اتریش بودند. اما این درخواست بشدت رد شـد در نتیجه دولت اتریـش دورشدنش را از استـانبول خواستار شـد. دولت عثمانی این خواسته را پذیرفت و مزرعه‌ای را در ازمیت خریداری کرد و توکولی را همراه همسرش به آنجا فرستاد. [۱۷۲] (۱۱۱۳ هـ/ ۱۷۰۱م).

---

۱۷۰. چون در دماغ سلطان کرس توکولی امره فتنه و آشوب بـود فرمان صادر شد و به او خبر دادند که به منظور استمالـت ازاو به بلگراد بیـاید. آمد و طبـق فرمان صـادره توقیف شـد و عساکرش ضمـن تبعیت از نمسه قلعـه‌های ضبط‌شده را تسلیم آن دولت [اتریش] کردند (تاریخ رشید، ج ۱ ص ۴۷۶).

۱۷۱. نصرتنامه، خندق لی‌مجد خلیفه [سلاحدار].

۱۷۲. رشید، ج ۲ ص ۵۲۴. فـرمانی کـه به همین منـاسبت نوشتـه شده بـود چنین است: «فـرمان به قـاضی ایزنیکمید و متسلّـم [مأمور تحویل عـایدات] قوجاایلی کـه توکولی امره افتخـار ملت عظام‌العیسویه ختمـت عواقبه

توکولی امره در سال ۱۱۱۵ هـ/۱۷۰۳م در چهل و شش یا چهل و هفت سالگی در ازمیت درگذشت.[۱۷۳] رسیدی از توکولی امره در دست است که در مقابل یک‌هزار سکه طلا ارسالی سلطان عثمانی با عنوان توکولی امره سلطان کرس آن را امضاء کرده است.[۱۷۴]

از زمان سلطنت سلطان سلیمان قانونی کسی که به سلطنت اردل برگزیده می‌شد می‌بایست سالانه ده هزار سکه طلا خراج بپردازد و افزون بر آن هدایایی هم برای ارکان دولت بفرستد. در اواسط قرن هفدهم مبلغ خراج به پانزده هزارسکه افزایش یافت. پس از شورش راکوچی دوم، جانشینش براچکای اکوش به شرط پرداخت چهل هزار سکه‌ی طلای خراج سالانه، به این مقام برگزیده شد.[۱۷۵]

ویووده*نشین افلاق از اواسط قرن شانزده تا پایان قرن هفدهم میلادی

در جلد دوم کتاب دیدیم که پس از الکساندر سوم پسرش مهنه [یا مخنه] ویووده افلاق شد (۱۵۷۷م). یوان شورشی، ویووده پیشین بغدان که عموی ویووده جدید بود در پی آگاهی از این انتصاب وارد خاک افلاق شد و شروع به شایعه‌پراکنی کرد که: از استانبول ویووده جدیدی خواهد آمد به ویووده مهنه اعتماد نکنید. اما این شایعه‌ها سودمند نیفتاد و برای دستگیری یوان خطاب به پترو ویووده افلاق فرمانی صادر

←

بالخیر به اتفاق زوجه‌اش ملکه و دیگر اتباعش به ایزنیکمید انتقال یافته است. از سوی رکاب همایونی در باب نقل و اسکان محل معقول و مناسب فرمان عالی شرف صدور یافته است و برای تعیین یک عمارت مناسب حکم نوشته شده است. اواسط ربیع‌الاخر سنه ۱۱۱۳»، (دفتر مهمه ۱۱۳ ص ۱۰).

۱۷۳. توکولی امره پروتستان (کالونیست) مذهب بود که پس از مرگ در قبرستان ارامنه ازمید دفن شد. همسرش هلنی [هلن] زرینی کاتولیک بود. یک سال پس از مرگ همسرش درگذشت و جسدش را به استانبول آوردند و در کلیسای سن بوای غلطه (گالاتا) به خاک سپردند. در سال ۱۳۱۴ هـ/۱۸۹۶م به هنگام انتقال استخوانهای فرانسوای دوم پسر راکوچی به مجارستان، استخوانهای توکولی و همسرش را نیز به مجارستان بردند و توکولی در ملکش کسمارک دفن شد. خاطرات توکولی در ۵ جلد بین سالهای ۱۸۶۳-۱۸۹۶ چاپ شده است. استخوانهای فرانسوا راکوچی و مادرش نیز از تکیر داغی منتقل و در کاشا یا کاشووا دفن شده است.

۱۷۴. تصنیف ابن‌الامین، اسناد خارجیه شماره ۴۷۰.

۱۷۵. برای کسب آگاهی در این باره منشئات فریدون بیگ ج ۲ ص ۳۷۲. نعیما ج ۶ ص ۳۱۸. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۱۹ و ۱۲۹ و ج ۲ ص ۱۱۳. قانوننامهٔ نعمت افندی. هامر (ترجمه آتابیک) ج ۹ ص ۲۲۸.

* عنوان والیهای روم ایلی در زمان عثمانی‌ها. مترجم

شد[۱۷۶] مهنه با آن که دوست تـرکها بود اما در نتیجه تحریکات سیاسـی جای خود را به رقیبش پتروچرچـل واگذاشت (۱۵۸۳م) و موظف به اقـامت در حلب شد.[۱۷۷] مهنه به زبانهـای ترکی، روسـی و ایتالیـایی آشنا بـود و با فصاحـت تمام بـه زبان ترکـی سخن می‌گفت.

پتروچرچل[۱۷۸] که بـا راهنمایـی ژرمینی سفیـر فـرانسه ویووده افلاق شده بود شیوه زندگی فـرانسوی را که با آن آمـوخته شده بود در بغـدان نیز عملی ساخـت، اما د ر پی شکایت بویارها معزول شد. او در پی آگاهـی از این برکناری، چهارصد هزار سکه طلا از خزانه بـرداشت و به لهستان گـریخت.[۱۷۹] و مهنه دوم بـه شرط تأمیـن بدهی چـرچل برای دومین‌بار ویووده افلاق شد (۱۵۸۵م). مهنه دوم در سال ۱۵۹۱ اسلام پذیرفت و به سنجاق‌بیگی نیکبولی منصوب شد، و پس از برکناری رادو که به جای او برگزیده شده بود، الکساندر ویووده افلاق شد.

میخال دوم
والی افلاق

در بین والیـان نیمه دوم قـرن شانـزدهم در افـلاق مشهورتـرینشان میخـال جسور (میخائیـل ویته آزول) بـود که آرزوی تأسیـس یک دولـت بزرگ رومـن [روم] را در سر

---

۱۷۶. مهنه ۳۰ ص ۲۵۳ و مهمه ۳۱ ص ۱۶۱ و ۲۶۸. [به دنبال رفرنسهایی که ثبت شده است، مطالبی آمده است که در رابطه با موضوع متن نیست. احتمالاً خطای چاپی است. از ترجمه آن خودداری شد. مترجم]

۱۷۷. فرمان به کاپیتان پاشا که:

ویووده مهنه که قبلاً ویووده افلاق بود و به جزایر غرب فرستاده شده بود، فرمان مبنی بر اعزامش را به حلب توسط ایواز چاووش* از چـاووشهای درگاه معلایم فـرستادم. دستور بدهید که بـه محض وصول تأخیر و تـوقف روا نبینند و مشارالیه را معجّلاً اعزام دارند (مهمه ۶۶ ص ۱۵۰ سنه ۹۹۲).

۱۷۸. هامر می‌نویسد کـه: پتروچرچل بیش از آن که والی افلاق شود، در فرانسه سه سـال در خانه سفیر فرانسه اقامت داشت، زبـان فرانسه را آموخت و با خـواهش سفیر فرانسه به شـرط پرداخت هشتاد هزار سکه طـلا به خزانه عثمانی که یک چهارم آن قبلاً پرداخت می‌شد والی افلاق شود (هامر. ترجمه آتابیک ج ۷ ص ۱۰۵).

۱۷۹. ژرمینی سفیر فرانسه کوشید تا پتروچرچل بخشوده شود، اما نتوانست. بعدها پتروچرچل به دولت عثمانی پناهنده شد، مدتی دریدی کوله زندانی شد و سپس در زندان خفه‌اش کردند.

* افرادی که در دیوان همایونی پست اجرایی داشتند. (فرهنگ عثمانی به ترکی).

می‌پرورانید. میخـال پسر پتروشک ویووده افلاق است کـه در سال ۱۵۵۴م در گذشته بود. او به جـای الکساندر سوم کـه برای دوم‌بار یک‌سال والـی افلاق بود برگـزیده شد (۱۵۹۳م).[۱۸۰]

در دوره‌ای که مورد بحث است از پانزده سال پیش بویژه در زمان مراد سوم که شاهی تن‌پرور بود براثر درگیری بویارها با یکدیگر مدام والیان افلاق عزل و نصب می‌شدند. هر والی برگزیده می‌بایست طبق آیین مبلغ معینـی همراه با هدیه به خزانه دولت و وزیران اهدا کند، و والیان بـرای تأمین این مبلغ مردم را در تنگنا می‌گـذاشتند. افزون برآن در نتیجه درگیری و تفرقه بیـن بویارها و تحریکات، مردم کاملاً خرد شـده بودند. به طوری که شمار بسیاری از آنان کشـور را ترک گفته بودند.[۱۸۱] سرانجام این اوضاع فلاکت بار همراه با اتحادی که در اروپا علیه دولت عثمانی به وجود آمده بود به ایجاد شورش [علیه عثمانیها] انجامید. ویووده میخال با این بهانه که توان پرداخت بدهی خود را به خزانه و بازرگـانان عثمانـی ندارد و از دسـت تنگناهای آنـان به ستوه آمـده است علـم شورش برافراشت.

اتحاد علیه عثمانیها و شورش میخال

گردانندگان اتحـادی که به سال ۱۵۹۲م علیه عثمانیها شکل گـرفت پاپ و رودلف امپراتـور اتریش بـودند. سیگسمونـد باتـور ویووده اردل، میخال ویـووده افلاق و آردن

---

۱۸۰. به نوشته مورخ تاریخ سلانیکی در سال ۱۵۹۱ م الکسانـدر پسر والی بغدان که در پی شورشش کشته شد (احتمالاً بـاید یـوان باشد) ویـووده افلاق شـد (ص ۲۸۶). در دفتر مهمـه نیز آمده اسـت که د ر سـال ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۳م بر اثر درگیری ویووده الکسانـدر با افراد کانون قاپوقولی مستقر در افلاق برکنـار و به حلب اعزام شد (مهمه شماره ۷۱ ص ۳۲۷).

۱۸۱. عالی مورخ پس از ذکر این نکته که هر والی تازه منصـوب شده می‌بایست به جز پرداخت سیصدهزارسکه طلا به خزانه دولت عثمانی برای وزیر اعظم و دیگر وزیران نیـز مبلغی معین همراه با هدیه می‌پرداخت و برای جبران آن مردم را تاراج می‌کرد، می‌نویسـد: «رعایای دردمند بار گران این مقوله را نتوانستند تحمل کننـد و ناگزیر مایملک خود را دادند.» عالی می‌افزاید که تعداد خانوارهای مـوجود در افلاق که در زمان سلطان سلیمان قانونی (اواخر قرن شانزدهم) چهل و هشـت هزار بود به سیزده هزار خانوار تقلیـل یافت که این مسئله خود عامـل مهم شورش به شمار می‌رفت. (جلد پایانی موجود در کتابخانه [مؤسسه تاریخ ترک] برگ ۳۲۲ ب ۴.

ترانول ویووده بغدان به این پیمان اتحاد پیوسته بودند.

شورش ویووده میخال را تهدید سنان پـاشا وزیر اعظم شتاب بخشید.[۱۸۲] میخال در سال ۱۵۹۴ سر به شورش برداشت و بازرگانان، تبعه و مأموران ترک و افراد یک پادگان دوهزار نفری مستقـر در بوکرش را سربـرید و پس از تصرف ابـرائیل از طونه گـذشت و حوالی دوبریچه، حرسووا و سلستره را یغما کـرد و آن نواحی را با خون رنگین ساخت. با اردل همداستان شـد، تحت‌الحمایگی آن کشور را پذیـرفت. و چون به خاطـر اعمالش تحت تعقیب قرار گرفته بود، ناگزیر از عقب‌نشینی به اردل شد (۱۵۹۵م).

براثر این رویدادها، دولت عثمانی افلاق را دوباره مانند مجارستان به شکل یک ایالت د رآورد و همزمان با انتصاب ساترجی محمد پـاشا به سمت بیگلربیگی آن سامان سنان پاشا وزیر اعظم را هم برای سرکوب شورش میخال که مخاطره‌آمیز شده بود اعزام داشت (۱۵۹۵م). میخال هنگام شورش بـه موجب پیمان اتحادی که بستـه شده بود از اردل یاری دید.

در ماه اکیم ۱۵۹۵ بـاتوری شاه اردل با یـک نیروی چهل هزار نفـری به افلاق روی آورد و موجب شد که میخال بار دیگر بر افلاق مسلط شود: حتی جزیره کوچک روبه‌روی میرگوگـی هم به دست او افتاد. میخال ضمـن ارسال شش‌هزار آقچه به دربـار عثمانی خواستار واگـذاری اردل نیز شد، اما بـه آرزوی خود نرسید. میخـال چون دیگر از اردل یاری نمی‌دیـد برای رهایی خود از دولت عثمـانی درخواست کرد کـه در ازای پرداخت خراجی معادل دو برابـر خراج پیشین، دولت عثمانی فرمان والـی برایش صادر کند. او برای رسیـدن به اهـداف پنهانـی خود ظـاهراً بـه دولت عثمـانی روی مـوافق نشـان

---

۱۸۲. هنگامی که سپـاه عثمانی عازم جنگ بود، وزیر اعظم بـه موجب رسم و آیین با یک فـرمان از میخال والی افلاق، ارابه حمل توپ و اسب بارکش خواسته بود. او نیز دویست سیصد چهارپا فرستاد اما بارکشهای یادشده قبل از حرکت وزیر اعظم از بلگراد نرسید و چهار صد اسب پس از محاصره یانیق قلعه به اردو رسیده بود قوجاسنان پاشا وزیر اعظم که از این دیرکرد به خشم آمده بود، هدیه‌های ارسالی میخال را نپذیرفت افراد اعزامی از افلاق را پس از مدتی بازداشت آزاد کرده به آنها گفته بود که ان‌شاءاله بعد از این جنگ نوبت جنگ افلاق خواهد رسید. سخنان وزیر اعظم موجب شـد تا میخال که با امپراتـور متحد شده بود و در پی فـرصت می‌گشت سر به شـورش برآورد (پچوی ج ۲ ص ۱۵۲).

داد [۱۸۳] اما با تحریک اتریش علیه کاردینال آندراس با توری که از سوی دولت عثمانی سلطان اردل شده بود وارد جنگ شد. و در جنگ شلیمبار کاردینال را شکست داد و اردل را به اشغال درآورد. پرنس بغدان متحد پیشین میخال ضمن انصراف از جنگ به دولت عثمانی پناهنده شد. به تحریک اتریش، سودای استیلا بر بغدان در سر میخال بیدار شد، به بغدادن حمله کرد و موفقیتهایی هم به دست آورد.(۱۵۹۹۰-۱۶۰۰م).

میخال که مولداویا (بغدان) را اشغال کرده بود ضمن توسل به دولت عثمانی اداره امور آنجا را به دست گرفت. تسلط میخال بر اردل و بغدان و افلاق موافق طبق دولت اتریش که قصد تسلط بر اردل را داشت نیفتاد و برای پایان‌دادن به سیاست میخال مکار باشته فرمانده اتریشی تصمیم به کشتنش گرفت و در جریان جنگی که درگرفت میخال شکست خورد و کشته شد. و به این سان براثر آزمندی موفقیتهایی را که طی هفت سال تلاش بی‌امان به دست آورد بود، به باد داد (۱۹ آگوستوس ۱۶۰۱م).

در سال ۱۰۰۹ هـ/ ۱۶۰۱م نیروهای محمود پاشای وزیر اعظم و شعبان پاشا از یرگوکی گذشتند وارد افلاق شدند؛ و پس از اشغال حوالی بوکرش و تگوویشته با آن که فرمانده نیروهای میخال را شکست دادند و کشتند اما هنوز مشکل افلاق را نمی‌شد پایان گرفته به حساب آورد.

برقراری حاکمیت دوباره عثمانیها در اردل

پس از مرگ میخال جسور، در سال ۱۰۱۰ هــ/ ۱۶۰۱م سیمیون موویلا جای او را گرفت اما رقیبی به نام رادو شربان برای او پیدا شد. شربان موفقیتی به دست نیاورد و به اردل گریخت و سپس با یاری که از آنجا گرفته بود اداره امور افلاق را به دست گرفت. [۱۸۴] او نیز چون میخال سیاست دشمنی با ترکها را دنبال می‌کرد.

---

۱۸۳. تاریخ نعیما ج ۱ ص ۲۲۱.

۱۸۴. سلطانم:

ویووده‌های افلاق و بغدان از قدیم‌الایام دوست دولت عالیه را دوست خود و دشمن او را خصم خود می‌دانسته‌اند. در حال حاضر ملاعین نمسه و مجار وارد خاک اردل شدند و ویووده سیمون قادر به مقاومت نشده است. و آنها

علی‌رغم موفقیتهای کوچکی که به دست آورده بود، اما با استقرار رادو مهنه که از سوی عثمانی‌ها منصوب شده بود در بوکرش و فرار شربان به لهستان که توسط نیروهای عثمانی و تاتار مغلوب شده بود، حاکمیت عثمانی‌ها را از نو در افلاق برقرار ساخت (۱۰۲۰ هـ/ ۱۶۱۱م).

در پی دخالت دولت لهستان در کار ویووده‌های انتصابی از سوی دولت عثمانی و پشتیبانی از آنان، روابط بین دو دولت تیره شد. در نامه‌ای که برای شاه لهستان فرستاده شد، آمده بود که اگر سر شربان را همراه با خزانه‌اش به دربار عثمانی تفرستد لهستان را زیر سم اسبان تاتارها لگدکوب خواهد کرد.

رادو مهنه ویووده افلاق پسر مهنه والی پیشین بود که به دین اسلام مشرف شده بود. هنگامی که پدر رادو با پسر دیگرش مسلمان شد، مادر رادو به ونیز گریخت و او را نیز با خود برد. بعدها چون دولت عثمانی دریافت که رادو با اتریش همداستان شده است، او را برکنار کردند و الکساندر الیاس را به جای او برگزیدند (۱۰۲۵ هـ/ ۱۶۱۶م). این شخص نیز دوسال بعد در پی شورش دهقانان گریخت و گاوریل [گابریل] موویلا جای او را گرفت (۱۰۲۷ هـ/ ۱۶۱۸م).

خواه ویووده‌های پیشین و خواه متنفذین بویارها بر سر احراز پست ویووده با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند و مدام حکومت مرکزی را علیه یکدیگر تحریک می‌کردند. این

غالبا نه وارد اردل شده‌اند. امسال خراج بغدان تأمین نشده است زیرا که افراد سواره نظام و پیاده‌نظام استخدام شده است تا در افلاق موقعیت برادرم را تحکیم بخشیم و سپس به اردل برگردم و با اتحاد و اتفاق عساکرمان کمر خدمت ببندیم. مدتها است که دیگر از بغدان خراج تحصیل نمی‌شود از این طریق ما نسبت به استخدام عسکر اقدام می‌کنیم که کلی مفید فایده‌ها است. از محل خراج امسال برآنیم که عسکر وافر به خدمت بگیریم، شورشهای داخل افلاق را سرکوب سازیم و سپس به اردل برویم و در آنجا به بکتاش پاشا بیگلربیگی طمشوار و دیگر عساکر اسلام ملحق شویم و لشکر مجار و نمسه را از خاک اردل بیرون برانیم. و چون به خاطر خدمت به ذات همایونی در حال انجام وظایفیم امسال خراج از ما مطالبه نکنند. اگر چنانچه عهده‌دار انجام این خدمت نبودیم خراج طبق فرمان شریف ارسال خواهد شد. حکم، حکم پادشاه سعادت درگاه صاحب دولت است. ۱۸ ربیع‌الاخر ۱۰۱۲ (اسناد تصنیف داخلیه ابن‌الامین شماره ۶۹۰).

در آن تاریخ یرلمیا موویلا برادر سیمون موویلا والی بغدان بود. به طوری که از متن تلخیص نامه [سند وصول خراج] برمی‌آید یرلمیا قصد داشت با افراد خود وارد عمل شده برادرش سیمون را سرجای خود بنشاند و سپس به اردل برود.

بار نیز رقیب موویلا درخواست پست کرد و با دادن هدیه به ارکان دولت [عثمانی] توانست برای دومین‌بار والی شود (۱۰۲۹ هـ / ۱۶۲۰ م).

هنگامی که عثمان دوم عازم جنگ با لهستان بود، رادو مهنه با یک نیروی شش هزار نفری به اردوی عثمانی پیوست.

بساراب ماته‌یی و کنستانتین شربان

با وجود جنگ طولانی دولت عثمانی با ایران و ناامنی حاکم بر آناطولی، برعکس در مجارستان و شبه‌جزایر بالکان آرامش حکمفرما بود. در این هنگام در بین پنج و شش ویووده‌هایی که بر سر کار آمده بودند، مهمترینشان ماته‌یی بساراب (۱۶۳۳-۱۶۵۴) و کنستانتین شربان بود که با درخواست همه طبقات مردم از سال ۱۰۶۵ هـ / ۱۶۵۴م والی افلاق شده بود. از این دو ویووده، کنستانتین شربان از سوی ابازه محمد پاشای معروف، والی اوزی پشتیبانی می‌شد که بر علیه رادول پسر ایلیا که پرنس افلاق شده بود، برخاست، او را شکست داد و ناگزیر از فرار به بغدادن کرد و خود در سال ۱۰۴۳ هـ/ ۱۶۳۳م والی[۱۸۵] شد. در اواخر دوران حکومت او گورگیز منشی ویووده بغدان که از سرور خود رنجیده‌خاطر شده بود، نزد ماته‌یی ویووده افلاق گریخت و او را برای حمله به بغدان برانگیخت. درپی این ماجرا، ماته‌یی فرمانده نیروهای بغدان را با خود همداستان کرد و با او به مکاتبه پرداخت. در این بین یکی از نامه‌ها به دست والی بغدان افتاد، ماجرا برملا شد اما با افزایش تحریکات گوناگون در کشور ویووده بغدان به دژ کورت واسیل هوتین گریخت و از آنجا نیز نزد دامادش حاکم قازاق رفت. در پی این رویداد ویووده افلاق، گور کیز منشی پیشین را والی بغدان کرد و برای تایید این انتصاب برای دولت عثمانی نامه فرستاد. در این بین داماد کورت واسیل حاکم قازاق، بغدان را اشغال کرد و نیروهای افلاق را از آنجا بیرون راند. با عملیات مجدد بساراب ماته‌یی، قوای قازاق شکست خوردند و عقب نشستند و پسر حاکم قازاق که در قلعه سوچاوا (سچاو) محاصره شده بود پس از مدتی مدافعه دستگیر و کشته شد. (۱۰۶۳ هـ / ۱۶۵۳م).

---

۱۸۵. تاریخ نعیما (ج ۵ ص ۳۴۹) ماته‌یی همان والی است که به آغاتاتای شهرت داشت.

بر اثـر این حوادث بساراب مـاته‌یی معـروف به آغابیـک از سمت خود برکنـار شد، و کنستانتیـن شربان جـای او را گرفت. و استفـان نیز والی بغـدان شد.[۱۸۶] (۱۰۶۵ هـ/ ۱۶۵۴م). در زمان حکومت این والی شورش سربازان ملتزمین رکاب و سربازان مزدور که در زمان حکومت بساراب ماته‌یی آغاز شده بود و از رویدادهای مهم به شمار می‌رفت، به یاری راکوچی شاه اردل که متحد شربان بود به طرز خونینی سرکوب شد.

در جنگی که راکوچـی برای تصاحب تاج و تخت لهستان با آن کشـور آغاز کرده بود، شربـان ویووده افـلاق و والی بغـدان در بین متحـدانش دیـده می‌شـد (۱۰۶۷ هـ/ ۱۶۵۶م).

دولت عثمانی از اتحاد والیان افلاق و بغدان با راکـوچی آگاهی یافته بود. وزیر اعظم کوپر ولی محمدپـاشا به هنگام آمادگی برای جنگ اردل، پادشاه را نیـز با خود به ادرنه برد و برای آن که ایـن دو والی را دستگیر کند آن دو را به ادرنه دعوت کـرد. توضیح این که طبق آییـن هرگاه پادشاه بـه اردرنه می‌رفت مـی‌بایست ویووده‌ها بـه زیارت او ابراز وفاداری می‌کردند[۱۸۷] . اما کنستانتین شربان در پاسخ ایـن دعوت پاسخی سرکشانه داد و گفت: «اگر قرار باشد بیاییم با شمشیـرم خواهم آمد» و از رفتن به ادرنه خودداری کرد: و چون تبانی و اتحاد آنان با ویووده اردل برای حکـومت عثمانی ثابت شده بود، هر دو والی از سمـت خود برکنار شـدند و مهنه پسـر رادو مهنه از ویووده‌های پیشـن والی

---

۱۸۶. ریکو (ریجانت) می‌نویسد که ماتیو (ماته‌یی) ویووده افلاق که بیش از بیست سال والی بود مغرور و متکی به ثروت خود به مخالفت با متبورن برخاست و خراج سالانه افلاق را که تا آن تاریخ یک‌صدوبیست کیسه بود به دویست و شصت کیسه افزایش داد و نیز به میزان هدایایی هم که می‌گرفت افزوده شده بود (امپراتوری عثمانی در عصر حاضر، ترجمه فرانسه ص ۱۵۸ و ۱۵۹).

۱۸۷. قسمتی از نامه ارسالی کوپرولی‌زاده محمدپاشای وزیر اعظم به حاکمان افلاق:

مفهوم و منظور عریضه دسته‌جمعی زعمای بویارها و رهبانان ملت مسیحیه ساکن در افلاق معلوم شد، آگاه باشید که در نـامه ارسالـی به والـی‌تان کنستانتیـن ابراز شده بـود که سرورمـان پادشاه صـاحب شـوکت اسلام بـه ادرنه تشریف‌فرما شـده‌اند. اگر غلام راستین هستی طبق آیین قـدیم بیا و چهره بر رکاب همایونـی بسای منگوله و خفتان بگیر و به ولایت خود بازگرد. اما او به انواع بهانه‌ها متوسل شد که بویارها مرا رها نمی‌کنند که به خدمت بیایم و با شما بر سر عناد و لجاجت شـده است... به سبب سرپیچی از امر پادشاه رأی عالی اقتضا کـرده است که میکل ویووده پسر رادو ویووده سابق بدون دریافت یک حبه و یک آقچه... فی ۲۲ ربیع‌الاخر سنه ۱۰۶۷ (منشآت ج ۲ ص ۳۹۹).

افلاق[۱۸۸] شد و برای بغدان نیز ژرژلیکا منصوب گردید.

و اسماعیل آغاسی چاووش‌باشی به سمت اسکمله* آغاسی یعنی مأمور بر تخت‌نشاندن دو والی تعیین شد.

والیان افلاق و بغدان در پی آگاهی از برکناری‌شان در مقام مقابله برآمدند و حتی برونوز ** کنستانتین یعنی شربان، شهر «یاش» رانیز اشغال کرد[۱۸۹] اما با حمله نیروهای عثمانی و تاتارها هردو ویووده ناگزیر به اردل گریختند. دولت عثمانی استرداد ویووده‌های فراری را از اردل خواستار شد. اما شاه اردل نه‌تنها به این خواسته پاسخ مثبت نداد و از آنها پشتیبانی کرد بلکه چون موضعی پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه گرفته بود، کوپرولی محمدپاشا و در پی آن دیگر فرماندهان در جنگ اردل پاسخ شایسته‌ای به شاه اردل دادند.

ویووده جدید مهنه پسر رادو نیز در جنگ کوپر ولی علیه اردل شرکت داشت اما پس از بازگشت از جنگ در پی حرکت نسنجیده و بی‌مورد جان ارسلان پاشا که به آن اشاره خواهیم کرد سر به شورش برداشت.

کوپر ولی محمدپاشا چون عاجلاً از سوی پادشاه احضار شده بود، عملیات اردل را نیمه‌کاره رها کرد، سرفرماندهی را به کنعان پاشا والی بودین واگذاشت و خود بازگشت. در پایان عملیات آن سال، مهنه ویووده افلاق پس از اخذ اجازه از سردار کنعان پاشا آمادهٔ بازگشت به کشورش شد، و برای خداحافظی از جان ارسلان پاشا بیگلربیگی سلستره نیز رفت. جان ارسلان پاشا خشمگین از این که چرا مهنه بدون کسب اجازه قبلی برای وداع پیش او آمده است لگدی بر سینهٔ ویووده زد و او را بر زمین سرنگون ساخت. مهنه ناراحت از این عمل ناهنجار به او گفت: «عهد می‌کنم که این اهانت را

---

۱۸۸. مهنه پسر رادو در استانبول بود و در هیئت ترکان می‌گشت و برای احراز مقام ویووده تلاش می‌کرد (تاریخ نعیما ج ۵ ص ۳۵۱). در نامه ارسالی وزیراعظم به بویارهای افلاق از مهنه با نام میکل یاد شده است (منشأت فریدون‌بیگ ج ۲ ص ۳۹۹) از مهنه با نام جوان بیگ نیز یاد کرده‌اند. (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۷۸ و نعیما ج ۵ ص ۳۵۱).

* چهارپایه

** بدون دماغ.

۱۸۹. اولیاچلپی ج ۵ ص ۳۴۴.

بی‌پاسخ نگذارم» و به کشورش برگشت، و منتظر بازگشت جان ارسلان پاشا شد. وقتی جان ارسلان وارد افلاق شد ابتدا با چهره‌ای گشاده از او استقبال کرد اما بعداً به سوی او حمله‌ور شد. والی سلستره پس از آن که جان خود را نجات داد و گریخت مراتب را به دولت گزارش کرد.

به این ترتیب بدون هیچ مقدمه و دلیل در شرایط پرآشوب حکومت عثمانی‌ها بر مشکلات موجود مشکل افلاق نیز افزوده شد. مهنه پس از گردآوردن طرفداران بسیار از مجارها حوالی میرگوگی را کوبید. در این گیرودار راکوچی اوغلی ویووده اردل نیز فرصت را ازدست نداده بود و به تحریک مهنه می‌پرداخت.

فرماندهان نیروهای عثمانی ضمن ملاقات با جان ارسلان پاشا وارد عملیات شدند، مهنه در ترگوویچ موضع تدافعی به خود گرفته بود. حکومت عثمانی ژرژ لیکا والی بغدان را به جای مهنه که برکنار شده بود به سمت والی افلاق منصوب کرد (۱۰۶۹ هـ / ۱۶۵۹م). اما کنستانتین شربان ویووده پیشین با آگاهی از این انتصاب به یاری راکوچی اوغلی بر بغدان مستولی شد وژرژ لیکا را فراری داد.[۱۹۰]

اوضاع افلاق از سال ۱۶۵۹ تا ۱۶۹۹ میلادی

برونسوز کنستانتین شربان که بر بغدان تسلط یافته بود، پس از اندک پایداری در قصبهٔ یاش از نیروهای تاتار که به فرماندهی قالغای اعزام شده بودند شکست خورد و با چند تن از همراهانش به حوالی اردل گریخت.

در پی این رویداد نیروهای تاتار وارد افلاق شدند. مهنه با آگاهی از این ماجرا اردوگاهش را درترگوویش ترک گفت و به اردل پناهنده شد [۱۹۱]. و استفان پنجم پسر

---

۱۹۰. مهنه پسر رادیو بیش از بیست سال بین غلامان اندرونی کنعان پاشا فاتح آخیسخه پرورش یافته بود و جوان زیبارویی بود. کلاه‌پوست سمور بر سر می‌نهاد و لباس ویژه مسلمانان را برتن می‌کرد. آثار فارسی و عربی و ترکی را مطالعه کرد و دریافت. شاعر بود و خطی خوش داشت. در استانبول به «جوان چلپی» معروف بود و در بین ارکان دولت ارزش و اعتبار بسیار داشت (اولیا چلپی، ج ۵ ص ۳۴۳). او در زمان مراد چهارم برای به دست آوردن ولایت افلاق تلاش می‌کرد. سرانجام با آن که به آرزوی خود رسید اما برای تلافی عمل توهین‌آمیز جان ارسلان پاشا به قصد انتقام قیام کرد و به محض عصیان، بیش از یک‌هزار تن از بازرگانان کشورش را کشت. (تاریخ نعیما ج ۶ ص ۴۲۱).

۱۹۱. مهنه در اردل توسط راکوچی که چشم طمع به اموال او دوخته بود مسموم شد و مرد (اولیا چلپی ج ۵ ص ۳۶۵).

واسیل پولـو که اولیاچلبی [در سیاحتنـامه] از او استفان ولبر نـام برده است (ج ۷ ص ۴۶۵) والی بغدان شد (۱۰۷۰هـ/۱۶۵۹م).[۱۹۲]

در پی درگذشت کئورگ کیقا به سال ۱۶۶۰م پسرش گره‌گوار کیقا حاکم افلاق شد. او به دستور دولت عثمانی همراه با دابیچـا ویووده بغدان عازم جنگ با شاه عاصی اردل شد اما در «لوا» از او شکست خورد (۳۱ تموز ۱۶۶۴م).

در سال ۱۰۷۳ هـ/ ۱۶۶۳م در اثنای جنگـی که کوپر ولی‌زاده فاضـل احمد پاشا علیه اتریش درپیش داشـت گره گوار کیقا والی افلاق، و دابیچا (بابیـژا) والی بغدان به اردوگاه آمدند و در محاصرهٔ اویوار شرکت کـردند. بعدها کیقا پس از عقد پیمان واسوار به وینه گریخت و رادو جای او را گرفت.

در سال ۱۰۷۸ هـ/ ۱۶۶۷م رادولئون ویـووده افلاق به مرکز حکومتـی آمد و چون مراتب وابستگی خود را به سلطان اعلام داشت پابرجایی در مقامش برای مدت سه‌سال تضمین شد.[۱۹۳] اما درپی شکـایت مردم از بیدادگـریهایش رادو معزول شـد و شخصی به نام ورنیچ آنتوان از سوی اویارها به سمت والی برگزیده شد (۲۹ نیسان ۱۶۶۹م).

در این ایام کیقا ونیز را ترک گفت و به ادرنه آمـد و با میانجیگری پانایوت نیکوسیوس سر مترجـم دربار عثمانی بخشـوده شد، و به سبب آشفتـه‌بودن اوضاع افلاق بـه سمت ویووده منصوب شد و سلفش رادو که به ادرنه آمده بود بازداشت شد.

به سـال ۱۰۸۳ هـ/ ۱۶۷۲م در جنگ آوجـی سلطان محمد بـا لهستان لیـورشکو ویووده افلاق نیـز شرکت داشت و نـزدیک رود طورله (دنـی یستر) با ده هزار تـن افراد

---

۱۹۲. نعیما لـوپورا را که به معنـی گرگ است در تاریـخ خود لوپول قیـد کرده است (ج ۶ ص ۴۲۰). به نـوشته اولیاچلپی همسر لوپو از نژاد چرکس و خواهر وزیر درویش محمدپاشا بود. حتی درویش پاشا می‌خواست خواهرش را از او جدا سازد اما مرادچهارم موافقت نکرده بود. لوپو در سال ۱۶۵۳م از ماته‌یی بساراب شکست خورد، به استانبول آمد و دریدی کوله زندانی شد. مهر لوپو چنین بوده است:

محبّ خاندان آل عثمان

لوپو ویوودهٔ سرحّد بغدان (ج ۵ ص ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۴ و ۳۵۵).

۱۹۳. رونوشت سنـد شماره ۱۹ تصنیف خارجیـه، ابن‌الامین: رادوبیک، حاکـم بالفعل افلاق آمـد و بر رکاب... شهریاری چهره سائید، سزاوار عـاطفت همایونی شد و مقرر شد که در «سمتی» که داشت کمـاکان به مدت سه سال ابقاء و مـؤکد گردد. و بـه موجب دستخط همـایون شوکـت مقرون فرمـوده شد که در این مـورد حکم نوشتـه شود. جمادی‌الاخر ۱۰۷۸.

همراهش رژه رفت و درحضور پادشاه خلعت پوشید.[۱۹۴] لیورشکو همراه نیروهایی که مأمور محاصره ایلباو (لمبرگ) مرکز حکومتی لهستان بود عزیمت کرده بود. او در دومین جنگ علیه لهستان نیز شرکت داشت. هنگامی که لهستانیها قلعهٔ هوتین را در محاصره گرفته بودند، پنهانی لهستانیها را از مواضع نفوذ پذیر دژ آگاه ساخت و موجب شکست سردار ساری حسین پاشا و سقوط قلعه شد. او تمام گناه را به گردن ساری حسین پاشا انداخت و از مرگ رهایی یافت ولی معزول شد و ژرژ دوکا به جای او منصوب شد (۱۶۷۴م).

دوکابیک از نژاد رومی بود و در جنگ چهرین که قرامصطفی پاشا وزیر اعظم آن را هدایت می‌کرد شرکت کرد. در سال ۱۶۷۸ و یا یک سال بعد شربان کانتاگوزن به جای او والی شد. وی ادعا داشت که از خاندان امپراتور کانتا گوزن است. شربان کانتاگوزن در محاصره وینه شرکت داشت و به روایتی در اثنای محاصره پنهانی با اتریشی‌ها در ارتباط جاسوسی بود.[۱۹۵]

به سال ۱۶۸۷م پس از پیروزی اتریشی‌ها در موهاچ، (شیکلوش) چون نیروهای امپراتور تا مرزهای افلاق آمده بودند، شربان کانتاگوزن برآن شد تا ضمن مذاکره با اتریشی‌ها از زیر نفوذ دولت عثمانی رها شود و با آن که توسط برادرش در وینه به توافق نیز رسیده بود اما یک سال بعد مرد و برانکووانو جای او را گرفت. او سودای استقلال در سر گرفت و می‌خواست تحت‌نفوذ اتریش باشد اما چون آن دولت به پیروزی قاطعی دست نیافته بود، حاکمیت عثمانی را نیز رد نکرد و با موضعی دوجانبه حرکت می‌کرد. در زمان حکومت او پیمان قارلوفچه بسته شد (۱۱۱۰ هـ/ ۱۶۹۹م).

ویووده‌های افلاق در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ سالانه یکصد بار آقچه در مقام خراج سالانه به دولت عثمانی می‌پرداختند. چون در باره دیگر هدایای ارسالی آنان چون خوراک، چهارپا، الوار نجاری و دیگر چیزها خواه به قصر شاهی و خواه برای اردو

---

۱۹۴. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۸۵ و ۶۰۸. گالان در خاطرات روزانه خود می‌نویسد که گره گوراسکو ویووده افلاق در سال ۱۶۷۲م در اثنای جنگ از ترس خشم وزیر اعظم به سوی امپراتور گریخت. پس از مدتی موفق به گرفتن بخشودگی شد و از راه ونیز به استانبول آمد و برای احراز دوبارهٔ سمت پیش خود چهارصد کیسه از رومیها و یهودیها نزول کرد و به ادرنه رفت (ج ۱ ص ۵۰).

۱۹۵. شربان کانتاگوزن غرق در رؤیای امپراتور بیزانس [روم شرقی] شدن بود (تاریخ جودت ج ۱ ص ۳۰۰).

به هنگام جنگ در جلد دوم کتـاب شرح کوتاهی داده شده بـود از این روی دیگر تکرار نشده است.

والی‌نشین بغدان

چگونگی والی‌نشین بغدان
از نیمه دوم قرن شانزدهم

در جلد دوم کتابمان با شرحی در بارهٔ انتصاب دومین‌بار الکساندر ویووده که به سال ۱۵۶۴م به این سمت منصوب شـده بود به بحث مربوط به ویووده‌هـا تا اواسط قرن ۱۶ خاتمه داده بودیم.

در سـال (۹۷۶هـ/ ۱۵۶۸م) پـس از الکسـانـدر پسر بغـدان [۱۹۶]چهارم والی بغدان شد. او نیز چون پدرش جانبدار لهستان بود و حتی مایل بود که تحت نفوذ و فرمان شاه لهستان باشد. حتی در این مورد بین آن‌دو توافقهایی هم صورت گرفته بود. حکومت در این باره آگاه و بیدار بود.

هنگام دیدار «بغدان» از لهستان به خواسته بویارها شخصی به نام یوان چل کامپلیت و یا ژان آرمه آنول که ادعا می‌کرد پسر استفان چل‌ماره... از ویووده‌های پیشین است به جای او انتخاب [۱۹۷] شد. و دولـت عثمانی هـم که نسبت بـه بغدان مشکوک شـده بود بی‌درنگ این انتصاب را تایید کرد (۱۵۷۲م).

در پی ایـن انتصاب بـرخی از حکام لهسـتـانی در صدد یـاری بغدان ویـووده پیشین برآمدند، اما توفیقی نیافتند.[۱۹۸]

---

۱۹۶. حکم به محمدخان خان نیکبولی که:

اینک که ویووده ولایـت بغدان الکساندر ویووده مرده اسـت، ولایت به پسرش بغدان تفویـض شده است و درفش همایونی ارسال شده است. اینک که رعایای ولایت بغدان نیز چون سایر ممالک محروسه‌ام از جمله خراج‌گزاران شده است اگر چنانکه از سوی اعدائی چون او حرکاتی صورت بگیرد در مورد معاونت و یاری عاجل برای جناب امارت‌مآب خان دام مُعالی‌نـامه همایونی نوشته شده اسـت. برای ویووده افلاق و سنجاق‌بیکهای سلستره و «ویـدین» هم احکام شریفه‌ام ارسال شده است. تو به محض وصول موظف و مکلف باش... (مهمه ۷ ص ۴۰۰ رمضان سنهٔ ۹۷۵).

۱۹۷. مهمه ۱۲ ص ۵۹۲. در مورد ضـرورت کمک به ویووده جدید بغـدان فرمانی برای ویووده افـلاق فرستاده شده بود (مهمه ۱۸ ص ۱۴۳).

۱۹۸. «بغدان» ویـووده بغدان در رمضان سـال (۹۷۹ هـ / اوجاق ۱۵۲۷م) در حـال عصیان بود. در ایـن مورد

در این بین پادشاه لهستان از سلطان [عثمانی] درخواست بخشودگی بغدان را کرد. سلطان شفاعت شاه را پذیرفت و نامه‌ای برای او ارسال شد که همراه برادرش به استانبول بیاید،[۱۹۹] اما درپی مرگ شاه لهستان به اردل رفت.

سلطان اردل بغدان را دستگیر کرد، امّا فرمانده اتریشی دژ سکمنی بغدان را از شاه اردل گرفت. دولت عثمانی با تکیه بر مفاد عهدنامه بین دو دولت خواستار تسلیم بغدان شد.[۲۰۰]

یوان (ژان) ویووده که جایگزین بغدان شده بود در کشورش بیدادگری آغاز کرد. خراج بغدان شصت هزار دوکا تعیین شده بود. یوان نیز که با دولت عثمانی و دولت لهستان بازی دوجانبه‌ای را آغاز کرده بود دو سال در مقام خود ماند. افزایش خراج به هشتاد هزار سکه طلا را نپذیرفت، نزدیک به چهل تن از تاتارهای آق‌قرمان را کشت و پس از ضبط هفتصد رأس احشام آنان سر به شورش برداشت و ضمن توسّل به هانری شاه لهستان درخواست یاری کرد. اما براثر تعقیب دولت[۲۰۱] عثمانی، لهستان با تأکید براین نکته که نسبت به عهدنامهٔ فی‌مابین وفادار خواهد ماند پیشنهاد او را رد کرد(۱۵۷۴).

یوان در نخستین حمله، نیروهای افلاق و قزاق را که روی به او آورده بودند درهم شکست، اما بعداً نیروی متشکل از سرباز وینی‌چریهای اعزامی از استانبول برای مقابله با او فرستاده شد[۲۰۲] و در آخرین جنگش که در سال ۱۵۷۴م درگرفت شکست خورد،

فرامینی برای سنجاق بیگهای سلستره و بندر ارسال شده بود. با برکناری بغدان، یوان به جای او منصوب شد و بغدان به لهستان گریخت. بغدان تقریباً (اوایل ذی‌الحجه سال ۹۷۹ (نیسان ۱۵۷۲) و یا بیش از آن تاریخ از لهستان نیرویی گردآورد و به همراه ملچکی؟ بارلوس اوغلی وارد بغدان شد و شماری از بویارها را کشت و با آن که تا یک منزلی مرکز حکومت یعنی «یاش» پیشروی کرده بود توسط نیروهای یوان ویووده جدید و حاکم بندر که به یاری یوان شتافته بود، شکست خورد و باز به لهستان گریخت (دفتر مهمه ۱۶ ص ۱۷۱ و ۲۴۰).

۱۹۹. دفتر مهمه ۱۲ ص ۵۹۲ و ۶۲۷ فرمانهای مورخ بیست و چهارم ذی‌لقعده ۹۷۹ و هشتم ذی‌الجه ۹۷۹.

۲۰۰ . دفتر مهمه ۸ ص ۵ نامه همایونی ارسالی در مورخ رمضان سنه ۹۸۰ برای شاه بچ

۲۰۱ . در نامه همایونی مورخ ۹۸۱ (۱۵۷۳م) ارسالی به شاه لهستان آمده است که یوان ویووده شورشی قصد فرار به روسیه را دارد اما چون راههای روسیه و اتریش بسته است احتمال دارد که بخواهد از راه لهستان به روسیه برود لذا قاطعانه یاری کرده او را بازداشت کنند و با اموال همراهش تسلیم دولت عثمانی نمایند (مهمه ۲۴ ص ۳۷، بیست و نهم ذی‌القعده ۹۸۱).

۲۰۲ . دفتر مهمه ۲۴ ص ۱۸۶، ۲۰۶ و ۳۳۶.

توسط حاکم سلستره دستگیر و کشته[۲۰۳] شد و به جـای او توپال پترو (پتـرولنگ) والی بغدانِ [۲۰۴] شد. پتـرو مدتی توسـط قزاق ایوان پـودکووا ربوده شـد اما توسط نیـروهای عثمـانی و یـاری کریستـف باتـوری شاه اردل نجـات یافـت و باز بـر جایگـاه خویـش بنشست(۱۵۷۹م).

در این روزگاران نفـوذ بارز لهستان بر روی بغدان کـاملاً آشکار بود. ویـووده‌ای که با لهستان همداستان نبود با تنگناها و تحریکات گـوناگون روبه‌رو می‌شد. این نفوذ پس از حکومـت استفان باتـوری حاکم اردل که بـا اعمال نفوذ عثمـانیها به سلطنـت لهستان رسیده بود بیشتر شد. حتی سوکولی محمد پاشا وزیر اعظم خطاب به سفیر لهستان که به استانبول آمده بود گفت: باتوری در برابر لطف و حمایت پادشاه در مولداوی (بغدان) به راهزنی مشغول است.[۲۰۵]

---

۲۰۳ . موفقیتهایی که یوان در آغاز عصیـان به دست آورد دولت عثمانی را دست‌پاچه کرد. والیان افلاق و اردل به فرماندهی خان کریمه، بیگلربیگهای بندر، آق‌قرمان، سلستـره، نیکبولی، ویدین، کوستندیل، آلاجه حصار، ویلچرین چرمن و حتـی بیگلربیگی روم ایلی مـأمور سرکوب او شده بـودند. چون احتمال می‌رفـت که یوان هم مـانند ویووده بغدان بگریزد در این باره نامه‌ای هم برای هانری شـاه لهستان نوشته شده بود که در این صورت او را دستگیر سازد و تسلیم دولت عثمانی نمایـد. اما درگیری به درازا نکشید، هنگامی که یوان در کنار رودخـانه «سیرت» دست به حمله علیه داوودبیگ سنجاق بیک سلستـره و خضر بیگ حاکمِ ویلچرین زده بـود زنده دستگیر شد، سرش را بریـدند و به استانبول فرستادند (برخی اسنـاد مربوط در این باره در مهمه ۲۴ ص ۲۵۹، ۲۱۲ و ۲۱۳ و مهمه ۲۶ ص ۲۳، ۳۴، ۴۰ و ۵۲ الی ۵۶ موجود است). در نامه‌ای که به خاطر دستگیری یـوان به حاکم سلستره نوشته شده بود از خدمات داودبیگ تقدیر به عمل آمده بود. در نامه ارسالی به خـان کریمه نیز ضمن یادآوری این نکته که دولت لهستان در آن لحظات حساس حومه‌شهر آق‌قرمان را یغما کرد و آن را به آتش کشید و به این سان مغایر با پیمان رفتار کرده است، در صورت امکان نسبت به ضبط قلعه هوتین اقدام کند (مهمه ۲۶ ص ۳۴).

۲۰۴. فرمان صـادره برای ویووده اردل (مهمه ۲۴ ص ۱۰۹ ذی‌الحجـه ۹۸۱/ نیسان ۱۵۷۴م و نامۀ همـایونی ارسالی به خان کریمه در محرم سال ۹۸۲ /نیسان ۱۵۷۴):

یوان ویووده سابق بغدان چهل تن از تاتارهای آق‌قـرمان را که تابع شما هستند کشت. و هفتصد رأس احشامشان را غارت کرد علی‌رغم تنبیه و تأکید بررد احشام به صاحبانشان و پرداخت دیت کشته‌شدگان چون متنبه نشده است از مقام خـود معزول و ولایت مـزبوره به پتـروویووده برادرالکسانـدر ویووده افلاق عنـایت شده اسـت... (مهمه ۲۴ ص ۱۵۷).

کنستانتین پسر ویووده یوان مقتول در زمان حکومت پترو برای احتـراز حکومت بغدان فعالیت آغاز کرد اما توسط حاکم بندر دستگیر و در رودوس زندانی شد (مهمه ۳۵ ص ۳۴۷ سنه ۹۸۶ هـ / ۱۵۷۴م).

۲۰۵. هامر ج ۷ ص ۳۹

پس از ایـن رویدادها بویـژه پس از سال ۱۵۷۹م افزایش میزان خراج افلاق و بغدان و جریاناتی از این‌گونه که در بین رقیبـان متعدد خواهان حکومت براردل هرکس مبلغ پیشکشی‌اش بیشتر می‌بود بـر سر حکومت گمارده می‌شد و پس از انـدک زمانی هم یا معزول می‌شد و یا می‌گریخت، و نیز عزل و انتصـابهای پی‌درپی سبب ناخرسندیها شد و با پشتیبـانیهایـی هم که از خـارج می‌شد ایـن ناخشنـودیها به شـورشهای درازمـدتی انجامید. طی بیست سال در بغدان شش ویووده عزل و نصب شده بودند.

پترولنگ دوبـار یک‌بـار بین سالهـای (۱۵۷۴- ۱۵۷۹م) و بار دیگـر طی سـالهای (۱۵۸۲-۱۵۹۱م) ویووده افـلاق شد. در نخستین بار بـرکناری‌اش به همـراه مادرش ناگزیر از اقامت در حلب شـد. بار دوم چون مطالبه خراج بیشتری[۲۰۶] شده بد [از سوی دولت عثمانی] و نیز نتوانست از عهدهٔ رقیبانش برآید به ایالت تیرول گریخت. در فاصله این دو زمامداری یعنی در سال ۱۵۸۰م شخصی به نام یانکویوان پسرخواندهٔ پترورارش از ویووده‌های پیشیـن والی افلاق بود، پس از طـرد نامبرده پتروی لنگ بـار دیگر والی شده بـود. بعداً به جای پتـروآرون، تیرانول پسـر الکساندر کـه به روایتی یهودی بـود با افزودن به خراج سالانه و بنا به درخـواست ینی‌چریها ویووده بغدان شد.[۲۰۷] او به خاطر تأمین افـزودهٔ خراج، اتباعش را در تنگنا قـرار داد که در پی شکایتهای مـردم برکنارش کردند. بـه استانبول آمد بـه کانون ینی‌چری رفـت و با دادن پول هنگفت و هـدیه‌های بسیار، با میانجیگری کانون بازوالی بغدان شد.[۲۰۸]

---

۲۰۶ «... خبر رسید که پترو ویووده والی بغدان تکلیف مالایتقـی را تحمل نتوانست کردن به دیار دیگر گریخت و به جای او کافری آرون نام پسر الکساندر منصوب شده و متعهد افزودن خراج شد و از رعایای مملکت آقچه‌ها گرفت و خراجش را پرداخت، پیشکشها هـدیه کرد، پوستین پوشید و دست بوسید و رفـت... (تاریخ سلانیکی ص ۳۰۱ سنه ۹۹۹ هـ/ ۱۵۹۱م).

۲۰۷. هامر می‌نویسـد که: آرون یک یهودی بغدانی بود که از مهتری بـه این مقام رسید بود (ج ۷ ص ۱۶۷). در زیرنویس قبلی هم چون از او اسکندر اوغلی [پسر اسکندر] یاد شده اسـت بالطبع باید یهودی بوده باشد. شاید هم از جانب مادری در ارتباط با نژاد یهود باشد.

۲۰۸. اوایل شعبـان سنه ۱۰۰۰ (مائیـس ۱۵۹۲م) ویووده بغدان در اودای [تشکیلات- مـرکزی ینی‌چـریها] پنهان شد و با شفاعـت ینی‌چریها مقامش تجدید شد بـه حضور شاه رفت و مرخص شد. این هنـر در عالم از جماعت بندگان به منصّه ظهور رسید. گفتند که عامل آن رشوت بود و شئامتش عن‌قریب دامنگیر خواهد شد و ندامتش چهره خواهد نمود (تاریخ سلانیکی ص ۳۲۰ و هامـر ج ۷ ص ۱۶۷).

هنگامی که آرون در استانبول به سر می‌برد، پیـر یا پترو که عثمانیها به او لقب دیوانه داده بودند نـاگهان وارد بغدان شد و بـه بهانه این که بـه خزانه دولت [عثمـانی] خراج بیشتری خـواهد پرداخـت اوضاع را متشنج کـرد، اما دستگیـرش کردند و در بـالیک بازاری* استانبول حلق آویزش ساختند.[۲۰۹]

آرون همراه با افلاق و بغدان وارد پیمان اتحادی شد که پاپ و امپراتور آلمان مبتکر آن بودند. وی به ناگهان در سال ۱۵۹۴ علم طغیان برافراشت و بنای ستیزه‌جویی نهاد که از این روی معزول شـد و جوانی مسیحی از اطـرافیان فرهاد پـاشای وزیراعظم کـه نام ردوان گرفته بود، منصب ویوودگی یافت. اما بر اثر گسترش دامنه شورش ویووده جدید نتوانست وارد بغدان[۲۱۰] شود. حکومـت را از چگونگی امر آگاه ساختنـد. دولت نخست اهمیتی به این شورش نداد اما خبرهای بعدی جدی‌بودن مسئله را آشکار ساخت. از این روی مصطفی پاشا بیگلربیگی معزول مرعش به سمـت فرمانده نیروی اعزامی به بغدان فرستاده شد. مصطفی پـاشا پشتگرم به نیروهای خود از خان کـریمه که در آن روزها از جنگ مجارستان برمی‌گشت یاری نخواسته دست به حمله زد اما شکست خورد و کشته شد. در پی این شکست آتش شورش بغدان و افـلاق شعله‌ور شد. در این گیرودار باتوری شاه اردل که نسبـت به آرون ویووده بغدان مشکـوک شده بود، او را کشت و بـه جای او شخصی به نـام استفان ردوان را که قبلا اسلام پذیـرفته بود و بعدها باز بـه آیین پیشین بازگشته بود، منصوب[۲۱۱] کـرد. در اثنای فعـالیتهای همیـن ردوان کـه گفتیم قبـلا از غلامان فرهاد پاشا بود، غازی‌گیرای به بغدان آمد و به دولت [عثمانی] پیشنهاد کرد که به شرط تفویض حکومت بغدان به یک تاتـار حاضر است آرامش را به بغدان بازگرداند و ردوان را دستگیر سازد اما این پیشنهاد از روی ندانم کاری پذیرفته نشد.[۲۱۲]

---

۲۰۹. تاریخ هامر ج ۷ ص ۱۶۷. در تاریخ سلانیکی(ص ۳۳۸) آمده است که پترو پس ازاحرازمقام والی‌به بغدان رفت و در پی مخالفت والی پیشین دستگیر شد. من نظر هامر را درست دانستم.

*. بازار ماهی‌فروشان.

۲۱۰. تاریخ بچوی، ج ۲ ص ۱۵۹.

۲۱۱. تاریخ نعیما ج ۱ ص ۱۳۴: آیا این شخص که پس از قبول اسلام نام ردوان گرفته بود با غلام فرهاد پاشا که مسلمان بود و بعد مرتد شد شخص واحدی است؟ باتوجه به شجره‌نامه ویووده‌ها استفان ردوان، آرون را کشته بود و از سوی اربابش شاه اردل به حکومت اردل منصوب شده بود. ادوان توسط لهستانیها به قتل رسید.

۲۱۲. تاریخ نعیما ج ۱ ص ۱۳۴.

استفان ردوان به دست یرمیامو ویلا ایـن رقیب تراشیده شده از سوی لهستان، کشته شد، مـوویلا جای او را گـرفت و حاکمیـت شاه لهستـان را پذیرفـت. در سال ۱۶۰۰م میخال بیگ افلاق، بغدان را اشغال کرد و موویلا را افراری ساخت اما پس از کشته‌شدن میخال، موویلا دوباره به بغدان بازگشت (۱۶۰۱م).

چگونگی اوضاع بغدان در قرن هفدهم میلادی

در اوایل قرن هفده در بغدان هنوز خاندان موویلا حکومت می‌کرد و از سوی لهستان پشتیبانی مـی‌شد. یرمیاموویـلا از سال ۱۵۹۵ تا ۱۶۰۶ حکومت کـرد و پس از مرگ پسرش سیمون موویلا جای او را گرفت اما یک‌سال بعد او نیز درگذشت.

اوضاع بغدان در قرن هفده

چه کتب تاریخ عثمانی و چه نوشتـه‌های رومی در مورد اسامی ویووده‌های بغدان در قرن هفده و تاریخ عـزل و نصب آنان آگاهی روشنی به دست نمـی‌دهد و موارد یادشده درهم و آشفته است. در نوشته‌های هامر هم تناقض [۲۱۳] وجود دارد با این همه بحث در باره بعضی رویدادها از دیدگاه منابع عثمانی ضروری به نظر می‌رسد.

بین سالهـای ۱۶۰۸-۱۶۱۱ کنستانتین موویـلا ویووده بغدان بود. ایـن شخص به

---

۲۱۳. به عنوان مثال در دفتر اسامی حکام بغدان که در دست داریم بعد از یرمیابه ترتیب اسامی افراد زیر در مقام ویـووده آمده اسـت: سیمنون مـوویلا (۱۶۹۶- ۱۶۰۸)، کنستـانتین مـوویلا (۱۶۰۸- ۱۶۱۱)، استفـان تومشـا (۱۶۱۱- ۱۶۱۵)، الکساندر مـوویلا (۱۶۲۰- ۱۶۲۲)، کاسپارتومشا بـرای دومین بار (۱۶۲۲- ۱۶۲۳) و را در برای دومین بار (۱۶۲۳- ۱۶۲۶)... الی آخر.

وقتی که ایـن جدول را با نوشته منابـع ترکی عثمانی و هامـر مقایسه می‌کنیم. گـاهی برخی تاریخها و نـامها با یکدیگر مطابقت نمی‌کند در نتیجه قاطعانه نمـی‌توان گفت که حوادث در زمان کدام‌یک از آنان روی داده است. مثلاً به نوشته فضلـک حکومت رادو حاکم بغدان سـال ۱۰۲۶هـ/ ۱۶۱۷م ذکر شده است در حالـی که همین سال در هامر تاریـخ حکومت تومشا و در جدول یادشده مطـابق است با حکمرانی مهنه، پچوی و فضلـک ضمن بحث در باره رخدادهای بغـدان در یک صفحه از رادول و استفان بـه خطا در مقام دو شخص جـداگانه نام مـی‌برد (فضلکّ ۱ ص ۳۷۹ سنه ۱۰۲۵) و پچوی ج ۲ ص ۳۴۶. نعیما دقـت بیشتری به خرج داده و تناقض را از بیـن برده است (ج ۲ ص ۱۴۹). نام رادو در تاریخهای ترک رادول قید شده است در انسیکلوپدی اسلامی نیز این جدولها به طور سطحی ذیل ماده بغدان آمده است.

سبب جنگی که با ویووده افلاق در آن درگیر شده بود معزول شد. استفان تومشا (اتین) تومزا) بـانی قصرهای پرنسسهـای بغدانی شهرک یالـش، به این سمت برگـزیده شد و کنستانتین به لهستان نزد پدرزنش گریخت.

دومینو همسر یـرمیا موویلا ویـووده پیشین علیه تومشـا از سر ستیز برآمـد. او همراه کودکانـش به سبب املاکـی که در لهستان داشت در آن کشـور به سر می‌بـرد. دومینو می‌خواست پسرش کنستانتین لنگ ویـووده بغدان شود. از این روی دامادش کورسکی (کوراکی) با یک نیروی چهل‌هزارنفری مرکب از افراد لهستانی و روس وارد بغدان شد، استفان تـومشا را از کشورش بیرون رانـد و کنستانتین را به جـای او نشانید. تومشـا به دولت عثمانی متوسل شد. نیروهایی که برای بازپس‌گرفتن مقام تومشا تعیین شده بود، در آغاز تـوفیقی به دست نیـاوردند اما اسکندرپـاشا همراه با نیـروهای تاتار، نیـروهای کروسکی را شکست داد و دومینه همسر یرمیا و دو پسرش -یکی از آنها کنستانتین بود- و دامادش کورسکی را اسیر کرد و به استانبول فرستاد و اداره ولایت بغدان باز به تومشا سپرده شد.[۲۱۴]

شخصی به نام کاسپار گراتیانی که نژاداً کروات (خروات) بود به سبب نقش مترجمی که در گفت‌وگوهای دولت عثمانی با اتریش داشت در سایه وساطت اسکندرپاشا نخست دوک ناکشه (ناکسوس) شد و سپس با کفـالت پاشا در ۴ شبات ۱۶۱۹م مجدداً ویووده بغدان شد.[۲۱۵]

گراتیانی بیش از یک‌سال در این مقام مـاند اما پس از آن که یکی از گزارشهای بتلن

۲۱۴- نعیما ج ۲ ص ۱۴۹ و هامر ج ۸ ص ۱۶۰. در این جنگ دختر دومینه کـه همسر قزاق کورسکی بود و در زیبایی شهره بود بـه دست تاتارها اسیر شد. «در آغاز مـوفق به یافتن این زن نشدند امـا بعداً رد او را یافتند و در ازای سی هزار قروش فدیه در حالی که دو فرزند آورده بود از چنگ تاتارها آزاد کردند. دومینه همسر یرمیا به دست یکی از تیمارلی سپاهی‌ها بـه نام عمر اسیر شده بود کنستانتین هم به اسارت درآمـده بود. دومینه و کنستانتین لنگ پس از دستگیری در برج غلطه استانبول زندانی شدند اما بعداً توانستنـد از آنجا بگریزند محافظ دژ غلطه را که عامل فرار آن دو شده بود، به دار آویختنـد (نعیما ج ۲ ص ۱۷۸). هامر می‌نویسد کـه مترجمان فرانسوی به فـرار کورسکی کمک کردند و به همین خاطر نیز سفیر فرانسه مورد اهانت قرار گرفت.

۲۱۵. نـام ایـن شخص درپچـوی (ج ۲ ص ۳۷۲)، گـاسپـار، در نعیمـا (ج ۲ ص ۱۷۵) گاپشـر و در منشئـات فریدون‌بیگ (ج ۱ ص ۳۹۸) چون پچوی گاسپار آمده است.

شاه اردل را [به دولت عثمانی] در مورد اقدامات قزاق‌ها و دولت لهستان به دست آورد و دو گروه یادشده را از آن آگاه ساخت، به شکایت بتلن برکنار شد و الکساندر ایلیاش (آلکسی ایلیا) جای او را گرفت.[۲۱۶] این شخص نژاداً رومی بود و در استانبول شغل صندوقداری گمرک را داشت.

گراتیانی معزول چون برکناری‌اش را نپذیرفت و در مقام مخالفت برآمد، اسکندر پاشا مأمور دفع وی شد. اسکندرپاشا با نیروهای نوغای و قان‌دمیر به او حمله برد و نیروهای لهستانی را که به او یاری می‌دادند شکست داد و فرمانده‌اشان را به اسارت گرفت. گرایتانی به هنگام فرار به دست یک دهقان گرفتار و کشته شد، سرش را برای آلکسی ایلیا فرستادند (اکیم ۱۶۲۰م).

چون الکساندر [آلکسی] به هنگام جنگ عثمان دوم با لهستان جاده‌ها را بخوبی مرمت نکرده بود برکنار شد و استفان تومشا برای سومین‌بار به جای او نشانده شد. (شوال ۱۰۳۰هـ / آگوستوس ۱۶۲۱م). چون نامبرده دشمن بی‌امان لهستان بود، پس از عقد پیمان صلح.* [عثمانی-لهستان] به اصرار دولت لهستان برکنار شد و راد و مهنه برای دومین‌بار ویووده شد. (۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۳م).

چون در سالهای اواخر قرن شانزده تا اواسط قرن هفدهم دولت عثمانی با غائله‌های متعدد داخلی و خارجی و شورشها روبه‌رو بود حتی‌المقدور با غمض عین با رویدادهای ایالتهای ویووده‌نشین، برخورد می‌کرد. در نتیجه برخی از ویووده‌ها با سوءاستفاده از این وضع رفتاری گستاخانه و سرکشانه داشتند.

در فاصله سالهای ۱۶۱۶- ۱۶۱۹ و ۱۶۲۳-۱۶۲۶م که رادو مهنه ویووده بغدان شده بود، رومی‌های استانبول نیز به رومانی آمدند، آنها به جز کار بازرگانی مداخله در کارهای حکومتی را هم آغاز کردند و به جز تشکیل پاتریکخانه** و نفوذ از راه کلیسا

---

۲۱۶. «... بر اثر برخی اعمال، کردار و ناهمواری که از گاسپار ویووده بغدان به منصّه ظهور رسید رفع او لازم آمد و الکساندر ویووده ویووده سابق که ملازم سده سعادتم بود.... بیک زاده‌ای شجاعت شعار...» منشأت فریدون‌بیگ (ج ۲ ص ۳۹۸). به موجب برات صادره الکساندر با پرداخت پنجاه و شش بار صدهزار (۵۶۰۰/۰۰۰) آقچه منصوب شده بود.

* افزوده‌های بین گروشه در متن نیست. مترجم

** پاتریکخانه: اداره کل رئیس کشیشهای اورتدکس که مرکز آن در استانبول است (فرهنگ ترکی به فارسی ←

می‌خواستند که از نظر سیاسی بر بغدان حاکمیت داشته باشند.*

با درگذشت رادو مهنه در سال ۱۰۳۶ هـ/ ۱۶۲۶م ویووده دیگری انتخاب شد. اما به سبب مشکلات داخلی که دولت عثمانی با آن دست به گریبان بود و با گردنکشان داخلی درگیری داشت این ویووده انتخابی پذیرفته نشد [از سوی بغدانیها] و به جای او یکی از فرماندهان بغدانی لهستانی‌الاصل به نام برونووسکی میرون (برتوسکا) بنا به وصیت رادو، ویووده بغدان شد و دولت عثمانی هم به ناگزیر این انتخاب را پذیرفت.

به این سان برونووسکی مدت سه سال (تا سال ۱۶۲۹) بر سرمقام خود باقی ماند اما چون خیانتش آشکار شد، به لهستان گریخت، اما او انتصاب الکساندر والی برگزیدهٔ دیوان عثمانی را نپذیرفت به بغدان آمد و به فعالیت پرداخت و دولت عثمانی هم ناگزیر با انتصاب مجدد او موافقت کرد. (۱۶۳م).

برونووسکی بعدها چون دید که ویووده افلاق به استانبول رفت و مراتب وفاداری‌اش را به دولت عثمانی معروض داشت او نیز جرئت یافت و ظاهراً برای نشاندادن وابستگی خود به دولت به استانبول رفت که بی‌درنگ بازداشت و در یدی کوله زندانی شد و در ذی‌حجه ۱۰۴۲ هـ/ حزیران ۱۶۳۳م به دیوان همایونی آوردند و اعدامش کردند.[۲۱۷]

در پی قیامی که به سال ۱۰۴۴ هـ/ ۱۶۳۴م علیه رومی‌ها صورت گرفت قورت واسیل (واسیل لوپو) مدت بیست‌سال در مقام والی باقی ماند (۱۰۶۳ هـ/ ۱۶۵۳م). به خاطر وجود ثبات در کشور، جریانات فرهنگی در بغدان پیشرفت بسیار داشت. بزرگترین آرزوی واسیل به دست آوردن حکومت افلاق بود، اما به آرزوی خود نرسید و ناگزیر دختر زیبای خود رکسراندرا که در استانبول به صورت گروگان به سر می‌برد به تیموته پسر قارداش قزاق داد.[۲۱۸]

ابراهیم اولغون- جمشید درخشان) مترجم.

* باتوجه به متن به نظر می‌رسد که عبارت باید چنین باشد: «رومی‌های رومانی نیز به استانبول آمدند... و به جز تشکیل پاتریکخانه و نفوذ از راه...» که احتمالاً اشتباه چاپی است. مترجم.

۲۱۷. تاریخ نعیما ج ۳ ص ۱۳۹.

۲۱۸. این دختر در استانبول [دربار عثمانی] گروگان بود. واسیل برای رها ساختن دخترش از گروگانی با آن که مبالغ انبوهی به وزرا و رجال دولت استانبول داد اما کاری ازپیش نبرد. اما وقتی قرامراد پاشا وزیر اعظم شد، دختر را نزد پدرش فرستاد و او نیز وی را به عقد پسر هماتمان قزاقها درآورد (تاریخ نعیما، ج ۵ ص ۳۴۹).

به سبب کدورتی که بین قوزت واسیل و سرمنشی‌اش گورکیز. واسیل ایجاد شد، گورکیز از نزد واسیل گریخت و به ویووده افلاق پناهنده شد و او را وادار به حمله علیه بغدان کرد. از این روی قورت واسیل نزد دامادش تیموته گریخت و بساراب ویووده افلاق بی‌هیچ مقدمه و نظرخواهی گورکیز را ویووده بغدان کرد.

واسیل که نزد دامادش گریخته بود، با نیروهایی که گرد آورد، به بغدان بازگشت و با آن که گورکیز را شکست داد اما بساراب مجدداً به فعالیت درآمد و تیموته داماد واسیل را در سوچوا گرفت و کشت.

دولت عثمانی با آگاهی از این رویدادها بی‌درنگ هم واسیل و هم بساراب را معزول کرد. گئوگه استفان ویووده بغدان و کنستانتین شربان والی افلاق شد (۱۰۴۴ هـ / ۱۶۳۴م) [۲۱۹] قورت واسیل پس از برکناری به استانبول رفت. در آنجا بازداشت شد و دریدی کوله زندانی‌اش کردند. شش ماه بعد در زندان [۲۲۰] مرد.

به سبب موضع خودسرانه راکوچی اوغلی شاه اردل که ضمن توافق با افلاق و بغدان قصد گسترش قدرت داشت دولت عثمانی با استفاده از نیروهای کریمه او را شکست داد. در این بین دوویووده دیگر به ادرنه برای عرض وفاداری به سلطان محمد [محمد شکارچی] دعوت شدند. اما چون از رفتن به ادرنه خودداری کردند هردو برکنار شدند و به جای آنها ژرژ کیگا ویووده بغدان شد و مهنه پسر رادو مهنه که در استانبول به سر می‌برد ویووده افلاق شد و هردو بدون آن که چیزی در ازای این انتصاب بپردازند همراه نیرو و اسکمله آغاسی- برای بر تخت نشاندن- به محل حکومتی خود فرستادند. (۱۰۶۸ هـ/ ۱۶۵۸م) [۲۲۱]

---

۲۱۹. مهنه پسر رادیو مهنه که در استانبول به سر می‌برد درخواست کرد که به سمت ویووده بغدان منصوب شود اما پذیرفته نشد و استفان ویووده شد.

۲۲۰. در اطراف مهر لوپو با خط تعلیق نوشته شده است:

لوپو ویووده‌ٔ سرحّد بغدان

بنده‌ٔ خاکپای آل عثمان

کلیشه مهر (آرشیو توپکاپوسرای ۴۸۹۱ و ۵۵۴۳).

۲۲۱. رونوشت نامه ارسالی وزیر اعظم کوپرولی محمدپاشا به مناسبت این تغییر و تبدیل برای خان کریمه وویوده بغدان در منشآت فریدون‌بیگ آمده است (ج ۲ ص ۴۳ و ۳۹۹). در نامه‌ای که به بویارها نوشته شده چنین آمده است: «میکل ویووده والی بغدان بدون تقدیم یک حبّه [در مقام هدیه] و یک آقچه به خاک پای همایون پادشاهی مورد ←

ویووده‌هـای معزول ویـووده‌های جدیـد را به رسمیـت نپذیرفتنـد و در صدد مقـابله برآمـدند اما در برابـر نیروهای کریمـه نتوانستند پایـداری کنند و نزد راکوچـی اوغلی شورشی گریختند.

در سال ۱۰۷۰ هــ / ۱۶۵۹م در پی شورش مهنـه حاکم افـلاق که ناشـی از رفتار نسنجیده جان ارسلان پـاشا والی اوزی بود شربان ویووده پیشیـن هم بغدان را اشغال کرد و کیگـا را فراری داد، اما آن‌دو را نیـروهای عثمانی و خـان کریمه شکسـت دادند. استفان پسر قـورت واسیل به جای کیگا والـی بغدان شد و کیگا والی پیشیـن بغدان به افلاق رفت[۲۲۲] (۱۰۷۰هـ/ ۱۶۵۹م).

از این تاریخ به بعـد در زمان صدارت کوپرولی‌ها به سبب قدرت یـافتن دولت مرکزی ثباتی نیز در ویووده‌نشینها پدید آمد. ایـن ثبات چشمگیر حتی در اثنای جنگ با اتریش هم برقرار بود.

در بین ویووده‌هایی که پس از استفان پسر لوپو منصوب[۲۲۳] شدند مهمترینشان ژرژ دوکا معروف به دوک بـود. در تاریخهای عثمانی از او با نـام دوکا [دوک] بیگ یاد شده است. مـی‌گویند دوک بیک کـه اصلیت روم داشت قبـلاً شاگرد بقال بـود. دوک بیک سـه‌بـار و جمعـاً ۹ سال طـی سـالهـای ۱۶۶۵-۱۶۶۷، ۱۶۷۱- ۱۶۷۲ و ۱۶۷۸-۱۶۸۴م والی شد.

دوکابیک که در روستای پولیچانی سنجـاق آولونیا زاده شده بود (اسناد باب آ*صاف سال ۱۰۸۹) با آن که در نخستین جنگ با لهستان با دو هزار تن از افرادش به استقبال

→

حمایت قرار گرفت و برای اینکه در احوال شما بیش از حد لـزوم دخالت نکنند سلطان تنبیه [آگاه‌ساختن] همایونی معمول فرمودند.

۲۲۲. «هنگامی که استفان والی شد، پدرش لوپو دریدی کوله زندانی بود. او سه هزار کیسه قرض کرد و [با دادن آن پول] پسرش را ویووده کرد...» (اولیاچلپی ج ۵ ص ۳۴۷).

۲۲۳. در نامهٔ ارسالی کوپر ولی محمدپاشا بـه خان کریمه در باره استفان چنین آمده است (...، در صدد انتصاب فرد معقول و شایسته‌ای برای ولایت بغدان هستیم. حالا پسر کیگوئی که به افلاق رفته است، می‌تواند موردنظر باشد اما سپردن یک مملکت بـه دست یک نفر سودمند به حال دولـت نیست. پسر لوپو نیز هست اما بـاید ببینم چند مرده حلاج است حضرت حق کسـی را که برای دین و دولت انفع است موفـق سازد...» (منشآت فریدون‌بیگ ج ۲ ص ۴۳ چاپ سال ۱۲۶۵م).

* آصاف جمع آصف. دری از قصر سلطان که وزرا از آن در رفت‌وآمد می کردند. مترجم.

پادشاه رفت و هدیه‌های گرانقیمت تقدیم داشت، اما چون پس از ورود سپاه عثمانی به بغدان افراد از نظر آذوقه در تنگنا مانده بودند، پادشاه که از این بابت سخت خشمگین شده بود، خواست دستور کشتنش را بدهد اما، قرامصطفی پاشای مرزیفونی وزیر سوم که در کنار او بود او را از مرگ رهانید.[۲۲۴]

اما در اثنای همین جنگ باز معزول شد[۲۲۵] و استفان هفتم با توافق بویارها جای او را گرفت. (ربیع‌الاول ۱۰۸۳ هـ/ تموز ۱۶۷۲م)[۲۲۶] چون استفان مخالف عثمانیها بود پیش از آغاز اولین جنگ لهستان در سال ۱۶۷۳م به آن کشور گریخت و دیمتر اشکوکانتاکوزن که در اردو [عثمانی] بود به این سمت برگزیده شد و به بغدان رفت.[۲۲۷]

استفان ویووده پیشین به هنگام استرداد هوتین از سوی لهستان همراه ژان سوبیسکی حکمران لهستان بود و برای حفاظت شهر بغدان از ترکها در آن حدود به صورت سد و مانعی مستقر شده بود. حتی یک‌بار دست به حمله زد و تا شهر یاش پیش رفت اما برای رویارویی با او نیرو اعزام شد و او گریخت.[۲۲۸]

هنگامی که دوکابیک ویووده بغدان بود به جز حکومت بغدان مدتی هم هاتمان [بیک- حاکم] اوکراین نیز بود. و افزون برآن اداره موقت ایالت پولودیا که در سال ۱۶۷۲م به موجب پیمان بوجاش از لهستانیها گرفته شد نیز به او واگذار شده بود. دوکا در سال ۱۶۸۳م در محاصره وینه حضور داشت.

با وجود سرانجام فلاکت‌بار جنگ اتریش و شرکت لهستان در جنگ که مرزهای بغدان را تهدید می‌کرد کنستانتین قان دمیر (۱۶۸۵- ۱۶۹۳م)، حاکم بغدان که از

---

۲۲۴. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۷۹.

۲۲۵. آنتوان گالان می‌نویسد که چون پرنس بغدان نتوانسته بود چنان که باید و شاید از عهده ساختن پلی که دستور داده شده بود بر روی دنی‌یستر بسته شود برآید، معزول شد و برای عزیمت به استانبول به راه افتاد که در راه به قتل رسید (ح (ص ۱۸۹). که خطا است. این شخص بعدها برای سومین‌بار ویووده بغدان شده بود.

۲۲۶. دومینه ویووده بغدان بر اثر سهل‌انگاری و قصور معزول و در زندان چاووش باشی ساری سلیمان پاشا به زنجیر بسته شد و استفان از ویووده‌های سابق به جای او منصوب شد (تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۵۸۶).

۲۲۷. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۱۲۵ از نامبرده به عنوان ویووده سابق نام برده است.

۲۲۸. تاریخ سلاحدار ج ۱ ص ۶۲۶-۶۲۸-۶۲۹ سال ۱۰۸۴ هـ/ ۱۶۷۳م

تاتارها بود در کنار عثمانیها قرار داشت و مقابل حمله‌های لهستان پایداری کرده بود.[۲۲۹]

پس از برکناری این شخص، کنستانتین نام شخص دیگری[۲۳۰] والی بغدان شد. اما با کشته‌شدن قاپوچی‌باشی عثمان آغای خزانه‌دار که برای گرفتن خراج به شهر یاش رفته بود، معزول شد. عثمان آغا براثر حمله راهزنان به ساختمان محل اقامتش کشته شده بود. و به جای انتیوخ قان دمیر پسر ویووده پیشین قان‌دمیر که مورداعتماد خان کریمه و چرکس محمدپاشا بود والی بغدان شد (۲۸ جمادی‌الاول ۱۱۰۷ هـ / شبات ۱۶۹۶م[۲۳۱] انیتوخ قان دمیر در نخستین دوران حکومتش تا سال ۱۱۱۲ هـ / ۱۷۰۰م در مقام خود باقی ماند. پیمان قارلوفچه در زمان حکمرانی او بسته شده بود. وی مورد اعتماد دولت عثمانی بود.[۲۳۲]

در اواخر قرن شانزده و اوایل قرن هفده خراج بغدان هفتادبار (هفت میلیون) آقچه بود. در اواخر قرن هفدهم با درنظرگرفتن برابری پول میزان خراج شصت و پنج هزار قروش معادل میزان پیش بوده است.[۲۳۳]

---

۲۲۹. از یک خانواده تاتار بود که به بغدان مهاجرت کرده به دین مسیح درآمده بودند. پس از برکناری به استانبول آمد و تا پایان عمر به کار تحقیق و تتبع پرداخت.

۲۳۰. کنستانتین ویووده جدیدالانتصاب در ادرنه خلعت «کوکو»[؟] پوشید و به حضور سلطان احمد دوم پذیرفته شد. شاه خطاب به او گفته بود که اگر بشنود نسبت به مردمش بیداد کرده است سرش را بر باد خواهد داد. آنگاه اسب زین ویراق شده و منگوله احسان کرده بود (سلاحدار ج ۲ ص ۶۹۷).

۲۳۱. نصرتنامه (ذیل تاریخ سلاحدار) حوادث سال ۱۱۰۷ هـ.

۲۳۲. حکم در اثنای چهارمین جنگ صلیبی به سبب تشکیل یک دولت لاتین در استانبول به ویووده بغدان که:
چون اداره ولایت بغدان به تو تفویض شده است. شایسته است که با صداقت و درستی خدماتت را به منصّه ظهور برسانی و من بعد مملکت بغدان را کما تنبغی حفظ و حراست کنی و از رعایا و برایا حمایت و صیانت نمایی احوالشان را نظم و انتظام بخشی و اموراتشان را تصفیه و تهذیب نمایی و بر شداید ناشی از جنگ مقاومت کنی و در رفاه حالشان بکوشی و در اداره امور ولایت و نظام حال اهالی و آرامش و آسایش آنان صرف دقت و اهتمام کنی. به موجب این خط همایونی شوکت مقرون و با شرط اجرا و رعایت مراتب فوق مقام ویووده‌گی مجدداً به تو تفویض و احسان می‌شود... ذی‌الحجه سنده ۱۱۱۰ (دفتر مهمه شماره ۱۱۱ ص ۶۷۸).

۲۳۳. در اواسط قرن هفدهم چون یک قروش معادل هشتاد آقچه بود، شصت و پنج هزار قروش معادل پنج میلیون و دویست هزار آقچه بود. منتهی به سبب ادامه جنگها چون یک قروش تا یک‌صد و بیست آقچه ترقی کرده بود، اگر این افزایش را درنظر بگیریم خراج باز همان میزان یعنی هفت میلیون آقچه خواهد بود.

دوک نشینهای ناکشا (نقشه) و «شیرا»

اوضاع دوک‌نشینها

در اثنای چهارمین جنگ صلیبی به سبب تشکیـل یک دولت لاتین در استانبول گروه جزایر کیکـلاد در دریای مدیترانـه سهیه جزو ونیز محسـوب شده بود. ونیزیهـا که قصد تصاحب همـهٔ راههای دریایی مدیترانـه را داشتند، اداره امور این جزیره‌هـا را به شرط وفادارمـاندن به کشـور مادر، به اصیـل‌زاده‌ها واگـذار کرده بودنـد که آنها بـه صورت دوک‌نشین و برطبق قوانین ونیز واگذار شده بود. بـا این سیاست این جزایر ضمن اینکه آباد می‌شد و متروک نمـی‌شد برای تجارت و نیز ناوگان آن کشور حکـم یک پایگاه مهم تجاری را پیدا می کرد.

جزایر کیکلاد [۲۳۴] در سال ۱۲۰۷ به یکی از خان‌زادگان ونیزی به نام مارکوسانوتو واگذار شد. بعدها از طرف امپراتور بیزانس به خانواده سانوتو عنوان دوک نیز داده شده بود. پـس از انقراض نسل ایـن خاندان در سـال ۱۳۹۷ جزایر از لاتیـن‌ها به خـاندان دیگری منتقل شد.

زیر نفوذ عثمانی درآمدن دوک‌نشینها

در جریان آغاز نفوذ عثمانیها در مدیترانه و در پی تصرف جزیره اغریبوز با آن قسمتی از جزیره‌ها بـرتری حاکمیت عثمانیها را به رسمیـت پذیرفته بودند اما ایـن جزیره‌ها در واقع پس از بازگشت خیرالدین بار با روس از جنگ قـورفو کاملاً زیر نفوذ دولت عثمانی درآمد. صاحب جزایـر ناکشا (ناکسوس)، شیرا و میلویا دگرمنلیـک که متعلق به لاتینها بود و به دولت عثمانی خراج می‌دادند، یک ایتالیایی به نام یاکومو بود.

پدر یاکومـو نیز به دولت عثمانی سـالانه یکصد و نود هزار و ششصد و نـه آقچه خراج می‌پرداخت. پس از مرگ او نیز دوک‌نشین ناکشاهمین خراج را می‌پرداخت. یاکومو که

---

۲۳۴. جزایر کیکلادویا سیکلاد بر به جزایری گفته می‌شد که از جنوب شرقی اغریبوز شروع و به صورت رشته به سوی جـزیره استانکـوی واقع در سواحـل آناتولـی امتداد داشـت. مشهورتریـن این جزیـره‌ها عبارت بـود از: آندره (آندروس) استاندیل (تینوس)، شیراناکشا (ناکسوس)، پاروس و مورتایی (میلو).

به جز ناکشا حاکم جزایر سانتورین و پاروس هم بود با دیوان تماس گرفت و در پی این تماس به موجب برات مورخ ۱۶ جمادی‌الاخر ۱۹/۹۷۲ اوجاق ۱۵۶۵ اداره جزایر تحت اختیار پدرش نیز، به او واگذار شد. مجموع خراج سالانه جزایر تحت اختیار یاکومو به اضافه خراج جزایر پدرش که به او داده شد بالغ بر یکصدو شصت و دو هزار آقچه می‌شد.

یاکومو به موجب مفاد براتی که در دست داشت می‌بایست به دولت عثمانی وفادار می‌ماند، به جز اتباعی که جزیه می‌دادند حق پذیرفتن افراد دیگری از خارج به جزیره را نداشت، با دولتهایی که مناسبات تیره با دولت عثمانی داشتند نمی‌بایست روابط دوستی برقرار می‌کرد، نمی‌بایست به گشتهای راهزنان دریایی اجازه ورود به جزایر می‌داد و یا سلاح و آذوقه در اختیارشان می‌گذاشت. در مقابل انجام این تعهدات دولت عثمانی می‌پذیرفت که دیوان به جز در دعواهای اتباع عثمانی ساکن آن جزایر در دعواهای دیگر ساکنین جزیره دخالت نکند و طرف مقابل حق داشت که اختلافات و دعاوی مردم جزیره را طبق قوانین خود رسیدگی کنند و مجازاتها هم به موجب همین قوانین اعمال می‌شد. بیگلربیگها، سجاق‌بیگها، کاپیتانها [فرماندهان دریایی] و قضات نمی‌بایست در امور داخلی دوک‌نشین دخالت می‌کردند و مسئول بیت‌المال دولت عثمانی حق نداشت در امور مربوط به ماترک افرادی از دوک‌نشین که می‌مردند دخالت کند و[۲۳۵]...

یاسف نانسی

به سبب حمایت یاکومو از راهزنان دریایی کشورهای بیگانه که سبب فعالیت گستردهٔ آنان شد، در سال ۹۷۵ هـ / ۱۵۶۷م حکومت دوک‌نشین ناکشا از او گرفته شد و اداره امور آنجا به شرط پرداخت سالانه چهل هزار سکه طلا به یک یهودی به نام یاسف ناسی

۲۳۵. اشارهٔ همایونی می‌شود که:

با توجه به قبول پرداخت سالانه ۵۲۳۹۱ آقچه خراج سالانهٔ جزایر تابعه ناکشا شامل سانتورین و پاروس دارنده فرمان قدوة‌الامراء الحلت‌المستحیه عمد.الکبراء الطائفة النصرانیه «متصرف» یاکومو به درگاه معلایم کس فرستاد که حاکم ناکشا مذکوره باشد و ضمن اعلام فوت پدرش دوک، استدعای عاطفت نمود که جزایر مذکوره با جزایر ←

که در خدمت دولت عثمانی بود، واگذار شد و یـاکومو به استانبول احضار شد اما وی از آمدن خودداری کرد [۲۳۶] و ابتدا به ونیـز و از آنجا هم به پـاپ متوسل شد. بـرای او که از حکومت محروم شده بود [۲۳۷] جمهوری ونیز سالانه دویست هـزار فلوری و پاپ چهارصد فلوری مقرری اختصاص دادند. [۲۳۸]

یاکومو از ایـن پس آرام ننشست با فرقاتـه‌ای که فراهم کرده بود در جـزایری که از دست داده می‌بود می‌گشـت و مردم را تحریک به شورش می‌کرد مراتـب توسط یاسف دوک جدید به دولت عثمانی گزارش شد و حکومـت برای اخذ تدابیر لازم فرمانی برای قاضیهای روی ایلی و آناتولی [۲۳۹] صادر کرد.

یاسف نانسی این چهره مشهور تاریـخ عثمانی در اوایل نیمه دوم قرن ۱۶ یک یهودی پرتقالـی بود که در زمان انگیزیسیـون [تفتیش عقاید] از ترس مسیحـی شد و نام دون ژوان میکـز بر خـود نهاد. بعـداً به ایتـالیا پنـاهنده شـد از آنجا بـه استانبـول آمد و بـا توصیه‌هایی کـه از دولتمردان فرانسه آورده بود در پادشاهان عثمانـی نفوذ کرد و باز به

شراومیلو در ازای پرداخت ۱۰۹۶۰۹ آقچه خراج پرداختی پدر به او عطا شود. جزایر مذکوره را با تعیین میزان خراج پدر به موجب این برات به او دادم و فرمودم که من‌بعد اولاً خراج جزایر خود و جزایری را که پدرش متصرف آن بود که جملگی یک‌صد و شصت و هزار آقچه است سال به سال به موقع و تمام و کمال به خزانه آمره پرداخت کند و در طریق عبودیت و استقامت ثابت‌قدم باشد. ورود هیچ‌کسی را جز رعایای خراج‌گذارم به جزایر مذکوره قبول نکند و با کسانی که روی از درگاه باسعادتم برگردانیده‌اند دوستی ننماید. کشتیهای بیگانه و کشتیهای حرامیان و راهزنان را به جزایر خود راه نـدهد، به آنها آذوقـه و مهمات ندهـد و بالجمله از سر صـدق و راستی اوامر عـالیه‌ام را امتثال کند. جـزایر مسطوره و مرقـومه را که سالها پـدرش متصرف آن بود، متصرف شود و آن جـزایر از او گرفته نشود. و اگـر چنانکه در منازعتی با دیگران درگیر شود نماینده به سدّه سعادتم بفرستد تا طلب استمداد نماید دعاوی و منازعات بین رعایای خود را بر طبق آییـن قدیم خویش حل و فصـل کند و اگر چنانچه نیازبـه مجازات و سیاست باشد بـه آن که محتاج به عرض [به حضور شاه عثمانی] باشد طبق آیین و رسوم پـدر و اجدادی متناسب با استحقاقشان اهل فساد را سیاست نماید و هرگز بیگلربیگها، قاضیها و کاپیتانها مداخله و تعرض ننمایند... (دفتر مهمه ۶ ص ۲۴۸ شانزده جمادی‌الاول ۹۲۷).

۲۳۶. هامر (ترجمه عطابیک) ج ۶ ص ۲۴۲.

۲۳۷. در بین جزیـره‌های تابعه دولـت عثمانی یک دوک‌نشیـن در دست سینور آندروس نـام و دیگری در دست خاندان سوماریوا بود (تاریخ هامر ج ۷ ص ۴۷) پس از سوماریوا جزایر تابعهٔ این دوک‌نشین با پرداخت چهل هزار سکه طلای بیشتر به شخصی به نام سلیمان‌بیگ داده شد.

۲۳۸. مقاله صفوت بیگ به نقل از مهمه (مجله انجمن تاریخ عثمانی سال سوم ص ۹۹۰).

۲۳۹. دفتر مهمه ۷ ص ۵۵۰ شانزدهم ذی‌الحجه سنه ۹۷۵

آیین پیشین برگشت. همانطوری که در جلد دوم کتـاب دیدیم یوسف نانسی مؤسسه‌ای بانـک مانند به نـام خاله‌اش دوناگـراسیامندس تأسیـس کرد و همراه خالـه‌اش که در عین‌حال مادر همسرش نیز بود مشترکاً آن را اداره می‌کردند.

او در جهان تجارت کارهای بسیار کرد و از این روی بـا سلطان سلیمان قانونی و بعداً نیز با سیلم دوم رابطه پیدا کرد.

یاسف نانسی از این پس در فعالیتهای سیاسی نیز نقش داشت، مشاور سلطان سلیم دوم شد و شغلی* هم در زمینه رسیدگی به خلافها و جرایم جزئی به او محول کرد بعدها به اداره امـور دوک‌نشین ناکشـا (ناکسوس) که مـرکز همه مجمـع‌الجزایر کیکـلاد بود منصوب شـد. (۲۳ جمادی‌الاول ۹۷۵ هــ / کابسم ۱۵۶۷). نـانسی در نـاکشا مـرکز حکومتـی‌اش مستقر نشد بلکه در خـانهٔ ساحلـی‌اش واقع در قوری چشمه استـانبول سکونت داشت و یک اسپـانیولی به نام فرانجسکو کاونلو به نیـابت از او مجمع‌الجزایر را اداره می‌کرد. [۲۴۰]

یاسف نانسی پس از تصرف قبرس [توسط عثمانیها] به سودای سلطنت قبرس افتاد، اما با مخالفـت جدی سوکوللی محمدپاشـا که حتی با حکومت او در ناکشـا نیز مخالف بود، روبه‌رو شد و به آرزوی خویش نرسید.

نانسـی تا جایـی در سلطان سلیم دوم نفـوذ کرده بود کـه برای وصول طلبـی که از فرانسـه داشت سلطان سلیم در تـاریخ رجب ۹۷۶ فرمـانی برای بیگلربیگهـای مصر و اسکندریه صادر کرد که به موجب آن از کشتیهایی که با پرچمهای فرانسوی می‌آمدند از هر هـزار فلوری مـال‌التجاره یـک سوم آن را بـرای پرداخـت به یـاسف نـانسی ضبـط کنند. [۲۴۱]

---

۲۴۰. دفتر مهمه ۳۰ ص ۳۲۸ و مهمـه ۳۱ ص ۶۰ و برخی اسناد مربوط بـه یاسف نانسی. مجله انجمـن تاریخ عثمانی، نشر توسط صفوت‌بیگ (سال سوم ص ۹۸۲ و سال چهارم ص ۱۴۴۴).

* Moteferrika. شعبه‌ای در کلانتری یا تشکیلات انتظامی که به تقصیـرهای جزیی و خلافها رسیدگی می‌کند. فرهنگ ترکی به فارسی.

۲۴۱. دفتر مهمه ۷ ص ۹۷۴ و ۹۷۸.

یاسف نانسی تا سال ۱۵۸۳/۵۹۹۹م که درگذشت[۲۴۲] دوک‌نشینهای خود را نگهداری کرد و پس از او دوک‌نشین ناکشا به سلیمان بیگ داده شد.

پرنس‌نشینهای گرجی

گرجستان

گورگیا را که نام پیشین آن کارتلی و یا کارتولی بود یونانی‌ها و رومی‌ها ایبریا و عثمانی‌ها و ایرانی‌ها گرجستان می‌گویند. گرجستان اصلی یعنی کارتلی از شمال با اوسه‌تیا و داغستان از جنوب با روان (ایروان) و از غرب با گوریا و یا گوری و ایمرتیا (ایمرتی) هم‌مرز بوده است، اما بعدها در تاریخهای مختلف گسترش یافته و گوریا، منیگرلیا، آبازیا و ایمرتیا و حتی داغستان را نیز در محدودهٔ خود گرفته بود و در جنوب تارودارس نیز امتداد پیدا کرده بود.

گرجی‌ها مسیحی (اورتدکس) بودند. الکساندر یکم شاه گرجستان (۱۴۱۳-۱۴۴۲) در اواخر دوران سلطنتش کشور را بین سه پسرش تقسیم کرد. از این سه، ایمرتیا تا اشغال آن از سوی روسها به صورت یک پرنس‌نشین مجزا بود اما دو برادر دیگر اندکی پس از تقسیم باهم یکی شدند. مرکزشان کارتلی یا کارتیل تفلیس بود.[۲۴۳]

نخستین تماس با عثمانی‌ها

نخستین تماس عثمانیها با گرجیها، همزمان بود با ایامی که یاووز سلطان سلیم والی طرابزون بود. بعداً در جنگ چالدران شاه گرجستان برای اردو چهار پای قصابی فرستاد و تاحدی تنگنای آذوقه را تخفیف داده بود.

در زمان جنگهای سلطان سلیمان قانونی با ایران گرجستان با توجه به ایجاب شرایط

---

۲۴۲. تاریخ عالی (ج ۲ چاپ نشده برگ ۲۳۶ ب) عالی می‌نویسد که پس از مرگ یاسف نانسی **سردفتردار** اوکجی‌زاده محمد و ممی دفتردار آناتولی و آرناوودسنان افندی دفتردار «سکّه ثانی» مأمور صورت‌برداری **مخلفات** او شدند. حتی به سبب مفقود شدن یک انگشتر و برخی جواهرات دفتردارهای یادشده معزول و زندانی شده بودند.

۲۴۳. خلاصه شده از انسیکلوپدی برنیانیکا.

و فاصلهٔ انـدکش با ایران بیشتر بـه سوی ایران و گاهی هـم به عثمانی‌ها تمـایل نشان می‌داد و سیـاستی دوجانبـه را پی می‌گـرفت و در اثنای جنگهـای سلطان عثمانـی با دولتهای اروپایی به تحریک ایران موضع ستیزه‌جویانه گرفته بود. (۹۵۰ هـ/ ۱۵۹۰م) از این روی در پی عملیات قرامصطفی پاشا وزیر دوم که یک‌ماه و نیم طول کشید بیش از بیست قلعه متعلـق به گرجی‌هـا به تصرف دولت درآمـد. ایمرتی دادیان (پـرنس‌نشین کولیلدا یا منیگرلی) و گوریل که قبلاً بیرون مرزهای گرجستان اصلی بود و بعدها داخل مرزهای این کشور قرار گرفت بعدها هرکدام به صورت حاکم‌نشینهای جداگانه درآمدند و نزدیک اواخر قرن شانزدهم موظف به پـرداخت خراج به دولت عثمانی شدند. ایمرتی شصت هزار، دادیان هشتاد هـزار و گوریل (گوریا) متشکل از سی‌هزار خـانوار بودند که زیر نفـوذ دولت عثمانی درآمـدند. از این سـه سنجاق برای دو سنجاق یعنـی دادیان و گوریل خـراج سالانه معین شد امـا حاکم‌نشین ایمـرتی (آچیق‌باش) مدتـی از پرداخت خراج معاف شـده بود [۲۴۴] دادیان‌هـا در قرن هفـدهم مکلف بـودند کـه در ازای دوبار آقچه جزیه برای کـارخانه‌های کشتی‌سـازی دولت عثمـانی هشتـاد هزار آرشیـن- به مقیاس آرشین حلب- کرباس تحویل دهند. در صورت عدم تحویل، جزیهٔ مقرره را توسط ایلچی تسلیم می‌کردند.

در میان خـانهای این سـه سنجاق، عثمانی‌هـا حاکم ایمـرتی را (آچیق‌بـاش خان) می‌نامیدند. پـرنس‌نشین آچیق‌باش در شمال ایالت چلدر کـه مرکزش آخیخه بود و در شمال غربی گرجستان و کارتلی قرار داشت.

در حوالـی شمالـی ایمرتـی منطقه کـوتاهیـهٔ شمالـی واقع شـده بود. قسمتـی از پرنس‌نشین مینگرلی یا دادیان در کناره دریای سیاه بود و منطقه ابازه در شمال آن قرار

---

۲۴۴. تاریخ پچوی (ج ۲ ص ۴۰۵) در باره پرنس‌نشینهای گرجستان چنیـن می‌نویسد: «از میان سه پرنس‌نشین به پرنس‌نشینی کـه مرکز آن کوتاس (کوتایس) است آچیـق‌باش خانلیقی [حاکم‌نشین آچیق‌بـاش] می‌گویند دومی پرنس‌نشین خان اوغول‌لاری و دیگری لوند اوغول‌لاری است. از ایـن سه پرنس‌نشین متنفذتر از همه خان آچیق باش است. خانهای دیگر او را حرمت می‌گذارند و شمشیرخانـی را به دست او بر میان می‌بندند. چون یاووز سلطان سلیم وقتی به کشور او رفـت حرمت بسیار دید به این سبـب خراج او را عفو بخشید فرمود. از آنان خـراج طلب نمی‌شود.» عالی هم می‌نویسد که از آنها خراج ستانده نمـی‌شود. (مجلد چاپ نشده، ص ۲۸۶). اما بعدها یعنی در قرن هفدهم مبلغی خراج از آنان گرفته می‌شد.

داشت. پرنس‌نشین گوریل در جنوب مینگرلی و در ساحل دریای سیاه بود که پولتی اسکلهٔ آن محسوب می‌شد.[۲۴۵] به جز این سه سنجاق تفلیس نیز در اختیار عثمانیها قرار گرفت. تفلیس از آن داوودخان بود. این شخص که از ایران تبعیت می‌کرد در زمان سرفزماندهی لله‌مصطفی پاشا (جمادی‌الاخر ۹۸۶ مائیس ۱۵۷۸م) پیشنهاد تابعیت عثمانی‌ها را نپذیرفت و به ایران گریخت و عثمانی‌ها تفلیس را[۲۴۶] گرفتند، ژرژباشی آچیق* و الکساندرحاکم کاختیا که بین روان و قرار داشت مایل به حکومت در این قسمت از گرجستان بودند. لله مصطفی پاشا موافقت کرده که اگر الکساندر اسلام بپذیرد ادارهٔ امور تفلیس به او واگذار می‌شود. اما الکساندر از دین خود برنگشت از این روی مصطفی پاشا مناطقی از اراضی داوودخان را به الکساندر داد و تفلیس را به صورت ایالت درآورد و ادارهٔ آن را به دست قویدو بیگ پسر سولاغ فرهاد پاشا سپرد و در قلعه تفلیس محافظ و مهمات مستقر کرد.[۲۴۷]

از خانهای ایمرتی، دادیان و گوریل (گوریا)، هر کدام می‌مرد، کسی که پیشنهاد جانشینی‌اش را می‌کرد دولت عثمانی آن را تأیید می‌کرد. بعدها در اثنای عملیات قفقاز حکام حاکم‌نشینهای کارتیل یا کارتلی، کلریل یا منیگرلی و زگم گاهی حاکمیت دولت عثمانی را می‌پذیرفتند گاهی هم به دولت ایران وفادار می‌ماندند.

باتوجه به این که سیمون خان حاکم گرجستان اصلی یعنی کارتیل در جنگ فرهاد پاشا علیه ایران از دولت عثمانی اطاعت کرد و خراج‌گذاری را پذیرفت، دولت عثمانی پیمان‌نامه‌ای به او داد مبنی بر این که چون تفلیس مرکز یکی از ایالتهای عثمانی شده

---

۲۴۵. جهان نما ص ۴۰۶

۲۴۶. داوود خان بعدها اسلام پذیرفت [؟] و بیلک مرعش به او تفویض شد.

*. ژرژ بی کلاه. م.

۲۴۷. داوود خان حاکم تفلیس بعدها یعنی در سال ۱۵۸۲/۵۹۹۲م از طریق فرهاد پاشا با دولت عثمانی تماس گرفت و درخواست کرد که او را همراه با یک پسر و پنج همراهش به استانبول بفرستند. و چون به استانبول آمد ضیافتی در دیوان همایونی به افتخارش برپا شد و سپس توسط شاه به حضور پذیرفته شد و به سمت بیگلربیگی مرعش منصوب شد. داوودخان پس از این انتصاب نزد فرهاد پاشا رفت و اراضی ضبط شده برادرش سیمون‌خان در مقام ملک موروثی به او داده شد. در این باره فرمانی هم به عنوان فرهاد پاشا صادر شد.

(ذی‌الحجه ۹۹۲) تاریخ سلانیکی ص ۱۸۷

است در مقابل پس از مرگ اوکوری و دیگر دژها به اولاد او تفویض شود[۲۴۸]

اما چون سیمون خان مردی بود پرتحرک و غیرقابل کنترل، مدام به این سوی و آن سوی حمله می‌برد و اوضاع را درهم می‌آشفت، فرمانهایی حاوی نصیحت برایش فرستاده شد که به ظاهر روی اطاعت نشان داد اما در انتظار[۲۴۹] فرصت بود.

سیمون خان در سال ۱۰۰۸ هـ/ ۱۵۹۹م فرصتی یافت و سرکشی آغاز کرد. با همت جعفرپاشا محافظ تبریز و بیگلربیگی «وان»، الکساندرخان حاکم «کاخت» از حکام گرجی، پسرش و نیز سیمون خان گرفتار شدند. الکساندر را کشتند، پسرش و سیمون‌خان را در یدی کوله استانبول به زندان افکندند.

سیمون خان بعدها اسلام پذیرفت و نام محمدپاشا به خود گرفت و در زمان احمد یکم درگذشت[۲۵۰] به هنگام بازداشت دریدی کوله رباعی زیر را ساخته بود:

غارت‌زدهٔ چرخ ستمکار شدم
زین روی به چشم مردمان خار شدم
گر اسب و شتر برفت با بار از دست
شکراً للّه که خود سبکبار شدم*

درمیان خانهای گرجی قرن هفده نامی ترینشان مقرا و[۲۵۱] خان کارتیل و تهمورث‌خان حاکم زاگم (زگم) بودند.

در بین افراد یادشده مقراوخان در سال ۱۰۲۶ هـ/ ۱۶۱۷م از دولت عثمانی

---

۲۴۸. **نامهٔ همایونی خطاب به سیمون خان** حاکم کارتلی (منشأت فریدون‌بیگ ج ۲ ص ۲۳۲).

۲۴۹. تاریخ نعیما ج ۳ ص ۲۰۶

۲۵۰. از سندی که در دست است چنین برمی‌آید که وی در سال ۱۰۱۷ هـ/ ۱۶۰۸م زنده بوده است (تصنیف امیری، اسناد دوران احمد یکم شماره ۵۰۳).

* متن ترکی رباعی چنین است:

غارت‌زده چرخ ستمکار اولدوم
خالقین گوزونه آنین ایچین خار اولدوم
گر گیدی ایسه اسب و شتر بارایله
باری یه شکرلر که سبکبار اولدوم

۲۵۱. رونوشت نامه همایونی ارسالی به سبب اطاعت مقراوخان از عثمانی‌ها و طلب یاری از این دولت در مقابل ایران، در منشأت فریدون‌بیگ ج ۲ ص ۲۳۰) آمده است. همچنین در تاریخ نعیما نیز ثبت شده (ج ۲ ص ۱۵۱).

تبعیت کرد و با توجه به نظرات او مبنی بر این که ایران قصد تجاوز به گرجستان و از آنجا قصد قلمرو عثمانی را داد، از سوی محمدپاشا بیگلربیگی با توم (طرابزون)، شماری از سنجاق‌بیکها و سنجاق‌بیگهایی که خراج‌گزار دولت عثمانی بودند مأمور یاری مقر اوخان شدند. خان دیگر از خانهای مذکور یعنی الکساندر خان پسر لوندخان (پدربزرگ تهمورث‌خان) نزدیک به اواخر قرن شانزده یعنی در سال ۹۸۶ هـ / ۱۵۷۸م حاکمیت قدرتمند عثمانی را به رسمیت پذیرفته بود، اوایل، سالانه سی عدل ابریشم می‌فرستاد. بعدها طبق حکمی که در سال ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۳م صادر شد مقرر شد سالانه ده‌بار آقچه بابت خراج برای خزانه دولت ارسال شود[۲۵۲] قلمرو الکساندر چون در مرز ایران بود، ناگزیر از شاه ایران پیروی می‌کرد، در ضمن با روسها هم روابط مشکوکی داشت.

تهمورث‌خان پسر این شخص به هنگام جوانی به غایت زیباروی بود. شاه‌عباس به ترفندی این شخص را به خدمت خود درآورد و سپس او را حاکم زاگم کرد. اما پس از مدتی که تهمورث‌خان بنای مخالفت با شاه‌عباس را گذارد و دست به حملاتی زد، شاه ایران او را معزول کرد و به جای او مقر او خان را که از خاندان پرنس نبود به خانی منصوب کرد و او را به تعقیب تهمورث‌خان فرستاد، اما تهمورث نزد آچیق‌باش‌خان (پرنس ایمرتی) گریخت.

شاه‌عباس در پی این ماجرا حاکمی به نام پیکر بیک برای بخشی از گرجستان تعیین کرد و مقر او خان و قارجیقای خان [؟] و رئیس نگهبانان شاهی را نیز نزد او فرستاد. به جای شهر زاگم که تخریبش کرده بودند شهر مرکزی دیگری ساخت (کلخیص) و بسیاری از گرجی‌ها را با معافیت از مالیات و خراج به آن شهر جلب کرد.

در این گیرودارها دستور محرمانه‌ای که شاه‌عباس برای قتل‌عام گرجیهای آن حوالی-ازجمله مقر او خان صادر کرده بود اشتباهی به دست مقر او خان افتاد. با اقدامات احتیاط‌آمیز گرجی‌ها را به سوی خود جلب کرد و یک روز با برنامه‌ای از پیش ساخته شده با این شایعه که تهمورث حمله کرده است، قارجیقای خان را از چادرش بیرون کشید، او را کشت و نیروهای ایرانی را شکست داد[؟]

علی‌رغم این پیروزی مقراو چون از نسل خانها نبود مردم به او تمایل نداشتند و

---

۲۵۲. دفتر مهمه ۷۰ سنه ۱۰۰۱ هـ / ۱۵۹۳م).

خواهان تهمورث‌خان پیشینشان بودند، تهمورث‌خان که در مرز عثمانی بود با آگاهی از این احساسات بی‌درنگ به کشورش بازگشت و حکومت را دردست [۲۵۳] گرفت. مقرا و در پی این حادثه با شماری از اطرافیانش به دولت عثمانی پناهنده شد و با مطرح‌کردن این نکته که می‌توان گنجه، قراباغ، شیروان و حتی اردبیل را به ترفندی و تدبیری اشغال کرد، ضمن تقدیم سرقارجیقای برآن شدن تا سردار عثمانی را به آن حوالی سوق بدهد. اما چون حافظ احمدپاشا [سردار عثمانی] مأمور حمله به بغداد شده بود، عمرپاشا بیگلربیگی باتوم (طرابزون) را به فرماندهی سپاه اعزامی به آن حوالی [ایران] منصوب کرد و فرستاد (۱۰۳۴ هـ/ ۱۶۲۵م). مقراو بعدها در زمان صدارت خسروپاشا به اردوگاه عثمانی رفت و از آنجا نیز راهی استانبول شد، اسلام پذیرفت و نام محمد به خود گرفت و به سمت بیگلربیگی قرامان برگزیده شد. اما چون رفتار تحصیلدار اعزامی مقراو باعث شورش مردم شده بود، به دستور خسروپاشا وزیر اعظم و سردار اکرم، مقراو و پسرش در حلب اعدام شدند.

در سال ۱۰۴۳ هـ/ ۱۶۳۳م به سبب محاصرهٔ بغداد توسط نیروهای ایران و موفقیت این دولت حکام گوریل و دادیان از عثمانی‌ها رویگردان شدند و به تبعیت ایران را پذیرفتند. حتی خان گوریل دختر خود را به عقد خسرومیرزا که به جای تهمورث خان به زاگم و کارتیل حاکم شده بود، درآورد و به این کار گرجستان پیچیده شد.

چون با این ازدواج، دختر خان گوریل می‌بایست از خاک آچیق‌باش می‌گذشت آچیق‌باش خان و تهمورث‌خان حکمران پیشین زاگم خواستند تا مانع از این کار شوند، اما خسروبیگ با سی‌هزار قزلباش و حاکم گوریل با نیروهای خود به مقابله برخاستند. آچیق‌باش خان شکست خورد و کشته شد، پسر آچیق‌باش‌خان و تهمورث‌خان در یک محل کوهستانی پنهان شدند. به این ترتیب سرزمین آچیق‌باش اشغال شد و دامنهٔ حملات ایرانی‌ها از طریق دادیان و گوریل تا مرزهای گونی و طرابزون گسترده شد. در نتیجه دولت عثمانی در آن حوالی هم ناگزیر از به کار گرفتن تدابیر دفاعی شد (۱۰۴۳ هـ/ ۱۶۳۳م).[۲۵۴]

---

۲۵۳. تهمورث‌خان در سال ۱۰۴۲ هـ/ ۱۶۳۲م به سبب حملات نیروهای ایران باز کشورش را رها کرد و نزد آچیق‌باش‌خان گریخت.

۲۵۴. تاریخ نعیما ج ۳ ص ۲۰۶.

نفوذ روسها به قفقاز شمالی با تصرف آستراگان در زمان حکومت تزار «ایوان مخوف»، چه از نظر سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی تأثیر مهمی در آن حوالی به جای گذارد و ترکها، چرکسها و گرجیهای آن منطقه را به سوی خود متوجه ساخت و جذب کرد. حتی شماری از خانهای چرکس و چچن شخصاً به مسکو رفتند، بویژه چچنیها از ایوان خواستار حمایت از آنها در برابر عثمانی‌ها و خانهای کریمه شدند.

نفوذ کامل روسها در قفقاز شمالی، گرجی‌های جنوبی را هم به سوی آن دولت جذب کرد، این مسئله بویژه در اواخر قرن شانزدهم چشمگیرتر شده بود.

در سال ۱۰۱۱ هـ/ ۱۶۰۲م در بین خانهای این منطقه که خراج و هدیه به استانبول می‌آوردند لوندخان حاکم زاگم و یورگی‌خان پسر سیمون‌خان [۲۵۵] را می‌بینیم و نیز در سال ۱۰۹۳ هـ/ ۱۶۸۲م فرستادگان حاکم گوریل و خان آچیق‌باش و بیک قرعوق به نام شائین‌خان برای پرداخت خراج به استانبول آمده بودند. [۲۵۶]

سکنهٔ منطقهٔ قفقاز بویژه گرجی‌ها و چرکسها با دولت روسیه که از اواخر قرن ۱۶ روزبه روز در حال گسترش بود مناسبات دوستانه برقرار کردند که نتیجه این روابط دوستی، در اوایل قرن هفده نقش مهمی بازی کرده بود.

هاتمان [حاکم] نشینهای قزاق

در نیمه اول قرن هفدهم دریای سیاه که به صورت یک دریاچه ترک در آمده بود، به صورت یک دریای بی‌اهمیتی درآمد. ظاهراً عامل این سقوط فعالیت قایقهای قزاقها موسوم به شایقا بود که به دولت روسیه و لهستان وابسته بودند. آنها از رودخانه‌های دون و اوزی می‌آمدند و کناره‌های دریای سیاه را می‌کوبیدند. یغما می‌کردند و هر که را که می‌گرفتند یا می‌کشتند و یا به اسارت می‌بردند. از این روی دولت عثمانی مدام ناوگان به دریای سیاه می‌فرستاد و قزاقهایی را که به دست می‌آورد نابود می‌ساخت.

در افزایش میزان این عملیات قزاقها، تحریک و تشویق روسیه و لهستان عامل مؤثر

---

۲۵۵. تصنیف ابن‌الامین اسناد داخلیه شماره ۲۴۴ سنه ۱۰۱۱ه‍

۲۵۶. تصنیف ابن‌الامین اسناد داخلیه شماره ۲۳۱ سنه ۱۰۹۳.

بوده؛ زیرا به سبب آقنهـای پی‌درپی خانهای کریمه به خـاک روسیه و لهستان به منظور بش‌باش (چپـاول)، آن دولت نیز به ایـن سان مقابله بـه مثل می‌کرد قـزاقهای اوزی یا زاپوروق در صورت لزوم از خشکی تیر به مولداویا یعنی بغدان حمله [۲۵۷] می‌بردند.

دانستنیهای اندکی در بارهٔ قزاقها

در بارهٔ قزاقها با نقل خلاصه‌ای از هامر و اطلاعات اخذشده از برخی منابع عثمانی که ذیلاً می‌آوریم می‌تـوان در باره محل زندگی تیره‌های مختلف قزاقها اطـلاعاتی به دست آورد.

قزاقها در اراضی نزدیک به مردابهایی کـه مستقر شده بودند که بین رودخانهٔ ون- به دریای آزاق می‌ریـزد- و رودهای دنی‌پپر (اوزی) و بـوغ (آق‌سو) واقع شده اسـت. این اراضی در مصّب رودخانه‌هـای یادشده امتداد دارد و به گروهی از آنان بـا انتسابشان به دون و یا پایتختشان قزاقهای چرکس می‌گفتنـد و قزاقهای ساکن حوالی رودخانه اوزی واقع در منطقه اوکـراین به زاپوروق و یا شـلاله شهرت داشتند. نخستیـن محل استقرار قزاقهـای اوزی سجا بـود که نـزدیک شـلاله [۲۵۸] قرارداشـت. قزاقهای اوزی سـه‌دسته بودند شامل یاراباش، ساری‌قمیش و پوتقالی. بـاتوجه به این که ترکها به باردالی که در زاویهٔ بین مصبهای رود دنی‌پپـر و بوغ ساری‌سو* و یاساری قمیش** می‌گفتند از این روی قزاقهای این ناحیه به ساری‌قمیش شهرت داشتند. پوتقالی نیز نام مردی بود در آن حوالی که قزاقهای اوزی این نام را به خود گرفتند.

اولیا چلپـی می‌نویسد کـه قزاقهای باراباـش پنجاه‌هزار نفـر بودند که کـلاً از روسها تبعیت می‌کردند و قزاقهای پرتقالی نیز گـاهی تابع روسیه و گاهی هم پیرو لهستان [۲۵۹] بـودند. زاپـودوقهـا در سـال ۱۶۶۵ م روسها را وادار بـه امضـای عهـدنامـه‌ای کـرده بودنـد. قزاقهای زاپـوروق گاهـی همراه با تـاتارهای کـریمه علیـه لهستانیها فعـالیت

---

۲۵۷. دفتر مهمه شماره ۳۵ ص ۱۲۳ الـی ۱۲۵. رییس قزاقهای زاپوروق به زور، دختر واسیـل گرگ را به عقد بتوته پسر خود درآورد و مولداویا را نیز تخریب کرد.

۲۵۸. هامرج ۲ ص ۲۵۲، فضلک، پچوی، نعیما و تاریخ سلاحدار

* و ** آب زرد- خیزران زرد.

۲۵۹. سیاحتنامهٔ اولیاچلبی ج ۷ ص ۵۲۸ و ۵۳۰.

می‌کردند و گاهی نیز در کنار لهستانی‌ها با عثمانی‌ها و خانهای کریمه به ستیزه برمی‌خاستند. چون گذران زندگی‌شان از راه غارت و چپاول بود، به این سبب همکاری با هرطرف را که با منافعشان مساعدتر می‌دیدند به آن سوی متمایل می‌شدند.

همییلنسکی* (همییلینتسکی) حاکم زاپوروق با جلب حمایت تاتارها و دهقانان اوکرانی که در حکم اسرای** بویارهای لهستان به شمار می‌آمدند بر علیه دولت لهستان که روستاییان و قزاقهای اورتدکس را ناگزیر از پذیرفتن مذهب کاتولیک می‌کرد، قیام کرد. با نیروی انبوهی تا قالچیا هم پیش رفت اما شکست خورد. نیروهای لهستان شهر کیف را تصرف کردند. در پی این رخدادها همییلنسکی به منظور پذیرفتن تابعیت دولت عثمانی با این دولت تماس گرفت. حکومت پیشنهاد او را پذیرفت و به هاتمان (حاکم) یادشده در مورد اراضی که در اختیار داشت برات داد و قزاقهای زیرفرمان او را نیز تحت‌حمایت خود گرفت. این افراد تاتار که چهل هزار تن بودند در دورانی که زیر حمایت دولت عثمانی بودند و یا با خانهای کریمه همیاری داشتند یکدیگر را «قزاق برادر» (قارداش قزاقی)[۲۶۰] خطاب می‌کردند.

دو سال پس از پیمان واسوار دو هماتان قزاق مستقر در نواحی دو کناره رود دنی‌پیر نسبت به یکدیگر موضع خصمانه داشتند. از این دوهاتمان، قزاقهای بروکوسکی (بریبو کووتسکی)* حاکم اراضی سمت چپ کنارهٔ رودخانه (یعنی رئیس قزاقهای زاپورو ق) تابع روسها بودند و قزاقهای دوره شانکو حاکم سرزمینهای سمت راست رودخانه (یعنی رئیس قزاقهای ساری‌قمیش) از لهستان تبعیت می‌کردند.

بروکوسکی هاتمان (رئیس) قزاقهای زاپوروق چون از جانب هاتمان «سرکو» در تنگنا قرار گرفته بود، به منظور فعالیت علیه روسها ضمن اعزام نماینده‌ای برای خان کریمه پیشنهاد کرد که آماده است که منطقه اوکرانی را تسلیم دولت عثمانی بکند. این پیشنهاد چون در آن ایام موافق با سیاست دولت عثمانی بود از سوی فاضل احمدپاشا

Hemielnisky و ** دهقانانی که ناگزیر از بیگاری بودند.

۲۶۰. تاریخ نعیما ج ۵ ص ۲۵۷، ۲۶۴ سنه ۱۰۶۳ و تاریخ هامر (ترجمه آتابی) ج ۱۰ ص ۲۱۳. اولیاچلبی از گروه قزاقهایی به نام «سرکه» نیز نام می‌برد که ابتدا از لهستان تبعیت می‌کردند، بعد از آن دولت جدا شدند و به قارداش قزاقلاری پیوستند سپس از آنها هم گسستند و به دوره شنکو ملحق شدند (ج ۷ ص ۵۲۷).

* Brioukhoerski

وزیراعظم پذیرفته شد و ضمن تفویض ریاست قزاقهای باراباش، ساری قمیش و پوتقالی نیز به بـروکوسکی، برای او بـرات، سنجاق، لوا و طوق ارسـال شد (ذی‌الحجه ۱۰۷۸ / حزیران ۱۶۶۸).

پس از گذشت مدتی از این انتصاب با کشته‌شدن رئیس قزاقهای اوکران شرقی که به دستور شنکـو صورت گرفـت قزاقهای مستقر در دو سـوی رودخانه اوزی نخسـت تحت ریاست بروکوسکی گرد آمدند، اما پس از مدتی زاپوروقها از او رویگردان شدند، گروهی با پذیرفتـن تابعیت کریمه، بروکوسکـی را به ریاست پذیرفتند و گـروه دیگر با تبعیت از روسها دامین گرچنکو را به ریاست خود برگزیـدند و به این ترتیب یکپارچگی‌شان دچار انشعاب شد.

دوره شنکو کـه با ایـن انشعاب وضـع فلاکتباری یـافته بـود ضمن تـوسل بـه دولت عثمانی، تقاضا کرد که اداره امور قزاقهای باراباش، پوتقالی و ساری قمیش را به صورت یک سنجاق [محدوده‌ای کوچکتر از استان، بزرگتـر از فرمانداری] به او واگذار شود. با پذیرفته‌شدن این خواهش برای دوره شنکـوبرات، سنجاق و لوای حکومت فرستادند[۲۶۱] بـرای خـان کـریمه هـم در مـورد تحـت اداره واحـد درآوردن قـزاقهای بـارابـاسـن، پـوتقالـی و سـاری قمیـش نامـه‌ای نـوشته شـد. دوره شنکـو با ایـن تـرفنـد رندانـه هاتمـان‌نشینهای انشعاب‌یـافته را تحت سـرپرستـی خود گرفـت (اول محرم ۱۰۸۱/

---

۲۶۱. برات هاتمانی ارسالی برای دوره شنکو:

«نشان شریفم این است که:

«چون بـا کمال قدرت ازلّیه مـالک‌الملک ذوالجـلال و حضرت واهب‌المـواهب لایزال جل جـلاله ولا له شـریک والمثال... اینک دارنده ایـن منشور مشهور سلطانی و نمایندهٔ یـارلیق بلیغ واجب‌التبلیغ، خاقـان افتخار امراءالملت مسیحیه فخر کبراء طائفةالعیسو به پترو دوره شنکو ختمت عواقبه بالخیر هاتمان ساری قمیش، باراباش و پوتقالی با اظهار مخالصت و عنوان مصادقت به رکاب کامیابم ایلچی فرستاد...

مراتب عبودیـت و بندگی معروض... او نیز در زمرهٔ افلاق و بغـدان و دیگر عداد ممالک محروسـةالمسالکم تحت حمایت خسروانه‌ام داخل شود و استدعا کرد که به نشانهٔ مالکیت بر سر سرزمین از عواطف عالیه ملوکانه‌ام طوغ، لوا و سنجاق عطا کنم خواهش او مـوردقبول خاطر همایونی‌ام قرار گرفت. اینک در غره محـرم‌الحرام سنه ثمانین والف این خط همایونی سعادت مقرون داده می‌شود و سه ایالت بـه صورت یک سنجاق بروجه عنایت داده شد با صدور این امر به شریفم....»

اسناد خارجیهٔ ابن‌الامین، شماره ۵۲).

حزیران ۱۶۶۰).

همچنین دستور داده شده بود که در صورت لزوم والی اوزی (سلستره) با خان کریمه به یاری دوره شنکو بشتابند. افزون برآن از سوی دولت عثمانی نامه‌ای نیز خطاب به شاه لهستان نوشته شد. در این نامه ضمن اعلام این نکته که دوره شنکو تحت‌الحمایه عثمانیها است از او خواسته شده بود که متعرض وی نشوند.

باتوجه به این که در مورد وضعیت دوره شنکو چه در جنگهای لهستان که پس از این تاریخ رخ داد و چه در جنگ چهرین، در بخش مربوط به وقایع عثمانی سخن گفته‌ایم به همین تعداد آگاهی در مورد قزاقها بسنده می کنم. با رویگردان‌شدن دوره شنکو از دولت عثمانی، این دولت به انتخاب هاتمان دیگری مبادرت کرد، اما بعداً به موجب ماده سوم پیمان قارلوفچه که با لهستان بسته شد، عثمانی‌ها با ازدست‌دادن اوکرانی انحلال این هاتمان‌نشین را که تنها اسمی از آن باقی مانده بود، پذیرفتند.

جمهوری را غوزه یا دوبرونیق

جمهوری راغوزه از حکومت اورخان غازی به بعد با دولت عثمانی روابط[۲۶۲] داشت. این جمهوری که در کناره دالماچیا صاحب سرزمینی با بیش از یک‌صد و پنجاه میل مسافت بود، بعدها پس از تسلط عثمانی‌ها بر شبه‌جزایر بالکان حاکمیت این دولت را پذیرفتند. سالانه خراج معین می‌پرداخت و اتباعش آزادانه در داخل خاک ترکیه بازرگانی می کردند.

جمهوری راغوزه که خیلی قدیمیتر از جمهوری ونیز بود، توانسته بود که در سایه مهارتهای سیاسی و اقتصادی موجودیت خود را حفظ کند، مبلغ خراج این جمهوری در قرن هفدهم دوازده هزاروپانصد سکه طلا بود.[۲۶۳] این جمهوری هم سال (بعدها هر سه‌سال یک بار) با دو نماینده خراج خود را می‌فرستاد و فرستاده‌ها ضمن پذیرفته‌شدن به حضور پادشاه خلعت می‌پوشیدند. این فرستاده‌ها یک سال در مرکز حکومتی [دولت

---

۲۶۲. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر دوبرونیک (دوبرونیق) سال ۱۰۳۸ الی ۱۰۵۶ هـ شماره ۳ ص ۶، ۱۱، ۱۱ و ریکو (ترجمه فرانسه) ص ۱۶۳

۲۶۳. زبدةالوقایع ص ۱۶۵، دفتر هزینه شماره ۳۰ سال ۱۰۶۰ و آرشیو توپقاپوسرای.

عثمانی] اقـامت می‌کردند وظـایف خود را به ایلچی‌هایـی که سال بعد می‌آمـد تحویل می‌دادند و خود بازمی‌گشتند.

جمهوری راغوزه جز خراج هـدیه‌هایی هم به وزیراعظم، قـزلارآغاسی، والده سلطان [مادر شاه] و دیگر شاهزادگان تقدیـم می‌داشت. تجارت جمهوری راغوره پس از آن که تحت حمایت عثمانی‌ها درآمد گسترش بیشتر یافت و این جمهوری ثروتمندتر شد.

عهدنامه‌ای [۲۶۴] دردست اسـت به تـاریخ ۱۰۳۸ هــ/۱۶۲۸م این سنـد چگونگـی پرداخت مالیات و معافیت اتباع راغـوزه را پس از فروختن مال‌التجاره در قرن ۱۶ نشان می‌دهد. بازرگانان راغوزه‌ای از ترکیه بیشتر گـاو، پوست گاومیش، گوسفند، چرم، پشم گوسفند و ابریشم می‌خریدند.[۲۶۵] از آن گذشتـه دولت عثمـانی اجـازه داده بود کـه از بسنه و هرسـک که فاصله اندکـی باراغوزه داشتند نیـز چهارپای زنده چون گـاونر، گاو ماده، گوسفند و بز خریداری کنند.[۲۶۶] دولت جمهوری در صورت نیاز تـوسط بازرگانان راغوزه، با پرداخت بها سنگ شیشه وارد می‌کرد.[۲۶۷]

طی جنگی که در سال ۱۶۳۸ آغاز شد و شانزده سال یعنی تا سال ۱۶۹۹م به درازا کشید، جمهـوری راغوزه یا دوبـرونیق پس از شـرکت و نیـز در جنگ در پی تهدیـد این جمهوری خراج سالانه پرداختی به دولت عثمـانی را قطع کرد و مدت هشت سال یعنی پس از رانـده‌شدن اتریشـی‌ها از روم ایلی بـه مجارستـان از پرداخت خـراج خودداری کردند. امـا به سبب فعالیتهایـی که در بالکان علیه عثمانـی‌ها شکل گرفته بـود پانصد دوکای پـرداختی به خزانـه امپراتور را قطع کـردند و باز چون گـذشته به خزانـه دولت عثمانی خراج پرداخت کردند.

جمهوری راغوزه گذشته از آن که دولت عثمانی را در جریان اوضاع سیاسی و نظامی که صـورت می‌گرفـت قرار [۲۶۸] می‌داد، بعـدها در اثنـای جنگی کـه دولت عثمـانی بـا

---

۲۶۴. آرشیو نخست‌وزیری، ابن‌الامین، خارجیه شماره ۳

۲۶۵. آرشیو نخست‌وزیـری. اسناد ابن‌الامین، خارجیـه. شماره ۹۵ و دفتر مهمه ۰۲۳ شمـاره سند ۶۱۶ سال ۹۸۱ هـ

۲۶۶. تضییف جودت، اسناد خارجیه، شماره ۶۱۱۶.

۲۶۷. دفتر مهمه ۱۴ ص ۳۰۳.

۲۶۸. دفتر مهمه ۷ ص ۱۰۲ و مهمه ۱۲ ص ۱۲۳، ۴۳۹ و مهمه ۱۶ ص ۵۹۶ (و اسناد بسیار دیگر)

اتریش درگیر آن بود و به عقد پیمان پاساروفچه انجامید (۱۷۱۶م) یک‌سوم از خراج سالانه مقرر را به دولت عثمانی پرداخت و برای عدم پرداخت مانده به مدت سه‌سال موافقت این دولت را جلب کرد که در پی آشتی با اتریش باز هم‌چون گذشته دوازده هزار و پانصد دوکا خراج را فرستاد. [۲۶۹] راغوزه اطلاعات لازم را هم در مورد ترکیه در اختیار کشورهایی که با دولت عثمانی روابط داشتند، می‌گذاشت و در مورد هردو طرف نیز سیاست صادقانه‌ای را دنبال می‌کرد. «ریکو» دولت جمهوری راغوزه را که ماهی یک رئیس جمهور در آن عوض می‌شد دولت بی‌اعتبار خوانده [۲۷۰] است.

---

۲۶۹. آرشیو نخست‌وزیری، کارتن سه شماره ۷۷۰

۲۷۰. در راغوزه ماهی یک رئیس‌جمهور، هفته‌ای یک نماینده و یک محافظ قلعه عوض می‌شد (ریکو- ترجمه فرانسه)ص ۱۶۵).

فصل نهم
اروپا از نیمه دوم قرن شانزده و قرن هفدهم
نگرشی کلی به اروپا

دولتهای اروپایی

قارهٔ اروپا در فاصلهٔ نیمه دوم قرن شانزدهم تا نیمه اول قرن هفده با درگیری در مجادله‌های دینی و سیاسی صحنه انقلابهای تازه شده بود. در ایام یادشده دولتهای بزرگ مسیحی اروپا عبارت بودند از: آلمان (اتریش و قسمتی از مجارستان و چکوسلواکی)، فرانسه، انگلیس، اسپانیا (پرتقال و ایتالیای جنوبی هم از آن اسپانیا بود) سوئد، لهستان، روسیه و جمهوری ونیز. سراسر شبه‌جزیره بالکان، افلاق، بغدان (ترانسیلوانیا) و قسمتی از مجارستان مال دولت عثمانی بود، افزون برآن حاکم‌نشین کریمه هم در این قاره تحت حاکمیت مقتدر عثمانی‌ها بود. در ایتالیا حکومتهای فلورانس و پاپ را در آن دوران شاهدیم و سوئد به صورت کانتونهای (ایالت) متعدد اداره می‌شد. جمهوری فلمنگ با آن که تازه به میدان آمده بود علی‌رغم کوچک‌بودنش به سبب بازرگانی دریایی و بویژه در سایه فعالیتش در اقیانوسَ هند در ردهٔ کشورهای ثروتمند و معتبر به شمار می‌آمد.

. انتشار «آیین لوتر» در نیمه اول قرن شانزده: پیش از ظهور آیین لوتر یعنی پروتستان پروتستان، مردم اروپای غربی و اروپای میانه کاتولیک مذهب بودند و مردم شبه‌جزیره بالکان (به استثنای راغوزه و دلماچیه برخی نواحی آلبانی) و روسیه مذهب اورتدکس داشتند.

مذهب پروتستان علی‌رغم موانع گوناگون روزبه‌روز دامنهٔ خود را گسترده‌تر

می‌ساخت و تا خارج از مرزهای آلمان فراتر رفته، و طرفداران بسیار یافته بود. مجلس دیت اوگسبورگ با تصویبنامه‌ای از شدت تضییقات پروتستانها کاست (اگوستوس ۱۵۵۵م) و در آلمان حقوقی برای کسانی که به مذهب پروتستان درآمده بودند، قائل شدند، و به این سان کاتولیکها طعم نخستین شکست را چشیدند. آیین پروتستان نخست وارد کشورهای اسکاندیناوی شد و بعد توسط گالون به فرانسه رفت و از آنجا با ورود به انگلیس بسرعت گسترش پیدا کرد و منتشر شد.

انگلیسیها کلیسای آنگلیکان را تأسیس کردند که رئیس دولت رئیس این کلیسا نیز به‌شمار می‌رفت. کلیسا در اسکاتلند توسط مجلسی که پرسبیتری نام داشت با اصول کالون فعالیت آغاز کرد (۱۵۶۰). تضادی که انگلیس بین کلیسای انگلیکان و پرسبیزین‌ها به‌وجود آورد سبب دگرگونیهای بزرگی شد که تا اواسط قرن هفدهم طول کشید.

فرقه‌های مختلف کاتولیک

پیدایی مذهب پروتستان حتی در مذهب کاتولیک هم ایجاد رفرم کرد. آنها هم برای مبارزه د شمنان خود دست به تصفیه همدیگر زدند و در نتیجه به صورت فرقه‌های مختلف فعالیت آغاز کردند. در رأس این فرقه‌ها فرانسیسکنها بودند با شاخه‌هایی چون کاپوسینها و ژوزئیتها و... در بین این فرقه، راهبه‌ها هم بودند.

در بین طریقتهای موجود در اسپانیا، ایتالیا و فرانسه مهمترینشان ژزوئیتها بودند که با تشکیلات مهمشان به اطراف ریشه دوانیده[1] بودند. ژزوئیتهای فرانسه فرانسیسکنها در قرن هفدهم با تبلیغاتی که در قلمرو عثمانی می‌کردند، این دولت را

۱- مؤسس فرقه ژزوئیت یک اصیل‌زاده اسپانیولی به نام ایکناس دولوپولاستوله متولد ۱۴۹۱م بود این شخص که شرح حال بزرگان مسیحی را خوانده بود همراه با تشکیلات سن دومینک به وعظ و نصیحت مشغول بود. در دانشگاه پاریس به اخذ درجه دکتری موفق شد وی در سال ۱۵۳۴م مراسم جشن عروج مریم یک روز یکشنبه در کلیسای سنت ماری پاریس با شش دولت ملاقات کرد و در آنجا سوگند خوردند که وجود خود را وقف خدمت خداوند سازند، در فقر زندگی کنند و مانند قدیس مسلمانان را مسیحی سازند و با سروجان به پاپ خدمت کنند. پاپ پل سوم به جمع این هفت دولت (جمعیت عیسی) نام نهاد این جمعیت گسترده شد و در بسیاری از نقاط شعبه تأسیس کرد و به هر گوشه جهان منتشر شد.

درگیر ساخته بودند. سفیر فرانسه در ترکیه در رأس این فعالیتها- در قلمرو عثمانی- قرار داشت.

فعالیت فرقه‌های کاتولیک طی قرن هفدهم در ترکیه

فعالیت فرانسویها

در سطور بالا به اختصار گفتیم که به میدان آمدن مذهب پروتستان، مذهب کاتولیک را که داشت از درون می‌پوسید* وادار به سازماندهی جدید کرد و مذهب کاتولیک در فاصله سالهای ۱۵۲۴ و ۱۶۴۱ میلادی در سایه اصلاحات و فعالیت‌های فرقه‌هایش وجهه تازه‌ای به دست آورد.

باتوجه به این که دولت عثمانی از زمان فرانسوای اول نسبت به دولت فرانسه احساسات دوستانه نشان داد با درخواست پادشاه فرانسه با ژوزئیتها رفتار مساعدی کرد و با استقرار آنها در «غلطه» [در استانبول] موافقت کرد.... بعدها هانری چهارم مناسب دید که ژزوئیتهای مستقر در استانبول تحت‌حمایت سفیر فرانسه قرار گیرند که چنین شد و ژزوئیتها با بهره‌گیری از این حمایت نه‌تنها در استانبول بلکه در سلانیک (سلونیک)، ازمیر، ساقیز و ناکسوس (جزیره نقشه) و آتنا به فعالیت و تبلیغ آغاز کردند. حتی ساواری دوبرو که به ترکی بسیار مسلط بود و مدت زمان طولانی مقیم استانبول بود، علیه دولت عثمانی و در باره از میان‌برداشتن این دولت اثری نوشته بود و می‌خواست مقدمات یک جنگ صلیبی دیگری را فراهم سازد.

تمام سعی فیلیپ هادلی صرف این هدف بود که ضمن مستقرکردن ژزوئیتها در استانبول بین کاتولیکها و اورتدکسها (دو کلیسای شرق و غرب) تفاهم ایجاد کند. از این روی تلاش کرد تا بتواند تسهیلات لازم را برای فعالیت یک مبلّغ مسیحی رومی که از سوی کاردینال باندینی با یک دستورالعمل هفت ماده‌ای به استانبول آمده بود فراهم سازد. این رومی که به مذهب کاتولیک درآمده بود کاناکیو روزی نام داشت. در ماده

---

* نظر نویسنده است و عیناً نقل شده است. مترجم.

دوم این دستورالعمل این نکات نوازشگرانه در مورد رومی‌ها وجود داشت:

«آرزوی کلیسای روم (کاتولیک) همواره این بوده است که با همه کلیساها علی‌الخصوص با کلیسای شرق (اورتدکس) که در مورد راهبه‌های کاتولیک نظر مساعد دارند روابطی صلح‌آمیز همراه با اتحاد و اتفاق داشته باشد.

حضرت حق شاهد است که روم (کاتولیکها) نه‌تنها در اعصار گذشته بلکه در دوره‌های اخیر در زمان پاتریک یرمی برای دست‌یافتن به این آرزو و رسیدن به نتیجه‌ای مثبت از هیچ زحمت و صرف هزینه ابا نکرد و مدام در راه این مقصد گام برداشت و برای رومی‌های جوان کالجهای بسیار تأسیس کرد که امروزه نیز با نهایت کوشش و توجه این مؤسسه‌ها را اداره می‌کند. تا این ملت نجیب و هوشمند همچون گذشته فیض‌یاب و بهره‌مند شود».

فیلیپ دوهارلی به جای آشیل دوهارلی سفیر فرانسه در ترکیه شده بود، همو بود که نخستین گام را در راه فعالیت و تبلیغ برای اتحاد دو کلیسا برداشت و او کوشید تا توانست پنج ژزوئیتی را که سفرای انگلیس و فلمنگ مخالف آنان بودند در استانبول مستقر سازد. او این پنج نفر را در چاپخانه‌ای که در خانه کالوبر متاکساس متولی کلیسای استانبول برای نشر مطالب تبلیغاتی مستقر شده بود به فعالیت واداشت.

دولت عثمانی بسرعت از وجود این چاپخانه در خانه متولی کلیسا آگاه شد، بلافاصله خانه به اشغال درآمد و کتابها مصادره شد. متاکساس به زندان افتاد و پاتریکخانهٔ روم به پرداخت دوازده هزار قروش خسارت محکوم شد.

ژزوئیتها یعنی پنج شخص یادشده به منظور اخراج از خاک ترکیه دستگیر شدند. متاکساس با میانجیگری سفیران انگلیس و فلمنگ رها شد.

فیلیپ هارلی که با اخراج پنج ژزوئیت نقشه‌هایش نقش برآب شده بود، بشدت ناراحت شد و تهدید کرد اگر پنج ژزوئیت اخراج شوند خواستار پاسپورتهای آنها خواهد شد، اما مراد چهارم به وزیراعظم دستور داد به سفیر بگوید که: سلطان باور نمی‌کند پادشاه فرانسه که او را دوست صادقی می‌داند به خاطر گوشمالی چند خائن در دوستی پیشین خللی وارد سازد (۲۲ اوجاق ۱۶۲۷).

فعالیت ژزوئیتها ظاهراً به صورت یک مسئله بی‌اهمیتی به نظر می‌رسید اما قصد پاپ این بود که در سایه فعالیت آنها اورتدکسهای رومی جوان را که از دست داده بود، با

اتحاد دو کلیسای کاتولیک و پروتستان، در کالجها با عقاید کاتولیک پرورش بدهد تا بتواند اتحاد دو کلیسا را که عصرها در شرق به آن نایل نشده بود، تأمین کند.

نقشه ژزوئیتها چنگ انداختن بر دریای مدیترانه و جای گرفتن در جوار قبرس، حلب، شام، بیروت و کلیسای «قدس» بود. آنها توانسته بودند در جزیره ناکسوس (نقشه) سران رومی را با خود همداستان سازند اما در ساقیز زندانی شده بودند.

بعدها ژزوئیتها برآن شدند تا با میانجیگری بارون گفشتاین نایب‌السلطنه که به عنوان سفیر به استانبول آمده بود، با استفاده از ماده ۷ مصالحه‌نامه وینه که تحت‌عنوان ماده «عیسوی» مجاز به تعمیر کلیسا برای قرائت انجیل بودند وارد استانبول شدند اما در این کار توفیق نیافتند. آنها علی‌رغم همه کوششها از نظر دولت عثمانی جاسوس اسپانیا بودند و همگی قاطعانه از ترکیه اخراج شدند.

فعالیت ژزوئیتها و فرانسیسکنها در کشور عثمانی بیشتر در استانبول، ازمیر، حلب، ادرنه، فلسطین، مصر، عراق، قبرس و یونانستان میانه بود تشکیلاتی که در این ایالتها فعالیت داشتند از سه مرکز مستقر در پاریس، لوز و بریتانیا (واقع در شمال غربی فرانسه) اداره می‌شدند.

در اثنای جنگی که دولت عثمانی درگیر آن بود و شانزده سال طول کشید، به سبب حساس‌شدن اوضاع در زمان لویی چهاردهم چون دولت عثمانی نسبت به فرانسوی‌ها موضعی تساهل‌آمیز داشتند، تبلیغات کاتولیکی در ترکیه شتاب گرفت. وقتی کاتولیکها دریافتند که مسلمانان به آیین مسیح درنخواهند آمد کوشیدند تا اتباع مسیحی عثمانی را به آیین کاتولیک درآورند. این مسئله باعث می‌شد که اتباع عثمانی از دولت فاصله بگیرند. حتی پاتریک* رومی‌انطاکیه طی نامه‌ای برای لویی چهاردهم نوشته بود که امید رهایی خود را [از قید دولت عثمانی] به او بسته‌اند.[۲]

در سال ۱۶۲۱م راهب پاسیفیکو واعظ «جمعیت کاپوسیین پاریس» از فرقه‌های درجه دوم مذهب کاتولیک به ترکیه آمد و در استانبول، روم ایلی، قبرس، سوریه، فلسطین و عراق صومعهٔ کاپوسیین را تأسیس کرد.[۳]

---

* رئیس روحانی کلیسای اورتدکس.م.

۲- تبلیغات کاتولیکی در ترکیه (مجله انجمن تاریخ، سنه ۱۵ ص ۲۵۷).

۳- نخستین روابط کاتولیک‌های کاپوسیین در ترکیه (مجلهٔ انجمن تاریخ سنه ۱۴ ص ۱۲۵).

دولتهای بزرگ اروپایی در اواسط قرن شانزده و قرن هفدهم
۱. فرانسه

درگیریهای دینی و سیاسی در فرانسه

این انقلاب دینی یعنی پروتستان‌گری به کندی و آرامش شکل نگرفت بلکه موجب خونریزی بسیار شد. جنگهای مذهبی که مدت سی‌سال (۱۵۶۳-۱۵۹۳م) در فرانسه درگرفت سخت خونین و بسیار بی‌رحمانه بود. پروتستانها، پیروان مذهب جدید به شدت تحت بازجویی قرار می‌گرفتند و آنها هم اگر فرصت می‌یافتند مقابله به مثل می‌کردند.

طی این سی سال هشت بار جنگ مذهبی درگرفت، حتی از کشورهای بیگانه هم درخواست یاری شد. در اثنای این جنگها به سال ۱۵۷۲م قتل‌عام معروف سن بار تلمی رخ داد که این قتل‌عام دو روز ادامه داشت. در این دوروز هر پروتستانی که شناسایی می‌شد، به قتل می‌رسید.

پس از کشته شدن هانری سوم (۱۵۷۴- ۱۵۸۹م) فیلیپ دوم شاه اسپانیا برآن شد تا دخترش ایزابل را برتخت سلطنت فرانسه بنشاند اما «اتاژنرو»* آن را نپذیرفت و هانری دوناوار را با عنوان هانری چهارم سلطان فرانسه اعلام کرد (۱۵۸۹م). هانری دوناوار پس از رسیدن به سلطنت مذهب پروتستان را رها کرد و به مذهب کاتولیک درآمد، اما در سال ۱۵۸۹م با انتشار «فرمان نانت»، آزادی وجدان و داشتن حقوق مساوی را برای پروتستانها قائل شد.

پس از به سلطنت رسیدن هانری چهارم، فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که در جنگ به یاری کاتولیکها شتافته بود، پذیرفته‌نشدن دخترش را به سلطنت فرانسه بهانه کرد و علیه فرانسه وارد جنگ شد. در جنگی که سه سال طول کشید فیلیپ نخست پیروزیهایی به دست آورد و مناطق بورگونی و پیکارویا[۴] را تصرف کرد و اما در سال

---

* Eta- Jenero.

۴- بورگونی در فرانسه شرقی در جنوب غربی ایالت ساووا قرار دارد، پیکارویا از ایالتهای شمالی فرانسه است و در غرب ایالت شامپانی واقع شده است.

۱۵۹۸م هانـری چهارم اسپـانیائیهـا را شکست داد و بـا پیمان ورون بـه جنگ پایـان بخشید.

هانری چهارم و لویی سیزدهم

سلطنت هانـری چهارم مصادف است با اواخـر سالهای سلطنت مـرادسوم، سلطنت محمد سوم و احمـد یکم. هانری چهـارم سخت کوشید تـا فرانسه را که بـر اثر جنگهای درازمدت ویران شده بود به سوی ترقی و پیشرفت سوق دهد. با افرادی که برگزیده بود دست بـه اصلاحات زد و بـه یاری سولّی «دارایـی» و امور مالـی را سامان داد. صنـایع قدیمی فـرانسه یعنی ماهـوت بافی و قالی‌بـافی را زنده کرد، کـارخانه‌های بـافندگی تأسیس کرد، جاده کشید و هنگامی که برای دفاع از پروتستانهای آلمان مقدمات جنگی را علیه خاندان هابسبورگ فراهم می‌دید، به دست یک کاتولیک متعصب به نام راوایاک ترور شد و پسرش لویی سیزدهم جای پدر را گرفت (۱۶۱۰). «ولتر» معروف در اثرش به نام «یادواره هانری» شرح حال هانری چهارم را به رشته تحریر درآورده است.

لویی سیزده چون بیش از نه سال نداشـت از این روی مادرش ماری دومدیسی به نام پسـرش سلطنـت مـی‌کرد و اداره امـور دولـت بـه دسـت ایـن خانـم و یـک شخـص ایتالیایی‌الاصل بـه نام کونچینی بود. وقتی شاه به شانزده‌سـالگی رسید دستور کشتن این شخص توطئه چین را داد و خود شخصـاً اداره امور را در دست گرفت (۱۶۱۷) و با تحریک مادر آزمنـدش بنای ستیزه با اشراف و پروتستانهـا را گذارد و اداره مملکت را به دست کاردینال ریشلیو داد (۱۶۲۴).

دورهٔ ریشلیو و مازارین

کاردینال ریشلیو به نفوذ و قدرت شاه افزود، پـروتستانها را که سر به شورش برداشته بودند آرام ساخـت و ضمن لغوکردن امتیازهایی کـه با فرمان نانت بـه پروتستانها داده شده بود، حقوقی مساوی حقوق کاتولیکها برای آنان قایل شد.

ریشلیـو اصلاحـاتی در ارتـش و نیروی دریـایـی فرانسـه نیز انجـام داد و در جنگ سی‌ساله‌ای که علیه خاندان هابسبورگ یعنی امپراتور آلمان و شاه اسپانیا آغاز شده بود مشارکـت کرد. در این جنگ متفقان فـرانسه عبارت بودنـد از شاه سوئد و پرنـس‌های

آلمانی پروتستان. بر اثر این جنگ وضع مالی فرانسه درهم آشفت، اما به یاری متفقانش اتریش را شکست داد و نفوذش را درهم شکست و به این ترتیب نفوذ شاه در فرانسه بیشتر شد و قدرتمندتر گردید.

در پی مرگ ریشلیو به سال (۱۶۴۲) بنا به سفارشش کاردینال مازارن (مازارین) جای او را گرفت. هفت ماه بعد خود لویی هم درگذشت و به جای او لویی چهاردهم که بیش از پنج سال نداشت بر تخت پادشاهی نشست و مادرش «آن دوتریس» که دختر سلطان اسپانیا بود، نایب‌السلطنه شد (۱۶۴۳). مازارن در مقام خود (نخست‌وزیری) ابقاء شد. وضع خزانهٔ به سبب جنگ سی‌ساله فلاکتبار بود. از دیگر سوی فرانسه برای غلبه بر خاندان هابسبورگ می‌بایست به متفقانش سوئد و پرنسهای آلمانی کمک مالی[۵] می‌داد. با توجه به این که خواه در زمان ریشلیووخواه در اوایل دوره صدارت مازارن، سیاست عثمانی‌ها و فرانسوی‌ها در جهت ناتوان‌ماندن اتریش بود، از این روی سیاست یادشده که از اواسط قرن شانزده اتخاذ شده بود تا دورهٔ موردبحث همچنان ادامه داشت، اما در زمان لویی چهاردهم در پی یاری فرانسه به ونیز در جریان جنگ گرید (گرت) و همچنین بعدها براثر کمک این کشور به امپراتور در اثنای جنگ عثمانی- اتریش، این شیوه درهم ریخت

دوران لویی چهاردهم

دوره زمامداری لویی چهاردهم هفتاد و دوسال طول کشد و مصادف است با سلطنت شش پادشاه (سلطان ابراهیم، سلطان محمد شکارچی، سلیمان دوم، احمد دوم، مصطفی دوم و احمد سوم) در ترکیه (۱۷۱۵ هـ / ۱۶۴۳م).

در دوران کودکی لویی چهاردهم اوضاع فرانسه به سبب شورشهای داخلی، جنگها، مخالفت پارلمان و شورشهای پرنس‌کنده که بر اسپانیائیها غلبه کرده بود، سخت آشفته بود، شاه و مازارن را از پاریس به فرار واداشتند و پرنس‌کنده پاریس را اشغال کرد. در

۵- همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی و نیز در بخش مربوط به روابط عثمانی- سوئد و عثمانی- اتریش دیدیم در اثنای این جنگ سی‌ساله شاه سوئد می‌خواست شاه اردل و از طریق شاه اردل هم دولت عثمانی را به سوی این جنگ سوق بدهد، اما دولت عثمانی به پیمان خود با اتریش وفادار مانده بود.

سایه عزم و متانت مازارن که ماجراهای مهمی را پشت‌سر نهاده بود و از خطرات بسیاری جسته بود، پرنس کنده پاریس را ترک گفت و بـه اسپانیولیها پناهنده شد. سرانجام شاه که به سنی رسیده بـود که می‌توانست خود شخصاً اداره امور را بـه دست بگیرد، پس از چهار سال [دوری از پاریس] بازگشت و از سوی مـردم با شور و شوق استقبال شد (اکیم ۱۶۵۲). این جنگ داخلی فرانسه از سال ۱۶۴۸ آغـاز شد و چهار سال به درازا کشید مصادف اسـت با خلع سلطان ابـراهیم از سلطنت و نخستیـن دوران پنج‌ساله حکـومت محمد چهارم.

لویـی چهارده که بـه هنگام مـرگ مازارن (۱۶۶۱) بیست و دوسـال داشت، درس آموخته از ماجراهـایی که گذرانیده بود توانست در طـول سلطنت نفوذ و قدرت خود را حفظ کند. لویی تحت‌تـأثیر تربیتی که یافته بود اعتقاد کامل داشـت بر این که نماینده خداوند است و به ایـن جهت یک مستبد مطلق‌العنان به معنی کاملـش بود. کولبر وزیر دارایی بعدها مسؤولیت دیگروز را هم برعهده گرفت و بیست و دوسال تلاش کرد که در زمینهٔ تجارت و صنعت نیز فرانسه را پیش برد.

لویی طی جنگ سی‌ساله‌ای که فرانسه با خاندان هابسبورگ درگیر آن بود، توانست با عهدنامه‌های مونستر و پیرنه د ژهای آلزاس، آرتووه و روسیون را به دست بیاورد.

در ایامـی که دولت عثمـانی سرگـرم جنگ شانـزده‌ساله‌اش بـا اتریش بـود، کشور پادشاهی فرانســه هم درگیر جنگ نه‌ساله با اتریش و متفقـانش بود که در سال ۱۱۰۰ هــ/ ۱۶۸۸م آغـاز شـد و تـا سال ۱۱۰۹هــ/ ۱۶۹۷ میـلادی بـه درازاء کشیـد[۶]. در این جنگ که به پیمان رسویک انجامید فرانســه با اعمال گذشتهایی برخی از اراضی را که در آغاز به دست آورده بود، ترک گفت.

۶- در این جنگ که با پیمان ریسویـک پایان گرفت امپراتور اتریش، پادشـاه اسپانیا، دوک آلفرد ساووا، انگلیس و هلند علیه فرانسه می‌جنگیدند. مورخ تاریخ سلاحدار جریانات این جنگ را در پایان وقایع هرسال در اثر خود آورده است.

۲. انگلیس

جنگهای مذهبی

در سال ۱۵۵۸م در پی مرگ ماری تئودور ملکه قرن شانزدهم انگلیس که کاتولیک متعصبی بود، خواهرش الیزابت ملکه انگلستان شد. این ملکه درست برعکس تئودور مذهب پروتستان داشت و موضعی حامی گرانه در رابطه با پروتستانهای خارج از کشورش گرفت. و خصم مذهبش فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شد که دشمن پروتستانها و حامی کاتولیکها بود.

او با آن که از فیلیپ به خاطر قدرت نیروی دریایی و زمینی که صاحب آن بود احتراز داشت، با اینهمه دولت عثمانی را علیه اسپانیا تحریک می کرد، هرچند نتوانست عثمانی‌ها و اسپانیائیها را با یکدیگر درگیر کند اما توانست مانع از برقراری روابط دوستی و تجاری بین عثمانی و اسپانیا شود.

ملکه الیزابت کاتولیکها و کالونیسهایی را که در داخل انگلستان مانع از پیوستن مردم به کلیسای انگلیکان [۷] می‌شدند مجازات می کرد. کلیسای آنگلیکان با دیدگاههای انتقادی دو مذهب کاتولیک و کالونیست به وجود آمده بود. در این تاریخ در جزیره بریتانیای کبیر ماری استوارت ملکه اسکاتلند دشمن کاتولیکها و رقیب ماری‌استوارت بود.

ماری استوارت خواهر زادهٔ هانری هشتم پدر الیزابت بود. الیزابت همسر فرانسوای دوم پادشاه فرانسه بود. با توجه به پیروی الیزابت از مذهب کاتولیک، کاتولیکهای جزیره [انگلیس] از او جانبداری می‌کردند، در سال ۱۵۶۸م در پی انقلابی که در اسکاتلند روی داد، ماری استوارت ناگزیر شد که به انگلستان برود و در آنجا به دستور ملکه الیزابت بازداشت و زندانی شد. و پس از هجده سال زندان در سال ۱۵۸۶ با عزل و کشته‌شدن الیزابت با این اتهام و ادعا که وی در ایجاد جمعیتی که الیزابت به دست آنها کشته شد دست داشت اعدام شد.

ملکه الیزابت از اصیل زادگان فلمینک (پیتبا) که علیه اسپانیا قیام کرده بودند

۷- آنگلکنها مراسم ظاهری و شخصیتهای مذهبی کاتولیکها را قبول داشتند.

حمایت کرد. این مسئله باعث جنگ دو دولت که قبلاً نیز روابط تیره‌ای داشتند شد. ناوگان اسپانیا معروف به «شکست ناپذیر» در سال ۱۶۸۸م بر اثر طوفان صدمه شدید دید و انگلیس از استیلای اسپانیا رهایی یافت. دوره این ملکه مصادف است با دوران حکومت مرادسوم و پسرش محمدسوم.

دوره ژاک و شارل*

پس از الیزابت ژاک پادشاه اسکاتلند پسر ماری استوارت مقتول به سلطنت رسید و با این تحول ظاهراً انگلیس و اسکاتلند یکی شدند(۱۶۰۳).

ژان در آغاز با دیدگاههای مذهب پرسبیترین تربیت‌یافته بود، اما بعدها یک انگلیکن متعصب شد. او بالطبع پادشاه مستبدی بود و عقیده داشت که اختیارات داده شده به پارلمان یک التفات شاهانه بیش نیست. از این روی دشمنی اعضاء پارلمان را به[8] خود برانگیخت.

پارلمان که هرسال یک‌بار تشکیل جلسه سالانه می‌داد (تا سال ۱۶۲۱) مدت هفت‌سال بود که از تشکیل جلسه خبری نبود.

در سال ۱۶۲۵ در پی مرگ ژاک پسرش شارل یکم به سلطنت رسید. با توجه به نفرت مردم از پدرش، سلطنت او با خوشنودی استقبال شد. اما بعدها خوش‌دلی و امیدواری مردم به ناامیدی بدل شد. شارل یکم که در سال ۱۶۲۸م قول داده بود که تصمیمات پارلمان را اجر او رعایت بکند به قول خود عمل نکرد و در پی مخالفت پارلمان با مالیات جدیدی که پیشنهاد کرده بود، پارلمان را منحل ساخت و یازده سال کشور را خود اداره کرد. (۱۶۱۹م).

بیدادگریها افزون از اندازه شد. در زمان سلطنت او نیز چون دوران حکمرانی پدرش شمار بسیاری از خانواده‌های انگلیسی بویژه پیروان مذهب پوریتن‌ها انگلیس را ترک

---

*. چارلز اول، مترجم

۸- در انگلستان پادشاه به هیچ روی مقام اجرایی نبود و نمی‌توانست خواسته‌های خود را به مرحله اجرا درآورد.
مردم انگلیس از قرن سیزده به بعد Kamaraی مجلس لردان و اعیان را داشتند که این دو مجلس هرسال تشکیل جلسه می‌دادند و پس از بررسی پیشنهادها و مالیاتهای درخواستی پادشاه در باره آن تصمیم گیری می کردند. بدون کسب موافقت از این دو مجلس تصمیمات پادشاه ضمانت اجرایی نداشت.

گفتند و به آمریکا مهاجرت کردند.

«لود» اسقف کانتربوری که می‌خواست مردم انگلیس و اسپانیا را وابستهٔ کلیسای انگلیس کند، نخست‌وزیر دولت شارل یکم شد. در پی اقدامات او که می‌خواست مردم اسکاتلند را به پیروی از کلیسای انگلیکن وادارد شورش در اسکاتلند برپا شد، با به ثمررسیدن این شورش شارل خواستار تشکیل جلسه پارلمان جدید شد.

پارلمان درازمدت

این پارلمان که به «پارلمان درازمدت» شهرت یافت، در سال ۱۶۴۰ تشکیل جلسه داد و سیزده سال اداره امور مملکت را به دست گرفت، بیشترین اعضای این پارلمان را پوریتن‌ها، تجار و صاحبان صنایع مستقل و صاحبان کشتیهای تجاری تشکیل می‌دادند. در پی این حوادث جنگ داخلی آغاز شد در آغاز پادشاه پیروز شد اما از سال ۱۶۴۴ به بعد یکی از اصیل‌زادگان به نام کرامول با سازمان‌دهی به نیروهای پارلمان، بر پادشاه پیروز شد و به این ترتیب این جنگ داخلی پنج‌ساله پایان گرفت.

در پی این پیروزی در سال ۱۶۴۹ پادشاه دستگیر و اعدام شد و حکومت جمهوری اعلان شد. دوران این جمهوری پنج‌سال بود. جنگهای اسپانیا و اسکاتلند در این پنج‌سال رخ داد و در همه نبردها نیز دولت جمهوری پیروزمند بود. در سال ۱۶۵۳م کرامول با یک کودتای دولتی، وکلای پارلمان را پراکند و تا دم مرگ به تنهایی و با دیکتاتوری حکومت را در دست گرفت.

کرامول پیش از مرگ پسرش، ریشارد را جانشین خود ساخته بود. اما چون او مانند پدر فردی‌متین و بااراده نبود، پس از مدتی استعفا کرد و در نیمهٔ انتخابات پارلمانی، سلطنت‌طلبان که اکثریت را به دست آورده بودند، از چارلز دوم که به هلند پناهنده شده بود، دعوت کردند و باز سلطنت خاندان استوارت را پذیرفتند. و به این ترتیب بدون هیچ قیدوشرطی دوباره نظام سلطنتی به انگلستان بازگشت (۱۶۶۰م).

دوره پارلمان درازمدت و ایام دیکتاتوری کرامول از نظر تاریخ عثمانی مصادف بود با سلطنت سلطان ابراهیم و نخستین دوران سیزده‌ساله سلطنت پسرش سلطان محمد شکارچی.

چارلز دوم که بدون هیچ قید و شرطی به سلطنت برگزیده شده بود، به طور

غیرمستقیم از حـوادث درس گرفته بود، از پـارلمانی که او را بـه سلطنت برگزیـده بود مدتی طولانی حمایت کرد. به سبب عیاشی وولنگاری، پولی که در اختیارش بود کفاف خرجش را نمی‌داد، از ایـن روی به سبب نیازی که به پول داشت دونکـرک را به فرانسه فروخت و باز هم در ازای دریافت پول بـا فرانسه متحد شد و علیه هلند اعلان جنگ داد. در زمان سلطنـت او هم جنگ مـذهبی بیـن پورتیـن‌ها[۹] انگلیکها و کـاتولیکهـا ادامه داشت.

احزاب «توری» و «ویگ»

ژاک د وک یورگ برادر چارلز دوم چون مذهب کـاتولیک داشت پارلمان او را از حق سلطنت محروم کرد اما شاه تصمیم پارلمان را نپذیرفت و آن را منحل ساخت. این نظریه که آیا ژاک بایـد از سلطنت محروم شود یا نه مملکت را به فـرقه «توری» و «ویگ» تقسیم کرد. تـوریها طرفـدار به سلطنت‌رسیـدن ژان بودند و ویگهـا خواستار محـرومیت او از سلطنت بـودند. در سال ۱۶۸۰ ویگها در انتخـابات برنـده شدند.و تصمیم بـه محروم ساختـن ژاک از سلطنت گرفتند. امـا چارلز دوم بـه این تصمیم گردن ننهـاد، در اولین فرصت پارلمان را پـراکند و تا لحظه مرگش کشور را خود بـه تنهایی اداره کرد و پس از مرگش نیز ژاک دوم برادر کاتولیک مذهبش به سلطنت رسید.

ژاک دوم و گیوم دورانژ

ژاک دوم کاتـولیک متعصبـی بود، در واداشتـن مردم انگلیـس به پـذیرش مـذهب کاتولیک سخت زیاده‌روی کرد و سفارش پاپ را در مورد اعمال میانه‌روی نادیده گرفت. او پیشنهاد کمک لویی چهارده را توهینی نسبت به خود تلقی کرد.

ماری دختـر شاه که همسـر کیوم دورانژ رئیـس‌جمهور هلند بـود، برآن شد تـا برای مقابله با اعمال افراطی ژاک به یاری شمـاری از مردم انگلیس گیوم را که پروتستان بود

۹- پـورتین یـا پـروسپرنیهـا یکـی از شـاخه‌هـای مـذهب پـروتستـان اسکاتلنـد بـود و مـدعی بـودنـد که بیـش از سـایـر مـذاهـب مسیحـی بـه مفهـوم کتـاب مقدس آگـاهنـد و چـون خـانـدان استـوارت در مـورد آنهـا بـازجـویـی‌هـای شـدیـدی اجـرا مـی‌کـردنـد شمـاری از آنهـا مهـاجـرت کـردنـد.

به جای ژاک بـه سلطنت انگلستان بنشاند، با او بـه‌نبرد برخاستند و سـرانجام در سال ۱۶۸۸م گیوم با کشتیهای متعدد در سواحل بریتـانیای کبیر نیرویی انبوه پیاده کرد. و ژاک نیز سرانجام به نزد پادشاه فرانسه که پیشنهاد کمکش را رد کرده بود، پناهنده شد. پارلمان موافقت کرد که گیوم مشترکاً به همراه همسرش به سلطنت انگلستان برگزیده شود. گیوم پس از انتخاب، افزایش اختیارات پارلمان و محدودشدن اختیارات خویش را پذیرفت و در شبات سال ۱۶۸۹م گیوم و همسـرش ماری شاه به عنوان ملکه انگلستان اعلام شدند.

به سلطنت رسیدن گیوم بـه سادگی صورت نگرفت و انجام نیافـت، او در اسکاتلند با هواخواهان پـدرزنش ژاک دوم و با ژاک که از فرانسه یاری مـی‌دید درگیر شد. ژاک در سال ۱۶۸۹ با شماری از نیروهای فرانسه به ایرلند آمد و پس از اشغال آنجا، یک‌سال در آنجا ماند. اما د ر سال ۱۶۹۰م گیوم با نیـرویی که گردآورده بود وارد ایرلند شد و ژاک را ناگـزیر کرد که بـه فرانسه پنـاهنده شود. و با ایـن حادثه نقشـه لویی چهاردهـم که می‌خواست در انگلستان نیرو پیاده کند، نقش برآب شد.

در زمان سلطنت گیوم دورانژ قـانون مبنی بر این که شاهان انگلیـس باید پروتستان باشند تصویب شد. گیوم در آغاز قرن هجدهم به سال ۱۷۰۲ درگذشت.

۳. امپراتوری اتریش (آلمان)

اتریش همسـایه دولت عثمانـی در دست خاندان هـابسبورگ بود. حکمروایـان این کشور هم امپراتور آلمان بودند و هم شاه بـوهم و مجارستان محسوب می‌شدند. از نیمه دوم قـرن شانـزده و طی قـرن هفدهـم امپراتـوران آلمان و اتـریش عبـارت بودنـد از: آرشیدوک شارل (درگذشت ۱۵۹۰)، رودلف (متوفـی به سال ۱۶۱۲)، ماتیاس (فوت ۱۶۱۹)، فـردنیاد دوم (ف ۱۶۳۷۰)، پسـرش فـردنیـاندسـوم (ف ۱۶۵۷م) و پسـر فردنیاند سوم یعنی لئوپولد اول که در سال ۱۷۰۵ درگذشته بود.

از بین امپـراتوران یادشده رودلـف با دولت عثمـانی پیمان زد و اتوروق را بسـت که طرفیـن پیمان شرایـط مساوی داشتند. طی سـالهایی کـه موردبحث اسـت در آلمان، مجارستان شمالـی، بوهم و پرنس‌نشینهای آلمـان مذهب پروتستان انتشار یـافته بود، امپراتوران یادشـده که کاتولیک های افـراطی بودند چون در حق پـروتستانهای آلمان

بازجوییهای شدیدی اعمال کردند، دولتهای سوئد و فرانسه باتوجه به منافع سیاسی که داشتند به عنوان دفاع از پروتستانها جنگ سی‌ساله را (۱۶۱۸-۱۶۴۸م) علیه امپراتور آغاز کردند و آلمان را در شرایط سختی قرار دادند. دولت عثمانی در این شرایط خطرناکی که امپراتوری با آن روبه‌رو بود بی‌طرف ماند و پیشنهاد دولت سوئد را دایر بر جنگ علیه اتریش نپذیرفت.

پیمان وستفالیا (۱۶۴۸م/ ۱۰۵۸ هـ) بیدادگریهای اتریش (هابسبورگ) را علیه مردم مجارستان و بوهم متوقف نکرد. مردم مجارستان علیا که مایل نبودند تحت نفوذ عثمانی‌ها درآیند به سبب ستمگریهای لئوپولد یکم که در دامان ژزوئیتها پرورش یافته بود، و یاد آن موی بر اندام راست می‌کرد، از طریق شاه اردل به دولت عثمانی که آزادی وجدان را حرمت می‌نهاد توسل جستند و خواهان حمایت این دولت از آنان در برابر امپراتوری آلمان شدند. این پیشنهاد از سوی وزیر اعظم فاضل احمد پاشا که پیمان واسوار را با اتریش بسته بود (۱۶۶۴م) رد شد. اما بعدها این پیشنهاد از سوی مرزیفونلی قرامصطفی پاشا که در انتظار فرصتی برای جنگ با اتریش بود، پذیرفته شد و سلطنت مجارستان میانه را به توکولی‌امره واگذار کرد و با این انتصاب آن قسمت از مجارستان تحت‌حمایت دولت عثمانی درآمد و برآن شد تا از این موقعیت برای جنگی که می‌بایست با اتریش آغاز می‌شد بهره‌مند شود.

همانگونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم، دولت عثمانی در پایان جنگی که شانزده سال طول کشید، با عقد پیمان قارلوفچه، سراسر مجارستان را به استثنای طمشوار، اردل (ترانسیلوانیا)، خرواتستان و اسکالاونیا را گرفت. دولت اتریش در سایهٔ فرماندهان ماهری چون اوژن دوساووا و شارل دولورن با ارتش منظم خود بر جمعیتی به نام ارتش که فاقد تعلیمات و انضباط بودند غلبه کرد.

۴. کشور پادشاهی سوئد در قرن هفدهم

پادشاهی سوئد

کشور مستقل پادشاهی سوئد که به استثنای سوئد جنوبی صاحب سوئد و فنلاند کنونی بود در قرن هفده در زمان سلطنت خاندان «واسا» در ردیف کشورهای بزرگ

جای داشت. و در بین کشورهای اروپایی از موقعیت حائز اهمیتی برخوردار بود. کشور پادشاهی سوئد مجلس دیتی به نام «رایکسداگ» داشت، این مجلس با فرمان شاه تشکیل می‌شد، اما در عین‌حال دارای اختیارات گسترده‌ای چون آغاز جنگ، صلح و... داشت.

گوستاو آدولف دوم (۱۶۱۱-۱۶۳۲م) در اثنای جنگ سی‌ساله‌ای که با ایام زمامداری او مصادف بود لی‌ونیا را از لهستان و با استفاده از اوضاع آشفته روسیه کارلیا (کارلس) و اینگریارا گرفت و به این ترتیب پیروزیهای مهمی به دست آورد. و با استفاده از این پیروزیها اختیارات را یکسداگ را محدود کرد و مجلس قانونگذاری زا که سنا نامیده می‌شد به صورت مجلس مشاوره پادشاه درآورد.

پس از گوستاوآدولف دخترش کریستین به سلطنت رسید که سلطنت دوران خردسالی‌اش با نیابت اداره شد. سوئد طی جنگ سی‌ساله‌ای که هنوز ادامه داشت سواحل رود اودر، پومرانیا، سواحل دریای شمالی و بخشی از مناطق برن و وردون را تصرف کرد و ضمن شکست‌دادن دانمارک جزیره‌های گاتلند، داگو و اوزل را تصرف کرد و به این سان سوئد قدرت و نفوذ خود را در اروپا به معرض نمایش درآورد. با اینهمه وضع مالی سوئد درهم ریخته بود و افزون برآن خوشگذرانیهای ملکه ناخشنودیهایی را در مملکت برانگیخته بود، در این شرایط ملکه به خواست خویش از سلطنت کناره‌گیری کرد. نارضایی مردم برطرف شد و شارل دهم خواهرزاده گوستاوآدولف به سلطنت سوئد رسید.

شارل دهم پس از به دست گرفتن اداره امور دریافت که وضع مالی سخت فلاکتبار است. نخستین کار او سامان‌بخشیدن به وضع مالی بود. اما شش سال بعد درگذشت. سلطنت پسرش شارل یازدهم اعلام شد (۱۶۶۰م). چون اوایل سلطنت این پادشاه به صورت نیابت گذشت اوضاع رضایتبخش بود و سنا که به صورت یک مجلس دست‌نشانده شاه درآمده بود، صاحب اختیارات بیشتری شد.

سوئد در جنگ با هلند در سال ۱۶۷۵ پومرانیا را ازدست داد. نفوذ و قدرت سنا مانع از انجام کارها بود و اصیل‌زادگان با هر پیشرفت که با منافع آنان در تضاد بود مخالفت می‌کردند.

در برابر این اوضاع شارل یازدهم اختیارات سنا را همچون زمان آدولف در یک هیأت

مشاور ه برای پادشاه، محدود کرد و پایین آورد. شاه حق قانونگذاری را از سنا سلب کرد و با خودرایی پدرانه‌ای سوئد را بخوبی اداره کرد.

نفوذ اصیل‌زادگان که روستاییان را به «رسرو» (سرف) بدل کرده بودند از بین برد و قشر دهقان را از بند اسارت آزاد ساخت. اوضاع مالی را سامان بخشید. شارل پانزدهم در سال ۱۶۹۷م) درگذشت و پسرش شارل دوازده به سلطنت رسید. پدر برای او مملکتی مناسب و ملتی شاه‌دوست از خود به ارث نهاده بود. نخستین مناسبات عثمانی- سوئد در زمان گوستاو آدولف بود.

۵. دولت روسیه تزاری

خاندان تزار ایوان در روسیه

کشور روسیه که از حاکم‌نشینی به صورت یک کشور پادشاهی تزاری درآمده بود روزبه‌روز در حال گسترش بود. در سال ۱۵۸۴م پس از مرگ تزار ایوان چهارم از دو پسرش تئودور و د یمتری، تئودور تزار روسیه شد و دیمتری به همراه مادرش ناگزیر از سکونت در صومعه شدند.

بوریس گودونوف از اصیل‌زادگان که عضو مجلس دوما بود، خواهر خود را به عقد ازدواج تزار جدید درآورد و اداره امور کشور را به دست گرفت. در زمان تئودور که ناقص‌العقل بود، گودونوف روسیه را ماهرانه اداره کرد و موضع خود را قوت بخشید. پس ا ز تئودور، گودونوف که سودای تزار شدن بر سرداشت در نهان دیمتری برادر تئودور را کشت و پس از مرگ تئودور به سال ۱۵۹۸م تزار روسیه شد. اما همه طبقات مردم روسیه با توجه به منافع خود با او دشمنی آغاز کردند. قحطی و بیماری شایع در کشور جریانات خصمانه علیه او را قوت بخشید.

تزارهای دروغین [ساختگی]

درست در این گیرودار شخصی که ادعا می‌کرد دیمتری است به میدان درآمد. این شخص با وعده واگذاری برخی اراضی به لهستانی‌ها و با یاری این دولت طرفداران

بسیار یافت و وارد روسیه شد. گودونوف کـه آهنگ مقابله با او را داشت به سال ۱۶۰۵ م درگذشت و دیمتری وارد مسکو شد و تزارش خواندند.

دیمتری کاذب پس از به د ست گرفتن اداره کارها به وعده‌هایی که به دولت لهستان داده بود عمـل نکرد. در ضمن او بـه پاپ وعده داده بـود که خود مـذهب کاتـولیک را خواهد پذیـرفت و مردم را نیز وارد این آیین خـواهد کرد، که به این وعـده نیز وفا نکرد. تمایل دیمتـری به لهستانی‌هـای کاتولیک مذهـب و تشکیل نیرویی بـرای خود از آنان سبب شورش نیـروهای استرلیچ شد. دیمتـری برای فرار از دست شـورشیان خود را از پنجره به بیرون پرتاب کرد که در نتیجه پاهایش شکست و به دست شورشیان کشته شد (۱۶۰۶م).

با آن که واسیلی ایوانوویچ از خاندان روئیک که شورش علیه دیمتری را سازمان داده بود تحت‌نام واسیلی ششـم تزار روسیه شد اما سلطنت او مورد تائیـد طبقات مردم قرار نگرفت. امـا واسیلی در مقابل دریـافت یک نیروی پنـج‌هزارنفری از شارل نهـم پادشاه سوئد، منطقـه کارلیا را بـه سوئدی‌ها واگـذار کرد و خود بـا این نیرو مسکـو را از دست اصیل‌زادگان خارج ساخت. اما در این بین بـا ورود نیروهای لهستان به روسیه که افراد تزار را شکست دادند، واسیلی ناگزیر دست از سلطنت برداشت (۱۶۱۰).

عده‌ای برآن شدند تا پادشاه لهستان را به عنوان تزار روسیه برگزینند. گوستاو آدولف شاه سوئد با استفاده از ایـن موقعیت به جز کارلیا، مینگرلی را نیـز از روسها گرفت و به سرزمین خود ملحق ساخت.

در این ایام یعنی پس از آن که واسیلی ناگـزیر از ترک سلطنت شد، از سال ۱۶۱۰ تا سال ۱۶۱۳م، ولادیسلاس وازه پسر سیگسموند سوم پـادشاه لهستان تزار روسیه بود. حتی پس از آن کـه کاملاً از سلطنت روسیـه کناره‌گیری کرد تـا سال ۱۶۳۴ همچنان عنوان تزار روسیه را داشت.

روسها که می‌دیدند کشورشان به دسـت بیگانگان اداره می‌شود، بیدار شدند، مسکو را از دست لهستانی‌ها گرفتند و آنان را بـه اسارت درآوردند. و مجلسی که از نمایندگان مردم تشکیل شده بـود و محل تشکیل جلسات آن در مسکو بود، میخائیـل رومانف پسر متروپولیت* مسکو را تزار روسیه اعلام کرد(۱۶۱۳م).

---

* رئیس کشیشان اورتوکس یک منطقه.م

خاندان رومانف

میخاییل رومانف با واگذاری برخی اراضی به سوئد با آن دولت به توافق و تفاهم رسید (۱۶۱۷). ولادیسلاس که داعیهٔ تزاری روسیه را ترک نگفته بود، سلطنت رومانف را به رسمیت نپذیرفت. میخاییل در شرایط دشواری بود. لهستانی‌ها سرزمینهایی از روسیه- از آن جمله: اسمولنسک و کیف را به غنیمت بردند. اما در سال ۱۶۳۲ با مرگ سیگسموند پادشاه لهستان روس‌ها توانستند اراضی از دست داده را به استثنای اسمولنسک از لهستان بازپس بگیرند و ولادیسلاس شاه لهستان هم دست از داعیه سلطنت روسیه شست (۱۶۳۴).

در این بین قزاقها در فرصتی که یافته بودند قلعه آزاق را که متعلق به عثمانی‌ها بود را تصرف کردند و به روس‌ها دادند و از آن دولت تقاضای یاری کردند اما تزار میخاییل که مردی دورانديش بود، قلعه آزاق را که می‌توانست عامل جنگهای خونین بین روسیه، کریمه و دولت عثمانی شود به عثمانی‌ها باز پس داد(۱۶۴۳).

پس از مرگ میخاییل، پسرش الکسی نهم تزار روسیه شد (۱۶۴۵). او حکمرانی متدین بود، در سال ۱۶۵۴م در پی جنگ با لهستان برخی اراضی را به دست آورد، همزمان شارل دهم پادشاه سوئد نیز علیه لهستان اعلان جنگ داد و شهرهای پوزن، ورشو.و کروکووی را تصرف کرد. الکسی از ترس آن که مبادا سوئدی‌ها در لهستان مستقر شوند با آن دولت صلح کرد و برآن شد تا لی‌ونیا را که به سوئد واگذار کرده بود، پس بگیرد، اما نتوانست و راضی شد که آن را به دولت سوئد واگذارد، و به سال ۱۶۶۱ نیز با سوئد صلح کرد.

الکسی از همسر اولش دو پسر به اسامی فئودور و ایوان داشت و از ناتالی دومین همسرش پسری به نام پترو داشت. الکسی در سال ۱۶۶۹ مرد و فئودور پسر بزرگش تزار روسیه شد. الکسی دختری به نام صوفیا از همسر نخستین داشت که زنی سخت آزمند بود. فئودور در سال ۱۶۸۲ درگذشت و ایوان و پترو مشترکاً زمام سلطنت را به دست گرفتند که صوفیا نیابت آن دو را به عهده داشت.

صوفیا با استفاده از موقعیت عثمانی‌ها پس از شکست وینه بر آن شد تا در سال ۱۰۹۸ هـ/ ۱۶۸۷م با یک نیروی یک‌صد و پنجاه هزارنفری مرکب از افراد روس و قزاق به فرماندهی معشوقش پرنس گالیچین کریمه را به اشغال درآورد اما با مقاومت

شگفت‌انگیز حاجی سلیم‌گیرای خان کریمه روبه‌رو شد و به ناگزیر عقب نشست.

نامبرده دو سال بعد در حزیران ۱۶۸۹م / شعبان ۱۱۰۰ هـ/ با نیرویی قریب به سیصد هزار تن باز روی به کریمه نهاد که با سررسیدن شتابان حاجی سلیم‌گیرای به کیلی در برابر مقاومت شدید و ضربات او توفیق نیافت و پس نشست.

پترو به محض رسیدن به سن قانونی در اولین فرصت صوفیا را صومعه‌نشین کرد و به اتفاق ایوان به حکومت پرداختند.

اما در واقع پترو به تنهایی اداره کارها را در دست گرفته بود. در این ایام دولت عثمانی درگیر جنگ با اتریش و لهستان و ونیز بود. پترو برای تصرف قلعه آزاق که آرزوی بزرگش بود با نیروی انبوهی دست به حمله زد، اما موفق نشد (۱۶۹۵م). ولی سال بعد باز حمله برد و قلعه را گشود. در سال ۱۶۹۹م دولت عثمانی با پیمان قارلوفچه راضی شد که قلعه آزاق را به روس‌ها واگذارد.

۶. دولت پادشاهی لهستان

سلطنت سیگسموند

همانگونه که در جلد دوم کتابمان دیدیم سیگسموند واسا از خاندان سلطنتی سوئد به پادشاهی لهستان انتخاب شده بود (۱۵۸۷). شاه جدید کاتولیکی متعصب و دست‌پروردهٔ ژزوئیتها بود. او بر خلاف حکم احترام به آزادی وجدان، سیاستی شدید علیه پروتستانها و اورتدکسهای کشور پیشه کرد، و با روس‌های اورتدکس و مردم پروتستان مجارستان میانه جنگیدن آغاز کرد.

سیگسموند در سال ۱۵۹۲م درپی مرگ پدرش ژان سوم سلطان سوئد، درعین حال سلطنت سوئد را نیز صاحب شد. اما چون مذهب کاتولیک داشت مردم سوئد علیه او شوریدند و او ناگزیر از ترک سوئد شد. (۱۵۹۸م). اما د ست از سلطنت آنجا نکشید و با عمویش شارل نهم که سلطان سوئد شده بود به جنگ پرداخت و لی ونیا را تصرف کرد.

سیسگموند در عین آزمندبودن به سبب بی‌تدبیری در سیاستی که دنبال می‌کرد، کشورش را ضعیف و ناتوان کرد. او در سال ۱۶۱۰م واسیلیچ ایوانووی کوئیکسی را که

در هرج و مرج پس از انقراض خاندان تزار پیشین، سلطنت روسیه را به دست گرفته بود، شکست داد و پسرش ولادیسلاس را تزار روسیه اعلام کرد. اما پس از مرگ سیسگموند (۱۶۱۳) ولادیسلاس که مدتی طولانی اسماً عنوان تزار را با خود داشت از این عنوان نیز دست برداشت و سلطنت میخاییل رومانف را بر روسیه به رسمیت شناخت (۱۶۳۴)م.

سیاست لهستان در مرزهای جنوبی

کشور سلطنتی لهستان از طریق حاکم‌نشین کریمه و سرزمینهای اردل و بغدان با دولت‌عثمانی‌همسایه بود. از این روی گاهی به تشویق اتریش و گاهی هم با تحریک بغدان علیه دولت متبوعش عثمانی سبب شده بود که روابط خصمانهٔ موجود بین دو دولت در قرن هفدهم ادامه داشته باشد که پیشتر در این باره در بخش مربوط به ویووده‌نشین بغدان از آن سخن به میان آورده بودیم.

نقش قزاقهای تابع لهستان

پس از سیگسموند پسرش نیز چون پدر ادعای سلطنت سوئد را داشت و از این روی خطر ازدست‌دادن سلطنت لهستان هم که مالک آن بود چهره نشان داد. با مرگ او برادرش کازیمیر که جانشینش شده بود. این خطر را برطرف کرد. در جریان درگیری داخلی که کازیمیر گرفتار آن بود، بازی خطرناکش با قزاقهای دنی‌پیر بود.

خاندان سلطنتی لهستان کاتولیک مذهب بودند و اما قزاقها که با حفظ خودمختاری توسط لهستان اداره می‌شدند و نیز مردم اوکراین مذهب اورتدکس داشتند، سعی شاه لهستان برای کاتولیک ساختن دو قوم یادشده به قیام قزاقها و مردم اوکراین انجامید. حتی همییلنیسکی هاتمان قزاقهای زاپوروق با تاتارها متحد شد و تاگالیچا پیش رفت، اما در جنگ برستشکو به سال ۱۶۵۱م شکست فلاکتباری خورد و شهر کیف به دست لهستان افتاد. از این پس رویگردان شدن قزاقها از لهستان و تحت تابعیت روسها درآمدنشان روابط دوستانه بین لهستان و روسیه را تیره کرد و باز قبول تابعیت دولت عثمانی از سوی قزاقها روابط عثمانی- لهستان و عثمانی- روسیه را تیره کرد و به جنگهایی انجامید.

ابراز تمایل همییلینسکی به روس‌ها موجب موفقیت تزارها در برخورد با لهستان شد و لهستان شهر ویلنا واقع در ایالت اسمولنسک و لتیوانیا را به روس‌ها واگذار کرد.

روابط سوئد و لهستان

یکی از مسائل خارجی شاه کازیمیر این بود که چون پدر ادعای سلطنت بر سوئد داشت، از این روی با شارل گوستاو شاه سوئد به جنگ پرداخت، اما چون اصیل زادگان لهستان از او ناخشنود بودند در جنگ شکست خورد و به سیلیزیا گریخت و نیروهای سوئد لیتوانی و لهستان را اشغال کردند. اما با تخریب عبادتگاههای کاتولیکهای لهستان توسط سربازان پروتستان مذهب سوئد، مردم به هیجان آمدهٔ لهستان به نبرد با سوئدیها پرداختند که موجب بازگشت کازیمیر شد وبه گالیچیا رفت.

شارل گوستاو هرچند که توانست ضمن اتحاد باخان اردل هاتمان قزاقها وارد خاک لهستان بشود اما کمک دولت عثمانی به لهستان از طریق اعزام‌خان کریمه برای مقابله با خان‌اردل موجب شکست [خان اردل] شد، و درپی آن نیز اتفاق لهستانیها با اتریش سبب شد که شارل گوستاو ناگزیر عقب بنشیند. سرانجام با میانجیگری پادشاه فرانسه و امپراتور اتریش با عقد پیمان اولیوا جنگ پایان گرفت (۱۶۶۰).

اوضاع داخلی لهستان

همانگونه که اصیل زادگان لهستان از کازیمیر ناخشنود بودند، کازیمیر هم دل خوشی از آنان نداشت، و بر آن شد تا دهقانان را که چون اسیری در دست اصیل‌زادگان بودند، نجات دهد اما دراین کار توفیق نیافت. لهستانیها که خود را از تسلط اتریش رها کرده بودند، این بار گرفتار جنگهای داخلی شدند. در نتیجه شورش قزاقها، اوکراین و کیف به دست روسها افتاد. به این معنی که اراضی قزاق‌نشین دو سوی رودخانهٔ دنی‌پیر مجموعاً در اختیار دولت لهستان بود، و اراضی سمت چپ رودخانه را با موافقتنامه ۱۶۶۰ م به روسها واگذاشتند و این بار هم درپی متارکهٔ سال ۱۶۶۷م اراضی سمت راست هم در اختیار روسها قرار گرفت.

شاه کازیمیر که فلاکت کشورش را آشکارا می‌دید به اصیل زادگان هشدار داد اما چون توجهی به هشدارهای او نشد متأثر از این بازتاب از سلطنت کناره‌گیری کرد و به

پاریس رفت و به جای او یکی از اصیل‌زادگان لهستـان به نام میخاییل ویشنه و تسکی به جای او به سلطنت برگزیده شد.

همانطوری که در بخش مربوط به وقایع عثمانی دیدیم در زمان سلطنت محمد چهارم و صدارت فاضل احمـد پاشا، در جنگ عثمانی- لهستان، دولت لهستـان، با عقد پیمان بوجاش اراضی بسیار به عثمانیها واگذار کرد و نـاگزیر از پرداخت خراج نیز شد. اما بعداً برآن شد تا از پرداخت خراج که به استقلال آن کشور لطمه می‌زد خودداری کند که این تصمیم به درگیری مجـدد جنگ بین دو طرف انجامید. در این جنگ بـا دو پیروزی که نصیب ژان سوبییسکی شد ماده مربوط به پرداخـت حراج حذف شد. و با توصیه فرانسه بخشی از اوکـرآین هم بـه لهستان واگذار گردیـد و به این تـرتیب در پیمان «بـوجاش» تجـدیدنظـر شـد. (۱۶۷۸م / ۱۰۸۷ هـ). در اثنـای ایـن جنگ میخـال شاه لهستـان درگذشت و هاتمان ژان سوبییسکی شاه لهستان شد.

ژان سوبییسکی طی سلطنـت خود حمایت مادی و معنوی بسیار از لـویی چهاردهم پادشاه فرانسه دید.

ژان سوبییسکی می‌بایسـت با استفاده از کمک فرانسه مجارهایـی را که علیه اتریش قیام کرده بودند تقویت کند و پروس را از دست دوک براند نبورک خارج سازد. اما بعدها سوبییسکی از فرانسه روی گردانید و با اتریش به تفاهم رسید و با توصیه پاپ علیه دولت عثمانی با امپراتور متحد شد و با آن که وینه را هم نجات داد اما امپراتور با بی‌اعتنایی با وی برخورد کرد و حتی او را مورد اهانت قرار داد.

ژان سوبییسکی با نجات وینـه خدمت بزرگی به امپراتوری اتریـش کرد اما نتوانست اراضی اصلی کشور خود را از ترکها بازپس بگیـرد. رقابت اصیل‌زادگان لهسنان مانع از ایجاد آرامش در کشور بود و راه ترقی مملکت را سد می‌کرد.

سوبییسکی بـی آن که بتواند سـروسامانی بـه اوضاع داخلی ببخشد درگـذشت و به جای او با تلاش روسیه و اتریش (به رغم فرانسه) شخصی به نام فردریک دوک ساکسونیا با عنوان اوگوست دوم به تخت سلطنت لهستان نشست (۱۶۹۶م).

به هنگام امضای پیمـان قارلوفچه، اوگوست دوم پادشاه لهستـان بود. در تاریخهای عثمانی از او با عنوان «نال قران» نام برده شده است.

پایان جلد چهارم کتاب اول